

he continued to rule, even if mostly as a figurehead, for nearly fifty years.

The period just after his restoration was marked by considerable turmoil, with several invasions of Khurāsān by the Durrānī ruler Aḥmad Shāh (d. 1186/1772, r. 1160–86/1747–72). Aḥmad Shāh eventually secured his own standing there by having his son Tīmūr (d. 1207/1793) marry one of Shāh Rukh's daughters. Through the 1160s/1750s and 1170s/1760s, Khurāsān witnessed a continual struggle for power between Shāh Rukh's sons Nādir Mirzā (d. 1218/1803) and Naṣrallāh Mirzā (d. 1200/1786). After Naṣrallāh's death, Nādir Mirzā ruled in Shāh Rukh's name until 1210/1796, when Āghā MuḤammad Khān Qājār (d. 1211/1797) captured Mashhad and tortured Shāh Rukh to death, unsuccessful in his attempt to force him to reveal where the remnants of his royal treasure were hidden. After Āghā MuḤammad's death, Nādir Mirzā, who had fled the city, retook Mashhad and ruled there until Faṭḥ 'Alī Shāh secured Qājār control of it in 1216/1802.

BIBLIOGRAPHY

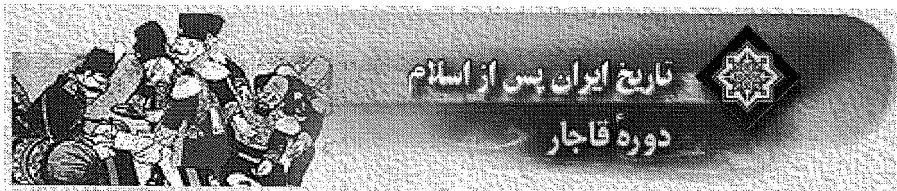
Mirzā Mahdī Khān Astarābādī, *Tārīkh-i jahāngushā-yi Nādirī*, ed. 'Abdallāh Anvār, Tehran 1341sh/1962; MuḤammad Kāzīm Marvī, *Tārīkh-i ālam ārā-yi Nādirī*, ed. MuḤammad Riyāḥī, 3 vols., Tehran 1364sh/1985; Maḥmūd b. Ibrāhīm al-Ḥusaynī, *Tārīkh-i Aḥmad Shāhī*, ed. Dūst Murād Sayyid Murādūf, 2 vols., Moscow 1974; Abū l-Ḥasan MuḤammad Amīn Gulistāna, *Mujmal al-tavārīkh*, ed. Mudarris Razavī, Tehran 1344sh/1965; MuḤammad Faṭḥallāh Sāravī, *Tārīkh-i MuḤammadī*, ed. Ghulam Ṭabātabā'ī, Tehran 1371sh/1992; Mirzā MuḤammad Khalīl Mar'ashī, *Majma' al-tavārīkh*, Tehran 1328sh/1949; Laurence Lockhart, *Nadir Shah*, London 1938; John R. Perry, The last Safavids, 1722–1773, *Iran. Journal of the British Institute of Persian Studies* 9 (1971), 59–69; John R. Perry, Afsharids, *Elr*.

ERNEST TUCKER

Āghā MuḤammad Qājār

Āghā MuḤammad Khān (Shāh) **Qājār** (r. 1203–11/1789–97) was the founder of the Qājār dynasty of Iran. Born about 1155/1742, at Dāmghān, he was the eldest son of MuḤammad Ḥasan Khān (d. 1172/1759), chief of the Quvānlū clan of the Qājārs of Astarābād, who was a fugitive on the Turkmen steppe during the reign of Nādir Shāh Afshār (r. 1149–60/1736–47). On the death of Nādir, his successor in Mashhad, 'Ādil Shāh (r. 1160–1/1747–8), marched against MuḤammad Ḥasan Khān in support of his vassals in Astarābād, the Davalū clan of the Qājārs. He captured MuḤammad Ḥasan's young son MuḤammad and had him castrated, before releasing him; hence his sobriquet *āghā*, a title commonly given to court eunuchs.

The Afshārids failed to extend their rule beyond Khurāsān, and for the next decade MuḤammad Ḥasan, having captured Astarābād, competed for control of western and central Iran against Āzād Khān Afghān (d. 1195/1781)—an Afghan commander of Nādir Shāh's military contingent in Azerbaijan—and Karīm Khān Zand (r. 1164–93/1751–79), the eventual winner and founder of the Zand dynasty (1164–1209/1751–94). He was defeated by the Zands in 1172/1759 and killed by a renegade; Astarābād reverted to Davalū control, and MuḤammad Ḥasan's sons Āghā MuḤammad and Ḥusayn Qulī (d. 1191/1777), after some years as fugitives on the steppe, were captured and delivered to Karīm Khān. Taken to the Zand capital of Shiraz in 1177/1763, they were treated more as honoured guests than as hostages; even when Ḥusayn Qulī, having been appointed governor of Dāmghān in 1182/1769, attacked the Davalū of Astarābād—which



تهران پایتخت دوپست ساله (مجموعه مقالات)

زیر نظر : شهریار عدل ، برنار اورکارد - مترجم : ابوالحسن سروقدمقدم ، احمد سییدی
تعداد صفحه: 472 ، جلد نرم ، 23.5*16.5cm - تهران : انتشارات انجمن ایران شناسی
فرانسه ، 1998 - چاپ اول
شابک (ISBN) :

\$16.50



أوري ، پيتر : تاريخ معاصر ايران، از تاسيس سلسله قاجار يه تا اصلاحات ارضی در ايران
(مجموعه سه جلدی)

مترجم : محمد رفیعی مهرآبادی
تعداد صفحه: 1488 ، جلد سخت ، 23.5*16.5cm - تهران : انتشارات عطایی ، 1999 -
چاپ چهارم
شابک (ISBN) : 4-433-313-964

\$67.50



اتحادیه ، منصوره : ژنرال سمینو در خدمت ایران عصر قاجار و جنگ هرات (1236-1366)
ه.ق)

با همکاری : سعید میر محمد صادق - مقدمه : ژان کمالمار
تعداد صفحه: 424 ، جلد نرم ، 23.5*16.5cm - تهران : انتشارات تاریخ ایران ، 1997 -
چاپ اول
شابک (ISBN) : 0009-6082-964

\$18.50



احمد میرزا قاجار : ناگفته های دربار فتحعلی شاه
به اهتمام : حسن محمدی گرمسار

تعداد صفحه: 176 ، جلد نرم ، 21.5*14.5cm - تهران : انتشارات آفرینه ، 2000 - چاپ
اول
شابک (ISBN) : 41-6191-964

\$12.50

جعفرقلی خان قاجار

۴۳۱

برادران به قزوین فرستاد (هدایت، ج ۹، ص ۷۸؛ سپهر، ج ۱، ص ۲۹؛ اعتمادالسلطنه، ج ۳، ص ۱۳۶۰).

جعفرقلی خان بعد از مدتی از قزوین به شیراز رفت و به آقامحمدخان پیوست (بامداد، ج ۱، ص ۲۴۹). بعد از مرگ کریم خان در ۱۱۹۳، آقامحمدخان همراه با جعفرقلی خان و عده‌ای دیگر، از شیراز فرار کرد و به تهران آمد (خاوری شیرازی، ج ۱، ص ۳۳؛ سپهر، ج ۱، ص ۳۵؛ اعتمادالسلطنه، ص ۲۸). جعفرقلی خان خانهای دولوی قاجار را به هواداری از آقامحمدخان ترغیب کرد و آنان هدایایی به او تقدیم کردند (اعتمادالسلطنه، ج ۳، ص ۱۳۸۱؛ بامداد، همانجا).

در همان زمان (۱۱۹۳) آقامحمدخان، جعفرقلی خان را نزد مرتضی قلی خان (برادر آقامحمدخان و حاکم استرآباد) فرستاد. مرتضی قلی خان که پس از مرگ کریم خان مازندران را نیز به قلمرو خود ضمیمه کرده بود، با اقامت در بارفروش (بابل) از ورود آقامحمدخان به مازندران جلوگیری کرد. جعفرقلی خان او را به اتحاد با آقا محمدخان دعوت نمود؛ ولی، پافشاری جعفرقلی خان ثمری نداد و او در بازگشت، در سوادکوه به حضور آقامحمدخان رسید (مفتون دنبلی، ص ۱۵؛ هدایت، ج ۹، ص ۱۳۱؛ اعتمادالسلطنه، همانجا). وی جعفرقلی خان را در پانزدهم ربیع‌الاول با گروهی از ایلات عراق و تفنگچیان سوادکوه به جنگ با مرتضی قلی خان مأمور کرد. او در نبردی مرتضی قلی خان را شکست داد و او را وادار به عقب‌نشینی تا استرآباد کرد (ساروی، ص ۶۵؛ سپهر، ج ۱، ص ۳۶؛ اعتمادالسلطنه، همانجا). بعد از این پیروزی جعفرقلی خان، آقامحمدخان وارد شهر ساری شد (سپهر، همانجا).

در ۱۱۹۴ آقامحمدخان، جعفرقلی خان را مأمور دفع سپاه علیمرادخان زند (حک: ۱۱۹۶-۱۱۹۹) کرد. علیمرادخان نیز از طرف زکی خان زند (دایی علیمرادخان) حاکم اصفهان و مأمور نظم بخشی به امور ری و قزوین و مازندران بود. علیمرادخان پس از رسیدن به تهران، دو تن از خانهای لاریجان (محمدقلی خان سیاه و محمدقلی خان سفید) را با سپاهی برای تسخیر مازندران روانه ساخت. جعفرقلی خان در جنگی در تنگه عباس‌آباد (ورشک) این سپاه را شکست داد و به طرف تهران عقب‌رانند (سپهر، ج ۱، ص ۳۷؛ اعتمادالسلطنه، ج ۳، ص ۱۳۸۲). بعد از این پیروزی جعفرقلی خان، علیمرادخان شخصی به نام غفورخان را به حکومت تهران گماشت و به اصفهان رفت. آقامحمدخان، با استفاده از غیبت علیمرادخان، عازم تصرف تهران شد ولی برادرش، رضاقلی خان، در میان راه از اردروی شاه به لاریجان گریخت و سعی کرد خانهای دولوی خوار و ورامین را در مخالفت با آقامحمدخان با خود همراه سازد. مرتضی قلی خان نیز در این فکر با رضاقلی خان همراه شد

آن در کتابخانه دانشگاه استانبول به همراه تواریخ جدید ولایت انگروس در یک مجلد نگهداری می‌شود. این اثر نثری منشیانه دارد (د. ا. د. ترک، همانجا).

منابع: محمدطاهر برسعلی، عثمانلی مؤلفلری، استانبول ۱۳۳۳-۱۳۴۲؛ اسماعیل بغدادی، هدیه‌العارفین، ج ۱، در حاجی خلیفه، ج ۵؛ حاجی خلیفه؛ محمد خانجی بوسنوی، الجوهر الأسنی فی تراجم علماء و شعراء بوسنه، چاپ سید کسروی حسن، بیروت ۱۴۱۳/۱۹۹۳؛ مصطفی نعیم، تاریخ، ج ۱، [استانبول] ۱۲۸۱؛

Franz Babinger, *Die Geschichtsschreiber der Osmanen und ihre Werke*, Leiden 1927; Orhan Şaik Gökyay, "Risale-i Mimariyye-Mimar Mehmet Ağa-eserleri", in *İsmail Hakkı Uzunçarşılı'ya armağan*, Ankara: Türk Tarih Kurumu Basımevi, 1988; Ali Rıza Karabulut, *Kayseri Râşid Efendi Kütüphanesindeki: Türkçe, Farsça, Arabça yazmalar kataloğu*, Kayseri 1982; Fehmi Edhem Karatay, *Topkapı Sarayı Müzesi Kütüphanesi Türkçe yazmalar kataloğu*, vol.1, Istanbul 1961; İbrahim Peçevi, *Peçevi tarihi*, ed. Murat Uraz, Istanbul 1968-1969; TA, s.v. "Cafer, [Ayanî]"; TDVİA, s.v. "Câfer İyânî" (by Mehmet Kirişçioglu).

/ ناصر شعاریان ۷

جعفرقلی خان بختیاری ← بختیاری (۲)

جعفرقلی خان قاجار، از سرکردگان قاجار، برادر و سپهدار آقامحمدخان قاجار (حک: ۱۲۱۰-۱۲۱۱). وی که، پسر پنجم محمدحسن خان قاجار بود، در ۱۱۶۵ در گرگان به دنیا آمد (هدایت، ج ۹، ص ۲۳۲؛ بامداد، ج ۱، ص ۲۵۳). دوران کودکی جعفرقلی در نزاعهای پدرش با زندیه (حک: ۱۱۶۳-۱۲۰۸) سپری شد و هنوز شش-هفت سال بیشتر نداشت که پدرش، به تحریک قاجار یوخاری‌باش و به دست نوکر خود سبزه‌علی بیگ، در ۱۱۷۱ (سپهر، ج ۱، ص ۲۵) یا ۱۱۷۲ (هدایت، ج ۹، ص ۷۱؛ اعتمادالسلطنه، ج ۳، ص ۱۳۵۹-۱۳۶۰) به قتل رسید. پس از کشته شدن وی، محمدخان قوینلوی قاجار (بیگلربیگی محمدحسن خان قاجار در استرآباد)، جعفرقلی خان و دیگر فرزندان محمدحسن خان قاجار را به دشت گرگان برد (هدایت؛ سپهر، همانجاها). آنان مدتی در میان طایفه یموت زندگی کردند (هدایت، همانجا). پس از چهار سال زندگی در دشت گرگان، جعفرقلی خان به همراه سایر برادرانش به کریم‌خان زند (حک: ۱۱۶۳-۱۱۹۳) پناه برد (ملکم، ج ۲، ص ۷۲، پانویس). کریم‌خان، آقامحمدخان و حسینقلی خان جهانسوز را که از یک مادر بودند، با خود به شیراز برد و جعفرقلی خان را با سایر

'Alī Ḥaydar's verses (*abyāt*) are mostly composed for singing, in the format of the Panjābī *bayt*, a stanza of four or more rhyming lines, typically in the long metre also called *bayt* or *baynt*, with the first word marked by the letter of the alphabet with which it begins (e.g., *he ḥusan uhnām khūb-sūratām dā*, *Kullīyyāt*, 50), and the last verse containing the poetic signature Ḥaydar. Besides many individual stanzas (numbering 266 in the Faqīr edition), there are also six of the thirty-stanza acrostic sets called *sharfī*. The central inspiration of all these verses is the familiar one of *wahdat al-wujūd* (unity of being), while their effective expression rests on the combination of the love imagery of the Persian *ghazal* with a notably ample use of the imagery and wordplays of Panjābī poetry. Their language is marked by a prominence of southwestern or Sirā'ikī dialectal forms (Singh, *Alī Ḥaydar*, 23–5).

Only rarely is the generalised tone of the mystical lyric interrupted by reference to the contemporary collapse of Mughal authority in the face of Persian invasions, as in *be bhī zahar nahūn jo khā maran* (Rama Krishna, 77–8; *Kullīyyāt-i*, 34–5). Besides *abyāt*, the editions also contain a poem of sometimes questioned authenticity on the familiar theme of a *sawāl-jawāb* between the romantic heroine Hīr and her mother (*Kullīyyāt-i*, 154–62), and a poetic self-statement remarkable for its macaronic verses with hemistiches in six different languages (*Kullīyyāt-i*, 163–4), which reflects a fondness also seen elsewhere for unusual linguistic effects (cf. Rama Krishna, 76, no. 3; 79, no. 1).

BIBLIOGRAPHY

EDITIONS

Mukammal majmū'a-yi abyāt-i 'Alī Ḥaydar, ed. F. Kakkeza'ī, Lahore 1907; *Kullīyyāt-i 'Alī Ḥaydar*, ed. F. M. Faqīr, Lahore 1963; (in

Gurmukhi script) *Alī Ḥaydar dī kāvī-rachnā*, ed. U. Singh, Patiala 1966; (with Urdu verse translation) *Kūk. Abyāt-i 'Alī Ḥaydar*, ed. and trans. Sh. Tanwīr Mirzā, Islamabad 1980; Rama Krishna, L., *Panjābī Śūfī poets A.D. 1460–1900*, Calcutta 1938.

C. SHACKLE

'Alī Qulī Khān

'Alī Qulī Khān (c. 1756–1824), son of Muḥammad Ḥasan Khān Qājār Qovānlū (1715–59), was the non-uterine brother of Āghā Muḥammad Khān (1742–97), the founder of the Qājār dynasty. According to the chronicler Sipihr (1:26–7), he was the ninth and last son of Muḥammad Ḥasan Khān, a position probably connected with the rank of his non-Qājār mother rather than with his age. Unlike the other german brothers of Āghā Muḥammad Khān, 'Alī Qulī Khān was his unwavering ally from the outset. In 1780, the first year of Āghā Muḥammad Khān's campaigns to seize power, he had two missions: (1) to retake Māzandarān from the Zand; and (2) to take Tehran before the troops of 'Alī Murād Khān-i Zand (r. 1782–5) reached the city. He was successful in both of these undertakings (Sipihr, 1:41–2).

When, in the spring of 1201/1787, Āghā Muḥammad Khān set out from Tehran to conquer Shiraz, he assigned to 'Alī Qulī Khān the mission of destroying and taking booty throughout the districts between Isfahan and Shiraz. On his return from Shiraz, Āghā Muḥammad Khān appointed 'Alī Qulī Khān governor of Isfahan with 2,000 troops before leaving this city for Tehran (Sipihr, 1:53, 55). Yet when Ja'far Khān Zand (r. 1785–9) invaded Isfahan, 'Alī Qulī Khān fled to Kāshān. He was, however, more successful in attacking Kūh-i Gīlūya in Western Iran in 1204/1790.

بهارستان



فصلنامه اسناد، مطبوعات و متون
دوره دوم، سال دوم، شماره هفتم، بهار ۱۳۸۹

صاحب امتیاز: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
مدیر مسئول و سردبیر: رسول جعفریان
مدیر اجرایی: کورش نوروزمرادی
صفحه آرایی: رضا سفیدکوهی
ویواستاری: عبدالحسین معافی مدنی، نرگس آرقشی، افسانه روشن
حروفچینی: بنفشه ابوطالبی، مهربان بری دیزج
لیتوگرافی و چاپ متن: نقره آبی
چاپ جلد: چاپخانه صلاحی
ناظر چاپ: نیکی ایوبی زاده

نشان نوشته و طراحی جلد: محسن احتشامی

مقالات مندرج در پیام بهارستان مبین آراء نویسندگان آنهاست
پیام بهارستان در ویرایش مطالب آزاد است
استفاده از مطالب پیام بهارستان با ذکر منبع آزاد است

نشانی: تهران- میدان بهارستان- کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

کد پستی: ۱۱۵۷۶۱۳۴۱۱

دورنگار: ۰۲۱-۳۳۱۳۷۸۰۳

نشانی الکترونیکی: www.Ical.ir

پست الکترونیکی: Payam@ical.ir

Kaçarlar
110058

تاریخ‌نویسی شاهزادگان قاجاری نمونه‌ای از نسب‌نامه ایل قاجار، نمونه‌ای از تاریخ‌نویسی

سیما سالور^۱

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

06 Mart 2016

درآمد:

تاریخ‌نویسی ایران در دوره قاجار، در مقایسه با سایر ادوار تاریخ ایران، بسی بیشتر از سایر دوره‌ها مورد توجه قرار گرفته است. در این دوران مورخان متعددی به تألیف آثار تاریخی گوناگون پرداخته‌اند: محمدتقی ساروی، میرزا محمدتقی مستوفی تبریزی، عبدالرزاق بیگ دنبلی، محمدصادق وقایع‌نگار مروزی، خاوری شیرازی، محمدابراهیم بدایع‌نگار، محمدجعفر حقایق‌نگار خورموجی و محمدحسن خان اعتمادالسلطنه از جمله مشهورترین مورخان رسمی دوره قاجار بوده‌اند. در کنار این دسته از مورخان که بیشتر آنان، مقام منصب منشی‌گری و دبیری در دیوانهای عصر قاجار داشته‌اند، تعدادی از شاهزادگان قاجاری نیز به تألیف آثار تاریخی پرداخته‌اند. محمود میرزا، محمدقلی میرزای ملک‌آرا، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، امامقلی میرزا، جهانگیر میرزا، بهمن میرزا، نادر میرزا، فرهاد میرزا و ظل‌السلطان از جمله این دسته شاهزادگان محسوب می‌شوند.

در نقد و بررسی مشخصات تاریخ‌نویسی مورخان رسمی عصر قاجار، مقالات گوناگونی به شکل تک‌نگاری نوشته شده است اما تاکنون درباره ویژگی، سبک و سیاق، مضمون و محتوای آثار تاریخی شاهزادگان قاجار، پژوهش مستقلی صورت نپذیرفته است. نوشته حاضر کوششی است برای بررسی یکی از آثار تاریخی شاهزادگان قاجاری به نام امامقلی میرزا که فاقد عنوان رسمی است، اما بر اساس محتوای اثر و

۱. دانشجوی دوره دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران.

بهارستان

فصلنامه اسناد، مطبوعات و متون

دوره دوم، سال چهارم، شماره سیزدهم، پاییز ۱۳۹۰

صاحب امتیاز: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

مدیر مسئول و سردبیر: رسول جعفریان

مدیر اجرایی و دبیر تحریریه: کاظم آل‌رضا امیری

مدیر هنری و طراحی: رضا سفیدکوهی

حروفچینی: آذر سرخانی

ویراستار: صفورا فضل‌اللهی، مرضیه راغبیان

لیتوگرافی: نقره آبی

چاپ متن و جلد: نقره آبی

ناظر چاپ: نیکی ایوبی‌زاده

06 Mart 2016

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

مقالات مندرج در پیام بهارستان، مبین آرای نویسندگان آنهاست

پیام بهارستان در ویرایش مطالب آزاد است

استفاده از مطالب پیام بهارستان با ذکر منبع آزاد است

نشانی: تهران- میدان بهارستان- کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

کد پستی: ۱۱۵۷۶۱۳۴۱۱

تلفن: ۰۲۱-۳۳۱۳۷۸۰۳

دورنگار: ۰۲۱-۳۳۱۲۹۳۸۵

نشانی الکترونیکی: www.Ical.ir

پست الکترونیکی: Payam@ical.ir

Kağartlar
110058

اعزام محصلین به اروپا در عهد احمدشاه قاجار

علی پویان‌مهر

مهاجرت برای کسب علم و دانش از جمله پدیده‌هایی است که ریشه کهن تاریخی دارد. حتی در ادوار بسیار دور و متقدم نیز همواره کسانی بودند که به هر دلیل نظیر نبودن امکانات در محل زندگی‌شان یا پایین بودن سطح اطلاعات صاحبان فن و مدرسان موجود، برای فراگیری حرفه و فن علوم عملی یا نظری از جایی به جای دیگر می‌رفته‌اند. پس از رواج کاغذ و متداول شدن آموزش مکتوب، رفتن از روستایی به روستای دیگر، از روستا به شهر، یا از شهری به شهر دیگر و از کشوری به کشور دیگر برای کسب علوم متداول، یکی از صور مهاجرت بوده است که می‌توان آن را مهاجرت علمی نامید. از جمله این مهاجرت‌های علمی، مسئله تحصیل در خارج از کشور است که هر چند قبل از دوره قاجار نیز موارد بسیار معدود آن را در تاریخ ایران می‌توان سراغ گرفت؛ اما اوج این مهاجرت‌ها و اعزام محصلین برای کسب علم و دانش، در روزگار پادشاهان قاجاری به منصفه ظهور رسید.

تا قبل از تأسیس دارالفنون و شاید بتوان گفت انقلاب مشروطه و گسترش و بسط مدارس جدید در ایران توسط میرزا حسن رشدیه، تعلیم و تربیت اختصاصی یعنی آموزش و سواد خواندن و نوشتن فارسی و قرآن و شرعیات در مکتب خانه‌ها انجام می‌شد و این وظیفه در اکثر نقاط ایران بر عهده ملایان و روحانیون بود. بدین ترتیب نظم و تربیت و فرهنگ جامعه ایرانی تقریباً به طور کامل در اختیار طبقه متنفذ روحانی قرار داشت و کسب سواد فارسی، هم از لحاظ کیفیت و هم از لحاظ کمیت بسیار محدود بود. شاهزادگان و اعیان‌زادگان معمولاً به مکتب نمی‌رفتند و معلم خصوصی یا به اصطلاح آن روز «معلم سرخانه» به آن‌ها

۱. کارشناس کتابداری و اطلاع‌رسانی کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

۱. سرمد، غلامعلی. اعزام محصل به خارج از کشور در دوره قاجاریه، تهران: چاپ و نشر بنیاد، ۱۳۷۲، ص ۱۳.

205425

گنجینه بهارستان

(مجموعه ۹ رساله در تاریخ دوره قاجار)

Kağartlar

110058

به کوشش: سید سعید میرمحمدصادق

06 Mart 2016

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

| | |
|---|--------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Dem. No: | 205425 |
| Tas. No: | 080 GEN.B |

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

تهران - ۱۳۸۷



فصلنامه اسناد، مطبوعات و متون
دوره دوم، سال دوم، شماره هفتم، بهار ۱۳۸۹

صاحب امتیاز: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
مدیر مسئول و سردبیر: رسول جعفریان
مدیر اجرایی: کورش نوروزمرادی
صفحه آرایی: رضا سفیدکوهی
ویراستاری: عبدالحسین معافی مدنی، نرگس آرقشی، افسانه روشن
حروفچینی: بنفشه ابوطالبی، مهربان بری دیزج
لیتوگرافی و چاپ متن: نقره آبی
چاپ جلد: چاپخانه صلاحی
ناظر چاپ: نیکی ایوبی زاده

نشان نوشته و طراحی جلد: محسن احتشامی

مقالات مندرج در پیام بهارستان مبین آراء نویسندگان آنهاست
پیام بهارستان در ویرایش مطالب آزاد است
استفاده از مطالب پیام بهارستان با ذکر منبع آزاد است

نشانی: تهران- میدان بهارستان- کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

کد پستی: ۱۱۵۷۶۱۳۴۱۱

دورنگار: ۰۲۱-۳۳۱۳۷۸۰۳

نشانی الکترونیکی: www.Ical.ir

پست الکترونیکی: Payam@ical.ir

Kağarlar
110058



06 Mart 2016

خدمات دینی و وطنی محمودخان مخفم السلطان در کلکته

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

فریبا میرزایی

محمودخان مخفم السلطان، از رجال دوره قاجار است که چهار سال وزیر مقیم دولت ایران در هندوستان بود. او پس از اتمام تحصیلاتش، منصب آجودانی ناصرالدین شاه را گرفته بود، اما پس از آن مناصب زیادی در کشورهای مختلف یافت که باعث شد با کوله‌باری از تجربیات در دوره مظفرالدین شاه به عنوان سرکنسول ایران در هند، راهی آن سرزمین شود.

حضور چهار ساله مخفم السلطان در هندوستان، منشأ خدماتی به ایرانیان و مسلمانان هند بود و همچنین اثراتی بر روابط دولتی ایران و هند که در آن زمان تحت الحمایه انگلیس بود، داشت. در این سال‌ها با حمایت وی سه انجمن در هندوستان تأسیس شدند. که انجمن و مدرسه مظفری کلکته از مهمترین آنهاست. پس از آن بود که انجمن تجارته ایرانیان بمبئی و انجمن زرتشتیان ایرانی که هر یک اهدافی خاص را دنبال می‌کردند، تأسیس شد. از مهمترین اهداف مخفم السلطان از تأسیس این انجمن‌ها، می‌توان ایجاد اتحاد و همبستگی میان ایرانیان و ارتباط با سایر ملل و سایر فرقه‌های اسلامی را بدون در نظر گرفتن قومیت و مذهب عنوان کرد. چنانکه نه تنها ایرانیان بلکه انگلیسی‌ها و هندیان نیز در این انجمن‌ها عضو بودند. گسترش ارتباط فرهنگی و تجاری میان دو دولت ایران و هند و ایجاد اتحاد و روابط دوستی میان آنها و در نتیجه انگلستان نیز از اهداف مورد تعقیب مخفم السلطان بود.

منبع قابل توجه در خصوص مخفم السلطان و اقداماتش در هندوستان روزنامه حبل‌المتین است؛ چرا که اولاً این روزنامه در کلکته منتشر می‌شد و محل اقامت وزیر نیز همان شهر بود. بدین جهت وی به خوبی در جریان امور مربوط به انجمن قرار داشت؛ دوم آنکه مؤیدالاسلام مدیر روزنامه، خود سمت سرکترتی انجمن

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه تهران، گرایش تاریخ اسلام.

ایران

فصلنامه اسناد، مطبوعات و متون
دوره دوم، سال پنجم، شماره هفدهم، پاییز ۱۳۹۱

صاحب امتیاز: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

مدیر مسئول و سردبیر: رسول جعفریان

مدیر اجرایی و دبیر تحریریه: کاظم آل‌رضا امیری

مدیر هنری: رضا سفیدکوهی

ویراستار: مرضیه راغبیان

حروفچینی: آذر سرخانی

لیتوگرافی: نقره‌آبی

چاپ جلد و متن: نقره‌آبی

ناظر چاپ: نیکی ایوبی‌زاده

مقالات مندرج در پیام بهارستان، مبین آرای نویسندگان آنهاست

پیام بهارستان در ویرایش مطالب آزاد است

استفاده از مطالب پیام بهارستان با ذکر منبع آزاد است

نشانی: تهران- میدان بهارستان- کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

کدپستی: ۱۱۵۷۶۱۳۴۱۱

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۶۴۱۱۹

دورنگار: ۰۲۱-۶۶۴۰۱۳۲۹

سایت: www.ical.ir

ایمیل: Payam@ical.ir

۱ Kaçerler
110058

خاندان نوری و ولایت فارس در ابتدای دوره قاجاریه کوسن هاسه گاوا^۱

ترجمه ایچیرو از او با همکاری امید رضائی

درآمد

در اواخر قرن هجدهم میلادی، مدت خدمت فرزندان شاه در فارس - یکی از ایالات قلمرو قاجاریه - بیشتر از سی سال بود، ولی در اواخر آن مدت، حوادث سیاسی بزرگی اتفاق افتاد. برای تحقیق این زمان دگرگونی، لازم است اخبار گذشته را دریابیم، اما با کمبود منابع تاریخی مواجه هستیم. هنوز تحقیقی در این خصوص انجام نشده است. بدین دلیل در این مقاله کوشیده‌ایم تا با بررسی کارهای خاندان نوری که با فرزند شاه، عازم محل خدمت شدند، اوضاع اجتماعی ولایت فارس را توضیح دهیم. خاندان نوری سلسله‌ای است که از ابتدای دوره قاجار در ارکان دولت نقش داشته‌اند. این خاندان با نزدیکان والی، عازم محل خدمت شد و یکی از آن خاندان منصب بعد از والی را به دست آورد. این موضوع سبب شد تا این خاندان نفوذ زیادی

۱. عنوان اصلی این مقاله چنین است:

Kumi Hasegawa, Nuri ke to kajaru cho shoki no Farusu chiho, Shirin, 75/6, 1992, pp. 1-32.

گفتنی است در متن این ترجمه، پایان هر یک از صفحات مقاله اصلی را که به زبان ژاپنی است، به صورت (ژ) یادآور شده‌ایم. به علاوه پانویس‌ها در اصل مقاله به تفکیک سه فصل و یک نتیجه‌گیری پی‌نوشت شده بود که بنا بر فرمت مجله پیام بهارستان، به شکل اخیر مرتب شد.

همچنین خاطر نشان می‌سازد این جانب امید رضائی از این مقاله برای پایان نامه‌ای که درباره خاندان شیخ‌الاسلام‌های تمامی شیراز به دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران در سال ۱۳۹۰ ارائه دادم، استفاده کرده‌ام. در زمانی که آقای اوزاوا در تهران حضور داشتند، تصمیم گرفتیم این مقاله را حتی‌الامکان به صورت دقیق ترجمه نماییم و در اختیار عموم قرار دهیم.

تاریخ جامع ایران

جلد شانزدهم

کتابخانه
۱۱۰۰۵۸

ادبیات فارسی از آغاز قاجاریه تا اوایل مشروطه

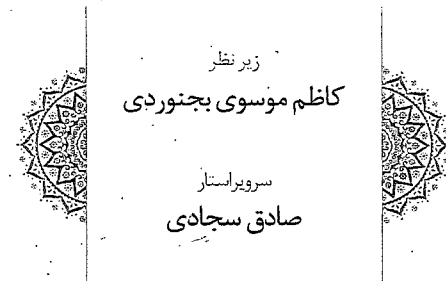
یدالله جلالی پندری

الف - شعر

با پایان یافتن دوران پراشوب حکومت نادر شاه (۱۱۶۰ق)، و سلطنت سی ساله کریم ن زند (۱۱۶۴-۱۱۹۳ق) که آرامش و رفاه نسبی را برای مردم به وجود آورده بود، بولی در شعر فارسی پدیدار شد که ملک الشعرا بهار آنرا «رستاخیز یا بازگشت ادبی» مید^۱. اما برخی آنرا رجعت یا ارتجاع ادبی^۲ و یا به نوشته محمدرضا شفیعی کدکنی ره رجعت^۳ نامیدند «چرا که شاعران این عصر به جای آنکه سخن تازه و راه و رسم یعی از خویش به وجود آوردند به راه و رسم شاعران قرن های قبلی یعنی شاعران قرون جم و ششم رجوع کردند»^۴؛ صباحی بیدگلی (وفات: ۱۲۱۸ق) از پیشگامان بازگشت، ن جریان را «اقتفای استادان» نامیده است:

بود طریقه ما اقتفای استادان به یاوگی نرسد طعنه بر هدات طریق^۵
این دوره را به صورت عام «دوره بازگشت ادبی» نیز نامیده اند. چنین تحولی هرچند شعر فارسی عمیق تر و گسترده تر بود، در نثر فارسی نیز دگرگونی هایی را پدید آورد

۳۶۴ - ۱۱۱



زیر نظر
کاظم موسوی بجنوردی

سرپرستار
صادق سجادی

| | |
|---|-------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Dem. No: | 241543 |
| Tas. No: | 955 TARİ |



تهران، ۱۳۹۴

تاریخ جامع ایران

Kağartlar

تاریخ موسیقی قاجار

جلد هجدهم

ساسان فاطمی

مقدمه

پس از یک دوره رکود نسبتاً طولانی در حوزه موسیقی کلاسیک ایرانی که از اواخر دوره صفوی آغاز شد، قاجاریه، از زمان فتحعلی شاه و به خصوص از زمان ناصرالدین شاه، بار دیگر به موسیقی کلاسیک اهمیت دادند و اسباب احیاء موسیقی جدی را فراهم آوردند. بدون اغراق می‌توان گفت آنچه امروزه به عنوان «موسیقی سنتی ایرانی» شهرت دارد، نتیجه همین اراده به احیاء موسیقی درباری و جدی در عصر قاجار است. این دوره را در عین حال می‌توان دوره تعادل میان موسیقی جدی و موسیقی سبک مخصوص جشن‌ها و مراسم شادمانی دانست که نمایندگان آنها اسلاف تیره‌ای از موسیقی‌دانان اند که ما امروزه آنها را «مطرب» می‌نامیم؛ هرچند این واژه تا آخر عصر قاجار به همه موسیقی‌دانان، اعم از موسیقی‌دانان حوزه کلاسیک و مردمی، بدون تفاوت اطلاق می‌شد. در واقع، تشکیلات اداری قاجار، هم موسیقی کلاسیک را جان تازه‌ای بخشید و هم نظم و نسقی به موسیقی مطربی، به معنای امروزی کلمه، بخشید.

زیر نظر
کاظم موسوی بجنوردی

سروراستار
صادق سجادی

| | |
|---|------------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Dem. No: | 241545 |
| Tas. No: | 055 T. 200. 2 |



تران، ۱۳۹۴

۲۹۴ - ۲۵۵

تاریخ جامع ایران

جلد یازدهم

کتابخانه
۱۱ ۰۰۵۸

ایران در عصر قاجار

فصل اول: از ظهور قاجاریان تا قتل آقامحمد خان

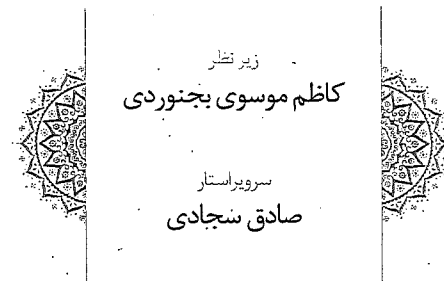
صادق سجادی - علیرضا تقوی

پیشینه و زمینه‌های تحصیل قدرت

مورخان دوره قاجاریه ایل قاجار را اصلاً از ترک‌هایی دانسته‌اند که با هولاگو به ایران و سرزمین‌های غربی‌تر آمدند، و نیای آنها قاجار نویان پسر سرتاق نویان در دربار ارغون مقام اتابکی داشت؛ اما در منابع دوره مغول و تیموری هیچ گزارشی از این ایل دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد این انتساب نخست در میان خود ایل قاجار و به‌طور شفاهی پدید آمده است. آنچه درباره آنها می‌توان گفت این است که در قرن ۹ و در زمره ترکان آناتولی بودند و در پی تحولاتی که در دوره ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو در آن مناطق رخ داد، به شمال آذربایجان و منطقه قراباغ کوچ کردند.^۱

در منابع ما ظاهراً نخستین اشاره به طایفه قاجار به اواخر سال ۸۹۶ و اوایل سال ۸۹۷ ق/۱۴۹۱-۱۴۹۲ م باز می‌گردد. بنابراین گزارش ابراهیم بن دانا خلیل مشهور به

۷۲۵ - ۷۵۷



| | |
|---|--------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Dem. No: | 241538 |
| Tas. No: | 955 TARİC |



تهران، ۱۳۹۴

بهارستان



فصلنامه اسناد، مطبوعات و متون
دوره دوم، سال دوم، شماره هفتم، بهار ۱۳۸۹

صاحب امتیاز: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
مدیر مسئول و سردبیر: رسول جعفریان
مدیر اجرایی: کورش نوروزمرادی
صفحه آرایی: رضا سفیدکوهی
ویواستاری: عبدالحسین معافی مدنی، نرگس آرقشی، افسانه روشن
حروفچینی: بنفشه ابوطالبی، مهربان بری دیزج
لیتوگرافی و چاپ متن: نقره آبی
چاپ جلد: چاپخانه صلاحی
ناظر چاپ: نیکی ایوبی زاده

نشان نوشته و طراحی جلد: محسن احتشامی

مقالات مندرج در پیام بهارستان مبین آراء نویسندگان آنهاست
پیام بهارستان در ویرایش مطالب آزاد است
استفاده از مطالب پیام بهارستان با ذکر منبع آزاد است

نشانی: تهران- میدان بهارستان- کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

کد پستی: ۱۱۵۷۶۱۳۴۱۱

دورنگار: ۰۲۱-۳۳۱۳۷۸۰۳

نشانی الکترونیکی: www.Ical.ir

پست الکترونیکی: Payam@ical.ir

Kaçarlar
110058

تاریخ‌نویسی شاهزادگان قاجاری نمونه‌ای از نسب‌نامه ایل قاجار، نمونه‌ای از تاریخ‌نویسی

سیما سالور^۱

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

06 Mart 2016

درآمد:

تاریخ‌نویسی ایران در دوره قاجار، در مقایسه با سایر ادوار تاریخ ایران، بسی بیشتر از سایر دوره‌ها مورد توجه قرار گرفته است. در این دوران مورخان متعددی به تألیف آثار تاریخی گوناگون پرداخته‌اند: محمدتقی ساروی، میرزا محمدتقی مستوفی تبریزی، عبدالرزاق بیگ دنبلی، محمدصادق وقایع‌نگار مروزی، خاوری شیرازی، محمدابراهیم بدایع‌نگار، محمدجعفر حقایق‌نگار خورموجی و محمدحسن خان اعتمادالسلطنه از جمله مشهورترین مورخان رسمی دوره قاجار بوده‌اند. در کنار این دسته از مورخان که بیشتر آنان، مقام منصب منشی‌گری و دبیری در دیوانهای عصر قاجار داشته‌اند، تعدادی از شاهزادگان قاجاری نیز به تألیف آثار تاریخی پرداخته‌اند. محمود میرزا، محمدقلی میرزای ملک‌آرا، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، امامقلی میرزا، جهانگیر میرزا، بهمن میرزا، نادر میرزا، فرهاد میرزا و ظل‌السلطان از جمله این دسته شاهزادگان محسوب می‌شوند.

در نقد و بررسی مشخصات تاریخ‌نویسی مورخان رسمی عصر قاجار، مقالات گوناگونی به شکل تک‌نگاری نوشته شده است اما تاکنون درباره ویژگی، سبک و سیاق، مضمون و محتوای آثار تاریخی شاهزادگان قاجار، پژوهش مستقلی صورت نپذیرفته است. نوشته حاضر کوششی است برای بررسی یکی از آثار تاریخی شاهزادگان قاجاری به نام امامقلی میرزا که فاقد عنوان رسمی است، اما بر اساس محتوای اثر و

۱. دانشجوی دوره دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران.

بهارستان

فصلنامه اسناد، مطبوعات و متون

دوره دوم، سال چهارم، شماره سیزدهم، پاییز ۱۳۹۰

صاحب امتیاز: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

مدیر مسئول و سردبیر: رسول جعفریان

مدیر اجرایی و دبیر تحریریه: کاظم آل‌رضا امیری

مدیر هنری و طراحی: رضا سفیدکوهی

حروفچینی: آذر سرخانی

ویراستار: صفورا فضل‌اللهی، مرضیه راغبیان

لیتوگرافی: نقره آبی

چاپ متن و جلد: نقره آبی

ناظر چاپ: نیکی ایوبی‌زاده

06 Mart 2016

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

مقالات مندرج در پیام بهارستان، مبین آرای نویسندگان آنهاست

پیام بهارستان در ویرایش مطالب آزاد است

استفاده از مطالب پیام بهارستان با ذکر منبع آزاد است

نشانی: تهران- میدان بهارستان- کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

کد پستی: ۱۱۵۷۶۱۳۴۱۱

تلفن: ۰۲۱-۳۳۱۳۷۸۰۳

دورنگار: ۰۲۱-۳۳۱۲۹۳۸۵

نشانی الکترونیکی: www.Ical.ir

پست الکترونیکی: Payam@ical.ir

Kağartlar
110058

اعزام محصلین به اروپا در عهد احمدشاه قاجار

علی پویان‌مهر

مهاجرت برای کسب علم و دانش از جمله پدیده‌هایی است که ریشه کهن تاریخی دارد. حتی در ادوار بسیار دور و متقدم نیز همواره کسانی بودند که به هر دلیل نظیر نبودن امکانات در محل زندگی‌شان یا پایین بودن سطح اطلاعات صاحبان فن و مدرسان موجود، برای فراگیری حرفه و فن علوم عملی یا نظری از جایی به جای دیگر می‌رفته‌اند. پس از رواج کاغذ و متداول شدن آموزش مکتوب، رفتن از روستایی به روستای دیگر، از روستا به شهر، یا از شهری به شهر دیگر و از کشوری به کشور دیگر برای کسب علوم متداول، یکی از صور مهاجرت بوده است که می‌توان آن را مهاجرت علمی نامید. از جمله این مهاجرت‌های علمی، مسئله تحصیل در خارج از کشور است که هر چند قبل از دوره قاجار نیز موارد بسیار معدود آن را در تاریخ ایران می‌توان سراغ گرفت؛ اما اوج این مهاجرت‌ها و اعزام محصلین برای کسب علم و دانش، در روزگار پادشاهان قاجاری به منصفه ظهور رسید.

تا قبل از تأسیس دارالفنون و شاید بتوان گفت انقلاب مشروطه و گسترش و بسط مدارس جدید در ایران توسط میرزا حسن رشدیه، تعلیم و تربیت اختصاصی یعنی آموزش و سواد خواندن و نوشتن فارسی و قرآن و شرعیات در مکتب خانه‌ها انجام می‌شد و این وظیفه در اکثر نقاط ایران بر عهده ملایان و روحانیون بود. بدین ترتیب نظم و تربیت و فرهنگ جامعه ایرانی تقریباً به طور کامل در اختیار طبقه متنفذ روحانی قرار داشت و کسب سواد فارسی، هم از لحاظ کیفیت و هم از لحاظ کمیت بسیار محدود بود. شاهزادگان و اعیان‌زادگان معمولاً به مکتب نمی‌رفتند و معلم خصوصی یا به اصطلاح آن روز «معلم سرخانه» به آن‌ها

۱. کارشناس کتابداری و اطلاع‌رسانی کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

۱. سرمد، غلامعلی. اعزام محصل به خارج از کشور در دوره قاجاریه، تهران: چاپ و نشر بنیاد، ۱۳۷۲، ص ۱۳.

205425

گنجینه بهارستان

(مجموعه ۹ رساله در تاریخ دوره قاجار)

Kağartlar

110058

به کوشش: سید سعید میرمحمدصادق

06 Mart 2016

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

| | |
|---|--------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Dem. No: | 205425 |
| Tas. No: | 080 GEN.B |

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

تهران - ۱۳۸۷

بهارستان

فصلنامه اسناد، مطبوعات و متون
دوره دوم، سال دوم، شماره هفتم، بهار ۱۳۸۹

صاحب امتیاز: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
مدیر مسئول و سردبیر: رسول جعفریان
مدیر اجرایی: کورش نوروزمرادی
صفحه آرای: رضا سفیدکوهی
ویراستاری: عبدالحسین معافی مدنی، نرگس آرقشی، افسانه روشن
حروفچینی: بنفشه ابوطالبی، مهربان بری دیزج
لیتوگرافی و چاپ متن: نقره آبی
چاپ جلد: چاپخانه صلاحی
ناظر چاپ: نیکی ایوبی زاده

نشان نوشته و طراحی جلد: محسن احتشامی

مقالات مندرج در پیام بهارستان مبین آراء نویسندگان آنهاست
پیام بهارستان در ویرایش مطالب آزاد است
استفاده از مطالب پیام بهارستان با ذکر منبع آزاد است

نشانی: تهران- میدان بهارستان- کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

کد پستی: ۱۱۵۷۶۱۳۴۱۱

دورنگار: ۰۲۱-۳۳۱۳۷۸۰۳

نشانی الکترونیکی: www.Ical.ir

پست الکترونیکی: Payam@ical.ir

Kağarlar
110058



06 Mart 2016

خدمات دینی و وطنی محمودخان مخفم السلطان در کلکته

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

فریبا میرزایی

محمودخان مخفم السلطان، از رجال دوره قاجار است که چهار سال وزیر مقیم دولت ایران در هندوستان بود. او پس از اتمام تحصیلاتش، منصب آجودانی ناصرالدین شاه را گرفته بود، اما پس از آن مناصب زیادی در کشورهای مختلف یافت که باعث شد با کوله‌باری از تجربیات در دوره مظفرالدین شاه به عنوان سرکنسول ایران در هند، راهی آن سرزمین شود.

حضور چهار ساله مخفم السلطان در هندوستان، منشأ خدماتی به ایرانیان و مسلمانان هند بود و همچنین اثراتی بر روابط دولتی ایران و هند که در آن زمان تحت الحمایه انگلیس بود، داشت. در این سال‌ها با حمایت وی سه انجمن در هندوستان تأسیس شدند. که انجمن و مدرسه مظفری کلکته از مهمترین آنهاست. پس از آن بود که انجمن تجارته ایرانیان بمبئی و انجمن زرتشتیان ایرانی که هر یک اهدافی خاص را دنبال می‌کردند، تأسیس شد. از مهمترین اهداف مخفم السلطان از تأسیس این انجمن‌ها، می‌توان ایجاد اتحاد و همبستگی میان ایرانیان و ارتباط با سایر ملل و سایر فرقه‌های اسلامی را بدون در نظر گرفتن قومیت و مذهب عنوان کرد. چنانکه نه تنها ایرانیان بلکه انگلیسی‌ها و هندیان نیز در این انجمن‌ها عضو بودند. گسترش ارتباط فرهنگی و تجاری میان دو دولت ایران و هند و ایجاد اتحاد و روابط دوستی میان آنها و در نتیجه انگلستان نیز از اهداف مورد تعقیب مخفم السلطان بود.

منبع قابل توجه در خصوص مخفم السلطان و اقداماتش در هندوستان روزنامه حیل‌المتین است؛ چرا که اولاً این روزنامه در کلکته منتشر می‌شد و محل اقامت وزیر نیز همان شهر بود. بدین جهت وی به خوبی در جریان امور مربوط به انجمن قرار داشت؛ دوم آنکه مؤیدالاسلام مدیر روزنامه، خود سمت سرکترتی انجمن

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه تهران، گرایش تاریخ اسلام.

Muhammad Mahdī, *Jahāngushā-yi Nādirī*, ed. 'Abd Allāh Anwār (Tehran, 1341 Sh./1962); Avery, P. 'Nadir Shāh and the Afsharid Legacy' in *Cambridge History of Iran*, vol. 7: *From Nadir Shah to the Islamic Republic*, pp. 3-62; Balland, D., 'Afghanistan. Part 10: Political History', *EIR*, vol. 1, pp. 547-558; Barfield, Thomas, *Afghanistan: A Cultural and Political History* (Princeton, 2010); Bellew, H. W., *The Ethnography of Afghanistan* (Woking, 1891); Datta, K., *Shah Alam II and the East India Company* (Calcutta, 1965); Davies, C. Collin, 'Ahmad Shāh Durrānī', *EI2*, vol. 1, p. 295; Dupree, Louis, *Afghanistan* (Princeton, NJ, 1973); Durrani, A. M., 'Ancestral History of Ahmad Shah Durr-i-Durrānī', *Pakistan Journal of History and Culture*, 1 (1980), pp. 9-18; Elliot, H. M. and J. Dowson, *The History of India* (London, 1869); Fayd Muḥammad, *Sirāj al-tawārīkh* (Kabul, 1331 Sh./1952); Fraser-Tyler, W. K., *Afghanistan* (3rd ed., London, 1967); Gankovsky, Yury Vladimirovich, *Imperiya Durrani* (Moscow, 1958); Ghobar, Mir Gholam Mohammad, *Afghānistān dar mas'ir-i tārikh* (Qumm, 1359 Sh./1980), tr. Sherief Favez as *Afghanestan in the Course of History*, 2 vols. (Alexandria, VA, 2001); Hanifi, M. Jamil, 'Editing the Past: Colonial Production of Hegemony through the "Loya Jerga" in Afghanistan', *Iranian Studies*, 37, no. 2 (2004), pp. 295-322; al-Husaynī, Maḥmūd, *Tārikh-i Ahmadsahāhī*, ed. Dūstmurād Sayyid Murādūf (Moscow, 1974); I'tidād al-Saltāna, 'Aliqulī, *Tārikh-i waqā'ī wa sawānī-yi Afghānistān*, ed. Hāshim Muḥaddith (Tehran, 1365 Sh./1986); I'timād al-Saltāna, Muḥammad Ḥasan Khān, *Tārikh-i muntazam-i Nāsirī*, ed. Muḥammad Ismā'īl Riḍwānī (Tehran, 1363 Sh./1984); Kashmūrī, 'Abd al-Karīm, *Bayān-i wāqī'*, ed. K. B. Naṣīm (Lahore, 1970); Lockhart, Laurence, *The Fall of the Safawī Dynasty and the Afghan Occupation of Persia* (Cambridge, 1958); idem, *Nadir Shah: A Critical Study* (London, 1938); Malik, Muhammad Baqir, 'Adina Beg Khan', *Proceedings of the Idara-i-Maarif-i-Islamia* (Lahore, 1938), pp. 255-278; Mann, Oskar, 'Quellenstudien zur Geschichte des Ahmedshāh Durrānī (1747-1773)', *ZDMG*, 52 (1898), pp. 97-118, 161-186, 323-358; Marwī, Muḥammad Kāzim, *Ālam-ārā-yi Nādirī*, ed. Muḥammad Amīn Riyāḥī (Tehran, 1364 Sh./1985); Majumdar, R. C., et al., *An Advanced History of India* (Delhi, 1974); Muftī Lāhūrī, 'Alī al-Dīn, *Ibrat-nāmah* (Lahore, 1961); Mūsawī, Isfahānī, Muḥammad Šādiq, *Tārikh-i gitiḡushā*, ed. Sa'īd Nafīsī (Tehran, 1363 Sh./1984); Nawā'ī, 'Abd al-Ḥusayn, *Nādir Shāh wa bāzmāndagānash* (Tehran, 1368 Sh./1989); Qazwīnī, Abū al-Ḥasan, *Fawāyid al-Šafawīyya*, ed. Maryam Mir Ahmadr (Tehran, 1367 Sh./1988); Quddūsī, Muḥammad Ḥusayn, *Nādir-nāmah* (Mashhad, 1339 Sh./1960); Rizvi, Athar Abbas, *Shāh Walī-Allāh and his Times* (Canberra,

1980); Rodgers, C. J., 'The Coins of Ahmad Shāh Abdāllī', *Journal of the Asiatic Society of Bengal*, 54 (1885), pp. 67-76; Saray, Mehmet, *Afghanistan ve Türkler* (Istanbul, 1987); Sarkar, Jadunath, 'An Original Account of Ahmad Shah Durrani's Campaigns in India and the Battle of Panipat', *Islamic Culture*, 7 (1933), pp. 431-452; Shāhnawāz Khān, *Ma'āthir al-umarā'*, ed. Mirzā Ashraf 'Alī and 'Abd al-Raḥīm (Calcutta, 1888-1891); Shahshahānī, Ḥusayn, 'Farmān-i tārikhī-yi Ahmad Shāh-i Durrānī', *Farhang-i Irān zamān*, 6 (1337 Sh./1958), pp. 159-163; Shivdev, Kāshirāj, 'Panipat, 1761', tr. Jadunath Sarkar, *The Indian Historical Quarterly*, 10 (1985), pp. 258-273; Shumov, Sergei, *Istoriia Afganistana: V sostave velikikh imperiū, derzhava Akhmed-shakha Durrani, anglo-afganskīe voīny, pravlenie Abdurrakman-khana, konflikty XX veka* (Moscow, 2002); Singh, G., *Ahmad Shah Durrani: Father of Modern Afghanistan* (Delhi, 1959); Sinha, N. K., 'The Durrani Menace and the British North-West Frontier Problem in the Eighteenth Century', *The Indian Historical Quarterly*, 10 (1985), pp. 624-641; Srivastava, A. L., *Shuja-ud-Daulah* (Delhi, 1961); Suhā'ī, 'Abd al-Ḥamīd, 'Tashkilāt-i darbār-i Ahmad Shāh Bābā dar iṣtilāhāt-i imrūz', *Trfān*, 50 (1350 Sh./1971), pp. 83-93; Sultān Muḥammad Khān, *Tārikh-i sultānī* (Bombay, 1298/1881); Ṭabāṭabā'ī, Ghulām Ḥusayn, *Siyar al-muta'akkhūrīn* (Lucknow, 1304/1886); Vogelsang, Willem, *The Afghans* (Oxford, 2002); Wakīlī, 'Azīz al-Dīn, *Timūr Shāh-i Durrānī* (Kabul, 1346 Sh./1967).

MAJID SAMI'Ī
TR. SUHEYLA UMAR

Ahmad Shāh Qājār, or Sultān Ahmad Shāh (27 Sha'bān 1314-26 Ramaḍān 1348/31 January 1897-26 March 1930), was the seventh and last Qājār monarch of Iran (see Fig. 9). He was the eldest son of Muḥammad 'Alī Shāh; his mother was Malaka Jahān, the daughter of Kāmran Mirzā Nā'ib al-Saltāna. He acceded to the throne on 27 Jumādā II 1327/16 July 1909. His coronation was on 27 Sha'bān 1332/21 July 1914 and his deposition on 13 Rab' II 1344/31 October 1925 by the Majlis (parliament) brought an end to more than 130 years of Qājār rule in Iran.

In Jumādā II 1327/July 1909, Muḥammad 'Alī Shāh was deposed after the capture of Tehran by nationalist forces and the Bakhtiyārī chieftains,

death of his father, Muhammad Shah. For the first three years of Nasir al-Din's reign, real power was wielded by his prime minister, Mirza Taqi Khan Amir Kabir, who founded Iran's first institution for higher education, the Dar al-Fonun (Polytechnic Institute), and initiated a wide range of economic and political reforms inspired mainly by European models of centralization and modernization. Nasir al-Din perceived many of these attempted reforms as a threat to his own power, and in 1851 dismissed Amir Kabir; the following year he ordered Kabir's assassination. [See also *Amir Kabir and Dar al-Fonun.*]

From 1852 until 1890 Nasir al-Din's reign was a period of relative domestic stability marked by an increasing foreign involvement, chiefly British and Russian, in Iran's economy and politics. An unsuccessful attempt to regain Herat from the British between 1856 and 1857 was the only military conflict of note in the half-century of his rule. Iran in this period had virtually no standing army, with the most important armed force being the Persian Cossack Brigade led by Russian officers, which Nasir al-Din created in 1873 following the first of three trips to Europe. [See also *Persian Cossack Brigade.*]

Owing to gradually worsening economic conditions in the latter half of the century, Nasir al-Din Shah initiated a practice, carried on by his successor, of raising money for the crown by selling economic concessions to foreign subjects or governments. The concessions were eagerly sought after and competed for, especially by Great Britain and Russia. In 1872 the largest of these concessions was granted to a British subject, Baron Julius de Reuter, awarding exclusive rights for the development of Iran's minerals, railroads, irrigation, and a host of other industrial and agricultural resources. In addition, de Reuter was conceded the right to found what was later to become the Imperial Bank of Persia, Iran's major banking institution into the twentieth century.

Although the Reuter Concession was annulled in 1873 under pressure from both Russian and domestic opposition, significant portions of the concession were renegotiated and continued in effect. Among other concessions granted by Nasir al-Din Shah were telegraph construction rights to the British, fishing rights in the Caspian to the Russians, and tobacco sales and export to a British subject. It was this last that triggered the famous Tobacco Protest of 1891, an event that marked the first concerted effort by Iranian merchants, Muslim clergy, and sec-

ular opponents of the shah's economic policies to unite in protest and resistance. An effective national boycott of all tobacco products coupled with mass demonstrations forced Nasir al-Din Shah to cancel the concession less than a year later and expressed the increasing domestic hostility to both British and Russian influence in Iran's internal affairs and economy. [See also *Reuter Concession and Tobacco Rebellion.*]

Nasir ad-Din and his prime ministers, several of whom attempted secular reforms along Western lines, increasingly became the target of antiforeign sentiment inside Iran, most notably in the pages of a pan-Islamic, anti-British newspaper published in Paris by Jamal al-Din al-Afghani. At a time when internal Iranian dissatisfaction and unrest were steadily increasing, it was a follower of al-Afghani who assassinated Nasir al-Din Shah on 1 May 1896 at a shrine near Tehran. Subsequent Qajar monarchs were unable to resolve the problems of external political and economic pressure and internal resistance that plagued the final years of Nasir al-Din Shah.

[See also *Qajar Dynasty and Afghani, Jamal al-Din al-.*]

JAHAN SALEHI

QAJAR DYNASTY. *Qajar* designates both a dynasty that ruled Iran and a Turkic-speaking tribal confederation of pastoral nomads. Aqa Muhammad Qajar, the founder of the dynasty, was crowned in 1796; the last Qajar, Ahmad Shah, left Iran to be replaced by Reza Shah Pahlavi in 1925 (crowned 1926).

The earliest extant historical references to the Qajar tribes date from the late fifteenth century and place them in Anatolia and subsequently in Azerbaijan. At the very beginning of the sixteenth century the Qajars were one of the Kizilbash tribes that supported the rise to power of Shah Isma'il and the Safavid dynasty. Individual Qajars held important administrative positions throughout the Safavid era (1501-1722), and by its end the Qajar tribes were centered to the east of the Caspian Sea. From this base in northeastern Iran, the Qajars were involved in both internecine struggles and battles for supremacy over greater Iran with the various eighteenth-century contenders. With the death of Karim Khan Zand in 1779 and the imminent collapse of Zand sovereignty over central and southern Iran, Aqa Muhammad established Qajar hegemony. Significantly, Qajar tribal power waned as the dynasty established

THE OFFICE OF KALĀNTAR IN QĀJĀR PERSIA

BY

W. M. FLOOR

Utrecht

Before I start discussing the office of *kalāntar* I'd like to point out a few facts which usually are neglected in discussions about Qājār Persia. Qājār Persia was a pre-industrial society with a rather weak central government. The various cities enjoyed self-government to a certain extent as did many corporate groups, such as tribes, guilds and village communities. The main function of the Persian bureaucracy was the levying of taxes. As long as the corporate groups paid their taxes and did not try to tilt the balance of power they were allowed to administrate their own internal affairs without too much governmental interference. This policy did not stem from some democratic notion as is clear from the repressive nature of the Persian police force ¹⁾.

The power elite did not have enough manpower to extend their sphere of influence to all layers of society; and rivalry between factions among the elite undermined their original solidarity. Furthermore the paucity of communications greatly hampered the effectiveness of the central government. All this forced the central government to rely in the outlying provinces on the local elite. This co-operation between the central government and the local influential families enhanced the position of both. The central government was thus assured of local powerful support which gave a boost to its (not infrequently unstable rule. One such local backer was the *kalāntar* whose task it was to keep the population happy, so that they would pray for the well-being of the Shah ²⁾ and pay their taxes in time.

1) See my: "The Police in Qājār Persia" (forthcoming).

2) A. K. S. Lambton, "The office of kalantar under the Safawids and Afshars", in *Mélanges d'Orientalisme offerts à H. Massé*, Tehran, 1963, p. 213, note 3.

when Hājji Muḥammad Kāzīm of Shīrāz was appointed *kalāntar* of Mashad in 1861 ¹⁾. Although the population had no voice in the appointment of the *kalāntar*, the Shah would not soon appoint someone of whom they disapproved. In "the cases of local magistrates, such as the *kalāntars* in the cities, although nominally he (the Shah) has a free choice yet in reality he must make a selection that is agreeable to the inhabitants. Otherwise the authority of government falls into abeyance; and, what is regarded as much more serious in Persia, the revenue fails to come in" ²⁾.

Yet one should not expect the choice of the Shah to conform always to the will of the people. For the candidate had to be favoured by the Shah, which, however, was not too difficult to achieve if the likely candidate was not averse to parting with some of his capital and making the Shah a present of it.

In most cities the office of *kalāntar* tended to be hereditary, which fact is best illustrated by the occurrence of *kalāntar* families in several Persian cities. In Tabriz the *begler begī* was of the Dunbulī family "which has ruled in Azarbijan before the Kajar dynasty" ³⁾.

In Kāshān we find the *mīrzā ghayāth kalāntar* family, whose members occupied the office for several generation ⁴⁾. In Shīrāz of the office *kalāntar* had been in the Qavām family since the eighteenth century ⁵⁾. It shows how strong the ties between *kalāntar* and population were; they lasted even longer than the rule of a royal dynasty. This was the case for instance in Kermān, where members of the *ṭāyifa-yi kalāntar-i Gavāshīr* had been *kalāntar* of Gavāshīr generation after generation since Shah 'Abbās (1584-1629) ⁶⁾.

As the local representative of the people and promotor of their interests with whom the Governor dealt in regard with civic affairs,

1) Fasā'i, vol. 2, p. 53.

2) G. Curzon, *Persia and the Persian Question*, 2 vols; London 1889, vol. 1, p. 436.

3) Wilson, p. 248; see also Aubin, p. 36.

4) 'Abdu'r-Rahmān Darrābī, *Tārīkh-i Kāshān*, ed. Īraj Afshār, Tehrān, 1342 (1963), p. 400.

5) Fasā'i, vol. 2, pp. 47-50.

6) Vazīrī, p. 63.

was successively in the hands of al-Mukhtār and Muṣ'ab b. al-Zubayr (66-72/685-91) [q.v.], when Shurayḥ reportedly withdrew in order to avoid involvement in the *fitna*; others have it that he was forced to resign. He was reinstated by 'Abd al-Malik, who gave him 10,000 dirhams and some property in al-Fallūdjā [q.v.]. According to a report in al-Ṭabarī, al-Ḥadjdjādī [q.v.] in 79/698-9 acceded to the *kādi*'s request to be relieved of his duties and accepted his recommendation that Abū Burda b. Abī Mūsā al-Ash'arī [q.v.] be appointed as his successor. The most usual dates given for Shurayḥ's death are between 76/695-6 (a date which does not tally with al-Ṭabarī's report) and 80/699-700, though dates as early as 72/691-2 and as late as 99/717-8 are also recorded. Reports of his age at death range between 100 and 127 years; the statement that he was 180 years old is probably the result of a corruption of the number 108. These reports may reflect a wish to show that Shurayḥ was born sufficiently early to have met the Prophet (cf. Lammens, 79).

There are conflicting accounts of Shurayḥ's relations with the Umayyads. On the one hand he is portrayed as doing their bidding, as in the case of Hānī' b. 'Urwa [q.v.], when he obeyed 'Ubayd Allāh b. Ziyād by telling Hānī's supporters that their leader was still alive; and he was an adviser and confidant of Ziyād b. Abīhi. Yet he is also alleged to have privately made extremely unflattering remarks about some of his Umayyad superiors, and to have only followed their orders for fear of his own safety. The Kūfan Shī'īs accused him of having been among the signatories of a document charging Ḥudjir b. 'Adī [q.v.] with agitation against the authorities; yet Shurayḥ denied this, claiming that he had in fact testified to Ḥudjir's piety.

Shurayḥ is often described as the ideal judge. He held court in the mosque beside the *minbar*; on rainy days he would sit in judgment at home. His probity was such that he even found against his own son (or brother), who was then imprisoned. He is said to have followed earlier authorities in his legal pronouncements and to have refrained from issuing independent legal opinions (*fatwās*); others, however, claim that he applied *idjtihād* when no answers to a particular problem were available. The pronouncements ascribed to him generally conform to the position of the old schools. They were transmitted mostly by Kūfan scholars, including al-Sha'bī, al-Ḥakam b. 'Uyayna and Abū Ishāq al-Sabī'ī, and some are cited by the Ḥanafīs as precedents. Shurayḥ is also remembered as a traditionist and a poet.

The inconsistencies and implausible details in Shurayḥ's biography and the contradictory pronouncements attributed to him (e.g. on the exercise of pre-emption by non-Muslims; see Ibn Māza, 467) have led some scholars (notably Lammens, Tyan, Schacht and Pellat) to regard elements of his biography as legendary. Schacht in particular maintained that Shurayḥ was "merely a *hakam* of the old style" and that opinions and traditions ascribed to him were "spurious throughout" and "the outcome of the general tendency to project the opinions current in the schools of law back to early authorities". This view has since been challenged (see Sezgin, i, 402, Motzki, 152-3).

Bibliography: Ibn al-Kalbī-Caskel, *Djamharat al-nasab*, i, table 233, ii, 533; 'Abd al-Razzāk, *Muṣannaf*, index; Ibn Sa'd, ed. Beirut, vi, 11, 34, 82, 94, 108-9, 131-45, 170, 206, 268, vii, 151, 194, 453, viii, 494; Khalīfa b. Khayyāt, *Ta'rikh*, ed. A.D. al-

'Umarī, *Nadja* 1386/1967, index; Ibn Ḥabīb, *K. al-Muḥabbar*, ed. I. Lichtenstaedter, Haydarābād 1361/1942, 305, 378; Bukhārī, *al-Ta'rikh al-kabir*, Haydarābād 1360-4, ii/ii, 228-9; Ibn Ḳutayba, *al-Ma'arif*, ed. M.I.'A.-A. al-Sāwī, Beirut 1390/1970, 191-2; Balādhuri, *Ansāb*, iv/i, ed. M. Schloessinger and M.J. Kister, Jerusalem 1971, 187, 204-5, 222-3, 240-1, v, ed. S.D.F. Goitein, Jerusalem 1936, 87, 172, 229; Wakī', *Akhbār al-kuḍāt*, ed. 'A.M. al-Marāghī, Cairo 1366-9/1947-50, i, 298-301, ii, 189-402, 408 (esp. important); Ṭabarī, index; Ibn 'Abd Rabbihi, *al-Ikd al-farīd*, Cairo 1359-72/1940-53, index; Mas'ūdī, *Murūdj*, ed. Pellat, §§ 1826, 1892 and index; *Aghānī*³, xvi, 92, xvii, 215-23; Abū Nu'aym, *Ḥilyat al-awliyā'*, iv, 132-41; Ibn Ḥazm, *Djamharat ansāb al-'arab*, ed. 'A.-S.M. Hārūn, Cairo 1382/1962, 425; Sarakhsī, *al-Mabsūt*, Cairo 1324-31, xvi, 75, 80, 84-5; Ibn Māza, *Sharḥ adab al-kādi li 'l-Khaṣṣāf*, ed. A.-W. al-Afghānī and A.-B.M. al-Hāshimī, Beirut 1414/1994, 9, 16-17, 19, 24, 32, 56-7, 73, 79, 81-2, 95, 99-101, 109, 163, 166, 171, 174, 178, 180, 216-7, 227-9, 250, 254, 290, 327, 361-2, 370, 458, 467, 487, 507, 516, 526, 535-6, 562, 586; Ibn 'Asākir, *Ta'rikh madīnat Dimashk*, facs. ed., 'Ammān n.d., viii, 36-61; Ibn al-Athīr, *Uṣd al-ghāba*, Tehran n.d., ii, 394; Ibn Khallikān, ed. I. 'Abbās, ii, 460-3; Nawawī, *Tahdhīb al-asmā'*, Cairo n.d., i/i, 243-4; Mizzī, *Tahdhīb al-kamāl*, xii, ed. B.'A. Ma'rūf, Beirut 1408/1988, 435-45; Ibn Kathīr, *Bidāya*, Cairo 1351-8/1932-9, ix, 22-6; Ibn Ḥadjjar al-Asḳalānī, *Tahdhīb*, Haydarābād 1325-7, iv, 326-8; idem, *al-Isāba*, ed. 'A.M. al-Bidjāwī, Cairo 1390-2/1970-2, iii, 334-6; Ibn al-'Imād, *Shadharāt*, ed. 'A.-K. al-Arnā'ūt and M. al-Arnā'ūt, Beirut 1406-14/1986-93, i, 320-3; H. Lammens, *Études sur le siècle des Omayyades*, Beirut 1930, 77-80, 107; E. Tyan, *Histoire de l'organisation judiciaire en pays d'Islam*,² Leiden 1960, 74-6; J. Schacht, *An introduction to Islamic law*, 24; idem, *The origins of Muhammadan jurisprudence*, Oxford 1950, 104, 119, 130, 160, 195, 218, 219, 228-9; F. Sezgin, *GAS*, i, 402-3; M.G. Morony, *Iraq after the Muslim conquest*, Princeton 1984, index; I. Schneider, *Das Bild des Richters in der "Adab al-Qādi" Literatur*, Frankfurt 1990, 39, 46, 70, 74, 82, 132; H. Motzki, *Die Anfänge der islamischen Jurisprudenz*, Stuttgart 1991, index. (E. KOHLBERG)

SHŪRĪDA, MUḤAMMAD TAKĪ, Persian poet, b. Shīrāz, according to most accounts, in 1274/1858, d. 6 Rabī' II 1345/14 October 1926.

His father 'Abbās was an artisan by trade. Shūrīda's ancestry, from what is known, reached back to the poet Ahlī Shīrāzī (d. 942/1535-6), author of the *mathnawī Sihr-i ḥalāl* "Legal magic". When he was seven years old he was struck blind by small-pox. Some two years later his father died, after which he came under the care of his maternal uncle. In 1288/1871-2 he accompanied his uncle in the pilgrimage to Mecca. On returning, he resumed his earlier studies, achieving a high standard in literary studies and Arabic. In 1311/1893-4 he travelled to Tehran, where he came into contact with Mirzā 'Alī Asghar Khān Amīn al-Sultān (d. 1907), prime minister of Nāṣir al-Dīn Shāh. He was introduced to the monarch, who was impressed by his poetry, gave him his favour and eventually bestowed upon him the title of Faṣīḥ al-Mulk. He stayed in the capital till the accession of Muzaḥfar al-Dīn Shāh (1313/1896) after which he moved to Shīrāz permanently. He was treated as an important figure in official circles, and granted the revenues of a village. Towards the later part of his life, he held the custodianship of Sa'dī's resting place

0 1901 1997
Ivan, Fair
FED
Kocaeli
postoffice

contracts may be activated. According to Ḥanafī law, it is the basis of all forms of contractual partnership. For validity, the following basic rules are required, many of which are the same as expected in general contracts:

1. The condition of contract validity (*ṣiḥḥa*) requires that both parties must be able to dispose of their property, that the object of *wakāla* must be definite and legal, and that the obligation and acceptance of both parties (*īdājīb, kabūl*) are clearly manifest.

2. The authorisation may be specific or general within the configuration which will be explained below.

3. The *wakāla* contract is like that of *wadī'a* [q.v.], representing a voluntary contract which would be converted into a commercial contract if fees are stipulated.

4. No responsibility is incurred on the proxy (*wakīl*) except in case of negligence (*tafrīt*) or intentional transgression (*ta'addī*).

5. The contract can be terminated at the behest of either party or, like any other contract, by the death, insanity or legal incompetency of either of them.

Wakāla contracts may vary according to the nature of the economic operation that is governed. According to the requirement of the contract, *wakāla* can be either general (*āmma*) to cover all forms of transactions and deals, or special (*khāṣṣa*) which is restricted to a particular disposition, for example a *wakāla* for selling cannot be valid in a transaction for letting. Muslim scholars differ regarding the legitimacy of the *wakāla* if it is drawn up in general and unlimited terms. Although the Ḥanafī and Mālikī schools accept this kind of *wakāla*, both Shāfi'īs and Ḥanbalīs restrict the legitimacy of such contracts to what is stipulated. The reason that they give for rejecting general *wakāla* is that it can lead to great deception (*gharar*). This is probably why all the schools of Islamic law accept the prevalent custom (*urf*) as a guide to control the deputed action. Accordingly, if the deputy violates custom and sells an object with great loss (*ghabn fāḥish*), his action can only be valid if confirmed by his client.

Agents can also be limited within certain logistic stipulations such as price bid, and quality and condition of the good or object. This *wakāla*, which is restricted by its *modus operandi*, is termed a *wakāla muḳayyada*, its opposite being the unrestricted *wakāla muḥlakā*. When the timing of the contract is important, the contractors may opt for a time restriction on the *wakāla*. The *wakāla muwakkāta* is the form of *wakāla* which is restricted by a time designated in the contract setting it up.

Due to the religious nature of Islamic law, *wakāla* as a legal mechanism extends itself to cover religious practices, too. It is part of the lawyer's undertaking to assess the validity of the *wakāla* in matters such as the pilgrimage (*ḥajj*), although, according to Ibn Qudāma, *wakāla* is not valid in matters that specifically target or involve the personality of individuals (*ayn al-mukallaf*) such as testimony (*shahāda*), oaths (*aymān*), and pledges (*nudhūr*), or in rituals that individuals may find physically possible to perform, in contrast to those that may represent potential impossibilities such as *ḥajj*. The personality of the two parties is also an important element that differentiates *wakāla* from other contracts. The most important legal consequence of the personal aspect of *wakāla* is that it involves an inbuilt mechanism that terminates the contract once one of the two contractors dies.

Al-Sanhūrī, following the French terminology, cited *wakāla* as one example of the nominated contracts (*uḳūd musammāt*), which are contracts popularly known by a specific usage term. The nature of a represen-

tation contract as a "nominated contract" has apparently caused some confusion in French law and in the Arabic legal systems that have inherited its legacy. This confusion has resulted from the distinctive nature of the *wakāla*'s subject (*maḥall al-'aḳd*) when compared with other contracts' subjects. The nature of the *wakāla*'s subject is a legal action (*taṣarruf kānūnī*) or *acte juridique*, whereas all other contracts involves material action or *acte matériel*. The confusion arises in the classification of the contracts of professional persons such as lawyers, medical doctors and teachers which are considered by French law to be a deputisation contract rather than commission (*muḳāwala*) contract. According to al-Sanhūrī, this is an unfounded assumption, based purely on personal grounds, because the subjects of all these contracts are legal actions and not material ones. However, al-Sanhūrī's statement generalises by treating each of these professions as one, despite the difference in their provided services. From an Islamic legal perspective, it is the service which represents the decisive factor whether the contract is one of deputation or commission. Accordingly, lawyers' services would be within the *wakāla* definition, whereas teachers' and medical doctors' employment falls within the spectrum of commission or an employment contract. The critical factor, in all contracts in Islamic law, is the nature of what the individual is offering and not the name of the profession. In Islamic law, all professions are ruled by the rules of professional contract (*'aḳd al-sunnā*), which are contracts that consider the provided service as the main guideline when problems concerning responsibility are raised.

A similar confusion about the position of *wakāla* arises in modern Arabic legal systems. Various definitions of *wakāla* seem to be affected by prevalent practical use within commercial life. Often the term is extended to include the supplier who is not necessarily an agent. In countries like Bahrain, Kuwait, Saudi Arabia and the UAE, it is important to examine each individual law separately in order to decide whether the actual basis constitutes *wakāla*.

Bibliography: Bukhārī, *Ṣaḥīḥ*, Istanbul 1315, 60-6; *LA*, Beirut n.d., xi, 735-6; 'Abd al-Razzāq al-Sanhūrī, *al-Wasī' fī sharḥ al-kānūn al-madanī*, Beirut 1952 iv, 1, vii, 372; A.L. Udovitch, *Partnership and profit in mediaeval Islam*, Princeton 1970, 100; Wahba al-Zuhaylī, *al-Fiḥ al-islāmī wa-adillatuh*, Damascus 1985, iv, 157, v, 74-5; Sarākhṣī, *Mabsūṭ*, Beirut 1986, xix, 2; Ibn Qudāma, *al-Kāfī*, Beirut 1988, ii, 239-56; idem, *Mughnī*, ed. Ḥilū and Turkī, Cairo 1408/1988-9, 200; S.E. Ryner, *The theory of contracts in Islamic law*, London 1991, 101; Mohammad deen Napiyah, *The theory of the contract of (al-wakalah)*, Ph.D. thesis, Glasgow Caledonian University 1995, unpubl., 57-65, 165.

For the use of *wakāla* in architecture, see KAYSARIYYA; KHĀN. (MAWIL Y. IZZI DIEN)
 ✓ **WAKĀR**, MĪRZĀ AḤMAD SHĪRĀZĪ, Persian poet of the Kādjār period, born in 1232/1817 in Shīrāz, died there in 1298/1881. Wakār was the oldest of six sons of the poet Wiṣāl-i Shīrāzī, and under his father's tutelage, he became expert in Shī'ī and Ṣūfī lore, calligraphy and classical poetry. After his father's death, Wakār travelled to India in 1265/1848-9 and published an annotated, lithograph edition of Rūmī's *Mathnawī* during his year-long residence in Bombay. He spent most of the rest of his life in Shīrāz, supported by income from writing, calligraphy, and government stipends. He went to Tehran in 1274/1857-58 on family business and again around 1281/1864 and 1290/1873. Although he was well re-

FED (+)
 Kaiser
 daryan

At the age of forty-three Našāṭ came to Tehran and joined the court of Faṭḥ-‘Alī Shah as a secretary. In 1224/1809-10, he was appointed the head of the royal chancellery, and he received the title of Mo‘tamad-al-dawla. Henceforth he was very often in the company of Faṭḥ-‘Alī Shah, composing and writing most of the correspondence of the king as well as many other deeds and treaties. Although Našāṭ was a man of property and means, he accumulated a debt of thirty thousand *tūmāns* through being very generous and hospitable. This became the subject of frequent innuendoes and criticism by rival courtiers. Eventually Faṭḥ-‘Alī Shah paid the debt all himself.

Apart from being the royal chancellor, Našāṭ performed several diplomatic missions. He accompanied a mission sent by Faṭḥ-‘Alī Shah to Napoleon I and in 1233/1817-18 was sent to quell an insurrection in the province of Bākārz and the fortress of Ğōrīān near Herat, which was led by the governor of these two towns, Bonyād Khan. Našāṭ while personally leading the army, was captured, but he was able to persuade Bonyād Khan to write a letter to Šojā‘-al-dawla, the governor of Khorasan, and ask for pardon. Thus the whole affair was resolved, and Našāṭ returned to Tehran. In 1237/1821-22 he successfully put down another rebellion in Afghanistan. In 1236/October, 1821 Faṭḥ-‘Alī Shah, imitating European examples, established the Ministry of Foreign Affairs, and Našāṭ became the first foreign minister of Iran. He held this position for four years. According to Fasā‘ī (tr. Busse, pp. 172, 191), in 1240/1824-25 the office of chancellor was conferred upon Ḥājjī Mīrzā Raḥīm Šīrāzī, "since the rank of Mīrzā ‘Abd-al-Vahhāb had grown beyond the title and task of chancellor of the empire. Because of his efficiency, he devoted his time to the handling of affairs which normally would have come within the competence of the prime minister. Out of his great humility, however, he did not call himself Prime Minister." Mīrzā ‘Abd-al-Vahhāb died of consumption on 5 Du‘l-ḥeǰǰa 1244/8 June 1829 in Tehran. His death was commemorated in a chronogram which runs: *Az qalb-e jahān Našāṭ rafta*, "Našāṭ (Joy) has gone from the heart of the world."

Nāṣer-al-dīn Shah had the works of Našāṭ collected and lithographed in one volume in 1281/1864-65 at Tehran. The volume is divided into five *bābs* or sections, which include all his poetry and prose. The major part of his prose works consists of the text of the official documents and correspondence. His other prose works include didactic pieces and short anecdotes, which are written in imitation of Sa‘dī’s *Golestān* in a very refined prose style interspersed with poetry.

The poetry of Našāṭ includes *qaṣīdas*, *tarkīb-bands maṭnavīs*, and *ǰazals*. Though basically not a panegyrist, as a court poet he wrote several *qaṣīdas* praising Faṭḥ-‘Alī Shah in a very exaggerated manner. His 250 *ǰazals* are his most significant contribution to Persian literature. Though he followed Sa‘dī and Ḥāfeẓ in writing lyrical poetry, his *ǰazals* have a freshness and a certain degree of originality both in language and in

‘ABD-AL-VAHHĀB MO‘TAMAD-AL-DAWLA, "NAŠĀṬ," Qajār official and poet, born in 1759 into a family of well-known sayyeds in Isfahan, who were originally from Jahrom in Fārs. His grandfather ‘Abd-al-Vahhāb, being the governor of Isfahan, had left considerable wealth to his children. The young ‘Abd-al-Vahhāb was given a thorough traditional education, which included studies in Persian and Arabic literatures as well as theology, mathematics, and logic. He became an accomplished calligrapher, his speciality being *šekasta* style. He also became fluent in both Arabic and Turkish.

As a young man ‘Abd-al-Vahhāb began writing poetry and became interested in the Bāzgašt (q.v.) movement, which advocated a return to the style of the old masters in Persian poetry. He was one of the main proponents of this movement, and his house became "a gathering place for the poets and wits of Isfahan" (*Majma‘ al-foṣaḥā‘* VI, p. 1054). It was at this period that he adopted the pen name of Našāṭ (Joy).

ALLĀH-QOLĪ

temporarily, while he was able to vindicate Allāh-qolī by putting the blame on the "real culprits." In a series of skillful manoeuvres he persuaded the monarch to carry out a purge and send his political opponents into exile, while reinstating Allāh-qolī in his governorship. To prove his loyalty, Allāh-qolī exposed an alleged plot by Moḥammad-qolī and Aṣaf-al-dawla to overthrow the shah. He thus helped intensify the secessionist tendencies in Khorasan that eventually led to the Sālār revolt of 1263-67/1847-51.

In the following months, Allāh-qolī was encouraged in his drive for power by Manūchehr Khan, who hoped to make Allāh-qolī less affordable to Āqāsī, though 'Ezzat Nesā's influence made him indispensable. Āqāsī's dilemma became more serious when the provincial minister Maḥmūd Khan Šabā secretly reported from Borūjerd on Allāh-qolī's activities. It was alleged that, in collaboration with certain tribal chieftains, he was preparing to proceed to Tehran, make a surprise attack on the capital, and kill the shah on his hunting ground. Whatever Allāh-qolī's intentions, the report (publicized by the poet laureate Moḥammad-Ḥosayn Khan Šabā, father of Maḥmūd and the chronicler Sepehr) left Āqāsī with no choice but to endorse Allāh-qolī's exile to the 'Atabāt (Rabī 'I, 1262/March, 1846); thus he reluctantly lost a useful stooge and suffered an embarrassment welcomed both by Manūchehr Khan and the Nūrī faction.

Little is known of Allāh-qolī's twenty-five year residence in the Ottoman Empire (1262-87/1846-71). The greater part was spent in Iraq where he was supported by a pension from the Iranian government. Accompanied by his entourage, he seldom seems to have given up his accustomed life style. In Baghdad or Istanbul he became acquainted with Mīrzā Ḥosayn Khan Mošīr-al-dawla Sepahsālār, who during his premiership secured from Nāṣer-al-dīn Shah Allāh-qolī's

ALLĀH-QOLĪ KHAN İLKĀNĪ (sometimes Allāh-qolī Mīrzā), Qajar notable (ca. 1236-1309/1820-1892). Son of Mūsā Khan and grandson of Ḥosayn-qolī Khan, he was both Fath-'Alī Shah's fraternal nephew and grandson by his daughter 'Ezzat Nesā'. He was brought up in the shah's household (*andarūn*). Because of his grandmother's influence, the shah looked upon him as his own son ('Azod-al-dawla, *Tārīk-e 'Azodī*, pp. 29-30). He is known for his unusual indulgence in sensual pleasures, much in the style of his grandfather Fath-'Alī Shah. In 1250/1834-35 Allāh-qolī's mother was pressured into marrying Hājji Mīrzā Āqāsī, who was made grand vizier in the same year. While still in his early twenties, Allāh-qolī was appointed to the largely ceremonial but important office of *ilkānī* (chief) of the Qajar tribe. Āqāsī should thus have been enabled to exercise some control over the unpredictable tribal chiefs, but this proved a formidable task, not so much because of the pleasure-seeking Allāh-qolī's excesses or notorious rogueries, but more because of the unconcealed hostility of the discontented Qajar

notables, who saw his rise as a deliberate attempt to sully their tribal honor.

By the late 1250s/early 1840s, Moḥammad Shah's unreserved support for Āqāsī allowed Allāh-qolī Khan to cease being a mere puppet and become "a channel for petition and access" (Sepehr, *Nāseḳ al-tawārīḳ* III, p. 57). Moreover, his tested loyalty to Āqāsī provided the latter with an alternative source of support whenever his position was undermined by intrigues of other factions. In reward Allāh-qolī Khan was left to surround himself with a host of outcast libertines and young debauchees—often second generation Qajar princes—and with an army of *lūṭīs*, procurers, stylish pederasts, and courtesans. "Intercession and interference in the affairs of government" (*Rawzat al-ṣafā* X, p. 290) soon turned his night-long parties into a venue for notables and courtiers who intended to manipulate him not only for their own immediate ends but also to cause embarrassment to Āqāsī.

In 1259-60/1843-44, deterioration in Moḥammad Shah's health brought a political crisis and severely shook Āqāsī's power base; both Āqāsī and his opponents began to toy with the idea of encouraging Allāh-qolī Khan into an ambiguous claim to the throne. While the premier's ultimate aim was to bring one of his own subordinates to power in case of the shah's death, his more immediate plan was to deceive his enemies, and to a degree he was successful. One of the most influential factions opposed to him, that of Moḥammad-qolī Khan the Išīk Āqāsī (chief of protocol) and his father Allāhyār Khan Aṣaf-al-dawla, the viceregent of Khorasan, supported Allāh-qolī in the hope that he would eliminate the other powerful factions, most noticeably that of Manūchehr Khan Mo 'tamad-al-dawla; they were then planning to attack him on the pretext of suppressing a rebellious pretender, to destroy the chief instigator, Āqāsī, and to bring their own puppet, Bahman Mīrzā, to the throne. As the Qajar chroniclers put it, because of the "provocations of evil-doers" and "flatteries of sycophants" (*Nāseḳ al-tawārīḳ* III, p. 67), Allāh-qolī "inclined from the state of servitude towards an ambitious position" (*Rawzat al-ṣafā* X, p. 290); he openly claimed that, as the grandson of Ḥosayn-qolī Khan, he was the rightful heir to the Qajar throne (*Kāṭerāt-e Momtāhen-al-dawla*, p. 299). Because of his total reliance on Āqāsī, Moḥammad Shah responded mildly, in spite of vigorous reporting by Āqāsī's enemies. Āqāsī convinced the shah only to compel Allāh-qolī to leave the capital and buy the governorship of Borūjerd. Not much later, in 1261/1845, a severe attack of gout cast further doubts on Moḥammad Shah's survival and temporarily deprived Āqāsī of his main source of support. Allāh-qolī's hasty return to Tehran seems to have been part of Āqāsī's contingency plan to deal with a wave of opposition. Allāh-qolī recruited five hundred musketeers and moved from the citadel to the newly built Bahārestān, where he awaited news of the shah's demise. Much to Āqāsī's relief, the shah's partial recovery removed the danger, at least

E. I. R. C. (S. 8), s. 888 - 889, 1985
(LONDON)

Kaçarlar

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد پنجم، تهران، ۱۳۷۹.

اعتضاد السلطنة

۳۵۰

کرده بود، با عنوان *ثورة الهند* به عربی برگرداند. همین ترجمه است که در ۱۳۱۸ ق در مصر همراه با تقریظ برخی از ادبای مصری به چاپ رسید.

۴. *فلاند الأدب فی شرح اطواق الذهب*، در شرح ۱۰۰ مقامه اخلاقی و حکمی از زمخشری که نخستین بار در ۱۳۱۹ ق در تبریز و بار دوم در ۱۳۲۱ ق در مصر چاپ شد و جزو کتب درسی قرار گرفت.

۹. *سیاحت تحت البحر*، این اثر ظاهراً همان ترجمه سفینه غواصه است که یک بار دیگر در تهران جداگانه چاپ شده است.

۵. *سفینه غواصه*، ترجمه کتابی است از ژول ورن (این اثر ژول ورن بعدها با عنوان *بیست هزار فرسنگ زیر دریا* نیز ترجمه شده است) که نخستین بار در ۱۳۲۰ ق در مجله گنجینه فنون تبریز چاپ شد.

۱۰. *فهرست کتابخانه مجلس شورا*، که مجلد اول آن در ۱۳۰۵ ش و مجلد دوم در ۱۳۱۱ ش در تهران به طبع رسیده، و مجلد سوم به هنگام مرگ اعتصامی (۱۳۱۶ ش) در دست چاپ بوده است (دهخدا، «ه»).

۶. *خدعه و عشق*، اثر فردریک شیلر شاعر آلمانی که در ۱۳۲۵ ق از متن فرانسوی آن که پیشتر توسط الکساندر دوما از آلمانی ترجمه شده بود، به فارسی برگرداند و در تهران به چاپ رسانید.

۱۱. *سیاحت نامه فیثاغورس در ایران*، آخرین اثر اعتصامی است. این ترجمه در ۱۳۱۴ ش در تهران چاپ شده است.

۷. *مجله بهار*، نشریه‌ای بود علمی، ادبی و سیاسی که جنبه ادبی آن بر دیگر جنبه‌هایش برتری داشت. انتشار دوره اول این مجله که از ربیع الثانی ۱۳۲۸ آغاز شده بود، حدود یک سال بعد، در ذی‌قعدة ۱۳۲۹ پس از پایان گرفتن دوره دوم مجلس شورا و نشر ۱۲ شماره، مانند دیگر

مطبوعات و جراید متوقف شد (بهار، تاریخ...، ۱۱/۱-۱۲؛ کهن، ۱۳۷۲-۶۱۸). برخی از محققان یکی از علل توقف مجله بهار را کمبود خوانندگان علاقه‌مند و همکاری نکردن دانشمندان در مجله ذکر کرده‌اند (محیط طباطبایی، ۱۰). در این ایام حوادث بی‌شماری چون اشغال ایران توسط روس و انگلیس و روی کار آمدن دولت علاء السلطنة (شعبان، ۱۳۳۵) به تشدید اعمال سانسور بر مطبوعات افزود (کهن، ۱۳۷۲-۶۶۵، ۶۶۹) و توقف مجله بهار نیز که نمی‌توانست از تأثیر این حوادث دور بماند، مدت ۱۰ سال، تا کودتای رضاخان (۱۳۳۹ ق/ ۱۲۹۹ ش) ادامه یافت. در شعبان این سال، اعتصامی دلخوش از آرامش نسبی اوضاع، نشر مجدد بهار را از سر گرفت، اما دوره دوم نیز، پس از انتشار ۱۲ شماره، در ۱۳۴۱ ق/ ۱۳۰۱ ش از ادامه کار باز ماند (آرین پور، همانجا). امتیاز مجله در هر دو دوره به نام اعتصامی بود و مدیریت آن را در آغاز مدیر الممالک و سپس عباس خلیلی برعهده داشت (وحیدنیا، ۲۱۳). مندرجات بیشتر شماره‌های بهار را ترجمه آثار نویسندگان اروپایی مانند ویکتور هوگو، ژان ژاک روسو و دیگر نویسندگان فرانسه دربر می‌گرفت این اثر ظاهراً از متن ترکی یا عربی آنها به فارسی برگردانده شده بود (مجتهدی، ۱۸؛ آرین پور، ۱۱۴/۲). این نشریه از نخستین تجربیات مجلات ادبی ایران است. ملک الشعرا بهار («یک سال»، ۵۶۵) سهم و نقش این مجله را در آشنا ساختن ایرانیان با ادبیات جدید ستوده، و مجله خود، دانشکده را دومین مجله ادبی پس از بهار و مرهون تجربیات آن دانسته است. یکی از ویژگی‌های قابل ذکر مجله بهار نشر نخستین اشعار پروین اعتصامی و معرفی اوست (خلخالی، ۶۷/۱).

اعتضاد السلطنة، علیقلی خان (۱۲۳۴ - ۱۲۹۸ ق/ ۱۸۱۹ م) -

از شاهزادگان دانشمند و نواندیش اواسط دوره قاجار و پنجاه و چهارمین پسر فتحعلی شاه که در سمت وزارت علوم و ریاست اداره انطباعات و مدیریت دارالتالیف دولتی، خدمات ارزنده‌ای برای گسترش فرهنگ و حمایت از دانشمندان و روشن کردن افکار و راهنمایی اندیشه‌ها به سوی علوم جدید انجام داد. تولد وی را بیشتر منابع در ۱۲۳۴ ق ضبط کرده‌اند، اما اگر گزارش دیوان بیگی که می‌گوید: علیقلی میرزا در وقت مرگ پدرش (۱۲۵۰ ق) بیش از ۱۳ سال نداشت (۱۲۹۱/۲)، درست باشد، تولد او در ۱۲۳۷ ق/ ۱۸۲۲ م بوده است. مادر علیقلی میرزا به نام گل بیرهن خانم اصلاً از ارامنه تفلیس بود (بامداد، ۴۴۲/۲) و دو پسر دیگر به نامهای عباسقلی میرزا و نورالدهر میرزا و یک دختر به نام خاور سلطان خانم داشت (نوابی، ۱۲۹۴/۲).

علیقلی میرزا از همان ایام کودکی به آموختن دانش، شوق و رغبت تمام داشت و هرگز از خواندن و نوشتن نمی‌آسود (یغمایی، ۶). او نخست تحت تربیت و آموزش میرزا نظرعلی حکیم‌باشی قرار گرفت و پس از آن به خواندن کتب فارسی و دیوانهای شعرای قدیم و معاصر روی آورد و آنگاه به مطالعه جغرافیا و نجوم و دیگر دانشهای متداول

۸. *تیره بختان*، ترجمه اثری است از ویکتور هوگو (این اثر ویکتور هوگو بعدها با عنوان *بینوایان* نیز ترجمه شده است) که ظاهراً اعتصامی در برگردان آن به فارسی، از ترجمه‌های عربی و ترکی این اثر

EBRĀHĪM KALĀNTAR ŠĪRĀZĪ, Hāji Mīrzā MOHAMMAD Kalāntar and E'temād-al-Dawla (b. 1158/1745, d. 1215/1800 or 1216/1801), lord mayor (*kalāntar*) of Shiraz during the late Zand era, the first grand vizier (*šadr-e a'zam*), and a major political figure of the Qajar period.

Background and early career. He was the third son of Moḥammad-Hāšem, the warden (*kaḏkodā*) of the Bālākaft quarter and later chief warden (*kaḏkodā-bāšī*) of the five Ḥaydarī quarters of Shiraz. His family, the Hāšemīya, was of mercantile origin, owned estates in the Fārs province, and was involved in the city administration. His maternal lineage reportedly goes back to Qewām-al-Dīn Ḥasan, the minister of the 14th-century Muzaffarid dynasty (after whom the influential house of Qawām[-al-Molk] was named), but his paternal Jewish ancestry cannot be established beyond doubt (Fasā'ī, ed. Rastgār, I, pp. 679-80; II, pp. 960-70; for his family tree, see Šarīf Šīrāzī, pp. 339, 342; Fasā'ī, tr. Busse, app. IV, pp. 430-31).

Mīrzā Ebrāhīm's training in urban administration and his introduction to the intricate politics of Shiraz began in earnest during the later years of Karīm Khan's reign (1163-93/1750-79), when the urban notables (*'ayān*) of the Zand capital were curtailed by Karīm Khan, without their economic base being ruined and social network eroded. Moḥammad-Hāšem's loss of one eye, a punishment inflicted upon him by Nāder Shah in 1160/1747 for an alleged fiscal irregularity, must have been an apt reminder to his son, Ebrāhīm, of the notables' vulnerability to the ephemeral warlords of the post-Safavid period. Ebrāhīm inherited the chief wardenship of the Ḥaydarī quarters of Shiraz and became a close ally of the lord mayor of the Zand capital, Mīrzā Moḥammad Kalāntar (d. 1200/1785), his mentor and an influential figure in shaping young Ebrāhīm's political outlook. He also witnessed the workings of the Zand administration under the aegis of remnants of the late Safavid bureaucratic elite such as Mīrzā Ḥosayn Wafā, the head of the Farāhānī family, which was later known as the Qā'em-maqāms (Kalāntar, pp. *dāl*, 21, 91, 108-09; Jones, pp. cxxiii-cxxv; Malcolm, II, pp. 176-77).

In the transitory period following Karīm Khan's death (1193/1779), the weakening of the Zand rule was accelerated by a deadly struggle for the crown among the princes and chiefs of the Zand house as well as by Āqā Moḥammad Khan Qājār's relentless drive for control of southern provinces. For resilient city officials such as Ebrāhīm this was a new opportunity to exert greater autonomy. It also saddled them with the arduous task of defending the city, and their own vested interests, against a backdrop of intense urban factionalism and tribal warlords. Ebrāhīm's life and career were largely shaped by the complexities of this period (1779-94) and by a prevailing sense of Machiavellian expediency. Between 1193/1779 and 1196/1782 the notables of Shiraz, headed by the mayor of the city and his lieutenants, including Mīrzā Ebrāhīm, first faced the excesses of Zakī Khan. He was Karīm Khan's half-brother and held the power behind the shaky throne

TAR ŠĪRĀZĪ

of Abu'l-Faḥ Khan, Karīm Khan's son and successor. To counterbalance Zakī Khan's tyranny, the notables threw their lot behind Šādeq Khan Zand, Karīm Khan's other brother. With the help of Circassian guards, Šādeq Khan prevailed as the new regent to Abu'l-Faḥ Khan. Frustrated with Šādeq Khan's tyranny and incompetence and with the continuous cycle of bloodshed and anarchy, some notables then consented to the claim of yet another Zand chief, 'Alī-Morād Khan (q.v.), who captured the city in 1196/1782 after nine months of siege and carnage.

Mindful of Šīrāzī civil officers and their influence over the Zand capital, 'Alī-Morād Khan (1193-99/1779-85) immediately ordered Mīrzā Moḥammad Kalāntar and his cohorts, among them Mīrzā Ebrāhīm, to accompany him to Isfahan, his new seat of power. Not much is known about this episode of Mīrzā Ebrāhīm's life. While in 'Alī-Morād Khan's service he apparently made a pilgrimage to Mecca. He also maintained contact with the Shiraz *bāzār* and city quarters and managed in absentia his own family landholdings. After 'Alī-Morād Khan's death in 1199/1785, upon Āqā Moḥammad Khan Qājār's approach to the city, Hāji Ebrāhīm and other exiles fled to Shiraz in the company of Šādeq Khan's son, the adventurous Ja'far Khan Zand. Mīrzā Moḥammad Kalāntar, whose prospects in Shiraz were insecure, stayed in Isfahan only to become Āqā Moḥammad Khan's captive. In his memoirs he regretted that he did not abide by the "plain argument" of his "revered son" (*farzand-e arjomand*) Hāji Moḥammad Ebrāhīm, who had warned him that "waiting is dangerous; whatever happens to other people [notables] of Fārs will happen to you too; you are supposed to be the mayor" (Kalāntar, p. 91; for events of this period, see *ibid.*, pp. 68-91; Fasā'ī, ed. Rastgār, I, pp. 618-33; tr., Busse, pp. 1-25; Nāmī, pp. 218-74).

Lord Mayorship of Shiraz. Upon his arrival in Shiraz Hāji Ebrāhīm was appointed the new *kalāntar* by Ja'far Khan Zand, whose transitory rule (1199-1202/1785-87) was marred by clashes with other Zand chiefs and princes and with Āqā Moḥammad Khan. Yet his rule lasted long enough for Hāji Ebrāhīm to consolidate his urban base in collaboration with city wardens, the *bāzār*, the city brigands (*lūṭīs*), and Qašqā'ī and other tribal chiefs of Fārs. In the internecine conflict with the ex-governor of the city, the unpopular Šayd Morād Khan Zand, and his brothers, Ja'far Khan was murdered. The Kalāntar was left with the unenviable tasks of recapturing Šayd Morād Khan and his followers and elevating Loṭf-'Alī Khan, the twenty-three year old son of Ja'far Khan, to the Zand throne. Loṭf-'Alī Khan, who at the time was campaigning in southern Fārs, was popular with the tribal troops and the city inhabitants for his gallantry and modesty. He entered the city in Ša'bān 1203/May 1789 and, with the blessings of the mayor and other city and state officials, ascended the Zand throne after putting to death the

MS. IRANIAN LIBRARY

Predigtwesen, in *Saeculum*, xxxvii (1987), 336-66; A. Havemann, *Ri'āsa und qaḍā'*, Freiburg i.Br. 1975. G. Hennequin, *Catalogue des monnaies musulmanes de la Bibl. Nat., Asie pré-mongole, les Salgūqs et leurs Successeurs*, Paris 1985; R.S. Humphreys, *From Saladin to the Mongols*, Albany 1977; M.C. Lyons and D.E.P. Jackson, *Saladin*, Cambridge 1982; F. Meier, *Bahā'i Walad*, Leiden 1989 (al-Nāsir, *Kh'wārazmshāh*: 39-41); M. Meinecke, *Islam. Drachentüren*, in *Museumsjournal*, v (1990), 54-8; H. Möhring, *Saladin und der Dritte Kreuzzug*, Wiesbaden 1980; T. Nagel, *Staat und Glaubensgemeinschaft im Islam*, i-ii, Zürich-Munich 1981 (al-Nāsir: i, 428-33); A. Nègre, *Le monnayage d'or*, in *SI*, xlv (1978), 165-75 + 2 Abb.; A. Noth, *Heiliger Kampf (Ġihād) gegen die 'Franken'*, in *Saeculum*, xxxvii (1986), 240-59; L. Pouzet, *Damas au VII^e/XIII^e s.*, Beirut 1988; L. Richter-Bernburg, *Zur Titulatur der Ḥwārezm-Šāhe*, in *Archäol. Mitt. aus Iran*, N.F. ix (1976), 179-205; idem, *Ibn al-Māristānīya*, in *JAOS*, cii (1982), 265-83; F. Taeschner, *Zünfte und Bruderschaften im Islam*, Zürich-Munich 1979.

(ANGELIKA HARTMANN)

~~AL-NĀSIR~~
AL-NĀSIR AL-DĪN SHĀH (r. 1848-96), fourth ruler of the Kādījār dynasty [q.v.] of Persia. Born on 6 Safar 1247/17 July 1831 in the village of Kuhnāmīr near Tabrīz to the then Prince Muḥammad Mīrzā (later Muḥammad Shāh, r. 1834-48) and Malik-Djahān (later Mahd-i 'Ulyā: Queen Mother, d. 1873), daughter of a powerful Kādījār chief, Nāsir al-Dīn epitomised the eventual union of the contesting Kuwānlū and Davalū clans of the Kādījār tribe. The young Crown Prince's right of succession to the throne was not fully secured before 1847, when a complex power struggle within the royal family, fuelled by rival officialdom and by European envoys, turned to Nāsir al-Dīn's momentary advantage. His childhood and early youth turned out to be even less cheerful because of Muḥammad Shāh's contempt for Nāsir al-Dīn and his mother, haphazard education, irregular allowance and isolation within the palace even though he benefited from his mother's full moral support. His brief but eventful governorship of Ādharbāyḍjān ended upon the death of his ailing father when he was declared the Shah in 14 Shawwāl 1264/13 September 1848. Crucial to success of the young Shah's swift and unchallenged accession was the capable and ambitious commander of the Ādharbāyḍjān New Army, Mīrzā Taḳī Khān Amīr Kabīr [q.v. in Suppl.], who in collaboration with the British consul in Tabrīz organised the young Shah's triumphant march to the capital in October 1848. Equally instrumental was Mahd-i 'Ulyā's interim government consisting of a fragile coalition of high-ranking officials who orchestrated the removal of the previous prime minister, Ḥādjdjī Mīrzā Āḳāsī.

The first phase of Nāsir al-Dīn's reign (1848-1858) was characterised by a prolonged struggle to assert the monarchical authority over the office of the Prime Minister (*sadr a'zam*), to weaken the Kādījār nobility, challenge the restraining policies of European powers, and suppress popular and religious dissent. Although at first he willingly delegated full power to Amīr Kabīr as the royal guardian (*atābak*), the Prime Minister, and the commander-in-chief of the army (*amīr-i niẓām*), the Shah found it exceedingly difficult to reconcile the Prime Minister's stern conduct and his draconian reform measures in the areas of finance, military, and the administration with the vested interests of the nobility. Mahd-i 'Ulyā's sustained opposition to Amīr Kabīr was shared by the discontented bureaucrats and Kādījār notables. The

Shah's own desire for greater political initiative and for a larger allowance eroded Amīr Kabīr's support base leading to his dismissal in November 1851 and shortly afterward his tragic execution in January 1852. The much-bemoaned episode, which was in part exacerbated by the undue intervention of the British and the Russian ministers and their proxies, remained a dark spot in the Shah's political career. Even in his short term of office, Amīr Kabīr consolidated Nāsir al-Dīn's throne, not only by bringing a semblance of order to the otherwise chaotic government but also by destroying the internecine Dawalū revolt in Khurāsān (1848-51). Even more crucial for the survival of the Kādījār throne was Amīr Kabīr's harsh suppression of the Bābī movement [q.v.] which culminated in the execution of the Bāb [q.v.] and the crushing of the Bābī armed resistance. The Shah's fear of the Bābīs, who in August 1852 tried to assassinate him, persisted throughout his reign and was shared by the high-ranking 'ulamā'. After the fall of Amīr Kabīr, the Shah acquiesced in their almost unhindered monopoly of the civil judiciary, the charitable endowments, the mosques and education.

During the seven-year term of office (1851-8) of Mīrzā Āḳā Khān Nūrī, I'timād al-Dawla, the Shah's drive for monarchical ascendancy was contained by the manoeuvres and machinations of his pro-British Prime Minister, who nevertheless had an important influence on the Shah's political behaviour. In search of greater security but also to balance the British influence at the close of the Crimean War (1854-6) the Shah entertained an old ambition of the Kādījār rulers for the reassertion of Persia's sovereignty over the long-disputed vassalage of Herat. Moved by patriotism and by military glory, he took advantage of the chaotic condition of Herat to break relations with Britain over a scandalous affair involving Charles Murray, the British Minister in Tehran. Soon he launched an expedition under the command of his uncle Sulṭān Murād Mīrzā Ḥusām al-Salṭana, who eventually captured Herat in October 1856. Faced with a British declaration of war, Nāsir al-Dīn's conditional proposal for withdrawal from Herat was answered by the landing of a sizeable Anglo-Indian force in Būshīhr in December 1856. The waning Persian resistance soon encouraged the British to move to the interior, forcing upon the Shah a humiliating withdrawal from Herat and a hasty compliance with the terms of the Paris Peace Treaty of March 1857. Faced with increasing popular criticism at home, but partly as a result of intrigues within the harem and the bureaucracy, in August 1858 the Shah dismissed Āḳā Khān Nūrī and sent him to a lifetime exile. Defeat in war and the disastrous collapse of the subsequent expedition against the Turkomans of Marw in October 1860 convinced Nāsir al-Dīn as to the expediency of diplomatic accommodation with the neighbouring powers, a hallmark of the remaining years of his rule.

The second phase of Nāsir al-Dīn's reign (1858-71) was marked by the abolishing of the office of *sadr a'zam* and the appointment of ministers to the newly-created ministries, with the Shah acting as his own Prime Minister. After a brief period of lukewarm experimentation with western-style reforms (1858-60), the Shah's personal supervision drew him further into a complex political game in which his prime objective was to obstruct the monopoly of power by any one minister or faction. Having been exposed as early as 1855, but more so after 1858, to the reformist views of the celebrated Mīrzā Malkum Khān [q.v.], the Shah increasingly adopted an autocratic approach

für die Kunde des Morgenlandes DMG, viii, 3), text 16, tr. 110.

Persian sources: Mirkhwānd, *Rawḍat al-ṣafāʾ*, lithograph Bombay 1825, ii, 270-8; Khwandamir, *Habib al-siyar*, lithograph Bombay 1857, 14, 20-3.

Western authors: G. Weil, *Geschichte der Chalifen*, i, 65-73, 83; A. Müller, *Der Islam im Morgen- und Abendland*, i (1885), 235-43; J. Wellhausen, *Skizzen und Vorarbeiten*, vi, Berlin 1899, 68-83; L. Caetani, *Annali dell'Islām: (the events)* iii, 14 A.H. §§ 5, 9-11, 19, 23-5, 45-63, 66, 16 A.H., §§ 3-35, 39-118, 134-228; (critique of the sources and critical résumé of the events): 13 A.H., §§ 1-3, 14 A.H. §§ 1-3, 16 A.H., §§ 1-2, 119-33, 229-37; C. H. Becker, *Islamstudien*, i, 88 f.; S. M. Yusuf, *The battle of al-Qadisiyya*, in IC, xix (1945), 1-18.

(L. VECCIA VAGLERI)

iii. In addition to the two towns mentioned above, Yāqūt knows three other places called al-Kādisiyya, namely two villages in the district of al-Mawṣil in the Nahr al-Khāzīr between al-Mawṣil and Irbid, and a third near Dījazirat b. ʿUmar; see Yāqūt, *al-Muḥṣṭarīk* ed. Wüstenfeld, 337. Ibn al-Aṭhīr also mentions an al-Kādisiyya near Baghdād (xii, 91). For the possible relationship of these places and others similarly named to a people (Kādishaeans) that may have settled them, see Nöldeke, *ZDMG*, xxxiii, 157 f., 162; J. Marquart, *Erānshahr nach der Geographie des Pseudo-Moses Xorēnaqʿi (Abhandlungen der Gött. Ges. der Wiss., 1901)*, 77, 78. (M. STRECK-[J. LASSNER])

KĀDJĀR, Turcoman tribe, from which sprang a ruling dynasty of Persia (see next article). There is no foundation for the statements of later historians that the Kādjār tribe entered Iran with Hülāgū [q.v.]. In the 9th/15th century they formed part of the Boz Ok branch of the Turcomans of Anatolia, dwelling in the Kayseri-Sivas region and recognizing the suzerainty of the Dhu 'l-Kādr rulers. They probably take their name from a leader named Qarāçar (= Qarçar). In the 9th/15th century they were divided into four sub-tribes (*oba*): Aghča Koyunlu, Aghčalu, Shām Bayāti, Yīva. The first two of these were branches of the great tribes belonging to the *ulus* of the Dulqadrīl. The third was a branch of the Bayāts of northern Syria (it is very probable that the Dulqadrīl dynasty sprang from the Bayāts); Shām Bayāti owes its name to the fact that it wintered in Syria, but we do not know to which of these subtribes the Kādjār dynasty belonged. After the Kādjārs had entered Iran and settled in northern Ādharbāyḍjān (Arrān) they were joined by an important clan called Igirmi (= Yirmi) Dört.

The defeat of the Kara Koyunlu by the Ak-Koyunlu, who thenceforth ruled much of Iran, prompted important branches of the Turcoman tribes of Anatolia to move into Persia: thus towards the end of the 9th/15th century the Kādjār settled in the Qarabāgh (Gandjā) district of northern Ādharbāyḍjān. In 897/1491-2 a member of the ruling house of the Ak Koyunlu, named Dana Khalīl-oghlu Ibrāhīm Beg and known as Ayba (or İba) Sultān, with the support of the Kādjār raised to the throne Uzun Ḥasan's grandson Rustam Beg. When Rustam Beg was defeated by Ahmad b. Ughurlu Muḥammad b. Uzun Ḥasan Beg he took refuge with the Kādjār in 1497. Although the Kādjār supported Rustam, the latter was defeated again and killed. Soon afterwards a part of the Kādjār rallied to Shāh Ismāʿīl and, like so many other Anatolian Turcoman tribes, contributed to the establishment of the Ṣafawīd

dynasty. For the next two centuries, however, they were not held in such esteem by the shahs as were, e.g., the Ustaḍjālu (Ustaḍīlu), Tekelū, Shāmlu and Dhulqadr (Dulqadr). At this period the Kādjār were again dwelling in north Ādharbāyḍjān. At the end of the 10th/16th century Imām Kulī Khān, who was *beglerbegi* of Qarabāgh, was a member of the Yīva oba of the Kādjār. But during Ṣafawīd times the Kādjār were administered mostly by the Ziyād Oghlu family from which sprang the future ruling Kādjār dynasty. At the time of Shāh ʿAbbās some of the Kādjār were transferred to the district of Astarābād, to be a barrier against the raids of the Yaqa Turcomans.

In the 12th/18th century, whereas some tribes—Shāmlu, Dulqadr, etc.—broke up and lost their power, the Avshar (Afshar) and Kādjār remained numerous and strong. Hence under Nādir Shāh the Afshar were able to put an end to the Ṣafawīd dynasty and seize power, and at the end of the century the Kādjār could succeed the Zand. In the 18th century the Astarābād Kādjār were divided into two branches: the Ashāka Bāsh and the Yūkhārī Bāsh. The Ashāka Bāsh were formed by the Koyunlū (or Kowānlū), ʿIzz al-dīnlū, Shām Bayāti, Qarā Mūsānlū (Mūsālu?), Wāshlū (Ashlū?) and Ziyādlū subtribes. The Kādjār dynasty belonged to the Koyunlū (or Kowānlū) subtribe of the Ashāka Bāsh. As for the Yūkhārī Bāsh, they were formed by the other six subtribes, i.e., Dawālū, Sāpānlū, Köhnalū, Khazīnadarlū, Qayāqlū, and Kerlū(?). The chief subtribe of this branch was the Dawālū.

The Kādjār rulers never forgot that they were Turks. They were even proud of it. Thus, some members of the Kādjār dynasty bore the names of Ilkhānid and even Ottoman rulers, e.g., Hülāgū, Abāka, Arghun, Ildirim Bāyazīd etc. We see also some Kādjār clans (*oymak*) in Anatolia in the Ottoman period, between the 16th and 20th centuries.

Bibliography: F. Sümer, *Oğuzlar*, Ankara 1967, 152, 154, 155, 228, 234, 286, 287, 358, 366; idem, *Safevi devletinin kuruluş ve gelişmesinde Anadolu Türklerinin rolü* (in press). (F. SÜMER)

KĀDJĀR (*kaçar* "marching quickly", cf. Sulaymān Efendī, *Lughat-i Čaghatai*, Istanbul 1298, 214; P. Pelliot, *Notes sur l'histoire de la horde d'or*, Paris 1950, 203-4), a Turcoman tribe, to which the Kādjār dynasty of Persia belonged; also a village in the Lītkūh district of Āmul [q.v.]. Nineteenth century Persian historians assert that the Kādjār took their name from Kādjār Noyān b. Sirtāk Noyān. The latter was the son of Sābā Noyān b. Djalāʾir, and was appointed *atabeg* [q.v.] to Arghūn (Riḍā Kulī Khān Hidāyat, *Tārīkh-i rawḍat al-ṣafāʾ-yi nāsiri*, Tehran 1961-2, ix, 4). It is also alleged that the Kādjār migrated from the Mughān steppe to Syria towards the middle of the 8th/14th century and that they came back to Persia with Tīmūr. This may well be so, but there does not appear to be any mention of a tribe by the name of Kādjār in Mongol or Timurid times. What may be the earliest mention of them is in 897/1491-2 when the *lashkar-i kādjār* is said to have joined Dānā Khalīl b. Ibrāhīm of the Ak Koyunlū to free Rustam Beg b. Maḥsūd from the fortress of Alīndjāk, where he had been held captive by rival khāns (Yaḥyā Kazvīnī, *Lubb al-tawārīkh*, 1936-7, 225-6, quoted by F. Sümer, *Oğuzlar*, Ankara 1967, and Ibn Karbalāʾī, *Rawḍat al-ḍjinnān wa-ḍjannat al-ḍjinnān*, ed. Dījāfar Sultān al-Qarāʾī, Tehran 1946-7, 526), but it should be pointed out that Kādjār may here be simply the name of a person.

Qarā Piri Beg Kādjār is mentioned as being among

1963 (LONDON)

AQA MOHAMMAD KHAN AND THE ESTABLISHMENT OF THE QAJAR DYNASTY¹

By G. R. G. HAMBLY

A century and a half after his assassination the memory of the eunuch Shah of Iran, Aqa Mohammad Khan Qajar, continues to be execrated as one of the most brutal and bloodthirsty of Oriental rulers. Nevertheless, despite the gruesome tales associated with his name, Aqa Mohammad was a figure of very considerable importance in the history of Iran. He was one of Iran's great military commanders as well as being the last of the great conquerors of Central Asia, basing his power upon tribal material such as Chingiz Khan, Timur, Babur, Nadir Shah and Ahmad Shah Dur-rani had utilized before him. In 1794 he established the dynasty which was to rule Iran until 1925 during the period when Iran was first introduced to the dangers of Great Power rivalry in the Middle East and when the painful process of Westernization was initiated. It was partly due to the ruthlessness with which Aqa Mohammad placed his family on the Peacock Throne and with which he imposed order on a country torn by civil war and foreign invasion for more than half a century that Iran managed to survive into the twentieth century as an independent monarchy and without colonial status. In the article which follows a brief account is given of Aqa Mohammad's rise to power amid the distracted conditions of late eighteenth century Iran, together with the verdict that the time has now come when his career can be examined with more objectivity than in the past.

BY the close of the eighteenth century Iran had endured a series of political upheavals which seemed to foreshadow the disintegration of the Iranian state. During the long and tragic reign of Shah Sultan Husayn (1694-1722) the Safavi dynasty tottered helplessly towards its downfall, while Russia and Ottoman Turkey waited to feed upon the carrion. The final *coup de grace* was administered by the Afghan Ghilzai adventurer, Mahmud, who in 1722 captured the Safavi capital of Isfahan and established a short-lived dynasty which collapsed before the military genius of Nadir Shah. Nadir overthrew all his rivals for the throne, and as a superb leader of irregular cavalry beat back the Turks in the west and the Uzbeks in the north, absorbed Afghanistan and the Punjab into his kingdom, and in 1739 sacked Delhi. From these spectacular conquests Iran derived few benefits, and to serve her master's ambitions she was bled white of men, money and resources. Fiscal oppression bred rebellion, which was suppressed with terrible ferocity. Eventually, in 1747, Nadir's

ie hands of Nadir's nephew, Adil Shah, who castrated him, and this may be assumed to have moulded his subsequent character and behaviour, as did his long captivity in Shiraz. Not that Karim Khan was than a chivalrous gaoler: the Qajar was allowed the maximum freedom, since Karim Khan soon recognized his captive's astute mind, Mohammad was frequently summoned into the presence of the *Vakil* consulted him on affairs of state, calling him "Piran Visa," the name of a famous vizier of the legendary king Afrasiab. In after years Aqa Mohammad recalled how he used to sit on the floor of Karim Khan's private chamber surreptitiously slashing the priceless carpets beneath the acts of spitefulness he much regretted when the loot of Shiraz passed into his own hands.³

In 1779 the death of Karim Khan ended the long exile. Through his presence in Karim Khan's harem Aqa Mohammad received the news of the Shah's death immediately and promptly escaped from Shiraz, riding with a disguise until he was safe in Gorgan. He was now the undisputed head of the Qajar tribe, and with a combination of patience and cunning he set himself the task of consolidating his position, healing the dissensions which had weakened the tribe since his father's death, and reasserting Qajar authority over Mazandaran and Gilan. He had returned to his tribe mainly by his long captivity and possessing an intimate knowledge of the character and feuds of the principal members of the Zand family. Meanwhile, in the south, the peace which Karim Khan had maintained had vanished in the fratricidal struggle which followed his death. Several of the Zand chieftains were men of commanding talent, but their rival ambitions inevitably weakened the pre-eminence of the Zand family and led into the hands of their Qajar rival. Finally, in 1785, Ja'far Khan, Karim Khan's nephew, overthrew all opponents and became master of the province. North of Fars, however, his authority was purely nominal, for Aqa Mohammad had extended his influence far south of the Elburz and on one occasion, having defeated Ja'far Khan in pitched battle at Yazdizit, had compelled the latter to withdraw behind the impregnable walls of Shiraz which Karim had ringed. In 1789 Ja'far Khan was poisoned by members of his own entourage. His son, Lotf Ali Khan, was already *darbeg* or Viceroy of Fars and Governor of Shiraz. At the time of his father's assassination he was in the Kirman province and, temporarily weakened by the conspiracy in Shiraz, he fled to the Dashtistan, the hinterland north of Bushire, where he raised an army to regain the Zand capital. On marching on Shiraz he rapidly took possession of all his father's kingdom. With the accession of Lotf Ali Khan, the last ruler of the Zand dynasty, the protracted dual between the Zands and the Qajars entered its final, and most tragic, phase. The contrast between the rival leaders could hardly have been more striking. Aqa Mohammad was in his middle fifties when he appeared, his appearance was anything but agreeable. Sir John Malcolm, who visited Iran four years after his death and associated with several of the late Shah's ministers, obtained the following description:

"The person of this monarch was so slender, that, at a distance, he appeared like a youth of fourteen or fifteen. His beardless and

Amoenitates Exoticae I, tr. W. Hinz as *Am Hofe des persischen Grosskönigs 1684-85*, Leipzig, 1940. M. Keyvani, *Artisans and Guild Life in the Later Safavid Period. Contributions to the Social-Economic History of Persia*, Berlin, 1982. A. K. S. Lambton, "The Tribal Resurgence and the Decline of Bureaucracy in 18th-Century Persia" in T. Naff and R. Owen, eds., *Studies in Eighteenth-Century Islamic History*, Carbondale, Ill., 1977, pp. 108-29. Idem, "Quis Custodiet Custodes? Some Reflections on the Persian Theory of Government," *Stud. Isl.* 5-6, 1955-56, pp. 125-48. L. Lockhart, *Nadir Shah*, London, 1938. B. G. Martin, "Seven Safawid Documents from Azarbayjan" in S. M. Stern, ed., *Documents from Islamic Chanceries*, Oxford, 1965, pp. 171-206. V. Minorsky, "The Aq-Qoyunlu and Land Reforms," *BSO(A)S* 17, 1955, pp. 449-62. Moḥammad-Hāšem Āṣaf Rostam-al-Ḥokamā', *Rostam al-tawārīk*, ed. M. Mošīrī, Tehran, 1348 Š./1969; tr. B. Hoffmann as *Persische Geschichte 1694-1835 erlebt, erinnert und erfunden*, 2 vols., Bamberg, 1986. J. R. Perry, *Karim Khan Zand. A History of Iran 1747-1779*, Chicago, 1979. Idem, "The Zand Dynasty" in *Camb. Hist. Iran* VII, pp. 63-103. I. P. Petrushevskii, "K istorii instituta soyurgala" (On the history of the institution of the *soyūrḡāl*), *Sovetskoe Vostokovedenie* 6, 1949, pp. 227-46. Idem, "K istorii podushnoi podati v Irane pri mongol'skom vladuichestve (terminui *ḳupchur, sar-shumār, sarāne, dzhizie*)" (On the history of the poll tax in Persia before the Mongol state [the terms *ḳopčūr, saršomār, sarāna, jezya*]), in *Issledovaniya po istorii kul'turui narodov Vostoka. Sbornik v chest' Akademika I. A. Orbeli* (Studies on the cultural history of the peoples of the Orient. Essays in honor of Academician I. A. Orbeli), Moscow, 1960, pp. 413-22. J. E. Polak, *Persien. Das Land und seine Bewohner*, 2 vols., Leipzig, 1865. R. S. Poole, *The Coins of the Shāhs of Persia, Šafavīs . . . and Kājārs*, London, 1887. H. L. Rabino di Borgomale, *Coins, Medals, and Seals of the Shāhs of Irān 1500-1941*, Hertford, U.K., 1945. T. M. Ricks, "Towards a Social and Economic History of Eighteenth-Century Iran," *Iranian Studies* 6, 1973, pp. 110-26. H. R. Roemer, "The Safavid Period" in *Camb. Hist. Iran* VI, pp. 189-350. K. M. Röhrborn, *Provinzen und Zentralgewalt Persiens im 16. und 17. Jahrhundert*, Berlin, 1966. R. M. Savory, "The Safavid Administrative System" in *Camb. Hist. Iran* VI, pp. 351-72. F. von Schroetter, *Wörterbuch der Münzkunde*, Leipzig, 1939. S. Schuster-Walsler, *Das šafawidische Persien im Spiegel europäischer Reiseberichte*, Baden-Baden and Hamburg, 1970. J. M. Smith, "The Silver Currency of Mongol Iran," *JESHO* 12, 1969, pp. 16-41. Idem, "Mongol and Nomadic Taxation," *HJAS* 30, 1970, pp. 46-85. R. Tapper, "The Tribes in Eighteenth- and Nineteenth-Century Iran" in *Camb. Hist. Iran* VII,

pp. 542-89. R. Vasmer, "Zur Münzkunde der persischen Schāhe," *Islamica* 6, 1933-34, pp. 137-81.

(BERT FRAGNER)

viii. IN THE QAJAR PERIOD

At the outset of the Qajar dynasty, the Persian economy displayed the characteristics of a traditional economy disintegrating under the stress of political anarchy. Several decades of external invasions, internal strife, and endemic lawlessness, exacerbated by the decline of transcontinental trade routes, had brought widespread decay and decline, if not near complete exhaustion, to the economy.

Early Qajar Persia appeared to most western travelers as an underpopulated country with a large nomadic population. In the absence of comprehensive censuses or any other reliable sources, accurate population figures are impossible to determine. However, an estimate of 6 million people is offered by John Malcolm (II, pp. 518-19) for the early 1800s, with half of the population thought to have been nomadic. A significant demographic feature of the time is that foreign observers widely concurred that the country's population had in fact declined during the previous few centuries and that it was below its level during the Safavid era. This impression was reinforced by images of deserted villages and abandoned agricultural land, including those in fertile areas (Hambly, p. 70; Issawi, 1971, pp. 26-27).

In terms of the basic economic structure, Persia depicted the key features of a backward economy: the predominance of land-related and agricultural activities in the nation's livelihood; primitive and limited road and infrastructure networks; a low degree of urbanization, despite a somewhat favorable rate compared with pre-industrial Europe (Issawi, 1971, p. 26); and limited, although increasing, internal and external trade.

Three sets of issues have been highlighted as factors that accentuated the disruption of economic life during dynastic upheavals and perpetuated economic backwardness in general: the absence of an administrative elite or tradition that could help oversee the process of change and development; "the strains that were placed on the country's irrigation system when there occurred a reduction in the cultivating population of certain areas (through forcible conscription or flight into other areas)"; and finally, the underrealization of the agricultural potential that emanated from the survival of pastoral nomadism over large parts of the country (Hambly, p. 71; Abrahamian, pp. 14-16).

The above picture of stagnation and decline notwithstanding, there were already in Persia indications of economic vigor which, in a comparative sense at least, distinguished her from much of the rest of the region. Local industry and crafts are good examples in this respect. Persia still had a strong

THE LŪṬĪS — A SOCIAL PHENOMENON
IN QĀJĀR PERSIA

A REAPPRAISAL

BY

W. M. FLOOR

Utrecht

Discussions on the lūṭīs have shown as tricky and elusive as our subject and alas as unsatisfactory as the information about it. Lambton's article, although in very general terms, has as yet given the best insight in this phenomenon.¹ The best documented article is that of Migeod, but, notwithstanding all the information which he has collected, the lūṭīs remain still „schwer erfassbar”.² A third scholar who dealt with the lūṭīs is Arasteh. His contribution is only a translation of the relevant parts of Mustawfi's autobiography.³ Lambton already indicated that the lūṭīs had a long history behind them and that we should understand their role in a greater context, viz. that of Persian society throughout the Moslim period.⁴ This is important, for due to his failure to notice it, Migeod did not succeed in clarifying the problem. He, therefore, and mistakenly, did not distinguish between the group of acrobats and buffoons, and the group which won notorious fame in the 19th century as hooligans.

In the following I will discuss briefly a) the group of acrobats, buffoons and artists and b) the group of hooligans. Both groups were called lūṭīs.

As Migeod observed, dancers, actors and the like formed a great part of those who were called lūṭīs. He apparently felt that this group had nothing to do with the hooligans, because he states, that Europeans fail to distinguish between the two.⁵

¹ A.K.S. Lambton, *Islamic Society in Persia*, Oxford 1954, p. 18, 19.

² H. G. Migeod, *Die Lūṭīs. Ein Ferment des städtischen Lebens in Persien*, in *J.E.S.H.O.*, vol. 2, 1959, p. 91.

³ R. Arasteh, *The character, organization and social role of the lūṭīs (javanmardān) in the traditional Iranian society of the 19th century*, in *J.E.S.H.O.*, vol. 4, p. 47-52; A. Mustawfi, *Sharḥ-i Zindigāni-yi man*, Tehran, 1321 (1947) 3 vols.

⁴ Lambton, p. 18.

⁵ Migeod, p. 84.

whose father had held this office too, was Nā'ib. The Nā'ib was himself an artist and did not only supervise the naqqārachīs, the royal band, but also what Mustawfi calls the non-governmental 2nd and 3rd category musicians. Furthermore, artists like the ghūl biyābānī, the ātesh afrūz and the dūrī gardānhāyi 'id fell under his sway.¹ His functions were many. He settled their quarrels, gave permission to practice the profession in exchange for a present or ḥaqqu'l-porchinī, punished misdemeanour, and acted as an intermediary between the government and the artists of the naqqāra khāna.² To have a naqqāra khāna or royal band was a prerogative of royalty and this institution dates back to ancient times. Its function was to herald the rising and setting of the sun by accompanying this natural phenomenon with its music and dancing. Also they had to appear at all official occasions such as royal audiences (sālām) and festivities.³

In 1907 the royal band in Tehrān consisted of 4 groups with trumpets, fifes, drums and kettles. Thirty naqqārachīs played the trumpet and drum. 26 played the kettle, and 14 played the flute. Except for those, the royal band consisted of a group dancers. Its upkeep was rather expensive and cost about 6.000 tomans annually.

Apart from the royal band, other groups or musicians and dancers belonged to the naqqāra khāna. In 1907 there were in Tehrān 14 groups of 9 to 14 persons each. Four of these groups were Jewish. Female dancers were more numerous and numbered about 40 groups. Whereas the other groups paid part of their earnings to the Nā'ib, the female dancers paid their percentage directly to the Iḥtishāmu'l-Khalwat. They performed especially in the anderūns (women's quarters), though male dancers were admitted too. Notwithstanding the great number of female groups, boys were preferred. These kids, orphans mostly, were entrusted to the care of a leader of a theatrical group under the provisions of a contract drawn up before the Iḥtishāmu'l-Khalwat. The kids started at an age of 8 to 10 years and would perform until they

¹ See also H. Massé, *Croyances et Coutumes Persanes*, 2 vols, Paris 1938, vol. I, p. 147.

² Aubin, p. 231; Mustawfi, vol. I, p. 239, 354-57.

³ Aubin, p. 231; Massé, p. 160; *Enzyklopaedic des Islami*, Ergänzungsband 1938, art. Tabl. Khāneh.

Die Welt Des Islams c. 13 (say, 1-2), s. 103-120, 1971

(LEIDEN)

ĀĠĀ MOḤAMMAD KHAN QĀJĀR (r. 1203-12/1789-97), founder of the Qajar dynasty (q.v.). He was born about 1155/1742, the eldest son of the chief of the Qavānlū (Qoyunlū) clan of the Qajars of

*Er. I. c. (s. 6), s. 602-605, 1984
(LONDON)*

اسناد و مدارک

اسناد دیوانی عهد قاجار ۱

دکتر احمد
متین دفتری

در دوره سلاطین قاجاریه و قبل از آنها غالباً وزیر مالیه
بالقاب مستوفی الممالک مترادف بود. پس از فوت میرزا یوسف
مستوفی الممالک سدر اعظم پسر میرزا حسن مستوفی الممالک
محمد شاه بسال ۱۳۰۳ قمری لقب افتخاری مستوفی الممالک به پسر او میرزا حسن دوم داده
شد که در دوره مشروطیت چندین بار رئیس الوزرا شده است اما چون هنگام فوت پدرش هنوز
بسن بلوغ نرسیده بود مسئولیت وزارت مالیه بیسرعم مرحوم میرزا یوسف یعنی میرزا هدایت الله
(که چندی قبل از آن تاریخ مدتی وزیر لشکر بوده) با عنوان وزیر دفتر را گذار و باین ترتیب
وزارت دفتر استیفا مرکب از وزیر و مستوفیان ایالات و ولایت تأسیس شد. چهار ایالت
آذربایجان و خراسان و فارس و کرمان و همچنین هر یک از ولایات دیگر که جزو چهار
ایالت مزبور نبود در تهران یک مستوفی داشت. این مستوفیان هر کدام کتابچه
دستور العمل (جمع و خرج) یک سال ایالت یا ولایت خود را با اصول سیاق نویسی تهیه
می کردند و توسط وزیر بقایا بوزیر دفتر تقدیم میشد. از طرف وزیر دفتر عده ای تعیین
میشدند که بکتابچه رسیدگی کنند و وقتی که گزارش این عده منبئ بر صحت آن داده
میشد وزیر دفتر کتابچه را مهر می کرد سپس بمهر اتابک (سدر اعظم) و صحنه شاه میرسید
و تسلیم والی و حاکم محل میشد که بموقع اجرا بگذارد و این کتابچه بودجه محل بود
با این ترتیب که در جمع آن مالیات آن محل را یک قلم بدون اینکه ریز داشته باشد
طبق جزو جمع می نوشتند و در خرج آن مخارج محلی از قبیل حقوق محلی افواج و
رجال محل و مستمریات اشخاص ناتوان نوشته میشد و نیز حقوق اشخاصی که در تهران
اقامت داشتند ولی حقوق خود را بخارج ولایات می آوردند که گرفتار بی پولی خزانه
نشوند. از این قرار اگر مملکت بودجه نداشت هر ایالت و ولایت بودجه داشت که طبق
آن مالیات وصول و بساحبان حقوق داده میشد. بودجه عواید هر ایالت یا ولایت همان
جزو جمع محلی بود بر طبق ممیزی که چندین سال یکبار میشد و بودجه مخارج هم همان
کتابچه دستور العمل بود که حکام اجرا می کردند.

وزیر بقایا

که مستقیماً تحت نظر سدر اعظم بود مأموریت داشت
حساب ولات و حکام را از آنها بگیرد و بمستوفی محل بدهد
که حساب را تنظیم کنند و چنانچه ولات یا حکام طبق این
حساب بدهکار بودند طلب دولت را بگیرد و بوزیر خزانه تحویل بدهد. در زمان سلطنت

۱- آقای دکتر احمد متین دفتری اسناد مملکتی را که بر طبق رسوم قدیم در خانه رجال
نگهداری می شده و از راه ارت به ایشان رسیده بوده است به کتابخانه مجلس شورای ملی تحویل
داده اند و این شرح که در خصوص روش دیوانی مالیاتی نوشته اند مفید است.

شد میباشد. دو کاشی (تصویر ۷) که در واقع هر دو متعلق به یک قطعه کتیبه ای
میشد، با یک طرح فوق العاده شیک و ظریف بر یک خرما و گل پنج پر تزیین داده شده
که در حاشیه بالای آن قالب ریزی شده. این حاشیه با حروف درشت بسیار زیبایی نوشته
شده است و به رنگ آبی فولادی رنگ آمیزی شده است. این حاشیه در مقابل کج کاری
که برجستگی کمتری دارد و فیروزه ای رنگ شده و یک طرح حکاکی ظریف که در
زمینه زرقام مایل بقهوه ای تیره، اثر تازیه ای را بوجود آورده است و از کج کاری-
های طوماری و دایره ای کوچک که خالها و دیر کولهای کوچک بآن چسبیده است،
تشکیل شده. این کاشی ها
که محققاً متعلق به عهد
از دوره کونام زوال کاشی-

کاری اواخر قرن هفتم و
اوائل قرن هشتم کاشان
است شبیه کاشی هائی است
که در محراب امامزاده
علی بن جعفر در قم بوده و
برای محافظت و نگاهداری
به موزه ملی تهران (تصویر ۸)



(تصویر شماره ۸)

انتقال داده شده. نوشته اصلی که قسمت خارجی طاق محراب را تشکیل میدهد،
درست عین کاشی های موزه متروپلیتن نمایش داده شده. ممکن است اینطور
تصور کرد که چون عده ای از این کاشی ها امروزه موجود نیست، شاید این کاشی ها
زمانی قسمتی از این محراب را تشکیل میداده است. یکی از کاشی های کتیبه ای که
در تهران است در بالای حاشیه آن اینطور نوشته شده: «عمل العبد یوسف بن علی بن
محمد بن ابی طاهر» این امضاء و عنوان قبلی دارای نوشته ای است که تاریخ پایان محراب
را معلوم میکند: «کتب فی غرة رمضان سنة اربع وثلثین و سبعمائة».

این محراب آخرین اثر خانواده طاهر است و با طرح فوق العاده با عظمت
و ساختمان محکم یکبار دیگر تمام خصوصیات سفال سازی کاشان مخصوصاً کار «بو طاهر»
را در صنعت کوزه گری اسلامی تا این اندازه استادانه معرفی کرده است.

دائرة المعارف بزرگ اسلامی جلد ہفتم، تهران، ۱۳۷۵

ایران بدل گشتند. چنانکه به رغم شکست محمدعلی شاه در حرکت اخیر، صمصام السلطنه به انگلیسیها پیشنهاد کرد تا شاه مخلوع را با کودتا دوباره بر تخت نشانند (اتحادیه، همان، ۳۲۲). گرچه این پیشنهاد به جایی نرسید، ولی سرانجام در ربیع الاول ۱۳۳۰ با فشار روس و انگلیس، حقوق شاه مخلوع دوباره تعیین و تضمین شد و او خاک ایران را ترک کرد (همو، احزاب، ... ۵۲). با اینهمه، در ایام جنگ جهانی اول عثمانیها به اندیشه بازگرداندن او افتادند (اولسن، ۹، ۷۳) و حتی گفته اند احمدشاه اندکی پس از تاجگذاری در ۱۳۳۴ ق خواست به نفع پدرش از سلطنت کناره گیری کند (همو، ۱۲۷). پس از آن هم انگلیسیها که از نتایج قرارداد ۱۹۰۷ م چندان خشنود نبودند، چاره را در آن دیدند که محمدعلی شاه در منطقه نفوذ روسها یعنی شمال ایران، و ظل السلطان در منطقه نفوذ انگلیسیها در جنوب کشور به سلطنت نشینند، ولی روسها به این طرح علاقه ای نشان ندادند (نک: اتحادیه، همان، ۴۶-۴۷).

پیش از آن در ۱۳۲۹ ق چون شوستر مفاد قرارداد ۱۹۰۷ م میان روس و انگلیس را نادیده می گرفت، دولت روسیه طی اوتیما تومی خواستار اخراج او شد و پیش از پاسخ دولت ایران، قوایی به سوی تهران حرکت داد، اما مجلس ایران اوتیما توم را نپذیرفت و دولت نیز مجلس را منحل کرد و شوستر را معزول ساخت (همو، پیدایش، ۳۲۶-۳۳۲). در این میان دولت صمصام السلطنه مفاد قرارداد ۱۹۰۷ م را به رسمیت شناخت و وامی از دو دولت روس و انگلیس دریافت کرد که می بایست با نظارت ایشان خرج شود. این واقعه باعث مداخله مستقیم روس و انگلیس در ایران شد که به شدت از بازگشایی مجلس شورا جلوگیری می کردند. در این میان ناصرالملک نایب السلطنه هم ایران را ترک گفت و استعفا کرد، اما کسی را به جانشینی نمی پذیرفت. از این رو احمدشاه می بایست رسماً زمام امور را در دست گیرد، در حالی که مطابق اصل ۳۹ متمم قانون اساسی، شاه قبل از تاجگذاری می بایست در مجلس شورا سوگند یاد می کرد و این کار مستلزم برگزاری انتخابات و تأسیس مجلس بود. افزون بر آن مجبور شدند سن قانونی او را که هنوز به ۱۸ سالگی نرسیده بود، بر اساس سالهای قمری محاسبه کنند (دولت آبادی، ۲۶۳/۳، ۲۶۴؛ اتحادیه، احزاب، ۲، ۶۷). بدین ترتیب احمدشاه در ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ با حضور گروهی از نمایندگان مجلس سوم که تازه انتخاب شده بودند، تاجگذاری کرد و رشته کارها را در دست گرفت. اندکی بعد جنگ جهانی اول آغاز شد و احمدشاه در نطق افتتاحیه مجلس سوم شورای ملی، دولت ایران را بی طرف خواند (رعد، ۱).

اگرچه آغاز زمامداری احمدشاه با استقبال مردم رو به رو شد (کسروی، ۵۹۰)، ولی اوضاع نابسامان سیاسی و مالی ایران و فقدان قوای نظامی کافی برای دفاع از مرزهای کشور و همچنین وجود قوای روس در خاک ایران، دامنه جنگ را به این کشور کشانید و قوای عثمانی وارد ایران شد (کتاب سبز، ۴۵، ۴۶، جم) و مأموران آلمانی در جنوب ایران به تحریک مردم برضد انگلیس و روسیه پرداختند و حتی

Kāshiraāj, Pānīpat, 1761», tr. Jadunath Sarkar, *The Indian Historical Quarterly*, Delhi, 1985; vol. X; Sinha, N.K., «The Durrani Menace and the British North- West Frontier Problem in the Eighteenth Century», *The Indian Historical Quarterly*, Delhi, 1985, vol. X; Srivastava, A. L., *Shuja-ud- Daulah*, Delhi etc., 1961.

مجید سمعی

احمد شاه قاجار، یا سلطان احمدشاه (۲۷ شعبان ۱۳۱۴-۲۶ رمضان ۱۳۴۸ ق/۳۱ ژانویه ۱۸۹۷-۲۶ مارس ۱۹۳۰ م)، هفتمین و آخرین پادشاه سلسله قاجار در ایران. او پسر بزرگ محمدعلی شاه است. مادرش ملکه جهان، دختر کامران میرزا نایب السلطنه بود. وی در ۲۷ جمادی الآخر ۱۳۲۷ ق/۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ م به سلطنت رسید. در ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ تاجگذاری کرد و با خلع او در ۱۳ ربیع الآخر ۱۳۴۴ ق/۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ م، توسط مجلس مؤسسان، سلسله قاجار پس از ۱۳۰ سال سلطنت در ایران منقرض شد.

پس از فتح تهران به دست قوای مجاهدین و سران بختیاری، محمدعلی شاه در ۲۶ جمادی الآخر ۱۳۲۷ از سلطنت خلع شد و روز بعد پسر ۱۲ ساله او به نام احمدشاه بر تخت نشست. شورایی متشکل از علما و برخی از نمایندگان مجلس اول و سران مجاهدین رشته کارها را در دست گرفت و علی رضا خان عضدالملک رئیس ایل قاجار و سپس ناصرالملک قراقرلو را به نیابت سلطنت انتخاب کرد (نک: ملک زاده، ۱۲۴۴/۶-۱۲۴۵). در این ایام اسمیرنف معلم روسی احمدشاه را مرخص کردند و عده ای از ایرانیان دانشمند چون ذکاء الدوله غفاری و کمال الملک (نقاش معروف) را به تدریس او گماشتند. دومرلی مشاور حقوقی دولت و معلم مدرسه علوم سیاسی نیز مأمور تدریس زبان و حقوق مدنی به شاه نوجوان شد (شیخ الاسلامی، ۳۵/۱-۳۸).

در دوم ذیقعد همان سال، مجلس دوم پس از برگزاری انتخابات تأسیس شد، اما حضور قوای روس در شمال ایران، هماهنگی بی سابقه روس و انگلیس در سيطره بر ایران و نتایج انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ م که ایران را به دو منطقه نفوذ میان این دو دولت تقسیم می کرد و نیز ضعف سیاسی و اقتصادی دولت ایران و حوادث و مسائل پیچیده ناشی از انقلاب مشروطه سبب شد تا رشته کارها به کلی از هم بگسلد. خاصه که دولت روسیه آشکارا به دشمنی با دولت جوان مشروطه ایران برخاسته بود. در ۲۱ رجب ۱۳۲۹ محمدعلی شاه مخلوع با پشتیبانی آنان وارد ایران شد و این کار از سوی روسها ظاهراً واکنشی بود در برابر استخدام مورگان شوستر آمریکایی به عنوان خزانه دار کل دولت ایران برای اصلاح امور مالی کشور (اتحادیه، پیدایش و ...، ۳۱۶-۳۱۷). چه محمدعلی شاه به گردآوری قوا و پیشروی به سوی تهران پرداخت و هزینه ای که دولت ایران برای سرکوب او متحمل شد، اصلاحات مالی شوستر را تا اندازه ای خنثی کرد (شوستر، ۱۰۹-۱۴۱). این واقعه همچنین فرصتی به سران بختیاری خاصه سردار اسعد که وزیر جنگ بود، داد تا به مداخله مستقیم در امور سیاسی بپردازند و چون صمصام السلطنه برادر سردار اسعد به ریاست وزرای منصوب شد، اینان به یکی از مهم ترین عوامل ارتجاعی در صحنه پر آشوب سیاست

۱۳۷۵ خرداد ۲۶

KACARLAR

تهران نزد کریم خان فرستاد. وکیل پس از دلجویی از آنان، آقا محمدخان و خاندان او را ۲ سال در دامغان زیر نظر نگاه داشت، ولی به علت عدم اطمینان کافی به توصیه محمدحسین خان آنان را دوباره به تهران آورد و گروهی از جمله حسینقلی خان برادر آقا محمدخان را به قزوین تبعید کرد و دسته دیگر را که آقا محمدخان نیز در میان آنان بود، به شیراز گسیل داشت. پاره‌ای از افراد برجسته خاندان آقا محمدخان نیز به مرور زمان خود را به شیراز رساندند و به وی پیوستند. منابع حاکی است که همه آنها در دربار زند با احترام روزگار می‌گذراندند و حسینقلی خان به دستور کریم خان به حکومت دامغان منصوب گردید. وی پس از چندی از محل حکومت خود به مازندران و گرگان رفت و با جمع کردن سپاهسانی از ترکمانان و قاجاریان، با نام جهانسوز شاه ادعای سلطنت کرد و بارفروش (بابل) را مرکز حکومت خویش ساخت، اما در برابر لشکریان زند شکست خورد و گروه بسیاری از مردم مازندران به دستور زکی خان زند (پسر عموی کریم خان) کشته شدند. حسینقلی خان که او را «پادشاه بی‌نخت و تاج» نامیده‌اند، در ۱۱۸۱ ق/ ۱۷۶۷ م توسط دو تن از غلامان خود کشته شد و این امر موجب شد که برادرش آقا محمدخان برای مدتی در دربار کریم خان در شیراز تحت مراقبت شدیدتری قرار گیرد.

در دربار کریم خان: آقا محمد خان نزدیک به ۱۶ سال (۱۱۷۷ - ۱۱۹۳ ق/ ۱۷۶۴ - ۱۷۷۹ م) در شیراز به سر برد (سپهر، ۳۴/۱). کریم خان با مهربانی بسیار با وی رفتار می‌کرد. وکیل به او اجازه داده بود که به شکارهای جرگه چند روزه رود و او بیش‌تر با یکی از دو برادرش، جعفر قلی یا مهدیقلی، به شکار می‌رفت. کریم خان گاه در کارهای سیاسی با وی رایزنی می‌کرد و با نوعی کنایه او را «پیران و پسه» (وزیر افراسیاب) خطاب می‌کرد. اعتماد وکیل به او تا آنجا بود که می‌خواست وی را برای سرکوب کردن شورش حسینقلی خان به مازندران بفرستد (ملکم، ۳۳۷/۱). خان قاجار توسط عمه (یا خواهر یا خاله) خود (خدیدجه بیگم) که به اندرون شاهی راه یافته بود و نفوذی فراوان داشت (باکروان، ۳۱؛ اعتمادالسلطنه، منتظم ۳۱۶/۲)، از احوال درونی دربار و ماجراهای سیاسی شیراز با خبر می‌شد، تا اینکه از بیماری و مرگ قریب‌الوقوع خان زند آگاه گردید. پس به بهانه شکار از شهر بیرون شد و زمانی که نشانه‌های مرگ وی را دریافت، با نیرنگ و شتاب همراه ۲ برادرش جعفرقلی خان و مهدیقلی خان و چند تن دیگر که شمارشان را تا ۱۷ تن نوشته‌اند، در ۱۳ صفر ۱۱۹۳ ق/ ۲ مارس ۱۷۷۹ م از منطقه فارس بیرون آمد و با سختی و تنگدستی خود را به اصفهان و از آنجا به دولاب تهران رساند. در اصفهان و رامین گروهی از سران قاجار و خوانین ایلات به او پیوستند (همانجا). در سر راه خود به مازندران، یکی دو محموله «مالیات و خزانه» حکومت را که به شیراز می‌بردند مصادره کرد (ملکم، ۳۳۸/۲؛ اعتمادالسلطنه، منتظم، ۳۱۶/۲؛ سپهر، ۳۵/۱). از ایل قاجار اینان همراه وی بودند: باباخان (فتحعلی شاه) پسر حسینقلی خان، محمدخان دایی آقا محمدخان،

آقا مُحَمَّدخان، (ح ۱۱۵۵ - ۱۲۱۱ ق/ ۱۷۴۲ - ۱۷۹۷ م)، رئیس ایل، بنیانگذار و نخستین شاه سلسله قاجار. (دح ۱۲۱۰ - ۱۲۱۱ ق/ ۱۷۹۵ - ۱۷۹۷ م). وی پسر بزرگ محمد حسن خان قوآنلو بود که در استرآباد زاده شد. مادرش دختر اسکندر خان قوآنلو بود (اعتمادالسلطنه، منتظم، ۲۳/۳). محمدحسن خان بعد از پدر خود فتحعلی خان (سپهسالار طهماسب دوم صفوی) که در ۱۱۳۸ ق/ ۱۷۲۶ م کشته شد، ریاست تیره قوآنلو (اشاقه باش) ایل قاجار را در استرآباد و گرگان بر عهده داشت. وی در کشمکشهای ملوک الطوائف، در دفاع از صفویان (سلطنت شاه اسماعیل سوم) - یا به طور مستقل، ادعای پادشاهی داشت و در نبرد با زندیان و آزادخان افغان، اصفهان را گرفت و شیراز را محاصره کرد، لیکن به علت رقابتهای درونی ایل به دست محمد علی خان، یکی از سران تیره دُولوی قاجار (بوخاری باش) که پیوسته بر تیره دیگر ایل (اشاقه باش) ریاست داشتند (ملکم، ۳۳۶/۲)، در ۱۱۷۲ ق/ ۱۷۵۸ م کشته و سرش نزد شیخ علی خان سردار زند فرستاده شد. کریم خان زند با اینکه از گزند یکی از مزاحمان حکومت خود آسوده گشت، به شیوه‌ای انسانی با قاجاریان رفتار کرد؛ وی دستور داد سر محمد حسن خان را با گلاب بشویند و با احترام فراوان در زاویه حضرت عبدالعظیم به خاک سپارند (۱۱۷۲ ق/ ۱۷۵۸ م).
نوجوانی: فرزندان محمدحسن خان از بیم سپاهیان زند به ترکمانان پناه بردند و آقا محمدخان که پس از کشته شدن پدر رئیس تیره قوآنلو گردیده بود در منطقه خود لشکری فراهم آورد، ولی نتوانست در نبرد با حاکم نیرومند گرگان محمدحسین خان قاجار دُولو (د ۱۱۷۷ ق/ ۱۷۶۳ م) کاری از پیش ببرد و از این رو متواری گردید، لیکن محمدخان سوادکوهی حاکم مازندران که محل اختفای وی و یارانش را می‌دانست، او و یارانش را در اشرف (بهشهر) دستگیر کرد و به



نظام حکومت ایران در دوران اسلامی

پژوهشی در تحقیقات اداری، کوزری و لشکری ایران
از عصر مغول تا پایان قاجار

Kağıt

S. 295-305

10 EKİM 1995

| | |
|---|--------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Dem. No | 17030 |
| Tasvir No | 355 VEF-N |

تألیف

دکتر غلامرضا وهرام



موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی

Zelma 1308

می‌داشتند و در واقع مکمل کار یکدیگر می‌بودند. نمونه‌ای از این همکاری را نویسنده «مجم‌التواریخ»، بخوبی شرح می‌دهد.^{۹۲}

«چرخچی باشی»: سردسته چرخچیان در جنگها عملاً با دست توپچیان همراهی داشت. گلستانه در صفحات مکرری از این منصب یاد کرده است و اشاراتی به نقش این دسته در جنگ دارد.^{۹۳}

«یساقچی و یساقان»: ظاهراً سربازان محلی بودند که با «ادوات یساق»^{۹۴} به جنگ و دفاع برمی‌خاستند.^{۹۵} نامی غیر از ادوات یساق به دیگر وسایل و تدارکات جنگی مانند خمپاره، دوا و سلاحهای دیگر اشاره می‌کند.^{۹۶}

«جزایرچی باشی»: پیاده نظامهایی بودند که با نوعی تفنگ مجهز شده بودند. تفنگ این دسته‌ها بر روی سه پایه‌ای قرار می‌گرفت تا بتوانند به علت سنگینی آن بهتر تیراندازی کنند. وزن تفنگ حدود پنج و نیم من تبریز و دارای بستهای نقره‌ای بوده است که به آن تکیه می‌کردند. در اوایل استقرار زندیه برخورد هایی بین دسته‌های افشار و زند اتفاق افتاد که جزایرچیان نقش عمده‌ای را در آن دارا بودند.^{۹۷}

فصل هفتم

نظام حکومت ایران در عصر قاجار

۹۲. مجم‌التواریخ، ص ۸۷.
 ۹۳. همان کتاب، ص ۸۷، ۱۵۶ و ۱۵۷.
 ۹۴. تاریخ گیتی‌گشا، ص ۲۶.
 ۹۵. مینورسکی کلمه یساق و یساق را مغولی می‌داند که از ریشه yasa ترتیب و نظم و قانون و عوارض است. نگاه کنید به: سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۵۸.
 ۹۶. تاریخ گیتی‌گشا، ص ۹۸ و ۱۸۴.
 ۹۷. مجم‌التواریخ، ص ۴۹ تا ۵۴.

دليل الخليج

187 MAYIS 1991

القسم الثاني

| | |
|---------------------|--|
| Türkiye Elyet Vakfı | |
| 4906-12 | |
| 956.3510 | |
| 408.0 | |

الجزء الخامس

تأليف: ج. ج. لوريمر

طبعة جديدة معدلة ومنقحة
أعدتها قسم الترجمة
بمكتب صاحب السمو أمير دولة قطر

طبع على نفقة
الشيخ خليفة بن حمد آل ثاني
أمير دولة قطر

Kaçarlar 2704-3161

شيراز ليستقطوه . ومن تلك السنة حتى عام ١٧٧٩ ظل أغا محمد خان سجيناً سياسياً في العاصمة الجنوبية .

وقد هرب من شيراز عند موت الوكيل ومعه ١٧ فقط من أتباعه ووصل الى ايران الشمالية في سلام، وذلك بعد ان مضت عدة سنوات في نزاع مع افراد أسرته قبل ان ينال سيادة لا منازع له فيها على سائر الكاجار . وقد مات أخوه الشقيق حسن قولي خان بعد ان ذبحه التركمان ولكنه ترك ابنين صغيرين هما فتح علي شاه وحسين قولي خان . وكان عدد اخوته غير الأشقاء خمسة استطاع ان يطرد ثلاثة منهم من الدولة . ويعمي الرابع . ويتخلص من الأخير باغتياله بجيئة غربية . وفي سنة ١٧٨٦ عندما كان أغا محمد خان يتنافس مع الزند على سيادة ايران جعل طهران عاصمته بدلا من أصفهان التي كان احتلها في العام السابق ولكنه لم يستطع الاحتفاظ بها .

وفي سنة ١٧٩١ ساعدته ثورة في الداخل على الاستيلاء على شيراز مقر سلطة الزند . وفي سنة ١٧٩٥ كانت ايران كلها في حوزته . وبقسوة لا تعرف الرحمة بدأ يلقي الرعب في قلوب زعماء القبائل الذين قد يحاولون التطلع الى التاج او الى أي غرض آخر يعكرون به صفو السلام في الدولة جاعلين من نادر شاه او كريم خان امثولة لهم . وقد بذل ما في وسعه ليمحو تقاليد الماضي التي بدت وكأنها تنقص من عظمتهم بارتكاب أعمال يقصد بها تحقير وإهانة ذكريات نادر شاه وكريم اللذين أمر بنيش جثتيهما من القبور ، ثم امر باعادة دفنهما على عتبة قصره . وبعد ان امتدت سطوته الى ايران الجنوبية عين حاج ابراهيم (الذي أعطاه شيراز لتخليه عن الزند) مستشاره الأول، وعين فتح علي خان ابن اخته والذي اختاره ليخلفه بعد موته حاكماً على مقاطعة فارس جميعها .

وكانت أعمال أغا محمد خان الحربية بعد ان اكتسب السيادة المطلقة على ايران مقصورة على الشمال . وفي سنة ١٧٩٥ اجتاح جورجيا وهي مقاطعة كان هرقل حاكماً قد وضع نفسه سنة ١٧٨٣ تحت حماية

كتب المستر بومنت الذي طلب عندئذ نقله الى الهند بسبب ضعف صحته وإقامته ١٢ سنة في الخليج . كتب تقريراً مبنياً أن بقية مباني الوكالة كانت معرضة لخطر السقوط من أي رذاذ من المطر . هذه هي الحقائق الثاقفة ولكنها تلقي ضوءاً على احوال الحياة في بوشهر في الايام الأولى من وجود المعتمدية البريطانية هناك .

أغا محمد خان ١٧٩٥ - ١٧٩٧

استمر حكم أغا محمد خان مؤسس أسرة الكاجار في ايران سنتين فقط من ١٧٩٥ الى ١٧٩٧ . ولكنها فترة وإن كانت قصيرة إلا أنها تميزت بايجاد اول اتصال بين سياسة اوربا وسياسة الشرق الاوسط . وعلى أية حال ففي الاعتبار الأول نحن لا نهم بالمسائل التي يبعد الوصول إليها . ولكي نعرف تفصيلاً عن تطورات السياسة الروسية والفرنسية والانجليزية وعلاقتها بإيران في ذلك الوقت يمكن للقارئ الرجوع الى الفصل الخاص بتاريخ الخليج العام .

تاريخ ايران العام ١٧٩٥ - ١٧٩٧

كان أغا محمد خان قد خصي وهو ما يزال طفلاً بأمر من عادل شاه ابن أخت نادر شاه وخليفته الذي مني أغا محمد بالوقوع في قبضته حوالي عام ١٧٣٨ . وربما كان من نتيجة ذلك الحادث تكريس الاغا حياته منذ بدأ يترعرع الى المطامع السياسية وتبعية لها بصرامة امتازت بفظائع متلاحقة من نوع لا يمكن ان يصدر الا عن نفس آلت على الثأر من الجنس البشري عموماً لما لحقها في الصغر من ظلم .

وقد هزم ابوه محمد حسن خان وقتل في سنة ١٧٥٨ على يد زعماء آخرين من قبيلة الكاجار الذين انضموا الى كريم خان الزندي حاكم

Soltan Ahmed Shah

Kağarlar

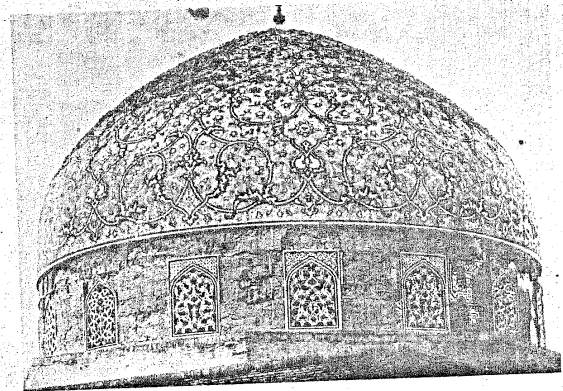
Türkçe Lügat Vakti
Kütüphanesi
İslâm Ansiklopedisi

RAYMOND FURON

DOCTEUR ÈS SCIENCES, ANCIEN PROFESSEUR A L'UNIVERSITÉ DE TÉHÉRAN

LA PERSE

GÉOGRAPHIE. - PRÉHISTOIRE ET PROTOHISTOIRE. - L'EMPIRE MÈDE. - L'EMPIRE DES PERSES ACHÉMÉNIDES. - L'EMPIRE PERSE SASSANIDE. - L'ISLAM. - LA PERSE MONGOLE. - LES SÉFÉVIDES. - LES KADJARS. - LA PERSE ACTUELLE.



Avec dix cartes et treize photographies

PAYOT, PARIS

lorsqu'elles troublent le commerce international. La flotte britannique entre dans le golfe Persique; les Cosaques russes occupent Tabriz; les Turcs pénètrent à Soudj Boulaq. Les gens de Recht marchent sur Téhéran. Du sud, arrivent les Bakhtyaris qui enlèvent Kachan et Qoum. Les deux groupes se rejoignent et entrent à Téhéran sans la moindre difficulté. Mohammed Ali Shah se réfugie à la Légation de Russie, laissant le « pouvoir » si l'on peut dire, à son fils Soltan Ahmed, âgé de douze ans.

Soltan Ahmed Shah (1909-1925).

Le jeune souverain va gouverner sous la direction de divers régents dont le plus habile paraît être Nasr ol Molk, chef de la maison des Karagozlou.

Les intrigues se multiplient. Dès 1909, l'Allemagne installe un Consulat à Bouchir. Wassmuss, le nouveau Consul, allait jouer un certain rôle dans les projets allemands en Asie.

A l'intérieur, tout s'est calmé, mais le pays est dans un triste état au point de vue financier. Tout le monde cependant souhaite le rétablissement de la Perse. Un conseiller financier français est appelé. Il reste deux ans. En 1911, c'est une mission financière américaine qui essaye vainement de remettre un peu d'ordre. La tâche est à peu près impossible. Pour équilibrer le budget, il eût fallu un Shah puissant et énergique ou un ministre des Finances ayant les pleins pouvoirs. Le Parlement fonctionne. Il est plein de bonne volonté, mais incompetent et impuissant. Trop de gens avaient intérêt à ce que les deniers de l'État ne soient pas ménagés et qu'aucun contrôle ne vienne s'exercer sur les activités douteuses de certains fonctionnaires. Les seuls services qui fonctionnent sont dirigés par des Européens.

Après la Turquie, c'est la Perse qui est malade. Là-dessus, la Grande Guerre arrive. Le trouble est à son comble,

nous le verrons en détail. Soltan Ahmed Shah, dernier des Kadjars, finira par y perdre sa couronne.

LA PERSE PENDANT LA GUERRE (1914-1918).

La guerre de 1914 venant à éclater, qu'allait faire la Perse? Elle n'avait en principe rien à y faire. Elle ne désirait rien faire et ne fit rien, mais se trouva dans cette situation dramatique qui consista à être envahie de tous les côtés et à servir de champ de bataille. Que s'est-il passé?

Bien que la Turquie ne fût pas entrée en guerre en 1914, Enver Pacha veut faire proclamer la « guerre sainte » à Constantinople et soulever le monde musulman au profit de l'Allemagne. Le mouvement aurait touché l'Égypte et toute l'Afrique du Nord, les territoires turcs (Turquie, Arabie, Palestine, Syrie, Iraq), la Perse et l'Afghanistan. La Perse et l'Afghanistan laisseraient passer un corps d'armée germano-turc; on allait reprendre le projet de Napoléon, attaquer les Indes et détourner l'Angleterre des champs de bataille européens.

Wassmuss, le consul allemand de Bouchir dirigerait le premier groupe constitué.

Le Gouvernement allemand étudia la question et constitua une Mission militaire et diplomatique. Son recrutement fut tel que si la mission ne fit pas grand'chose au point de vue militaire, il n'en fut pas de même au point de vue économique. En effet, la mission comprenait des naturalistes : Zugmayer, botaniste et entomologiste ayant déjà voyagé au Béloutchistan et au Turkestan, Oskar von Niedermayer, géologue et ethnographe qui connaissait déjà la Perse, puis son frère, médecin.

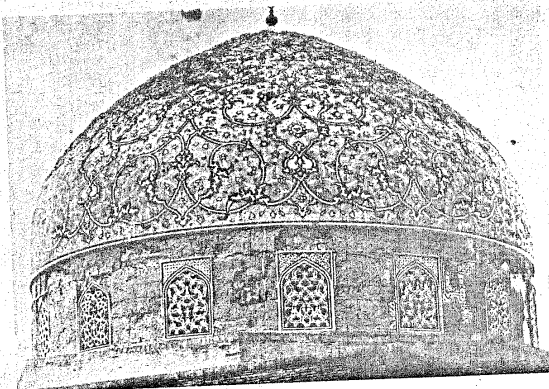
Si les militaires ne firent rien, les naturalistes travaillèrent et eurent l'occasion de voyager dans des régions inconnues et difficilement accessibles.

Dès octobre 1914, la mission est à pied d'œuvre en Tur-

RAYMOND FURON

DOCTEUR ÈS SCIENCES, ANCIEN PROFESSEUR A L'UNIVERSITÉ DE TÉHÉRAN

LA PERSE

GÉOGRAPHIE. - PRÉHISTOIRE ET PROTOHISTOIRE. - L'EMPIRE
MÈDE. - L'EMPIRE DES PERSES ACHÉMÉNIDES. - L'EMPIRE
PERSE SASSANIDE. - L'ISLAM. - LA PERSE MONGOLE. - LES
SÉFÉVIDES. - LES KADJARS. - LA PERSE ACTUELLE.

Avec dix cartes et treize photographies

PAYOT, PARIS

CHAPITRE X

LA DYNASTIE DES KADJARS (1787 A 1925)
LA PERSE PENDANT LA GUERRE

Agha Mohammed et Fath Ali Shah. Napoléon I^{er} et la Perse. — Progrès des influences russe et anglaise. — Le Bâbisme. — Les concessions. — La Révolution. — L'accord anglo-russe de 1907. — La Perse pendant la Guerre. — La fin de la Guerre et l'accord anglo-persan de 1919.

La domination de la dynastie turque des Kadjars ne sera pas heureuse pour la Perse. Elle dure plus d'un siècle et c'est un des épisodes les plus pénibles de l'histoire nationale. Il n'y a pas de pouvoir central, mais des Shahs qui ne s'occupent guère que de leurs petites affaires personnelles. A une époque où les ambitions étrangères, anglaises et russes, se manifestent le plus hardiment, on ne sent pas de défense, pas de réactions intérieures, pas de sentiment national. Le peuple, illettré, continue à vivre; il ne peut faire mieux. L'élite est partagée. Les Persans sont germanophiles, anglophiles ou russophiles, ils oublient d'être irano-philes. Le territoire persan devient une « peau de chagrin » qui va toujours rétrécissant. La Russie prendra le Caucase et les Provinces transcaspennes; l'Afghanistan consacrera son indépendance; le Bélouchistan, isolé, deviendra territoire anglais, le golfe Persique est aux Arabes qui occuperont un moment presque tout le littoral persan, sous la haute surveillance du « Roi du golfe Persique », le Consul général britannique à Bouchir. Tout ce qui est à vendre est vendu deux fois plutôt qu'une. C'est une triste période sur laquelle les documents de sources diverses concordent.

De source française, nous avons en particulier les ouvrages

LA DYNASTIE DES KADJARS (1787 A 1925) 151

de J. de Morgan, du D^r Rouire et de Victor Bérard et les observations de deux diplomates ayant vécu en Perse : le comte de Gobineau et E. Aubin d'Escos. De source anglaise, citons les *Rapports diplomatiques et consulaires*, les livres de Lord Curzon et n'omettons pas ceux de Morier, tant le *Voyage en Perse* que les inoubliables *Aventures d'Haji Baba d'Isfahan*.

Agha Mohammed Khan (1787-1797).

Nous avons vu l'eunuque Agha Mohammed Khan s'emparer d'une partie de la Perse et s'en nommer Roi. La conquête va continuer. En 1792, Agha Mohammed attaque Chiraz et se rend maître de la Perse occidentale. Après Chiraz, c'est Kirman. Cette dynastie venait au trône sous le signe de la férocité et de la haine, férocité du prince, haine des sujets. A Kirman, Agha Mohammed, furieux de la résistance de la ville, donne 20.000 femmes et enfants à ses soldats et fait arracher les yeux à toute la population mâle, soit environ 30.000 hommes.

Dans le Khorassan, il fait déterrer les restes de Nadir Shah et les fait déposer sous le seuil de son palais, afin de pouvoir les fouler aux pieds tous les jours.

Ces procédés écartent de lui certaines populations délicates. En 1795, le prince de Géorgie, vassal de la Perse, se met sous la protection de Catherine II, Impératrice de Russie et lui fait hommage de ses États. Agha Mohammed entre dans le pays, enlève Tiflis et y massacre la population chrétienne. Deux ans plus tard, une armée russe envahit le Caucase et occupe la Géorgie, le Daghestan et le Chirvan. Agha Mohammed est assassiné.

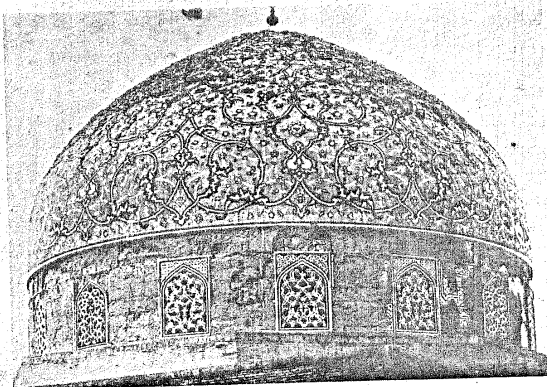
Fath Ali Shah (1797-1833).

Fath Ali Shah, neveu et héritier du Shah précédent, est le contemporain de Napoléon I^{er}.

RAYMOND FURON

DOCTEUR ÈS SCIENCES, ANCIEN PROFESSEUR A L'UNIVERSITÉ DE TÉHÉRAN

LA PERSE

GÉOGRAPHIE. - PRÉHISTOIRE ET PROTOHISTOIRE. - L'EMPIRE
MÉDE. - L'EMPIRE DES PERSES ACHÉMÉNIDES. - L'EMPIRE
PERSE SASSANIDE. - L'ISLAM. - LA PERSE MONGOLE. - LES
SÉFÉVIDES. - LES KADJARS. - LA PERSE ACTUELLE.

Avec dix cartes et treize photographies

PAYOT, PARIS

- MUHAMMED ŞAH
- Kağalar

154 LA DYNASTIE DES KADJARS (1787 A 1925)

En 1833, Fath Ali Shah envoie son petit-fils Mohammed Mirza attaquer les Afghans et assiéger Hérat. Sa mort soudaine amène le prince héritier à lever le siège et à rentrer à Téhéran.

Mohammed Shah (1834-1847).

Mohammed Shah eut à lutter contre ses oncles qui prétendaient au trône. Il ne fut même couronné qu'en 1837.

Dès 1834, inquiètes de leurs progrès respectifs, l'Angleterre et la Russie, signent un accord par lequel elles s'engagent à respecter l'indépendance de la Perse.

Aussitôt couronné, Mohammed Shah retourne à Hérat dont il avait dû abandonner le siège trois ans plus tôt. Cette fois, il se heurte à l'Angleterre. La ville est défendue par un Anglais, puis les diplomates anglais font savoir à Mohammed Shah qu'ils lui interdisent de toucher à l'Afghanistan et d'essayer de reconstituer l'Iran, car cela les gênerait sur l'Indus. Mohammed Shah néglige l'avis. La flotte britannique arrive dans le golfe Persique, met à terre une compagnie de cipayes hindous et provoque des troubles dans le Fars. Mohammed Shah comprend, abandonne le siège de Hérat et fait la paix avec l'Angleterre, qui lui interdit toutefois d'entretenir des navires de guerre dans le Golfe.

Le Shah continue à gouverner avec son ministre et ami, Hadji Mirza Aghassy, un humoriste parfois inquiétant, mais en somme un esprit curieux pour son époque. Il développa l'agriculture et fit installer à Téhéran une fonderie de canons.

En 1840, les Russes occupent l'île d'Achourad qui commande la lagune d'Asterabad, cela sous prétexte que la Caspienne est infestée de pirates. A l'ouest, les Turcs discutent les frontières.

De leur côté, les Anglais s'emparent de Kandahar et de Kaboul, mais les Afghans ne se laissent pas faire. L'Angle-

LA DYNASTIE DES KADJARS (1787 A 1925) 155

terre perd la partie, 30.000 hommes et pas mal d'argent. Au Bélouchistan, l'affaire fut plus simple. Le Khan de Kelat accepta volontiers un subside annuel et se déclara le vassal le plus soumis de l'Empire britannique. En Arabie, l'Angleterre occupe Aden et Périm.

En 1845, le Khan de Hérat, délivré des Persans par les Anglais, s'aperçoit qu'il ne peut rester indépendant et que les Afghans vont le déposséder; il se met alors sous la protection du Shah de Perse.

C'est vers cette époque que se produit en Perse un grand mouvement politique et religieux : le *Bâbisme*.

En 1843, Mirza Ali Mohammed, un jeune Seyyed de Chiraz, se mit à étudier les religions : zoroastrienne, juïque, chrétienne, voire les sciences occultes. Il fit un pèlerinage à La Mecque et visita la mosquée de Koufa, lieu de l'assassinat d'Ali. Sa foi musulmane faiblit constamment. Rentré à Chiraz, il entreprend de publier son journal de voyage, puis un Commentaire du Coran, en tirant des interprétations et même des doctrines nouvelles. Il complète cette publication par des discours, dans lesquels il n'attaque pas l'Islam, mais le clergé dont la conduite et l'enseignement ne sont pas en accord avec les préceptes du Livre Saint.

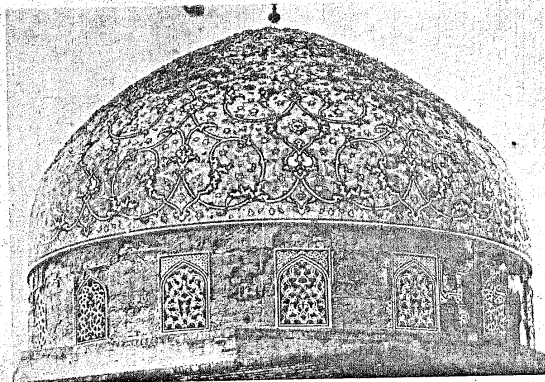
L'éloquence de Mirza Ali Mohammed lui attire des partisans nombreux. Il devient le « Bâb », la « porte » qui menait à la connaissance de Dieu, « Hazrat e Ala », le « Sublime Prince ». Les hauts fonctionnaires de Chiraz, craignant qu'il ne vienne à dénoncer aussi leurs prévarications s'unissent au clergé pour prévenir Téhéran du danger et de l'agitation qui règne en ville. Le Bâb ne s'émeut pas. Il expose par lettre au Shah la dépravation du clergé qui met en péril la religion, dit son intention d'éclairer le peuple et sollicite l'autorisation de venir faire des conférences à Téhéran.

Mohammed Shah est un musulman fort tiède. Il n'est pas

RAYMOND FURON

DOCTEUR ÈS SCIENCES, ANCIEN PROFESSEUR À L'UNIVERSITÉ DE TÉHÉRAN

LA PERSE

GÉOGRAPHIE. - PRÉHISTOIRE ET PROTOHISTOIRE. - L'EMPIRE
MÉDE. - L'EMPIRE DES PERSES ACHÉMÉNIDES. - L'EMPIRE
PERSE SASSANIDE. - L'ISLAM. - LA PERSE MONGOLE. - LES
SÉFÉVIDES. - LES KADJARS. - LA PERSE ACTUELLE.*Avec dix cartes et treize photographies***PAYOT, PARIS**

LA DYNASTIE DES KADJARS (1787 A 1925) 157

Nasr ed Din Shah (1847-1896).

Le nouveau Shah se trouve aux prises avec les Bâbis. Mal conseillé, il laisse la situation s'aggraver et organise une persécution. Pendant les fêtes de son couronnement, les Bâbis avaient repris leur prédication dans le Mazandéran. Les foules étaient enthousiastes et parlaient déjà de répandre la nouvelle foi en Asie et en Europe. Les khans du Mazandéran veulent rétablir l'ordre par la force, mais leurs troupes sont dispersées par les Bâbis. Émir Nizam, le nouveau premier ministre en conçut une grande colère. Un fils du Shah partit pour le Mazandéran pour punir les perturbateurs. Il y eut bataille, les troupes royales furent refoulées, mais Hadji Mohammed fut tué d'une balle qui lui entra par la bouche. Les bons Musulmans y virent que Dieu l'avait puni par où il avait péché. Le Prince, réfugié à Sari, forme une nouvelle troupe. Les Bâbis sont encore victorieux, mais cette fois, Hussein Bouchrouyeh est tué. Le Prince ne se décourage pas. Le château des Bâbis fut assiégé et entouré d'une haute muraille. Le siège dura quatre mois. Les Bâbis survivants finirent par se rendre sur promesse de la vie sauve. Lorsqu'ils furent dans le camp des vainqueurs, on les tua tous.

L'affaire prit des proportions très graves. Un moullah de Zendjan, converti au Bâbisme, s'enferma dans la ville avec 15.000 hommes. Une guerre de rues s'ensuivit, qui dura plusieurs semaines, jusqu'à la mort de Mohammed Ali, le rebelle. Les survivants se rendirent et furent tous massacrés.

L'agitation continuant de plus belle dans les provinces, le premier ministre fit arrêter le Bâb lui-même. Ordre fut donné de le conduire à Tabriz, séjour du Prince héritier. Il y fut torturé et mis à mort le lundi 27 Shaban 1850. L'affaire devint de plus en plus grave. Elle faillit même faire perdre le trône aux Kadjars. Les novateurs dirent que le

LA DYNASTIE DES KADJARS (1787 A 1925) 159

e, appelle le Shah à son secours contre les gens de Herat. Nasr ed Din fait occuper Herat au mois d'avril. Les Anglais font une nouvelle apparition dans le golfe Persique. Ils obligent Nasr ed Din à signer à son tour un traité par lequel il s'engage à abandonner complètement Herat et à jamais s'occuper des questions afghanes. Parallèlement les colonies arabes de Mascate et du Nedjed occupent tout le littoral du golfe et de l'Océan Indien.

En 1856, l'émir de Kandahar dépossédé par celui de Herat vient se réfugier à la cour de Nasr ed Din qui provoque les événements d'Europe pour remettre le siège devant Herat. Les Anglais interviennent immédiatement, mais ils refusent, et le Shah est franchement soutenu par les Russes. Les troupes franco-anglaises viennent d'infliger la défaite à la ville de Sébastopol. Herat reste belle et bien assiégée; elle tombe après sept mois de siège, exactement le 26 octobre 1856. Le 1^{er} novembre, cinq jours plus tard, le Gouvernement des Indes déclare la guerre à la Perse. Le 15 novembre, un corps expéditionnaire débarque à Bouchir, sur le Karoun et menace d'occuper le Khouzistan. Par l'intervention de la France, le Shah put maintenir son indépendance sur le territoire persan, mais dut signer un nouveau traité par lequel il abandonne Herat et s'engage aussi solennellement à ne plus s'occuper de l'Afghanistan. L'Angleterre se chargeait d'assurer la protection de la reconstitution de l'union iranienne s'évaluait à 10 millions de livres. L'Angleterre veillerait à ne laisser personne occuper Herat, clef de l'Inde.

Quelques mois plus tard, la révolte des Cipayes éclatait en Inde. L'Angleterre mit trois ans à la réduire. Nasr ed Din n'eut pas le loisir de s'y intéresser, car son propre pays était bien tourmenté. L'insécurité est générale. L'empire sassanide est en effervescence constante. Les Turcs avaient enlevé des troupeaux et dériver les ruissons. Cela dura jusqu'au jour où la Russie

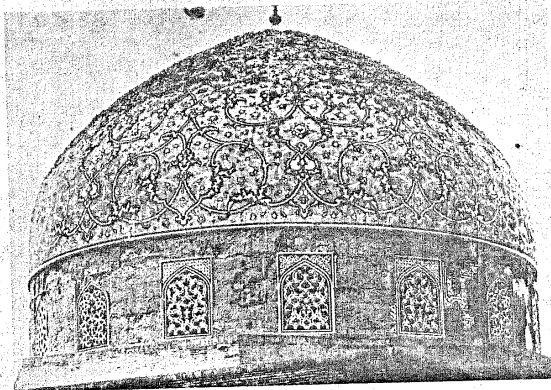
Nasr ed Din Shah

A Kajarlar

RAYMOND FURON

DOCTEUR ÈS SCIENCES, ANCIEN PROFESSEUR A L'UNIVERSITÉ DE TÉHÉRAN

LA PERSE

GÉOGRAPHIE. - PRÉHISTOIRE ET PROTOHISTOIRE. - L'EMPIRE
MÈDE. - L'EMPIRE DES PERSES ACHÉMÉNIDES. - L'EMPIRE
PERSE SASSANIDE. - L'ISLAM. - LA PERSE MONGOLE. - LES
SÉFÉVIDES. - LES KADJARS. - LA PERSE ACTUELLE.

Avec dix cartes et treize photographies

PAYOT, PARIS

Mohammed Ali Shah

- Kacçalar

164 LA DYNASTIE DES KADJARS (1787 A 1925)

maout, un territoire au sud de Moka et le territoire d'Aden. L'Angleterre est alors maîtresse de tout le littoral oriental et méridional de l'Arabie.

La rivalité anglo-russe devient de plus en plus active et on ne sait trop ce qu'il serait advenu de Mosaffer ed Din Shah aux prises avec ses deux voisins, si d'autres événements n'étaient intervenus à l'intérieur et à l'extérieur.

Il y eut d'abord la guerre russo-japonaise. Elle fit grande impression en Perse.

D'un autre côté, en Turquie, un groupe politique, les Jeunes Turcs, libéraux et patriotes, discrètement encouragés par l'Allemagne, provoque de l'agitation contre le Sultan et réclame une constitution.

Alors les Persans eux aussi se mettent à vouloir une Constitution. Il est à penser que les Bâbis ne furent pas pour rien dans tout cela, car il s'agissait beaucoup plus de se rebeller contre le pouvoir central que de vouloir obtenir un gouvernement plus démocratique. Le Shah est Dieu, certes, et omnipotent, mais cette omnipotence n'a jamais dépassé la région de Téhéran. Toujours est-il que les Jeunes Persans crièrent très fort dans les bazars et que la police intervint. Les boutiques se ferment et les démocrates se réfugient dans les jardins d'été de la légation britannique, lieu d'asile. Ils y restent trois semaines, refusant absolument de réintégrer la ville et leurs occupations. Le 5 août 1906, le Shah finit par accorder une Constitution. On procéda tant bien que mal à des élections. On réunit le Medjliss, le nouveau Parlement. En séance solennelle, Mosaffer ed Din et le Prince héritier jurèrent sur le Coran de respecter la Constitution. Le Shah ne devait survivre que quelques jours à cette réforme.

Mohammed Ali Shah (1906-1909).

Mohammed Ali Shah monte sur le trône en automne 1906 et prête son second serment à la Constitution.

LA DYNASTIE DES KADJARS (1787 A 1925) 165

La situation de la Perse n'est pas bonne. Les Kurdes sont en dissidence. Les Turcs sont en Azerbaïdjan. On parle d'une entente anglo-russe concernant la Perse. L'Allemagne déjà toute-puissante en Turquie fait une tentative en Perse.

Le Parlement se réunit. Il entreprend de tout discuter, de tout examiner. Il veut une Charte et puis une Déclaration des Droits du Peuple. Mohammed Ali Shah, sans enthousiasme, ratifie le tout le 11 février 1907. Mais les Jeunes Persans s'agitent toujours. Il y a des émeutes à Tabriz, des troubles électoraux à Zendjan et Ardebil. Le conseiller du Shah est assassiné. Au mois d'août, on apprend la signature de l'accord anglo-russe. La convention anglo-russe du 30 août 1907 met au point la question asiatique telle que l'envisagent les deux grandes puissances. L'Angleterre achève d'assurer la protection de son Empire des Indes en établissant son influence sur l'Afghanistan, le Thibet et le golfe Persique. La Russie de son côté, a occupé les provinces transcaspiennes jusqu'à l'Atrek et l'Amou Daria; elle a développé son influence en Perse du nord. Les voies ferrées, tant anglaises que russes sont arrivées aux portes de la Perse et les projets sont toujours les mêmes : un axe nord-sud pour les Russes, un axe est-ouest pour les Anglais. La convention reconnaît les droits de l'Angleterre en Afghanistan et au Thibet, qui tous deux resteront indépendants. Les intérêts britanniques dans le golfe Persique font l'objet d'une annexe. En ce qui concerne le territoire persan, les deux puissances garantissent son indépendance et le partagent en zones d'influence. La zone russe comprend tout ce qui est au nord d'une ligne allant de Kasr-i-Chirin sur la frontière turque jusqu'à Khakh sur la frontière afghane, en passant par Isfahan et Yezd. L'Angleterre se réserve le sud-est, de Bander Abbas à Khazik, par Kirman et Birdjand. Les deux zones d'influence sont séparées par une zone neutre où se trouve déjà la concession anglaise des Pétroles.

180195

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

موسوعة تاريخ ايران السياسي

من بداية الدولة الصفوية الى نهاية الدولة القاجارية

تأليف

د. حسن كريم الجاف

| | |
|---|--------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Dem. No: | 180195 |
| Tas. No: | 955 CAF.M |

المجلد الثالث

الدار الحربية للموسوعات

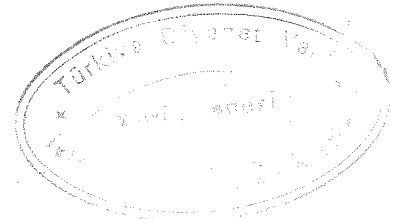
1428/2008 Beyrut.

الفصل الرابع

الدولة القاجارية (١٢٠٠—١٢٤٣هـجري) (١٧٨٥—١٩٢٤ميلادي)

تنسب قبيلة قاجار إلى اتراك سهل قبجاق ومن العنصر المغولي^(١) ويذكر انهم جاءوا مع عساكر جنكيز خان واخلافه من منغوليا إلى البلاد الإسلامية وسكنوا في مناطق بين الشام ويران واستوطنوا في ارمينيا بالذات^(٢) وليس هناك ذكر للقاجاريين في التاريخ إلا ابان ظهور الدولة الصفوية. وقد قدمت هذه القبيلة التي تعد إحدى القبائل السبع التي أسهمت في تأسيس الدولة الصفوية بقيادة الشاه إسماعيل الصفوي بمساعدات قيمة إلى الصفويين مكنتهم من فرض سيطرتهم على اذربيجان أولاً وعلى أرجاء إيران كافة في القرنين الخامس عشر والسادس عشر الميلادي. قسم شاه عباس الأول قبيلة القاجار على ثلاثة أقسام. يسكن القسم الأول في منطقة مرو القسم الثاني في منطقة كرجستان والقسم الثالث منها في سواحل نهر جرجان^(٣) ودب الانقسام بين صفوف هذه القبيلة، فانقسمت على نفسها إلى قبيلتين متخاصمتين هما قبيلتا يوخاري باش واشاقه باش^(٤) وكانت الرئاسة في القاجار تبرز دوماً من بين قبلة يوخاري باش حتى تصدر رئاسة قبيلة اشاقه باش فتح علي خان الذي اصبح بدوره قائداً لعساكر الشاه طهما سب الثاني الصفوي، فأهله هذا المنصب الرفيع للاستحواذ على رئاسة قبيلة قاجار برمتها، وبعد مقتل فتح علي خان على يد نادر شاه^(٥)، أبان تأسيس الدولة الافشارية أراد خصومه من القاجار القضاء على ولديه محمد حسن خان ومحمد حسين خان ليتخلصوا من منافستهما في رئاسة القبيلة. توفي محمد حسين خان في مرحلة مبكرة من حياته، واضطر محمد حسن خان الابن الأكبر لفتح علي خان خوفاً من أعدائه، وحفاظاً على حياته، إلى الالتجاء إلى عشائر التركمان القاطنين في السواحل الشرقية من بحر قزوين^(٦).

وعلى الرغم من تركهم مناطق سكناهم. اضطروا إلى الدخول في حروب ومنازعات حادة مع القبائل التي كانت في خصام معهم، ارتفع شأن محمد حسن خان بوصفه رئيساً لقبيلة القاجار في الدولة الافشارية، وأصبحت هذه القبيلة قوة مهددة للملوك الذين خلفوا نادر شاه الافشاري وقد جرد عادل شاه ابن اخ نادر شاه حملة تأديبية على القاجاريين واستولى على مناطق سكناهم في مازندران وألقى القبض



MADUR FAYANZININ
SONRA KILASIN

02 EKİM 2007

اولین سفیر قاجار در پاریس



حسین احمدی - مدرس دانشگاه

در اوایل سلطنت فتحعلی شاه به دلیل توجه همزمان قدرتهای بزرگ به ایران، زمامداران قاجار با کمترین اطلاعات خارجی به دایره سیاست بین‌المللی کشانده شدند. در اواخر سلسله صفویه روسها به لحاظ فقدان نیروی دریایی قوی، علاقه خود را به توسعه‌طلبی ارضی به ویژه در قسمت شمالی ایران نشان دادند اما ظهور نادر طرح آنها را معوق گذاشت. با روی کار آمدن سلسله قاجار سیاست فوق توسط کاترین دنبال شد ولی پل اول در مدت کوتاه سلطنتش برخلاف مادرش سیاست محتاطانه‌تری نسبت به ایران در پیش گرفت اما فرزند وی الکساندر با توجه به فایز شدن از بسیاری از مشکلات داخلی و وجود زمینهای مساعد خارجی، سیاست‌های مادربرگش را به شدت دنبال کرد که نهایتاً به جنگهای دوره اول ایران و روس و جدایی بسیاری از سرزمینهای ماوراء ارس از ایران

انجامید. انگلیسی‌ها که تا قبل از قاجارها فقط به روابط تجاری خود با ایران اندیشه می‌کردند در سالهای آغازین سلطنت فتحعلی شاه به فکر اتحاد سیاسی با ایران افتادند. اغتشاش در مرزهای همسایگان اروپایی روسای کمپانی هند شرقی انگلیس را به حفاظت از مرزهای غربی هندوستان واداشت. ترس انگلستان از فرانسه بود که بعد از انقلاب کبیر ۱۷۸۹ عنوان یکی از قدرتهای برتر جهانی قدم به عرصه وجود گذاشته بود. تالیران که در سپتامبر ۱۷۹۷ وزیرخارجه شده بود عقیده داشت که زمان برای توسعه و استعمارگری فرانسه فرارسیده است و حوزه عملیات آن باید در شرق باشد به همین لحاظ باید با تصرف مصر این امکان را به وجود آورد که تجارت شرق، از دماغه امید نیک به آبره سوئز انتقال پیدا

۵۳۹۹

کند و حمله به موقعیت انگلیس در هند از مصر و از طریق دریای سرخ و جزیره ایل دو فرانس^(۱) (موریس) فرانسه انجام شود. در ژوئیه ۱۷۹۸ براساس طرح تالیران ارتش فرانسه تحت فرماندهی ناپلئون در مصر پیاده شد این عمل باعث شد تا انگلیس در مناسبات سیاسی خود با امپراطوری عثمانی و ایران تجدیدنظر کند و برای حفظ مستعمره خود و جلوگیری از حملات فرانسه از طریق شمال غربی و غرب هند به فکر چاره باشد. ناآرامی موجود در این منطقه توسط تیبوسلطان حاکم میسور و زمانشاه حاکم کابل بر دغدغه کمپانی می‌افزود چه شواهد و قرائنی، دریافت کمک تیبو سلطان از ناپلئون را حکایت می‌کرد. به همین منظور فرماندار بمبئی ضمن فرمان تسخیر استحکامات جزیره پریم در آبهای باب‌المندب، دستور داد تا کشتی‌های انگلیسی در فاصله باب‌المندب تا خلیج فارس به گشت‌زنی بپردازند به این ترتیب راه دریای سرخ بسته شد و ناپلئون متوجه تنها راه یعنی عثمانی و ایران شد. کمپانی هند شرقی جهت جلوگیری از تحقق اهداف فرانسه ابتدا یک ایرانی به نام مهدیعلی خان و سپس جان ملکم^(۲) را به ایران فرستاد. حداقل نتیجه دو سفارت فوق تعهد دولت ایران به کمپانی هند شرقی انگلستان در مقابله فرانسه و سرنگونی زمانشاه بود.

بعد از شکست ناپلئون در عکا و بسته شدن راه دریای سرخ، بناپارت در ماه ژوئن ۱۸۰۱ مصر را ترک کرد و به فرانسه بازگشت و ضمن به دست آوردن مقام کنسول اولی، با پل تزار روسیه بر ضد انگلستان متحد شد اما با مرگ پل، الکساندر در ضدیت با فرانسه به سمت انگلستان رفت و ناپلئون بناچار مجدداً راه عثمانی و ایران را برای رسیدن به هند برگزید ولی فتحعلی شاه به چراغ سبز کنسول اول توجهی نکرد.

با شروع جنگ‌های روسیه با ایران بر سر سرزمینهای قفقاز و آگاهی دولت‌مردان قاجار از ضعف ارتش ایران، فتحعلی شاه برای رهایی از اضمحلال ایران براساس قرارداد منعقد با سرجان‌ملکم به سال ۱۲۱۵ ق از دولت انگلستان استمداد کرد ولی انگلیسی‌ها که متحد روسیه در مقابل فرانسه بودند شرایط سنگینی که حکایت از سرباز زدن از این درخواست را داشت مطرح کردند. شاه ایران سپس دستش را برای ایجاد مناسبات و تقاضای کمکی که قبلاً رد کرده بود دراز کرد این تقاضای کمک از بزرگترین فاتح اروپایی به منظور مقابله با ابرقدرت شمالی بود که سریعاً در حال گسترش مرزهایش به داخل سرزمینهای ایران بود.

بعد از محاصره ایران توسط نیروهای روسی به سال ۱۸۰۴/۱۲۱۹ فتحعلی شاه به اچمیادین در سه فرسنگی ایروان رفت و ضمن شکستن این محاصره از دادو خلیفه اعظم کسای اچمیادین اطلاعات مفصلی درخصوص ناپلئون و فرانسه به دست آورد و نامه‌ای برای ناپلئون به وسیله یک بازرگان ارمنی به نام اوسپ واسیلویچ^(۳) در دسامبر ۱۸۰۴/مضمان ۱۲۱۹ به سفارت فرانسه در قسطنطنیه فرستاد که در آن ضمن شرحی درباره جنگهای روسیه و ایران و به لحاظ دشمنی روسیه با دو کشور ایران، خواستار حمله همزمان دو کشور به روسیه در بهار سال آینده شد^(۴). فتحعلی شاه از ناپلئون در حالی درخواست کمک می‌کرد که نبی‌خان به دنبال قتل حاج خلیل‌خان در حال سفر به هندوستان بود و

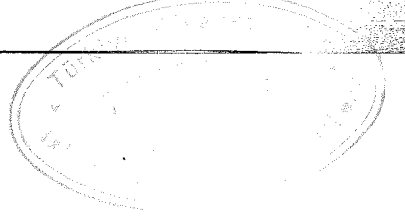
هنوز شاه قاجار برای دریافت کمک از انگلستان مایوس نشده بود. نامه فتحعلی شاه توسط روفن^(۵) ترجمه شد و یک ماه بعد توسط مارشال برون^(۶) به دست ناپلئون رسید و امپراطور بلافاصله به تالیران^(۷) دستور داد که اطلاعات لازم درخصوص ایران را جمع‌آوری کند و به سمع و نظر وی برساند.

بعد از استماع گزارشهای رسیده فوراً پیرآمده ژوبر^(۸) مترجم زبانهای شرقی خویش را مامور مسافرت به ایران کرد و با توجه به دشمنی عثمانی و ایران و همچنین انگلستان و روسیه با فرانسه و احتمال عدم موفقیت و ناکامی ژوبر، آچردان مخصوص خویش سرهنگ رومبو^(۹) را نیز با نامه‌ای روانه ایران کرد. رومبو در صفر ۱۸۰۵/۱۲۲۰ به همراه مترجمش اوتره^(۱۰) از قسطنطنیه حرکت کرد و در اواسط ژوئیه به حلب رسید. به دلیل اطلاع بیکر^(۱۱) کنسول انگلیس در این شهر از حرکت رومبو وی چهل روز در حلب معطل ماند ولی با مشتقت بسیار از طریق اورفه، موصل، کرمانشاه، همدان و پس از گذشت شش ماه از حرکت در اواسط رجب ۱۲۲۰/۷ اکتبر ۱۸۰۵ به تهران رسید و نامه مورخ سی‌ام مارس ۱۸۰۵/بیست و هشتم ذیحجه ۱۲۱۹ ناپلئون را تقدیم فتحعلی شاه کرد. رومبو از جانب ناپلئون به شاه پیشنهاد کرد که پیمان ۱۸۰۱ - قرارداد با ملکم - با انگلیس را فسخ نموده و خود را متحد فرانسه بر ضد روسیه اعلام کند در عوض به شاه ایران پیشنهاد کمکهای مالی و نظامی را کرد. شاه که سبفری به نام نبی‌خان را به هند فرستاده بود و هنوز امید فراوان به کمک کمپانی هند شرقی داشت علاقه‌ای به پیشنهاد رومبو نشان نداد تا سرانجام ماموریت محمدنبی‌خان معلوم شود.

رومبو با وجود تهیه اطلاعات مفصل از ایران و ارسال آن به فرانسه فرصت اتمام ماموریت خویش را نیافت و پانزده روز بعد از ورودش به تهران فوت کرد. مرگ وی را درست یا غلط به تحریک عمال سیاسی اجیر شده کمپانی هند شرقی در ایران منتسب کرده‌اند.

گرچه ژوبر زودتر از رومبو در پنجم ذیحجه ۱۲۱۹ / هفتم مارس ۱۸۰۵ پاریس را به مقصد ایران ترک کرد ولی به علت اسارت هشت ماه و نیمه در دوبایزید عثمانی در هجدهم ربیع‌الاول ۱۲۲۱ / پنجم ژوئن ۱۸۰۶ وارد تهران شد و نامه ناپلئون را در ملاقات با شاه تقدیم وی کرد. ژوبر پی برد که شاه بیش از پیش پذیرای شنیدن پیشنهادهای فرانسه می‌باشد دلیل آن گزارشهای دلسر دکننده‌ای بود که محمدنبی‌خان از هندوستان فرستاده بود. سرچرخ بارلو به نبی‌خان یادآور شد که معاهده ۱۸۰۱ علیه فرانسه بسته شده نه روسیه و مفاد آن در مورد کمک به ایران در جنگ با افغانستان و در مورد قدرتهای اروپایی علیه فرانسه است و نه علیه روسیه.

پاسخ منفی کمپانی عرصه را برای تاخت‌وتاز نمایندگان فرانسوی را در ایران فراهم کرد و ژوبر در گفتگوی مفصل با شاه در سلطنتیه زمینه اتحاد دو کشور را فراهم کرد. بعد از خروج ژوبر تا ورود ژنرال گاردان به ایران پی در پی چهار نماینده دیگر از جانب فرانسه به ترتیب به نام ژوان^(۱۲)، لابلاتش^(۱۳)، بن‌تان^(۱۴)، رومان^(۱۵) به ایران آمدند تا همچنان روابط دو کشور حفظ شود.



MAZIDE SAKININ SONRA GELİMLERİ

شمال به قروه، از غرب به سنقر و کلیانی از جنوب به جلگه افشار و از شرق به چهاربلوک محدود می باشد.

کلیانی: در غرب اسدآباد، از شمال غربی و غرب به سنقر، از جنوب و شرق به جلگه افشار و از شمال شرقی به چهاردولی محدود می شود.

فارسینج (ورمزیار) این بلوک در جنوب غربی اسدآباد، از شمال به سنقر، از شرق به جلگه افشار، از جنوب به صحنه و از جنوب شرق به کنگاور و از غرب به سنقر محدود است (۱).

اما خود شهر اسدآباد از قدیم الایام آباد بوده و احتمالاً همان «آدریانا» است که ایسیدروس خاراکسی از آن نام برده است و حتی در منابع دوران اسلامی آورده شده که این شهر در زمان فتح ایران توسط سپهبدان اسلام اردوگاه لشکر مسلمین بوده و از طرف دیگر آثار و کتیبه هایی که در این شهر کشف شده گویای قدمت شهر مذکور در دوره های مختلف است. بخصوص کتیبه مسجد جامع آن که به خط کوفی می باشد.

با نگاهی به منابع دوران اسلامی و قرون اولیه به اهمیت و قدمت شهر اسدآباد می توان پی برد. این حوقل در صوره الارض در باره شهرهای مشهور جبال می نویسد: «شهرهای مشهور جبال: همدان و رودراور و رامن و بروجرد و کرج و فراونده (نهایند) و شهر زرنورد که رود اصفهان است... اسدآباد و دینور و فرمیسین و...» (۳).

در جای دیگر این حوقل می نویسد: «اما راههای سرزمین جبال، از همدان به اسدآباد ۱۵ فرسخ است... اسدآباد نیز شهری خوب با مردمانی نیرومند و روستاهایی پهناور و پردرآمد است (۴). حدود العالم من المشرق الی المغرب، اسدآباد را اینگونه توصیف می کند: «اسدآباد، کرمانشاهان، مرچ - شهرکهایی اند بره حجاج اثبوه و آبادان او با نعمت (۵)».

با توجه به نوشته های مورخین مذکور می توان نتیجه گرفت که اسدآباد یکی از چند شهر مهم و بزرگ منطقه جبال بوده که با دینور و همدان و کرمانشاه و بروجرد برابری می کرده است. از آن مهمتر واقع شدن این شهر در مسیر جاده ابریشم است که در واقع از این طریق شرق را به بین النهرین و بغداد متصل می ساخت. در دوران اسلامی نیز از طریق همین مسیر و ناحیه فتوحات مسلمین گسترش یافت و بعدها نظارت و کنترل می شد. با توجه به اهمیت عتبات عالیات در عراق و زیارت این اماکن مقدسه توسط شیعیان که از مسیر اسدآباد می گذشت، اهمیت این شهر را دو چندان می ساخت. حتی ناصرالدین شاه قاجار و رضاشاه پهلوی نیز از همین مسیر به زیارت عتبات عالیات مشرف شدند. از آنجائی که محل سکونت و قلعه بازمانده از عباس خان چناری در قریه چنار از قرای بلوک چهاردولی می باشد، ناگزیر از آنیم که توضیحی هر چند مختصر راجع به منطقه چهاردولی و وجه تسمیه آن بدهیم.

منطقه چهاردولی یا چاردهوری و یا به زبان کردی چرداوری، یکی از بلوکات بخش اسدآباد می باشد که در شمال بخش مذکور واقع شده است. در خصوص وجه تسمیه منطقه مزبور چندین نظر مختلف و گاهی متضاد عنوان شده است. چنانکه دکتر گلزاری در کتاب کرمانشاهان - کردستان مجلد اول آورده که چون چهار طرف منطقه توسط کوه احاطه شده است به این خاطر آن را چاردهوری نامیده اند (۶).

ولی عده ای دیگر از مورخین از جمله آیت اله محمد مردوخ کردستانی در کتاب تاریخ کرد و کردستان نام این منطقه را برگرفته شده از طایفه چرداوری می داند (۷). ولی آنچه از منابع و فولکلور مردم منطقه می توان استنباط کرد این است که منطقه چهاردولی و یا چرداوری اسم مکان می باشد و برگرفته شده از اسم قوم و طایفه ای نیست. چرا که طایفه چهاردولی در آذربایجان شرقی در اطراف میانه ساکن هستند و ترک تبارند و سرکرده سواران آنان نیز سلیم خان چهاردولی بوده است. حتی در کتب دیگر راجع به منطقه کردستان از برگرفته شدن اسم منطقه از شکل جغرافیایی آن حکایت دارد. چنانکه بهمین کریمی در کتاب جغرافیای مفصل غرب ایران منطقه چاردهولی را یکی از یازده بلوک کردستان آورده و در قسمت طوایف ساکن در کردستان اسم و نامی از چاردهولی نیارده است.

منطقه چهاردولی با ۲۸ پارچه آبادی دارای مردمانی در تبار می باشد که به زبان کردی تکلم می کنند. از مجموعه روستای منطقه مذکور تهاروستای چنار عباس خان دارای ساکنینی ترک تبار بوده که به زبان ترکی صحبت می کنند که این حکایت از ناهمگون بودن مردم چنار عباس خان از نظر قومی و زبانی با مردم منطقه چهاردولی می کند. ساکنین این روستا باید به همراه فرمانده و سرکرده خود یعنی حاجی خان پدر عباس خان افشار از جای دیگری به این منطقه کوچ کرده باشند.

عباس خان از پسران حاجی خان ملقب به صادق السلطان بوده که هنوز تاریخ تولد و مرگ دقیق او بر ما معلوم نگردیده است. عباس خان همراه پدرش که از طوایف افشار قزلباش می باشد (۸) از آذربایجان به منطقه اسدآباد کوچ کرده و در این نواحی ساکن شده اند و عموماً حکام اسدآباد از قوم و طایفه افشار بوده اند. طبق اطلاعاتی که از نوادگان عباس خان بدست آمده، حاجی خان دارای سه پسر به نامهای عباس خان، قاسم خان و علی محمد خان بوده که از این میان عباس خان دارای شهرت و معروفیت خاصی می باشد.

بررسی زندگی پرنشیب و فراز عباس خان به دلیل فقر منابع و اسناد نمی توان تمام زوایا و عملکرد سیاسی - نظامی او را منعکس نمود.

عباس خان سرتپ چناری یکی از سرکردگان ایل افشار همدان بود که در ابتدای امر جزو سواران افشار اسدآباد تحت فرماندهی حاکم وقت اسدآباد یعنی خان باباخان صاحب اختیار با کمال صداقت خدمت می کرده است (۹).

سلیمان خان صاحب اختیار پدرخان باباخان، رئیس ایل افشار

جهت فهم و درک هر چه روشنتر و بهتر تحولات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی تاریخ معاصر ایران، ناگزیر از بذل توجه و پژوهش در خصوص حوادث و وقایع نواحی و مناطق مختلف کشور هستیم.

این وقایع و رویدادها ممکن است در سایه خیزش و خواسته های اجتماعی مردم و یا اعمال حاکمان و اشخاص سیاسی - مذهبی و یا نظامی شکل گرفته باشد. بنابراین هر گونه رفتار و عملکرد افراد و شخصیت های مقبول و یا منفور جامعه با عکس العمل مثبت و یا منفی اجتماعی و نهاد های قدرت مواجه می شود و می تواند خمیرمایه هر گونه تحول و دگرگونی باشد. از طرف دیگر این رخدادها نشانگر سیر تحولات حیات اجتماعی در شئون مختلف نیز هست. براین اساس ما در این مقاله برآنیم که با بررسی یکی از شخصیت های نظامی - ایلی منطقه اسدآباد همدان بر گوشه ای از تاریخ منطقه و کشور نور و روشنائی در حد بضاعت و دستمایه خویش بتابانیم.

عباس خان سرتپ چناری از رجال نظامی - ایلی اواخره دوره ناصری و از نقش آفرینان حوادث غرب کشور، در همراهی و همگامی با شورش خونبار سالارالدوله علیه انقلاب مشروطه بود. اما قبل از اینکه وارد بحث و بررسی راجع به زیستگاه و بومگاه اصلی و اولیه و بیان اعمال و نقش عباس خان در تحولات منطقه شویم، ابتدا لازم می دانیم که در مورد اسدآباد و منطقه چهاردولی به ارائه مطالبی چند پرديار داشته شود.

بخش اسدآباد، آخرین بخش غربی استان همدان است. که از شمال به بخش قروه از شهرستان سنندج، از شمال شرقی و مشرق به چهار بلوک از شهرستان همدان، از جنوب شرقی شهرستان تویسرکان، از جنوب به بخش کنگاور و شهرستان کرمانشاه و از غرب به شهرستان سنقر و کلیانی استان کرمانشاهان محدود می شود.

بخش اسدآباد از چهار بلوک تشکیل شده است:

- ۱- بلوک جلگه افشار ۲- بلوک چهاردولی ۳- بلوک فارسینج ۴- بلوک کلیانی

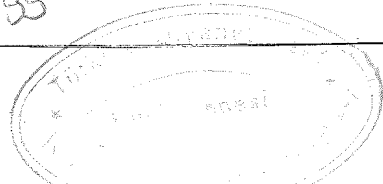
- جلگه افشار: در گردگرد شهر اسدآباد قرار دارد و از شمال غربی به چهاردولی، از شمال شرقی به چهار بلوک (سمینه رود) از غرب و شمال غربی به کلیانی و فارسینج، از جنوب به کنگاور، از جنوب شرقی به تویسرکان و از شرق به چهاربلوک محدود می شود. جلگه افشار، رادیواری از کوه های بلند احاطه کرده است. اغلب دهات آن در زمینهای وسیع و هموار و حاصلخیز قرار دارد و معمولاً این جلگه با تمام دهات و اراضی مزروعی در اختیار حاکم و حاکمران اسدآباد قرار داشته است. چنانکه در دوره مورد بحث در اختیار طایفه افشار و رعایای ایشان بود. نام گذاری جلگه به اسم افشار خود گویای این مطلب می باشد، چرا که حاکم اسدآباد سلیمان خان صاحب اختیار از طایفه افشار و قبیله قاسملو بود.

- چهاردولی: بلوک چهاردولی در شمال اسدآباد واقع است، از

عباس خان سرتپ چناری



ابو الفتح مؤمن



سازمان دیوانی و تحول آن در دوره قاجار (عهد اول) ۱۲۱۰ - ۱۲۶۴ ه. ق.

نظامعلی دهنوی

دیوانسالاری از جمله نظامهای پایدار در ساختار حکومتهای ایران در طول تاریخ است. این نهاد نقش اساسی در تنظیم روابط گروههای اجتماعی، حفظ امتیازات و شئون طبقات حاکم، نگاه داشتن روابط اجتماعی به صورت دلخواه حکومتگران و نیز شکل گیری و فروپاشی حاکمیت‌ها ایفا کرده است. همچنین علی‌رغم جایگاهی سلسله‌های متعدد در تاریخ ایران، امکان تداوم سنت تقریباً پایداری راه در اداره امور کشور فراهم آورده است؛ به طوری که می‌توان گفت فرمانروایان هر سلسله‌ای در زمان فروپاشی اقتدارشان دیوانسالاری و دیوانسالاران را به عنوان مهمترین میراث خود به سلسله بعدی واگذار کرده‌اند و همین امر در تثبیت حکومتها نقش بنیادین داشته است. از سوی دیگر، ساختار دیوانی در هر دوره با توجه به مقتضیات جامعه و روابط درونی و بیرونی حاکم بر آن پیوسته تغییر شکل یافته و متحول می‌شود. نیازهای هر حکومت، نوع نظام سیاسی، روابط خارجی، ضعف و قدرت پادشاهان، سیاست مذهبی و خاستگاه حکومتگران از جمله عواملی است که به نظامهای دیوانی هر دوره، شکل ویژه‌ای می‌بخشد. بنابراین یکی از ابعاد تاریخ ایران، بررسی چگونگی تحول سازمان اداری در طول تاریخ حیات این مرز و بوم است.

به هنگام بحث در باب دیوانسالاری، چگونگی انتقال، بازسازی و نوسازی آن در موقع جایگیری سلسله‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد. از این رو در مقاله حاضر چگونگی انتقال دیوانسالاری روزگار پیش از عهد قاجاریه به این دوران و کاربست‌های تداوم بخش سازمان اداری مورد بررسی مختصری قرار می‌گیرد. اما هدف این پژوهش، بررسی نحوه شکل‌یابی مجدد دیوانسالاری در عهد اول قاجار است. این دوره تاریخی از هنگام به تخت نشستن آقامحمدخان قاجار به سال ۱۲۱۰ ه. ق. در تهران آغاز می‌شود و تا پایان حکومت محمدشاه قاجار به سال ۱۲۶۴ ه. ق. تداوم می‌یابد.

بر این اساس در بحث حاضر که حکومت‌های آقامحمدخان، فتحعلیشاه و محمدشاه را دربر می‌گیرد، چگونگی شکل‌یابی دیوانسالاری در عصر آقامحمدخان و دهه نخست سلطنت فتحعلیشاه مورد بررسی قرار می‌گیرد، سپس تأثیر گسترش روابط خارجی بر ضرورت تأسیس نهادهای جدید مدنی و تحول ساختار حکومتی در سه دهه دیگر حکومت فتحعلیشاه مورد کاوش قرار خواهد گرفت و نقش اصلاحات عباس میرزا در ایجاد دگرگونیهای اولیه دیوانسالاری مورد توجه قرار گرفته و نهایتاً اوضاع دیوانسالاری در عهد محمدشاه به بحث گذاشته می‌شود.

۱. دیوانسالاری در کشاکش نزاع جانشینان کریم‌خان و ایل قاجار

روز سه‌شنبه سیزدهم صفر سال یک هزار و صد و نود و سه قمری، کریم‌خان زند در شیراز درگذشت. پس از مرگ کریم‌خان، نخست برادرش زکی‌خان امور مملکت را به دست گرفت و برای اینکه حق فرزندان کریم‌خان را غصب نکرده باشد نام پادشاهی را بر دو پسر وی، ابوالفتح‌خان و محمدعلی‌خان گذاشت؛ (۱) اما چون مردی بی‌باک و خونریز بود پس از اندک زمانی زیر دستانش در «ایزدخواست» وی را کشتند و ابوالفتح پسر دوم کریم‌خان را به پادشاهی برداشتند و او را به شیراز به تخت نشاندند. (۲) پس از چندی عمش صادق‌خان او را کور کرد و اندکی بعد در سال ۱۱۹۶ ه. ق. صادق‌خان نیز به دست علی‌مراد خان به قتل رسید. علی‌مراد خان هم در سال ۱۱۹۹ ه. ق. درگذشت و جعفرخان پسر صادق‌خان بجای او نشست. (۳)

آقامحمدخان فرزند محمدحسن خان قاجار - که پس از سرکوبی برادرش در شیراز گروگان بود - با آگاهی از مرگ کریم‌خان از شیراز به «استرآباد» گریخت. وی در جدال سرکردگان زند جهت دستیابی به سلطنت، از استرآباد بنای دست‌اندازی به نواحی دیگر را گذارد. (۴) از طرفی جعفرخان زند نیز در سال ۱۲۰۳ ه. ق. کشته شد و فرزندش لطفعلی‌خان جانشین وی گردید. لطفعلی‌خان زند به سال ۱۲۰۵ ه. ق. به قصد تسخیر اصفهان از شیراز خارج شد و عبدالرحیم‌خان برادر حاج ابراهیم کلانتر و دیگر بزرگان و سرکردگان فارس را ملازم رکاب ساخت. پیش از این اقدامات، گویا نقاری بین لطفعلی‌خان و حاج ابراهیم‌خان کلانتر پیش آمده بود و همین امر باعث دلسردی کلانتر از حکمران زند شده بود. به علاوه، حاج ابراهیم‌خان به عنوان یکی از دیوانسالاران زمان خویش از یک طرف ناامید از سامان یافتن اوضاع حکومت زندیه بود و از جانب دیگر برنده نهایی جدال قدرتها را در روزگار خویش خان قاجار می‌دید. از این رو با هماهنگی قبلی، جهت گیری خود را به سود خان قاجار و به زیان لطفعلی‌خان تنظیم کرد، تا آنجا که به هنگام نبرد لطفعلی‌خان با سپاهیان باباخان (فتحعلیشاه قاجار) عبدالرحیم‌خان بر حسب خواست برادرش حاجی ابراهیم‌خان، سرکردگان فارس و بزرگان طوایف زند را گرد آورد و ایشان را در هدم «بنیاد کار و تخریب بنای امر لطفعلی‌خان» (۵) با خود همدستان کرده سپس طبق برنامه‌ای از پیش طراحی شده، در میان لشکرگاه زندیه تفرقه انداختند و لطفعلی‌خان به ناچار صحنه نبرد را در برابر رقیب خالی کرد و با دوست تن از یاران خویش به سوی شیراز شتافت. در این زمان حاجی ابراهیم‌خان کلانتر دستور داد در راه‌های شهر راه روی حکمران زند بستند و مانع از ورود وی به شهر گردید و در پاسخ سؤال لطفعلی‌خان زند گفت: «تو برون در چه کردی که درون خانه‌ای». (۶) یا به قول اعتمادالسلطنه، حاجی ابراهیم به لطفعلی‌خان پیغام فرستاد که «من بر اراده تو آگاه شده و دانستم که در عهد اقتدار تو به جایی نخواهم رسید و روزگارم را تباہ خواهی ساخت، لهذا محض حفظ سلامتی تو، خودم را از ملک آواره کردم دیگر از شیراز قطع امید و ترک تو نیک کن». (۷) سرانجام خیانت حاجی ابراهیم‌خان شیرازی نقشی بنیادین در سقوط سلسله زندیه و روی کار آمدن قاجارها ایفا نمود. وی به پاس این خدمات از سوی آقامحمدخان قاجار به مقام وزارت و وکالت خاصه سلطانی نایل آمد و ملقب به «اعتمادالدوله» گردید و با موجب همایونی به تهران رهسپار شد.

پس از غلبه آقامحمدخان بر لطفعلی‌خان زند، جمعی از عناصر دیوانسالار به آقامحمدخان پیوستند که در این میان می‌توان به میرزا شفیق مازندرانی و میرزا اسدالله خان پدر میرزا آقاخان نوری اشاره کرد. (۸) باین حال نباید از نظر دور داشت که دوران کوتاه زمامداری آقامحمدخان، بیشتر صرف ایجاد نظم و امنیت، دفع شورش مخالفان و تسخیر مناطق مختلف از جمله ارمنستان و گرجستان شد و نظام دیوانی مجال شکل‌یابی نیافت.

در عصر حاکمیت آقامحمدخان قاجار، تمام تشکیلات دیوانی را سه تن اداره می‌کردند: نخست حاجی ابراهیم‌خان کلانتر که سمت اعتمادالدوله و وزیر اعظم داشت؛ دوم میرزا اسماعیل که مستوفی بود و سوم میرزا اسدالله لشکر نویس. در این زمان، وصول مالیاتها به وسیله حکام صورت می‌گرفت. به این صورت که برای حکام هر ولایتی، دستورالعملی یا بودجه‌ای صادر می‌شد که در آن میزان مالیات از روی دفاتر مالیاتی و اطلاعاتی که میرزا اسماعیل تهیه و تدوین می‌کرد، محاسبه شده بود. حکام موظف بودند بعد از جمع‌آوری

مطلبی که از نظر خوانندگان محترم فصلنامه گنجینه اسناد می گذرد، گزارش وابسته نظامی فرانسه، رونه برتران (Rene Bertrand) می باشد که با عنوان «انقراض سلسله قاجاریه» در تاریخ سی و یکم اکتبر ۱۹۲۵ در تهران تدوین و برای وزیر جنگ وقت فرانسه، ارسال شده است. (۱) این گزارش، هم اکنون در بایگانی وزارت جنگ فرانسه در پاریس، به نشانی YN324PIRAN نگهداری می شود.

رونه برتران، از سال ۱۹۲۴م، تا پایان سال ۱۹۲۹م، با سمت وابسته نظامی فرانسه در کشورهای «ایران و افغانستان» در تهران انجام وظیفه کرده است. (۲)

اینک، برگردان متن گزارش نامبرده، از زبان فرانسه به فارسی:

انقراض سلسله قاجاریه

در گزارشهای قبلی خود، به بحران سیاسی ایران اشاره کردم و نوشتم که امروز این بحران، به مرحله نهایی خود رسیده است! در ظهر امروز، ۸۰ تن از نمایندگان مجلس ایران، که حائز اکثریت هستند، به خلع سلسله قاجاریه، رای مثبت دادند و رضاخان راه به ریاست دولت موقت برگزیدند تا اینکه مجلس موسسان تشکیل جلسه دهد و برای شکل قطعی دولت، تصمیم بگیرد. امروز صبح، ولیعهد، در کاخ خود دستگیر شده است و امشب، با اتومبیل به مقصدی نامشخص فرستاده خواهد شد. به نظر می آید، وی راهی بغداد کنند. این، حادثی بود که امروز در میان جو کاملاً آرام پایتخت ایران، به وقوع پیوست.

ترجمه عطا آیتی



رضاخان، برای نیل به اهداف و برنامه های قدرتمندانه خود، احتیاج به رای مجلس و امضای شاه داشت. وی، با ترس و وحشت، پادشاه ایران را مانور داد و او را از پادشاهی برکنار کرد. این موضوع، با مهارت و ترفندی خاص، در هفته های اخیر تدارک دیده شده بود. یعنی با مطرح کردن سستی و بی تحرکی شاه، و با اتکا به نیروهای ذخیره نظامی، رضاخان بهتر توانست در اهداف خود موفقیت حاصل نماید. به طوری که مخالفین، در برابر او، صحنه را خالی کردند.

در جلسه امروز صبح، پنج تن از نمایندگان مجلس، محتاطانه علیه برنامه انقراض سلسله قاجار، به مخالفت برخاستند و مدرس، صحن مجلس را ترک کرد. یکی از نمایندگان معترض به خلع سلسله قاجاریه، چنین گفت: «در برابر زور، مجبورم به کسانی که متوسل به زورند، رای دهم. در مقابله با سخنان این نماینده، رئیس مجلس، شدیداً واکنش نشان داد!

به نظرم ضرورت دارد که حوادث چند روز اخیر ایران راه خلاصه کنم. جنبش تبریز، که به نظر می آید طی مسافرت رئیس الوزرا به این شهر، سازماندهی شده است، موفق شده، هیبتی، به نام «کمیته استقلال آذربایجان» به تهران اعزام کند. این هیئت، خواهان خلع فوری سلسله قاجار شد و کوتاهی در این امر راه باعث جدا شدن آذربایجان از ایران خواند. کمیته استقلال آذربایجان، در منزل رئیس الوزرا سکونت گزیده و با نظری وی، جنبش راه هدایت می کند. هزاران تلگراف از سراسر کشور، به پایتخت مخابره شده است و همگی، خواهان عزل سلسله قاجاریه شده اند. حتی نامه های تهدیدآمیز و تندی، به مجلس فرستاده اند!

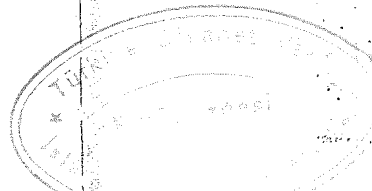
مجلس، در برابر خواسته های برخی، وحشت داشت. به همین جهت، می کوشد، تن به آن خواسته ها ندهد. مستوفی الملک، که به ریاست مجلس انتخاب شده بود، از حضور در مجلس خودداری کرد. مدرس، در اثر بیماری،

اداره مدارف و تبلیات عمومی - دوة احصائیه - مدارس ایران - تاریخ سال - فرم -

معم مدیران بر طبق سوالات لزومی دقت جواب نوشته ا داده بدهند

| ردیف | شرح | تاریخ | محل |
|------|--|-------|------------|
| ۱ | کتاب مقداره در کلاسها و مطابقت آنها با برگرام وزارت مدارف | ۶۵ | مدیر مدرسه |
| ۲ | تفصیر لفظان و طرح مدرسه | ۶۵ | مدیر مدرسه |
| ۳ | الطعام مدرسه باجری هم چند تلاش مطابق برگرام مدارس ابتدائی و متوسطه | ۶۵ | مدیر مدرسه |
| ۴ | عده کلاس و عدد شاگردان همی و غیر همی | ۶۵ | مدیر مدرسه |

02 EKIM 2007



جله تحقیقات اداره تبلیات عمومی - محل ابعادی پدیر و بی مدرسه

- Kasarler

Rewriting the Social History of Late Qajar Iran

John Gurney

Modern historiography is a young discipline, but in the relatively short time since it has emerged as a subject in its own right, it has assumed a central position in intellectual academic and cultural life, both shaping, and responding to, the general cultural movements of the age. Its progress in different societies, especially outside western Europe, has varied. In some countries, for example India or Turkey, it has given rise to an impressive school of historical scholarship that has established its own criteria and values, and shown a vitality that reaches far beyond narrow academic confines and affects a wider culture. In Iran its development has been less central to the country's intellectual life. The weight of a remarkable medieval tradition of historical writing, the emphasis still placed on the polymath qualities of the *adib*, the paramountcy of poetry in the Persian cultural hierarchy, as well as periods of political suppression, may account for this marginalization. But since the first stirrings of a new approach to the writing of history at the beginning of this century there has been considerable growth.¹

Whether *Mirzā Āqā Khān Kirmānī*, *Nāzīm al-Islām Kirmānī* or *Aḥmad Kasravī*, is taken as the author of the first major history in the modern sense,² a style of historical writing was established that influenced subsequent generations. Political narrative and personal reminiscences remained the usual pattern; great political events, like the Constitutional Revolution, the nationalization of oil, and the intervention of foreign powers, or the lives of leading statesmen and political heroes, such as *Amīr Kabīr*, *Sayyid Jamāl al-Dīn Asadābādī* or *Mirzā Kūchik Khān*, have been the most popular subjects. Little attention was given to other kinds of history—intellectual, cultural, economic—and virtually nothing to social history in the broadest sense. Occasionally memoirs were published which revealed what a rich vein of historical experience

17 MAR 2007

MADE IN THE ANDHRA PRADESH
30157

A2999

- Kasarler

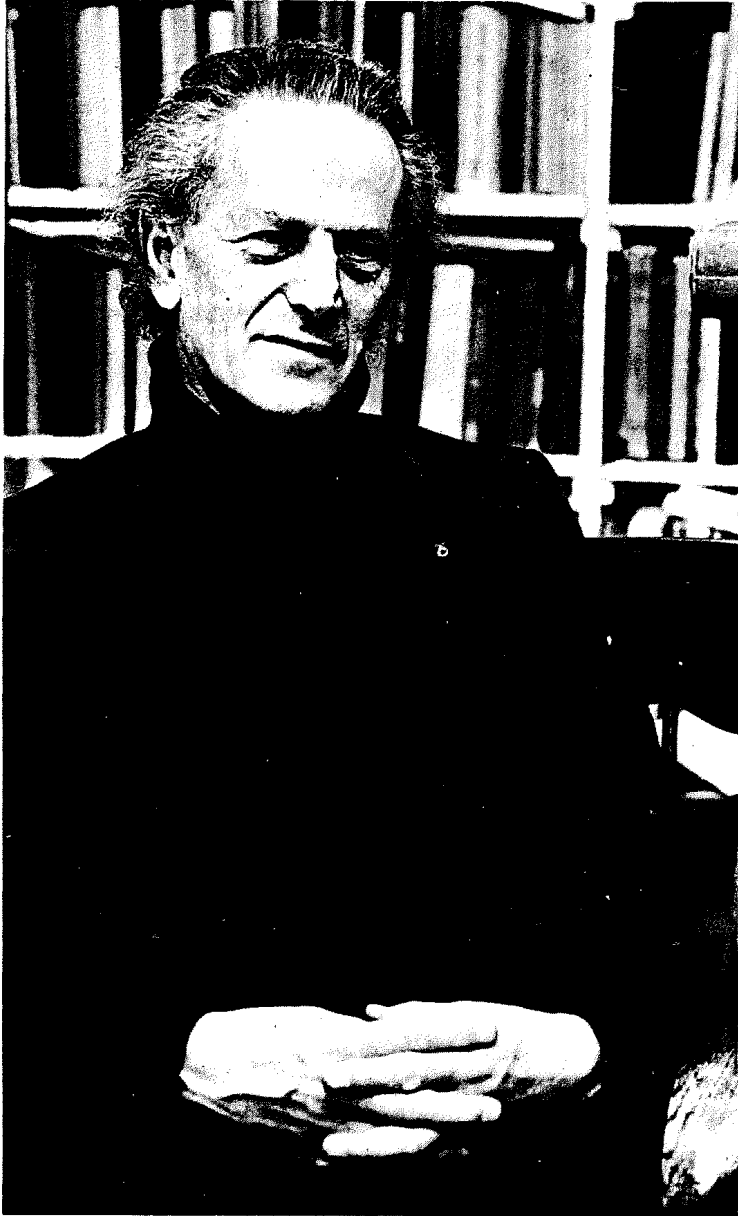
QAJAR RULE IN FARS PRIOR TO 1849

BY
CHARLES EDWARD DAVIES

MS.A.1.1-2-3-4-5-6-7-8-9-10-11-12-13-14-15-16-17-18-19-20-21-22-23-24-25-26-27-28-29-30-31-32-33-34-35-36-37-38-39-40-41-42-43-44-45-46-47-48-49-50-51-52-53-54-55-56-57-58-59-60-61-62-63-64-65-66-67-68-69-70-71-72-73-74-75-76-77-78-79-80-81-82-83-84-85-86-87-88-89-90-91-92-93-94-95-96-97-98-99-100-101-102-103-104-105-106-107-108-109-110-111-112-113-114-115-116-117-118-119-120-121-122-123-124-125-126-127-128-129-130-131-132-133-134-135-136-137-138-139-140-141-142-143-144-145-146-147-148-149-150-151-152-153-154-155-156-157-158-159-160-161-162-163-164-165-166-167-168-169-170-171-172-173-174-175-176-177-178-179-180-181-182-183-184-185-186-187-188-189-190-191-192-193-194-195-196-197-198-199-200-201-202-203-204-205-206-207-208-209-210-211-212-213-214-215-216-217-218-219-220-221-222-223-224-225-226-227-228-229-230-231-232-233-234-235-236-237-238-239-240-241-242-243-244-245-246-247-248-249-250-251-252-253-254-255-256-257-258-259-260-261-262-263-264-265-266-267-268-269-270-271-272-273-274-275-276-277-278-279-280-281-282-283-284-285-286-287-288-289-290-291-292-293-294-295-296-297-298-299-300-301-302-303-304-305-306-307-308-309-310-311-312-313-314-315-316-317-318-319-320-321-322-323-324-325-326-327-328-329-330-331-332-333-334-335-336-337-338-339-340-341-342-343-344-345-346-347-348-349-350-351-352-353-354-355-356-357-358-359-360-361-362-363-364-365-366-367-368-369-370-371-372-373-374-375-376-377-378-379-380-381-382-383-384-385-386-387-388-389-390-391-392-393-394-395-396-397-398-399-400-401-402-403-404-405-406-407-408-409-410-411-412-413-414-415-416-417-418-419-420-421-422-423-424-425-426-427-428-429-430-431-432-433-434-435-436-437-438-439-440-441-442-443-444-445-446-447-448-449-450-451-452-453-454-455-456-457-458-459-460-461-462-463-464-465-466-467-468-469-470-471-472-473-474-475-476-477-478-479-480-481-482-483-484-485-486-487-488-489-490-491-492-493-494-495-496-497-498-499-500-501-502-503-504-505-506-507-508-509-510-511-512-513-514-515-516-517-518-519-520-521-522-523-524-525-526-527-528-529-530-531-532-533-534-535-536-537-538-539-540-541-542-543-544-545-546-547-548-549-550-551-552-553-554-555-556-557-558-559-560-561-562-563-564-565-566-567-568-569-570-571-572-573-574-575-576-577-578-579-580-581-582-583-584-585-586-587-588-589-590-591-592-593-594-595-596-597-598-599-600-601-602-603-604-605-606-607-608-609-610-611-612-613-614-615-616-617-618-619-620-621-622-623-624-625-626-627-628-629-630-631-632-633-634-635-636-637-638-639-640-641-642-643-644-645-646-647-648-649-650-651-652-653-654-655-656-657-658-659-660-661-662-663-664-665-666-667-668-669-670-671-672-673-674-675-676-677-678-679-680-681-682-683-684-685-686-687-688-689-690-691-692-693-694-695-696-697-698-699-700-701-702-703-704-705-706-707-708-709-710-711-712-713-714-715-716-717-718-719-720-721-722-723-724-725-726-727-728-729-730-731-732-733-734-735-736-737-738-739-740-741-742-743-744-745-746-747-748-749-750-751-752-753-754-755-756-757-758-759-760-761-762-763-764-765-766-767-768-769-770-771-772-773-774-775-776-777-778-779-780-781-782-783-784-785-786-787-788-789-790-791-792-793-794-795-796-797-798-799-800-801-802-803-804-805-806-807-808-809-810-811-812-813-814-815-816-817-818-819-820-821-822-823-824-825-826-827-828-829-830-831-832-833-834-835-836-837-838-839-840-841-842-843-844-845-846-847-848-849-850-851-852-853-854-855-856-857-858-859-860-861-862-863-864-865-866-867-868-869-870-871-872-873-874-875-876-877-878-879-880-881-882-883-884-885-886-887-888-889-890-891-892-893-894-895-896-897-898-899-900-901-902-903-904-905-906-907-908-909-910-911-912-913-914-915-916-917-918-919-920-921-922-923-924-925-926-927-928-929-930-931-932-933-934-935-936-937-938-939-940-941-942-943-944-945-946-947-948-949-950-951-952-953-954-955-956-957-958-959-960-961-962-963-964-965-966-967-968-969-970-971-972-973-974-975-976-977-978-979-980-981-982-983-984-985-986-987-988-989-990-991-992-993-994-995-996-997-998-999-1000

Reprinted from
IRAN XXV 1987

Published by
THE BRITISH INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES



QAJAR IRAN

Political, social and cultural change
1800-1925



| | |
|---|-----------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Dem. No: | 58695 |
| Tas. No: | 955.03 QAJ.1 |

Edited by
Edmond Bosworth and Carole Hillenbrand

Mazda Publishers
Costa Mesa, California U.S.A.

1983

03 ABALIK 1983



منابع تاریخ ایران در دوران اسلامی

تالیف
دکتر غلامرضا ورهرام

| | |
|---|----------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Deneyim No | 1/1028 |
| Isim No | 933 V.F.K.M |



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۲۱

25 KASIM 1993

۱۲۵
۱۲۷
۱۳۶
۱۳۶
۱۴۵

110058 KASARLAR

۱۳. منابع و مآخذ عصر قاجار
الف. منابع تاریخ قاجار
ب. مآخذ
الف. کلیات
ب. مشروطیت

ĀGHĀ MUḤAMMAD KHĀN AND THE
ESTABLISHMENT OF THE QĀJĀR DYNASTY

THE EMERGENCE OF THE QĀJĀRS

The preceding chapter described the unsuccessful attempt by a small tribal confederation in south-west Iran, led by the Zands, to establish control over the other tribal groupings on the Iranian plateau. Its failure was due to the limited number of fighting men whom the Zands and their confederates could muster for sustained campaigning; the family rivalries and divisions of the ruling house after Karīm Khān Zand's death in 1193/1779; the superior military resources of the Qājārs; and not least, the single-minded ambition of their ultimate nemesis, Āghā Muḥammad Khān Qājār. In this chapter, his career will be placed within the context of the rise of the Qājārs, one of the original components of the Safavids' Qizilbāsh confederacy. For Āghā Muḥammad Khān's bid for overall kingship, the disturbed condition of late 18th-century Iran proved particularly favourable.

As for the Qājārs' early history, there is a late tradition that they were part of the Turkish Oghuz confederacy, and first entered Iran with other Oghuz tribes in the 11th century. However, neither of the surviving lists of Oghuz tribes, those of Maḥmūd Kashgharī and Rashīd al-Dīn, include them, although both mention the Afshārs. Conceivably, they were an element in a larger tribe (the Bayāts have been suggested as the most likely), from which they later broke away. The same late tradition claims an eponymous ancestor for the tribe in Qājār Noyan, the son of a Mongol, Sartuq Noyan, who was supposed to be *Atābeg* to the Īl-Khān Arghūn. Qājār Noyan was also alleged to be an ancestor of Tīmūr.

If credibility is accorded to such references, early Qājār history might hypothetically be reconstructed as follows: with the break-up of the Il-Khanate, following the death of Abū Sa'īd in 736/1335, the Qājārs, already an independent tribe, moved westwards in the direction of Syria or Anatolia, perhaps into the country around Diyarbakr or Erilat. Later, during the 15th century, possibly during the reign of the Āq Qūyūnlū ruler, Uzun Ḥasan (857-82/1453-78), or that of Ya'qūb (883-96/1478-90), the Qājārs established themselves in

27 AGUSTOS 1994



Map 2. Iran during the lifetime of Āghā Muḥammad Khān Qājār

Āzarbājān and, from that time, became associated with the area of Erivan, Ganja and Qarābāgh. Presumably, it was also during the Āq Qūyūnlū ascendancy that the Qājārs, like other Oghuz tribes in Āzarbājān and eastern Anatolia, fell under the influence of Ithnā-'Asharī (Twelver) Shī'ism, and became *murīds* (disciples) of the Shaikhs of Ardabīl. All this, it should be emphasized, is hypothesis.¹

With the rise of the Safavids, the Qājārs begin to assume historical visibility. A contingent of them was among the 7,000 tribesmen who accompanied the

¹ See Sümer, "Bayat", *Encyclopaedia of Islam*, new ed., I, p. 1117; Sümer, "Kādījār", *idem*, IV, p. 387; Lambton, "Kādījār", *idem*, IV, p. 387ff. Also Reid, *Tribalism*, and Sümer, *Oğuzlar*. Indicative of the opprobrium attached to the Qājār name during the 19th century was the rumour that linked their origins with Damascus and their ancestors with the army of the execrated Yazīd. Morier, "Account", *Journal of the Royal Geographical Society* VII, p. 231.



SHIHĀB AL-DĪN AL-KARĀFĪ, Abu 'l-'Abbās Ahmad b. Abi 'l-'Alā' Idrīs b. 'Abd al-Rahmān b. 'Abd Allāh b. Yallīn (626-84/1228-85), Mālikī jurist and legal theoretician from the North African Berber tribe of the Ṣanhādīja. He apparently grew up in al-Karāfa in Old Cairo, whence his sobriquet of al-Karāfī. Later, he came to head the Mālikī school of Cairo and to occupy the Mālikī professorship at the famous Ṣālihiyya *madrasa*. He also held a professorship at the Mālikī-Ṣhāfi'ī Taybarsiyya college and presided over a *ḥalka* at the Cairo Friday mosque. He was probably the greatest Mālikī legal theoretician of 7th/13th-century Egypt. As such, many scholars, Mālikī and non-Mālikī alike, travelled from Syria and North Africa to study *uṣūl al-fikh* with him. His six-volume opus on Mālikī law, *al-Dhakhīra*, testifies to his mastery of the positive branches (*furū'*) as well. None of this would be enough, however, to induce him into accepting a position as judge.

In addition to his legal activities, al-Karāfī also had a hand in several other disciplines. His *al-Istibṣār fīmā tudrikuhu al-abṣār*, for example, was a response to some questions on ophthalmology and astronomy from Frederick II of Sicily. His *al-Adjwiba al-fākhira 'an al-as'ila al-fādjiira* (cited by Brockelmann as *al-Ghurba al-fākhira raddim 'alā al-milla al-kāfira* and hailed as "the greatest apologetic achievement in Islam", S I, 665) includes actual citations from the Hebrew Bible (in Arabic script). In theology he followed the school of al-Ash'arī. Though a committed rationalist, however, he was far from extreme in his judgments of non-Ash'arīs, including Ḥanbalīs and other traditionalists, even so-called *ḥashwiīs*. As for Ṣūfism, he appears to have had little interest in it.

Among al-Karāfī's most important teachers was the redoubtable Ṣhāfi'ī jurist 'Abd al-'Azīz (better known as 'Izz al-Dīn) b. 'Abd al-Salām (d. 660/1262), who deeply influenced him but whose effective endorsement (in Ṣhāfi'ī-dominated Cairo) of the notion that might made right would ultimately become al-Karāfī's *bête noire*. In attempting to come to terms with this problem, al-Karāfī introduces a rather sophisticated doctrine of *taklīd* and looks to the *madhhab* as the chief means of protecting minority views from being overridden by '*ulamā'*' associated with state power. This is most clearly reflected in one of his most important works, the *Kitāb al-Ihkām fī tamyiz al-fatāwā 'an al-aḥkām wa-taṣarrufāt al-kādī wa 'l-imām*, which also includes an important discussion on the limits of law. Of the many other works he composed, mention should be made of *K. al-Furūḳ* (also known as *Anwār al-burūḳ fī anwā' al-furūḳ*), on *ḳawā'id* or legal precepts, *Najā'is al-uṣūl fī 'ilm al-uṣūl*, a commentary on Fakhr al-Dīn al-Rāzī's *al-Maḥṣūl*, on *uṣūl al-fikh*, of which he also composed an abridgment, *Sharḥ tankīh al-fuṣūl*.

Bibliography: Karāfī, *al-Adjwiba al-fākhira*, Cairo 1407/1987, 236, 139; *al-Furūḳ*, 4 vols., Beirut n.d.; *al-Ikd al-manẓūm fī 'l-khuṣūṣ wa 'l-'umūm*, ms. Cairo no. 16724; *K. al-Ihkām*, Aleppo 1387/1967; *Sharḥ tankīh al-fuṣūl*, Cairo 1393/1973; Ibn Farḥūn, *al-Dībādī*, 62-6; Ṣafādī, *Wāfi*, vi, 233-4; Makhlūf, *Shadjarat al-nūr al-zakiyya*, 188-9; Suyūtī, *Husn al-muḥādara*, i, 316; Maḳrīzī, *al-Mukaffā al-kabīr*, i, 608, iii, 763, v, 571-2; Ḥādjdjī Khalīfa, *Kashf*, ed. Istanbul, ii, 135, 1615-16; Brockelmann, S I, 665.

(S.A. JACKSON)

SHIHĀB IṢFAHĀNĪ, the pen-name of Mīrzā Naṣr Allāh, a prominent Persian poet of the *Kādjar* period, *flor.* in the 19th century.

According to a reference in *Gandj-i shāyḡān* by Mīrzā Tāhir Iṣfahānī Ṣhī'rī, it may be assumed that Shihāb

was born during the twenties of the 19th century. His birthplace was Simīrum, a small town in the Iṣfahān district. His family had a long history of supplying military judges to the government from among its members. Shihāb, however, devoted himself from the beginning to the study of Arabic and had an inclination towards writing poetry. In 1254/1838-9 he went to Tehran, where he was engaged in literary activity for several years before attracting the attention of Muḥammad Shāh (r. 1250-64/1834-48). The latter admired Shihāb's work, and honoured him eventually with the title of Tādj al-Shu'arā'. Shihāb's closest patron was Ḥādjdjī Mīrzā Aḳāsī, prime minister of Muḥammad Shāh, from whom he received many favours. The poet's fortunes continued to prosper during the reign of Muḥammad Shāh's successor, Nāṣir al-Dīn Shāh (1264-1313/1848-96). Besides writing poems, which brought him financial rewards, he was officially assigned the task of organising mourning assemblies commemorating the death of Ḥusayn. Towards the later part of his life he retired to Iṣfahān, where he died in 1291/1874-5.

Shihāb's chief field of poetic exercise seems to have been the panegyric, in which he reportedly wielded a fluent pen and could compose lengthy *ḳaṣīdas* within a short time. A critical remark by Dīwān Begī (ii, 889) regarding his poetic style confirms the view that he was fond of grandiloquence, allusions and metaphors. The Sipahsālār Library in Tehran owns a manuscript copy of his *dīwān* containing a collection of *ḳaṣīdas* and comprising some 8,000 couplets.

Bibliography: *Fihrist-i Kitābkhāna-yi Madrasa-yi 'Alī-yi Sipahsālār*, ii, Tehran 1316-18/1937-9, 619-20; Sayyid Ahmad Dīwān Begī *Shīrāzī*, *Ḥadīḳat al-shu'arā'*, ed. 'Abd al-Ḥusayn Nawā'ī, Tehran 1365/1986, ii (also contains an extract from *Gandj-i shāyḡān*, supplied by the editor); Riḳā-ḳulī Khān Hidāyat, *Madjma' al-fusahā'*, ed. Mazāhir Muṣaffā, Tehran 1339/1960, ii/1; Muḥammad 'Alī Tabrīzī (Mudarris), *Rayḡanat al-adab*, Tabrīz (?) 1328/1949, ii; Dihkhudā, *Lughat-nāma*, s.v. *Tādj al-Shu'arā'*; Yahyā Āryanpūr, *Az Ṣabā tā Nīmā*, Tehran 1350/1971, i; Wizārat-i Farhang u Irshād-i Islāmī, *Nām-āwarān-i farhang-i Irān*, Tehran 1988 (?).

(MUNIBUR RAHMAN)

SHIHĀB TURSHĪZĪ, the pen-name of the Persian poet Mīrzā 'Abd Allāh Khān, b. probably ca. 1167/1753 (Bahār, *Armaghān*, xiii/1, 37), d. 1215/1800-1.

He started his poetic career in his home town of Turshīz in Khurāsān, but left it in 1189/1775-6 for Shīrāz, the capital of Karīm Khān Zand [*q.v.*]. His ambition took him from place to place in search of suitable patronage. Finally, in 1203/1788-9, he entered the service of Shāhzāda Maḥmūd Durrānī b. Timūr Shāh, the Afghān governor of Harāt (who subsequently became ruler of Afghānistān); Shāhzāda Maḥmūd had employed the poet's father, Ḥabīb Allāh Turshīzī, for thirty years (see Shihāb's verses quoted in Buzurg-niyā's article published in *Armaghān*, vi/9, 557). Shihāb remained with his patron for some nine years, becoming his poet-laureate and chief astronomer as well as attaining the rank of Khān. Their association came to an end with Shāhzāda Maḥmūd losing the governorship of Harāt in 1212/1797-8 in an internal power struggle. Thereupon, Shihāb retired to Turbat-i Ḥaydariyya [*q.v.*], where he died not long afterwards.

Apart from poetry, Shihāb was also skilled in other fields such as astronomy, painting, the art of making pen-boxes and calligraphy. He was the author of several poetical works which included *Khusrav wa Shīrīn*

Kāser
Lōnemi
Sāiri
(FED)
Kāser
Lōnemi
Sāiri

175139

HISTORY OF ISLAM

(Classical Period 1206–1900 C.E.)

25 TEM 2008

113

The Qachaars
1779–1797 C.E.

MADDE YAYIMLANDIRILAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

Volume II

| | |
|---|---------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Dem. No: | 175139 |
| Tas. No: | 2979 HAS.H |

PROF. MASUDUL HASAN

Islamic Publications (Pvt.) Ltd.

13-E, Shah Alam Market, Lahore - Pakistan

1988

Agha Muhammad Khan

The Qachaars were one of the seven Turkish tribes who had settled in Iran under the Safavids. Shah Abbas settled them in four different groups in the neighbourhood of Merv, Erivan, Ganja, and Astrabad. In the later days of the Safavid rule when there was a state of anarchy after the Afghan occupation of Iran, and Shah Tahmasp was crowned as a fugitive king in Mazandaran, the Qachaars came into prominence, and their chief Fateh Ali Khan became the Chief Minister of the Shah. The Safavids came into their own when Nadir Khan joined them, and became the Commander-in-Chief of the Safavid forces. Nadir Khan had Fateh Ali Khan assassinated. During the rule of Nadir Khan who dethroned the Safavids and himself became the king under the name of Nadir Shah, the Qachaars had to lie low. After the death of Nadir Shah, Muhammad Hasan, a son of Fateh Ali Khan captured Azarbaijan, and declared his independence. Karim Khan Zand had by this time established his rule in Iran with the capital at Shiraz. Karim Khan marched at the head of a force against Muhammad Hasan, but was defeated at the border of Mazandaran. Karim Khan Zand attacked the Qachaars in 1751 C.E. for the second time but was again defeated. In retaliation, Muhammad Hasan marched at the head of a force to Shiraz in 1757 C.E. Karim Khan was unable to face Muhammad Hasan in the open. He shut himself in the citadel, and prepared for defence. Karim Khan bribed some of the Qachaar chiefs and they betrayed Muhammad Hassan. Muhammad Hassan was assassinated by his own men.

References:

1. *Cambridge History of Islam.*
2. *Cambridge History of Iran.*
3. *History of Persia* : P. M. Sykes.
4. *Tarikh-i-Iran* : Prof. Maqbul Beg Badakhshani.
5. *History of the Islamic Peoples* : Brockelmann.

458-460

175139

HISTORY OF ISLAM

(Classical Period 1206–1900 C.E.)

25 TEM 2008

Kacavlar

138

The Qachaars
1797-1896 C.E.

Volume II

MADDE YAYINLANMISITAN
SONRA GELEN DOKUMAN

| | |
|---|------------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Dem. No: | 175139 |
| Tas. No: | 257.9 HAS. II |

PROF. MASUDUL HASAN

Islamic Publications (Pvt.) Ltd.

13-E, Shah Alam Market, Lahore - Pakistan

1988

Revolts

Agha Muhammad Khan the Qachaar king of Persia died in 1797 C.E. He was succeeded by his nephew Fateh Ali Shah. Fateh Ali Shah had to reap what Agha Muhammad Khan had sowed. In order to make the way clear for the succession of Fateh Ali Shah, Agha Muhammad Khan had killed all possible rivals. Sadiq Khan, a step brother of Agha Muhammad Khan was, however, still alive, and he had been spared ceuae at one time, Agha Muhammad Khan had taken refuge with him. On the death of Agha Muhammad Khan, Sadiq Khan laid claim to the throne, and refused to recognise the succession of Fateh Ali Shah. Gathering a force of the Kurds, Sadiq Khan invaded Qazwin. He was, however, defeated and taken captive. He was locked in a room and starved to death.

Muhammad Khanma Zand prince raised the standard of revolt with a view to restoring the Zand rule. He captured Isfahan and declared his independence. A Qachaar force was led against him by Haji Ibrahim, the Minister of Fateh Ali Shah. The Zand prince was defeated and killed. That was the end of the Zand adventure.

Fateh Ali Shah's brother Hussain Quli who was the Governor of Fars raised the standard of revolt in Fars and declared his independence. In the action that followed Hussain Quli was defeated. The Queen mother intervened and brought about reconciliation between the brothers. Hussain Quli was forgiven but he was transferred from Fars to a smaller province Jashn.

An Afshar prince, Nadir Mirza revolted in Khurasan. He occupied Meshed and declared his independence. Nadir Mirza was

References :

1. *Cambridge History of Islam.*
2. *Cambridge History of Persia.*
3. *History of Persia : Sykes.*
4. *Tarikh Iran : Maqbul Beg Badakhshani.*
5. *History of the Islamic Peoples : Brockelmann.*

³⁹For this reason, al-Qarafi notes that if a slave were to transmit a hadith whose meaning would require that he be granted his freedom, he would nevertheless still be believed despite the fact that he has a particular interest in the truth of his report because “narration is far removed from suspicion” (*bāb al-riwāya ba‘id ‘an al-tuham jiddan*). Al-Qarāfi, *al-Furūq*, 1:16.

⁴⁰Ibn Qayyim al-Jawziyya, *al-Turuq al-hukmiyya*, ed. Muḥammad Jamīl Ghāzī (Cairo: Maṭba‘at al-Madani, 1977), 245. Others defended the exclusion of slaves’ testimony by arguing that testimony is a type of political jurisdiction (*wilāya*) and, therefore, any witness must by definition be free. Ibn al-Qayyim described this argument as being particularly weak (Ibn al-Qayyim, *al-Turuq*, 248).

⁴¹*Al-maqsūd bi-l-shahāda an yu‘lama bihā thubūt al-mashhūd bihi wa annahu ḥaqq wa šidq fa-innahā khabar ‘anhu wa hādihā lā yakhtalif bi-kawn al-mashhūd bihi mālan aw ṭalāqan aw ‘itqan aw wašiyya bal man ṣuddiqa fi hādihā ṣuddiqa fi hādihā* (Ibn Qayyim al-Jawziyya, *Fīlām al-muwaqqi‘in bi-rabb al-‘ālamīn*, 3 vols., ed. Ṭāhā ‘Abd al-Ra‘ūf Sa‘d [Beirut: Dār al-Jīl, n.d.], 1:95).

⁴²*Wa lā rayba anna hādhihi al-ḥikma fi al-ta‘addud hiya fi al-taḥammul fa-ammā idhā ‘aqaḥat al-mar‘a wa ḥafīzat wa kānat mimman yūthaq bi-dīnihā fa-inna al-maqsūd ḥāšil bi-khabarihā ka-mā yaḥšul bi-akhbār al-diyānāt* (ibid.).

⁴³*La yalzam min al-amr bi-istishhād al-mar‘atayn waqt al-taḥammul allā yuḥkama bi-aqalla min-humā . . . fa-l-turuq allatī yaḥkum bihā al-ḥākim awsa‘ min al-turuq allatī arshada allāhu šāhib al-ḥaqq ilā an yaḥfaza ḥaqqahu bihā* (ibid., 95–96). Al-Qurtubi made a similar argument in arguing for the legitimacy of a judge’s verdict based on the testimony of one witness and the oath of the claimant: Al-Qurtubi, *al-Jāmi‘ li-ahkām*, 3:392. Ibn Taymiyya also made the remarkable claim that a verdict based upon the testimony of single woman along with the oath of the claimant would be valid: *wa law qil yuḥkam bi-shahādat imra‘a wa yamin al-ṭālib la-kāna mutawajjihān* (Ibn al-Qayyim, *Fīlām al-muwaqqi‘in*, ed. Ṭāhā, 95).

⁴⁴*Fa-inna shahādat al-rajul al-wāḥid aqwā min shahādat al-mar‘atayn li-anna al-nisā‘ yata‘adhdhar ḡhālīban ḥudūruhunna majālis al-ḥukām wa ḥifzuhunna wa ḍabṭuhunna dūna ḥifz al-rijāl wa ḍabṭihim* (Ibn al-Qayyim, *al-Turuq*, 219).

⁴⁵Umm al-Darda’ Khayra bint Abi Hadrat. She was a famous Ansari companion of the Prophet. She died in Syria during the caliphate of ‘Uthman ibn ‘Affan. Ibn ‘Abd al-Barr described her as being virtuous, intelligent, and possessing good judgment, in addition to having great piety. A large group of successors transmitted different hadiths on her authority. See Ibn Hajar al-‘Asqalāni, *al-Iṣāba fi tamyiz al-ṣaḥāba*, 13 vols., ed. Ṭāhā Muḥammad al-Zaynī (Cairo: Maktabat al-Kulliyāt al-Azhariyya, 1297/1917), 12:241–42.

⁴⁶Umm ‘Atiyya Nusayba bint al-Harith was also an Ansari companion of the Prophet. Several of her hadiths have been included in the works of al-Bukhari and Muslim: ibid., 13:253–54.

⁴⁷*Wa lā rayba anna al-ḥann al-mustafād min shahādat mithl umm al-dardā‘ wa umm ‘atiyya aqwā min al-ḥann al-mustafād min rajul wāḥid dūnahumā wa dūna amthālihima* (ibid., 236).

⁴⁸This conclusion is also consistent with the sense of the root ‘a-qa-la in classical Arabic and in the usage of the term ‘aql by the jurists and the scholars of hadith. Thus, Ridwan al-Sayyid argues that in “the opinion of the scholars of hadith and the jurists, the [intellectual] inequality among people is not a result of [differences in] instinctive reason, but rather [a result] of their judgment or practical reason. Reason develops in an individual just as his body develops, just as his other instincts develop. It is the experiences of the environment or the surroundings which produce the [capacity for] practical reason (i.e., judgment), wherein people are unequal.” He also quotes al-Mawardi as saying that “everything needs reason, but reason is in need of experience.” See Ridwān al-Sayyid, *al-Umma wa al-sulta wa al-jamā‘a* (Beirut: Dār Iqra’, 1404/1984), 195–96.

⁴⁹Ahmed, *Women and Gender*, 65–66.

Firoozeh Kashani-Sabet

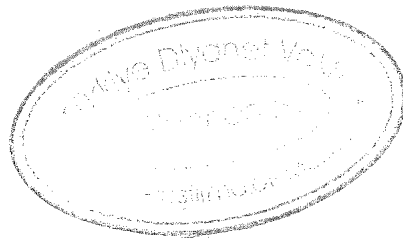
FRAGILE FRONTIERS: THE DIMINISHING DOMAINS OF QAJAR IRAN

Long before the French Revolution, an anonymous geographer of the 10th century had already imagined the “boundaries of the world”—(*ḥudūd al-‘ālam*)—as comprising distinct regions.¹ According to this unknown figure, each territory varied from another “First, by the difference of water, air, soil, and temperature (*garma-va-sarma*). Secondly, by the difference of religion, law (*shari‘at*) and beliefs (*kish*). Thirdly, by the difference of words (*lughāt*) and languages. Fourthly, by the difference of kingdoms (*padshā‘i-hā*).”² These criteria, as well as natural barriers—mountains, rivers, deserts—allowed the author of this work to divide the world into tracts much like nation-states today.³

Hudūd al-‘ālam was not the first work of Persian geography to attempt a mapping of the world. Earlier studies by Iranians displayed a similar interest in charting territories. Just as the Greeks had adopted a system of climes to explain the universe, the Persians, building on Zoroastrian and Ptolemaic concepts, had devised a world of seven *kishwars*, with “Iranshahr” at its center.⁴ While inspiring Islamic scholars, this schema nurtured a bias among the residents of “Iranshahr.” In the 10th century, the geographer Abu Ishaq Ibrahim ibn Muhammad al-Farsi al-Istakhri completed his *Masālik al-Mamālik*, which aspired to map the world of Islam. As with other geographers of the Balkhi school, al-Istakhri’s observations had acquired an Islamic coloring, because by the 10th century the Qur’an served as a new source of geographical data. The lands of Islam gained a central position in the minds of Muslim geographers, with Mecca at its locus. Still, despite his Islamic inclinations, al-Istakhri expressed a particular fondness for “Iranshahr,” in which he situated his native province of Pars (Fars): “No land (*mulk*) is more prosperous, more complete, or more pleasant than the kingdoms (*mamālik*) of Iranshahr.”⁵ Al-Istakhri’s practice of defining space not only offered an ordered understanding of the world, but served as a means of self-definition, an inclination familiar to other Persians of the 10th century.⁶

However imaginary or fluid, the notion of “Iranshahr” persisted well after al-Istakhri’s time. Scholars had reified this abstraction and justified the “truth” of its existence by connecting it to a concrete reality: a territory, albeit one with shifting populations and boundaries. It is therefore unsurprising that years later, Hamd Allah Mustawfi, even while writing under Mongol rule, would use the term “Iran-zamin”

Firoozeh Kashani-Sabet is a Ph.D. candidate, Department of History, Yale University, New Haven, Conn. 06520, USA.



22 MAYIS 1997

insan yayınları: 133
inceleme-araştırma: 58

özgün adı
sebk-i şî'r der asr-i kâcâriye

ISBN 975-574-072-4

insan yayınları
klodfarer cd. 27/5 türbe, istanbul
Tel: 516 08 28 - 518 08 78

tashih
yûsuf özkan özburun

dizgi-iç düzen
birim

baskı-cilt
paşahan matbaası

kapak baskısı
matsan

istanbul
aralık, 1995

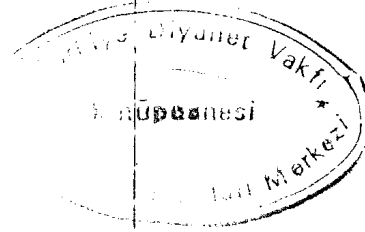
İran Edebiyatında Şiir

KAÇARLAR DEVRİ

BÂNÜ NUSRET TECRUBEKÂR

Türkçesi
MEHMET KANAR

27 MAYIS 1996



| | |
|---|----------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Denizbaş No: | 39936 |
| Tasnif No | 891-5 TEC-S |



insan yayınları



für die Kunde des Morgenlandes DMG, viii, 3), text 16, tr. 110.

Persian sources: Mirkhwānd, *Rawḍat al-ṣafāʾ*, lithograph Bombay 1825, ii, 270-8; Khwandamīr, *Ḥabīb al-siyar*, lithograph Bombay 1857, 14, 20-3.

Western authors: G. Weil, *Geschichte der Chalifen*, i, 65-73, 83; A. Müller, *Der Islam im Morgen- und Abendland*, i (1885), 235-43; J. Wellhausen, *Skizzen und Vorarbeiten*, vi, Berlin 1899, 68-83; L. Caetani, *Annali dell' Islam: (the events)* iii, 14 A.H. §§ 5, 9-11, 19, 23-5, 45-63, 66, 16 A.H., §§ 3-35, 39-118, 134-228; (critique of the sources and critical résumé of the events): 13 A.H., §§ 1-3, 14 A.H. §§ 1-3, 16 A.H., §§ 1-2, 119-33, 229-37; C. H. Becker, *Islamstudien*, i, 88 f.; S. M. Yusuf, *The battle of al-Qadisiyya*, in IC, xix (1945), 1-18.

(L. VECCIA VAGLERII)

iii. In addition to the two towns mentioned above, Yāqūt knows three other places called al-Kādisiyya, namely two villages in the district of al-Mawṣil in the Nahr al-Khāzīr between al-Mawṣil and Irbid, and a third near Djazīrat b. 'Umar; see Yāqūt, *al-Muḥṣṭarīḥ* ed. Wüstenfeld, 337. Ibn al-Athīr also mentions an al-Kādisiyya near Baghdād (xii, 91). For the possible relationship of these places and others similarly named to a people (Kādishaeans) that may have settled them, see Nöldeke, *ZDMG*, xxxiii, 157 f., 162; J. Marquart, *Ērānshahr nach der Geographie des Pseudo-Moses Xorēnaq'i (Abhandlungen der Gött. Ges. der Wiss., 1901)*, 77, 78. (M. STRECK-[J. LASSNER])

✕ **KĀDJĀR**, Turcoman tribe, from which sprang a ruling dynasty of Persia (see next article). There is no foundation for the statements of later historians that the Kādjār tribe entered Iran with Hülāgū [q.v.]. In the 9th/15th century they formed part of the Boz Ok branch of the Turcomans of Anatolia, dwelling in the Kayseri-Sivas region and recognizing the suzerainty of the Dhu'l-Qadr rulers. They probably take their name from a leader named Karāçar (= Karçar). In the 9th/15th century they were divided into four sub-tribes (*oba*): Aghča Koyunlu, Aghçalu, Shām Bayāti, Yıva. The first two of these were branches of the great tribes belonging to the *ulus* of the Dulqadīrlī. The third was a branch of the Bayāts of northern Syria (it is very probable that the Dulqadīrlī dynasty sprang from the Bayāts); Shām Bayāti owes its name to the fact that it wintered in Syria, but we do not know to which of these subtribes the Kādjār dynasty belonged. After the Kādjārs had entered Iran and settled in northern Ādharbāyḍjān (Arrān) they were joined by an important clan called Iğirmi (= Yirmi) Dört.

The defeat of the Kara Koyunlu by the Ak-Koyunlu, who thenceforth ruled much of Iran, prompted important branches of the Turcoman tribes of Anatolia to move into Persia: thus towards the end of the 9th/15th century the Kādjār settled in the Karabāgh (Gandjā) district of northern Ādharbāyḍjān. In 897/1491-2 a member of the ruling house of the Ak Koyunlu, named Dana Khalīl-oghlu Ibrāhīm Beg and known as Ayba (or Iba) Sulṭān, with the support of the Kādjār raised to the throne Uzun Ḥasan's grandson Rustam Beg. When Rustam Beg was defeated by Ahmad b. Ughurlu Muḥammad b. Uzun Ḥasan Beg he took refuge with the Kādjār in 1497. Although the Kādjār supported Rustam, the latter was defeated again and killed. Soon afterwards a part of the Kādjār rallied to Shāh Ismā'īl and, like so many other Anatolian Turcoman tribes, contributed to the establishment of the Ṣafawid

dynasty. For the next two centuries, however, they were not held in such esteem by the shahs as were, e.g., the Ustādījalu (Ustādīju), Tekelū, Shāmlu and Dhulqadr (Dulqadīr). At this period the Kādjār were again dwelling in north Ādharbāyḍjān. At the end of the 10th/16th century Imām Ḥulī Khān, who was *beglerbegi* of Karabāgh, was a member of the Yıva *oba* of the Kādjār. But during Ṣafawid times the Kādjār were administered mostly by the Ziyād Oghlu family from which sprang the future ruling Kādjār dynasty. At the time of Shāh 'Abbās some of the Kādjār were transferred to the district of Astarābād, to be a barrier against the raids of the Yaqa Turcomans.

In the 12th/18th century, whereas some tribes—Shāmlu, Dulqadīr, etc.—broke up and lost their power, the Avshar (Afshar) and Kādjār remained numerous and strong. Hence under Nādir Shāh the Afshar were able to put an end to the Ṣafawid dynasty and seize power, and at the end of the century the Kādjār could succeed the Zand. In the 18th century the Astarābād Kādjār were divided into two branches: the Ashāka Bāsh and the Yūkhārī Bāsh. The Ashāka Bāsh were formed by the Koyunlū (or Kowānlū), 'Izz al-dīnlū, Shām Bayāti, Karā Mūsānlū (Mūsālu?), Wāshlū (Ashlū?) and Ziyādīlū subtribes. The Kādjār dynasty belonged to the Koyunlū (or Kowānlū) subtribe of the Ashāka Bāsh. As for the Yūkhārī Bāsh, they were formed by the other six subtribes, i.e., Dawālū, Sāpānlū, Köhnālū, Khazīnadarlū, Kayāklū, and Kerlū(?). The chief subtribe of this branch was the Dawālū.

The Kādjār rulers never forgot that they were Turks. They were even proud of it. Thus, some members of the Kādjār dynasty bore the names of Ilkhānid and even Ottoman rulers, e.g., Hülāgū, Abaka, Arghūn, Ildirim Bāyazīd etc. We see also some Kādjār clans (*oymak*) in Anatolia in the Ottoman period, between the 16th and 20th centuries.

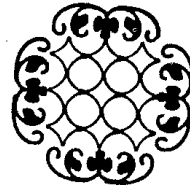
Bibliography: F. Sümer, *Oğuzlar*, Ankara 1967, 152, 154, 155, 228, 234, 286, 287, 358, 366; idem, *Safevi devletinin kuruluş ve gelişmesinde Anadolu Türklerinin rolü* (in press). (F. SÜMER)

✕ **KĀDJĀR** (*kaçar* "marching quickly", cf. Sulaymān Efendī, *Lughat-i Čaghatai*, Istanbul 1298, 214; P. Pelliot, *Notes sur l'histoire de la horde d'or*, Paris 1950, 203-4), a Turcoman tribe, to which the Kādjār dynasty of Persia belonged; also a village in the Litkūh district of Āmul [q.v.]. Nineteenth century Persian historians assert that the Kādjār took their name from Kādjār Noyān b. Sirtāk Noyān. The latter was the son of Sābā Noyān b. Djālā'ir, and was appointed *atabeg* [q.v.] to Arghūn (Riḍā Ḥulī Khān Hidāyat, *Ta'rikh-i rawḍat al-ṣafā-yi nāshiri*, Tehran 1961-2, ix, 4). It is also alleged that the Kādjār migrated from the Mughān steppe to Syria towards the middle of the 8th/14th century and that they came back to Persia with Timūr. This may well be so, but there does not appear to be any mention of a tribe by the name of Kādjār in Mongol or Timurid times. What may be the earliest mention of them is in 897/1491-2 when the *lashkar-i kādjār* is said to have joined Dānā Khalīl b. Ibrāhīm of the Ak Koyunlū to free Rustam Beg b. Maḥsūd from the fortress of Alindījak, where he had been held captive by rival khāns (Yaḥyā Kazvīnī, *Lubb al-tawārikh*, 1936-7, 225-6, quoted by F. Sümer, *Oğuzlar*, Ankara 1967, and Ibn Karbalā'ī, *Rawḍat al-djinnān wa-djannat al-djannān*, ed. Djāfar Sulṭān al-Karā'ī, Tehran 1946-7, 526), but it should be pointed out that Kādjār may here be simply the name of a person.

Karā Pīrī Beg Kādjār is mentioned as being among

HISTORY OF PERSIA
UNDER QĀJĀR RULE

30 MAYIS 1995



Translated from the Persian
of ḤASAN-E FASĀ'Ī'S
Fārsnāma-ye Nāšeri

1972 by HERIBERT BUSSE

Columbia University Press, New York & London

1972

| | |
|--|--------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Bünyesinde | |
| Kayıt No. : | 3484 |
| Tasnif No. : | 955 HAS.H |

D 8 TEMMUZ 1994

Library of Theology
University of Cambridge

British Journal of Middle Eastern Studies
c. XX / 2, 1993, Durham-England. s. 246-247.

produced a worthy translation as his part in a worthwhile project. The translation is generously annotated. Himself an outstanding scholar of this period, the bibliography he supplies will satisfy the most demanding reader. Will scholarship reflect this new-found access to Ṭabari? Will the blanket reference to slave soldiers be revised to convey the true complexity of the social structure? Finally, will peasant rebellions, such as that of Babak, Mazyar and al-Mubarqa' be integrated in the social history of the 'Abbasids? That remains to be seen and that indeed is the true measure of the value of this translation of Ṭabari.

DEPARTMENT OF HISTORY,
CALIFORNIA STATE POLYTECHNIC UNIVERSITY

MAHMOOD IBRAHIM

- Kacarslan

THE AWAKENING OF PERSIA: THE REIGN OF NASR AL-DIN SHAH 1848-1896. By A.J. ABRAHAM. USA, Vande Vere Publishing, 1992. 64pp. \$18.95.

This book grew out of a series of lectures on the problems of race, ethnicity and religion confronting Westernizing rulers in non-Western countries, and has been written with a view to providing some historical background to the Iranian Revolution of 1979. It is based mainly on source material derived from the accounts of European travellers in the nineteenth century, with some secondary bibliography. The lack of primary material and of Persian-language sources works to its detriment from the point of view of the scholar, but it provides some reasonable background for the general reader. Attention to American missionary works brings out some interesting points, particularly Nasr al-Din Shah's encouragement of the missionaries' medical enterprises. In addition, Abraham suggests that the 'ulamā' may have been activated partly out of religious rivalry with newly awakened Christian communities stirred by the Shah's liberal policies, although he fails to mention the added encouragement of the Great Powers.

Perhaps because of the type of sources used, a principal weakness of the book is the failure to see the 'ulamā' as occupying a variety of positions, or to link their opposition to state policies with the discontent of other groups. In fact 'church' and 'state' were not locked in bitter conflict, but were to some extent mutually supportive. The strength of the book lies in its focus on Nasr al-Din Shah, and the attempt made to perceive the problems of modernization from his viewpoint. The accounts of Europeans who took advantage of the good order maintained by the Qajar Shahs to penetrate the further corners of their realm, but who nevertheless censured an impecunious government for its inefficiency and corruption, have colluded with the historiographers of the Pahlavi era in underestimating the Qajar struggle for reform. To some extent the imbalance is being rectified by current research in Persian. This work is thus welcome for stressing the perspective of an exceptionally able and intelligent ruler, though one who inevitably was less dedicated to modernizing his own position than those of his subjects and subordinates.

Abraham stresses the duration and tenacity of Nasr al-Din Shah's reform programme, pointing out the internal opposition he faced, though perhaps over-emphasizing the success of some of his endeavours. He covers the Shah's efforts at town planning, as well as the movement to translate text-books to secure the knowledge needed to regenerate Iran and to establish the beginnings of secular education. He brings out in particular the problems of attracting financial capital to Iran, and of securing surplus cash to invest in the economy. He reminds us on the subject of the Tobacco Concession that Nasr al-Din Shah lived at a time when monopolies were a part of economic life in the West and suggests that he regarded them as providing

opportunities for the employment of Iranians. He notes the significance of the telegraph in increasing the authority of the central government, but over-stresses the degree of control it gave. The book is indeed to some degree marred by misconceptions and inaccuracies: al-Afghani, for example, is said to come from Afghanistan; the lives of religious minorities under Qajar rule are somewhat idealized; Fath 'Ali Shah, not Nasr al-Din, was the first ruler to undertake a major reorganization of the army; the Cossack Brigade served one master, the Shah, not two; the Shahs of Iran were never unlimited despots, they were always bound by the *shari'a* and by many other conventions as well. This brief book is nevertheless to be commended for its fresh perspective, and it is to be hoped that other works emphasizing Qajar achievements rather than their failures may follow.

ROYAL HOLLOWAY COLLEGE, LONDON

VANESSA MARTIN

THE EMERGENCE OF KURDISH NATIONALISM AND THE SHAIKH SAID REBELLION, 1880-1925. By ROBERT OLSON. Austin, University of Texas Press, 1992.

Olson's book centres around one of the most obscure and fascinating events of contemporary Turkish and Kurdish history, the uprising of the Kurdish Naqshabandi religious leader, Shaikh Said of Palu (1865-1925). In 1925 he guided the largest and most spectacular Kurdish armed revolt of the twentieth century against the Kemalist Government in the Eastern provinces of the Turkish Republic. As is vividly portrayed and documented by the author, the revolt represented a very significant moment in the development of Kurdish and Turkish nationalism. Despite the religious and tribal character of the revolt, the insurgents claimed to be fighting for the creation of an independent Kurdish national homeland, thus contributing to the circulation of nationalist ideas in the rural areas of Kurdistan. In a very convincing way Olson also stresses the impact the revolt had on the Turkish government's national policy of attempting to hasten the process of secularization and 'Turkisation' of the country which the Kemalist government had started to implement in Turkey after the Second World War.

The most outstanding feature of this book undoubtedly lies in the originality and freshness of thought with which Olson approaches his primary sources, mainly British archive records from Foreign Office and Royal Air Force files. Besides filling the gap caused by the unavailability of official Turkish records, this quite exceptional contemporary source material offers the author an opportunity to open new and interesting avenues of enquiry. The Kurdish question in Turkey, as widely affected by the repercussions of Said's rebellion, is analysed and discussed in the context of contemporary Anglo-Turkish relations, which from 1924-25 were mainly influenced by the standing dispute over the Mosul *vilayet*. Stimulating political views about the wider international implications are also suggested, although they are not fully developed. Furthermore, Olson's careful perusal of British documents enables him to draw a fascinating and detailed picture of the different policies advocated toward the Kurds, both by a number of British officials based in Iraq, and in the central government in London in the crucial years between the armistice of Mudros and the Lausanne Treaty (1918-1923). This is especially relevant in estimating the impact that Britain's Kurdish policy in northern Iraq had on the development of the Kurdish question in the neighbouring Eastern provinces of Turkey.

Although Shaikh Said's battle for an independent Kurdistan and its political implications represent the central core of Olson's illuminating enquiry, significant



KAĞALLAR

تاریخ سیاسی و سازمانهای اجتماعی
ایران در عصر قاجار

12 EYLÜL 1995

تالیف

دکتر غلامرضا ورهرام

| | |
|--|-----------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi | |
| Deniz | 16301 |
| Tasnif No | 355.03 VER.T |



انتشارات معین
تهران، ۱۳۶۹

F/1
ک

Mecmua-i Mahalat-ı Mütala'at-ı İslami,
c.2, 1999 Tehran,

Paradigms of Religious Intellectualism in ...

- Shaigan, Darius, "Holidays in History", Tic Tac (Socio-Cultural Quarterly), Winter 1373/1994.
- Shaigan, Darius, "Under the Blue Skies", Tehran, Farzam Publications, 1371/1992.
- Shari'ati, Ali, "A Series of Works", Vols: 1-34, Tehran, Elham.
- Taleqani, Sayyid Mahmoud, "A lightshed of Quran", Tehran, Enteshar Company, Ltd., 1318/1939.
- Taleqani, Sayyid Mahmoud, "Jihad (Holy War) and Martyrdom", Tehran, Enteshar company. Ltd., 1318/1939.
- Enayat, Hamid, "Political Thought in Contemporary Islam", translated by Baha'al-din Khoramshahi, Tehran, Kharazmi, 1362/1983.
- Kant, Imanuel, "What is Awakening", translated by Homayoun Fuladpour, Kelk (artistic-cultural Monthly), No. 3, Spring 1370/1991.
- Kramer, Martin, "Shi'ism, Resistance and Revolution", Paris, Farus-e-Iran, Winter 1360/1981.
- Ganji, Akbar (Orientator), *Tradition, Modernity, Post-Modern*, Tehran, Serat Cultural Institute, 1375/1996.
- Deputy Office to the Islamic Thought, "Expectation from Religion in the Eyes of Mulsim Thinkers", Vol. II (including the views of: Kawkebi, Na'ini, Sheikh Fadlollah Nuri, Modarres, Kashani, Magniyeh, Shemrani, Taleqani, Shari'ati, ...) Tehran, Strategic Research Center, 1376/1997.
- Deputy Office to the Islamic Thought, "Expectation from Religion in the Eyes of Mulsim Thinkers", Vol. I (including the views of: Allameh Tabataba'ic, Morteza Motahhari, Shahid Sadr, Imam Khomeini, Bazargan) Tehran, Strategic Research Center, 1374/1995.
- Deputy Office to the Islamic Thought, "Religion - Politics Boundary" (in the eyes of Bazargan) Tehran, Strategic Research Center, spring 1374/1995.
- Milani, Abbas, "Tehran and Modernity", Account of Iran, Second Edition, 1370/1991.
- Na'ini, Mirza (Allameh), "Tanbiyyah al-Ummat va Tanziyyah al-Mellat", Tehran, Enteshar Company, Ltd. 1358/1979.
- Yazdi, Ebrahim, "Socialist Theists Movement" (memoir of third martyrdom anniversary of Dr. Sami), Tehran, Chappakhsh, 1370/1991.
- Yusefi, Dorudi, Bakhtiyari (Orientators), "We and the West", Tehran, Husayyiyah Ershad, 1376/1997.

THE TREND OF POLITICAL MODERNITY DURING THE QAJAR ERA IN IRAN

Mohammad Hossein Khosrowpanah

Translated by Esmail Salami

"Open your window and let the sun brighten the corners of your house."

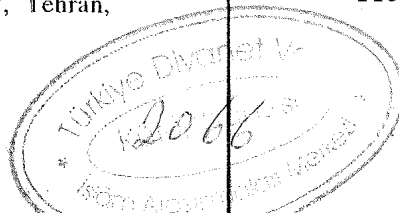
Victor Khara

From the early years of the 19th century and following the expansion of the Iranian government's foreign relations with European governments, the Iranian thinkers and realistic politicians found the opportunity to become familiar with other political systems and compare and evaluate the Iranian political system with them. This action was not for amusement nor caused by curiosity; it was rather the result of historical conditions and social-political systems created by modernity which came face to face with traditional systems and seriously challenged their question: Does the Iranian ruling political system have the ability to withstand the modern systems and by recognising the logic of the new era, transform and modernise different aspects of Iran's social life and prevent the further declining trend of the country? Otherwise, which political system would have the capacity to perform this task?

A new movement started to respond to this historical challenge which arose during the Qajar period and continued for many years thereafter. The following is a condensed description of this movement, from the first encounter with political modernity until the "Brief Program for United Republics of Iran"¹ in 1909.

Up until the Constitutional Revolution, the ruling political

MADEH YAVARLARIAN
SARA GORAN USTUMAN



Iran: Monarchy,
Bureaucracy & Reform
under the Qajars:
1858-1896

Shaul Bakhash

| | |
|---|-----------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Dem. No: | 59929 |
| Tas. No: | 955.03 BAK.1 |

Published for
The Middle East Centre
St Antony's College Oxford
by Ithaca Press London
1978

145652

İranda sömürgecilik mücadelesi ve

KAÇAR HANEDANI

(1795-1925)

Yılmaz Karadeniz

| | |
|--|-----------------|
| Türkiye İslamî Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Dem. No: | 145652 |
| Tas. No: | 955.03 KAR.i |



İstanbul 2006

19 EKİM 2006

17 EKİM 2006

حقایق الاخبارناصری

KACARLAR

(تاریخ قاچان)

تألیف

محمد جعفر خورموجی

به کوشش

سید حسین خدیو جم

12 EYLUL 1995

Türkiye İstatistik Kurumu
İstanbul

4568

955.03

HUR. M



نشرنی 1363

Religion
and
State
in
Iran
1785-1906

The Role of
the Ulama in the
Qajar Period

by

HAMID ALGAR

| | |
|---|-----------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Dem. No: | 133022 |
| Tas. No: | 955.03 ALG-R |

UNIVERSITY OF CALIFORNIA PRESS
BERKELEY AND LOS ANGELES 1969

EKİM 2008

178. GLEAVE, Robert (ed.). *Religion and Society in Qajar Iran*. Londres et New York, Routledge Curzon, 2005, 482 p., fig., biblio, index.

Cet ouvrage collectif est le résultat d'un projet élaboré par John Gurney, John Cooper et Robert Gleave en 1995. Le propos, tout d'abord centré sur Téhéran, a été

développé en 1998, avec la participation d'un plus grand nombre de chercheurs et un élargissement des sujets traités. Une conférence intitulée « The Qajar Epoch: Art, Culture and Architecture » fut organisée à Londres en septembre 1999. Les Actes, édités par Paul Luft et Chahryar Adle, sont sous presse (Routledge Curzon). Une conférence internationale, organisée à Bristol, en septembre 2000, réunit des chercheurs spécialisés sur l'Iran Qâjâr et les problèmes religieux, politiques et sociaux concernant cette période. À l'exception de six contributions, publiées ailleurs, le présent ouvrage constitue les Actes de cette conférence. Il comporte 21 articles regroupés en 5 parties. Il est dédié à John Cooper qui décéda en 1998.

Le premier article, de Robert Gleave, « Religion and society in Qajar Iran: an introduction », pp. 1-17, est une présentation détaillée du contenu de l'ouvrage par son éditeur. Il met l'accent sur l'émergence d'une réhabilitation des recherches savantes sur l'Iran Qâjâr. Les cinq parties suivantes se répartissent comme suit :

Part I. Religion and the state in the Qajar period : Saïd Amir Arjomand, « Political ethic and public law in the early Qajar period », pp. 21-40 (voir c.r. n° 169) ; Robert Gleave, « Jihād and the religious legitimacy of the early Qajar state », pp. 41-70 (cf. c.r. n° 177) ; Mansur Sefatgol, « From *Dār al-Salṭana-yi Isfahān* to *Dār al-khilāfa-yi Tīhrān*: continuity and change in the Safavid model of state-religious administration during the Qajars (1795-1895/1209-1313) », pp. 71-83 (voir c.r. n° 202) ; Irene Schneider, « Religious and state jurisdiction during Nāṣir al-Dīn Shāh's reign », pp. 84-110 (cf. c.r. n° 201).

Part II. Religious thought in the Qajar period : Sajjad Rizvi, « Being (*wujūd*) and sanctity (*wilāya*): two poles of intellectual and mystical enquiry in Qajar Iran », pp. 113-126 (voir c.r. n° 305) ; Todd Lawson, « Orthodoxy and heterodoxy in Twelver Shi'ism: Aḥmad al-Aḥsā'ī on Fayḍ Kāshānī (the *Risālat al-'Ilmiyya*) », pp. 127-154 (voir c.r. n° 185) ; Andrew J. Newman, « Anti-Akḥbārī sentiments among the Qajar 'Ulamā': the case of Muḥammad Bāqir al-Khwānsārī (d. 1313/1895) », pp. 155-173 (cf. c.r. n° 190) ; Sohrab Yazdani, « Heterodox intellectuals of the Iranian Constitutional Revolution », pp. 174-191 (cf. c.r. n° 220).

Part III. Sources for the study of popular religion in Qajar Iran : Roxane Haag-Higuchi, « Religion in public and private life: the case of Yaghmā-yi Jandaqī (1781-1859) », pp. 195-210 (cf. c.r. n° 179) ; Christoph Werner, « Pious merchants: religious sentiments in wills and testaments », pp. 211-226 (cf. c.r. n° 207) ; Nobuaki Kondo, « The *Vaqf* and the religious patronage of Manūchīhr Khān Mu'tamad al-Dawlah », pp. 227-244 (cf. c.r. n° 184).

Part IV. Religious minorities and Western missionaries in Qajar Iran : Abbas Amanat, « *Mujtahids* and missionaries: Shi'ī responses to Christian polemics in the early Qajar period », pp. 247-269 (cf. c.r. n° 168) ; Florence Hellot, « The Western missionaries in Azerbaijani society (1835-1914) », pp. 270-292 (cf. c.r. n° 181) ; Haideh Sahim, « Jews of Iran in the Qajar period: persecution and perseverance », pp. 293-310 (cf. c.r. n° 199) ; Juan R.I. Cole, « The evolution of charismatic authority in the Bahā'ī faith (1863-1921) », pp. 311-345 (cf. c.r. n° 171) ; Moojan Momen, « The role of women in the Iranian Bahā'ī community during the Qajar period », pp. 346-369 (cf. c.r. n° 189).

Part V. Religion and culture in Qajar Iran : Kamran Aghaie, « Religious rituals, social identities and political relationships in Tehran under Qajar rule, 1850s-1920s »,

pp. 373-392 (cf. c.r. n° 167) ; Pardis Minucheher, « The Exile Persian Press and the pro-constitutionalist 'Ulamā' of the 'Atabāt », pp. 393-400 (cf. c.r. n° 216) ; Hormoz Ebrahimnejad, « Religion and medicine in Qajar Iran », pp. 401-428 (cf. c.r. n° 174) ; Jennifer Scarce, « Some interpretations of religious and popular culture in Qajar tilework », pp. 429-448 (cf. c.r. n° 200).

J.C.

Peu d'historiens de l'Iran moderne ont osé affronter l'histoire sociale. Il faut donc saluer ce livre original et remarquablement construit. Après un premier chapitre sur les nouvelles conditions économiques créées par le développement du commerce extérieur, des cultures destinées à des exportations (coton, opium, tabac, ...) l'A. propose des études de cas : Bouchire (Būšehr) et Hārg, avant 1850, et les résistances locales contre le pouvoir des Britanniques ; Šīrāz, avec l'interaction très complexe des tribus, du gouverneur et la montée du pouvoir de Qavām, un potentat local indispensable et détesté à la fois. Enfin, Ispahan où le pouvoir des ulémas (Āqā Najafī) et celui de Zell os-Solṭān, fils du Šāh qui rêva toute sa vie de monter sur le trône, se confrontaient à la montée de mécontentements populaires et à l'arbitrage royal. Dans ces trois cas, on assiste à des conflits sur la levée de l'impôt et au ressentiment populaire contre le pouvoir des étrangers ; dans ce dernier cas, la religion est souvent utilisée pour exprimer une inquiétude grandissante. Bien que la force physique intervienne souvent pour contenir la violence, Vanessa Martin insiste sur le rôle de la négociation et sur l'art du compromis. Comme il ne faut jamais perdre la face, les responsables sont parfois éloignés du théâtre des affrontements afin de faire oublier les tensions.

Les derniers chapitres illustrent le même thème avec des catégories sociales plus segmentées : les femmes et leur intervention dans la vie publique sous forme de manifestations, un thème souvent rapporté à propos de la Révolution constitutionnelle (voir Janet Afary, *The Iranian constitutional revolution, 1906-1911: Grassroots democracy, social democracy, and the origins of feminism*, New York, Columbia University Press, 1996). V. Martin montre qu'il s'agit d'une forme de mobilisation fréquente en Iran sous les Qājār. Les *lūfī*, ces fiers-à-bras si caractéristiques de la culture populaire, liés notamment aux *zūr-hāne*, à la culture chevaleresque (*javānmardī*), mais également représentatifs des multiples malaises sociaux, de la violence urbaine, font l'objet d'un chapitre. De même les soldats, des militaires généralement peu disciplinés, souvent absents de leur régiment mais plutôt satisfaits de leur sort malgré le détournement régulier de la solde.

Enfin l'A. consacre les deux derniers chapitres aux esclaves, rappelant les voies principales du marché, son tarissement à la fin du XIX^e s. et le statut relativement humain – selon elle – que leur réserve la société traditionnelle où ils sont souvent intégrés à l'économie familiale et parfois détenteurs de capitaux et de pouvoir économique. Elle examine notamment le cas de Hājī Bašīr Hān, cet esclave opulent de Malek ot-Tojjār Būšehrī, qui devrait inspirer un scénario de film à épisodes : tombé amoureux de la fille de Āqā Moḥammad Raḥīm, un des fonctionnaires de la Résidence britannique (une sorte de super-consulat), il l'enleva et l'épousa non sans dérober une « dot » à son beau-père sous forme de bijoux. Martin montre que dans toute la procédure, la qualité raciale (noire d'origine africaine) n'est pratiquement jamais mentionnée, mais que le conflit se cristallise sur des questions sociales et juridiques complexes : le mariage pouvait-il être célébré sans le consentement du père ? un esclave pouvait-il épouser une femme libre ? l'amoureux perdit finalement sa compagne mais garda les bijoux ; entre-temps il avait, semble-t-il, été affranchi.

L'approche comparable de F. Ādamiyat et H. Nāteq (*Afkār-e ejtemā'i va siyāsi dar āīār-e montašer našode-ye dōwrān-e Qājār*, Tehrān, Āgāh, 2536 šāhanšāhī/1977) s'appuyait principalement sur des manuscrits inédits et révélait des aspects moins collectifs de la vie sociale ; ces deux auteurs mettaient en valeur les idées politiques et idéologiques qui préparaient les revendications de justice sociale de la révolution constitutionnaliste. Vanessa Martin a d'abord utilisé des documents diplomatiques et consulaires britanniques et français, elle les a intelligemment complétés par des sources persanes : les archives du *Mo'asese-ye moṭāle'āt-e tāriḫ-e mo'āšer* de Téhéran (notamment concernant Āqā Najafī), les archives nationales de Téhéran et un grand nombre de sources publiées (comme les *Vaqāye'-e ettefāqiye* publiés en 1361 par Sa'īdī Šīrjānī, mais également un grand nombre de mémoires et journaux personnels). Le sujet est tellement vaste qu'on devrait pouvoir l'enrichir encore en mettant en valeur tout ce que l'historiographie traditionnelle, centrée sur la vie politique et militaire, a tendance à oublier : la vie sociale et économique, les enjeux de pouvoir local, les mouvements de revendication dans les villes, etc. Martin montre notamment la remarquable vitalité des revendications sociales urbaines bien avant le mouvement constitutionnel. Elle fait en même temps comprendre que la réussite de cette révolution à Téhéran et à Tabriz avait été préparée de longue date par une mobilisation constante des populations. On pourrait reprocher à l'A. son approche assez lénifiante des conflits, dont elle s'attache à marquer qu'ils débouchent rarement sur une violence ouverte, mais plus souvent sur des négociations et un compromis. On pourrait sans doute lui opposer des contre-exemples sur certaines questions comme les femmes et les esclaves, dont les moyens d'expression limités ont probablement eu des conséquences sur la rareté des sources qui les documentent de manière crédible. Ce livre très instructif et original renouvelle en profondeur notre connaissance de l'Iran du XIX^e siècle.

Y.R.

320. PERRY, J. R. *Karim Khan Zand. A History of Iran, 1747-1779*, Chicago & Londres 1979, xi-340 p., 7 figures, 2 tableaux, The University of Chicago Press, Publications of the Center for Middle Eastern Studies n° 12.

Cette version révisée d'une thèse (Cambridge 1969) et les articles complémentaires publiés par M. Perry constituent la meilleure introduction à l'histoire embrouillée de l'Iran au XVIII^e siècle. Comme l'A. nous le dit lui-même dans sa préface, la période la plus obscure est celle des cinquante années entre la mort de Nâder Châh (1747) et l'établissement de la dynastie des Qâdjâr. Bien que la documentation relative à ces années soit abondante, son caractère hétérogène et le manque de travaux préliminaires rendent son utilisation difficile.

Comme l'indique son sous-titre, l'étude est centrée sur les années 1747-1779. Les sources et les études — relativement moins «polyglottes» que pour les périodes antérieures — sont présentées en Appendice (pp. 303-316). Elles comportent: des chroniques persanes sur l'histoire Zand; d'autres chroniques persanes concernant partiellement cette période et plus particulièrement l'histoire safavide, afcharide et Qâdjâr; des mémoires, manuels, biographies etc. en persan; des documents d'archives européennes (britanniques, néerlandaises, françaises, russes) et orientales (ottomanes, persanes, y compris la numismatique); des récits de voyageurs et de résidents étrangers; des sources plus tardives (histoires régionales en persan, chroniques arméniennes et géorgiennes); des chroniques concernant les régions adjacentes (surtout ottomanes). Parmi les études, une distinction est établie, à juste titre, entre celles relevant de l'érudition Qâdjâr et les publications des auteurs iraniens modernes.

Après un prologue sur l'arrière-plan historique (pp. 1-10), l'A. distingue entre deux parties chronologiques: La lutte pour le pouvoir dans l'Iran occidental, 1747-1763 (*Part one*); La consolidation et l'expansion, 1763-1779 (*Part two*). L'histoire du règne est complétée par «L'Iran sous Karim Khan» (*Part three*). Cette dernière partie (pp. 205-296) comporte des chapitres sur: le gouvernement, la terre et le peuple; l'administration, les revenus et la société (avec un tableau par «ville ou province», (p. 230s.); l'histoire économique et diplomatique; l'action de Karim Khan à Chiraz («The Vakil at home») en matière d'urbanisme, d'institutions civiles et sociales etc.; elle est complétée par un tableau généalogique des Zand (p. 296). Un bref épilogue (pp. 297-301) esquisse l'histoire des successeurs de Karim Khân jusqu'à l'exécution de Lotf Ali Khân par Aghâ Mohammad Khân Qâdjâr (1794).

Comme le dit justement M. Perry, la reprise du pouvoir (dans l'Iran occidental et méridional) par des tribus du Zagros central et méridional de langue iranienne crée un nouvel «intermezzo» iranien entre les Afchâr et les Qâdjâr. Le despotisme centralisateur (théocratique ou militaire) est rejeté au profit d'une coalition d'intérêts, ce qui a pour effet de modifier considérablement l'extension de l'impulsion initiale des Qâdjâr en vue de la création d'un empire centralisé (Préface, p. vii). Respectueux de la fiction du légitimisme safavide, Karim Khan n'accepta que le titre de Vakil (de l'État, puis du Peuple). Dans l'imagination et la ferveur populaires, ce souverain a rejoint les archétypes des rois de l'Iran justes et bons. Mais si les bons aspects de sa personnalité tranchent avec la cruauté sauvage et la tyrannie de Nâder Châh et de Aghâ Mohammad Khân et si l'on peut le créditer d'avoir fourni à l'Iran une période de «gouvernement stable à l'aspect authentiquement humain», la réalité historique doit être plus nuancée. Il existe sur lui des opinions divergentes; à certaines périodes (au début des années 1760 et surtout la dernière année de sa vie) il fit même montre de cruauté (pp. 290-292).

Malgré la richesse de l'exposé, on pourra regretter que l'A. ne se soit pas penché davantage sur la vie culturelle et notamment littéraire. Mais il est vrai que le renouveau des lettres persanes dans l'Iran post-safavide se produisit surtout à Ispahan. Sur le développement des «*ta'ziya*» ou «*tashbih*», on ne peut se contenter de dire (p. 222) que ces productions «réactualisant le martyre de Hoseyn devinrent à la mode à partir du règne du Vakil» (le passage du rituel à la forme dramatique est probablement plus ancien; la complexité du problème aurait pu être signalée).

J. C.

- IRAN
- KAGAR
- NÂDIRSHAH
- SAFEVIER

Kasrbor

284. FLOOR, W., «Change and development in the judicial system of Qajar Iran (1880-1925)», in BOSWORTH, C. E. et HILLENBRAND, C. ed. *Qajar Iran (...)*. Edinburgh, Edinburgh Univ. Press, 1983, pp. 115-147.

W. F. donne d'abord une présentation de la dualité du système judiciaire où les tribunaux religieux (*šar'*) sont souvent en conflit avec les tribunaux civils (*'orf*), dont les magistrats sont nommés par le gouvernement pour traiter des affaires relevant de l'État et de l'ordre public, alors que les premiers traitaient principalement des affaires civiles et concernant le statut personnel. Le gouvernement nommait cependant le juge suprême dans chaque ville (*Šeyx ol-Eslâm*) et se chargeait de l'exécution des sentences, sauf quand les juges religieux (*mojtahed*) disposaient d'une force exécutive comme un groupe de *luqi*. L'A. analyse ensuite les réformes d'Amir Kabir qui a fixé les domaines de compétence des tribunaux *šar'* et *'orf* et nommé un religieux incontesté, *šayx* Borujerdi, à la tête de l'institution. Le conflit entre les deux hommes puis la mort du célèbre premier ministre de Nasser ed-Din Chah donnèrent un coup d'arrêt à ces réformes. Sous le règne de Mozafar ed-Din Chah, les conflits ont été nombreux entre d'une part la bourgeoisie et les intellectuels voulant une amélioration du système judiciaire et la fin du despotisme, et d'autre part la masse de la population, suivant les religieux qui réclamaient le renforcement de la *šari'a*. Après la révolution constitutionnelle, un juriste français participa à la rédaction du code civil iranien, mais comme le constate W. F., toutes ces réformes sont en général restées sur le papier et la société iranienne n'a pas vraiment évolué de ce point de vue durant la période considérée. Cet article très intéressant éclaire les débats actuels sur l'islamisation des institutions en Iran.

M. R. A.

Abst. Ir. Suppl. 7, 1984 Leiden. 66

Kaçarlar

Nāşeroddin Shāh, Qājār (reigned 1848–96), Persian writer. He was the most important ruler of the Qajar dynasty and in 1873, 1878 and 1889 travelled through Europe to acquaint himself with western progress. A number of administrative, military and cultural reforms were instituted during his reign. He was assassinated by a fanatical pan-Islamist. Two diaries, *Safarnāme-ye Farangestān*, contain the impression and knowledge he gathered during his travels in Europe; the first appeared in 1874. He used the same method to describe his journeys through Iran and what is now Iraq. The diaries, which are still edited in Iran, reveal him as a sensitive and accurate observer of people, social life, technical progress and nature. His narrative accounts, extremely interesting in their subject-matter, suffer somewhat from excessive descriptiveness. The importance of the diaries lies in their stylistic and linguistic innovations; the aim of factual communication led the author to write simply, without rhetorical ornament, and even not to avoid colloquial constructions. Unique in the literary context of the day, the diaries made a considerable contribution to the formation of contemporary written Persian. These travel journals were later imitated by Nāşeroddin's courtiers and by his son and successor, Moẓaffaroddin Shāh. He also wrote poems in the traditional style, particularly that of the Khorasan poets, and compiled an anthology of classical verse.

RHIL 336; BLHP IV.155; AGEMPL 25. Jos

DICTIONARY OF ORIENTAL LITERATURES, ed. JIRI BECKA
c. III, () LONDON. s.

134

Jiri Oswald

11 HAZIRAN 1991

1561
18 HAZIRAN 1991



-Kazartu

313. BAKHASH, Sh. «The failure of reform: the Prime Ministership of Amin al-Dawla, 1897-8», in *Qajar Iran ...*, Bosworth, C.E. & Hillenbrand, C., éd., Edimbourg, 1983, pp. 14-33.

Auteur d'une étude sur l'administration et la réforme sous Nâseroddin Chah (*Iran: Monarchy and Reform under the Qajars, 1858-1896*, Londres, 1978; cf. Abst. Ir. 2, 1979, n° 155), l'A. analyse ici l'échec de la réforme sous le court vizirat de Mirzâ 'Alî Xân Aminoddowle (avril 1897 - juin 1898).

Considéré à son époque comme un gouvernant éclairé et comme un apôtre du changement selon les méthodes européennes, Aminoddowle fut aussi l'ami de grands 'olamâ constitutionnalistes (Najmâbâdi, Ṭabâṭabâ'i) et l'un des pionniers du mouvement pour la réforme du système éducatif dans la période pré-constitutionnelle (p. 14 s.). Parmi les coteries en rivalité à l'accession de Mozaffaroddin Chah (1896-1907), on trouve le puissant «parti des Turcs» ou «parti de Tabriz» qui regroupe des factions dirigées par Farmânfarmâ, Eynoddowle, Nâzem-ol-'olamâ (chef du clan Ṭabâṭabâ'i). Une série d'intrigues aboutit à l'éviction de Aminossoltân (mars 1897) et au rappel d'Azerbaïdjan de Aminoddowle pour diriger un nouveau cabinet (p. 15 ss.). Aminoddowle est alors confronté à des problèmes financiers quasi-insurmontables qu'il s'efforce de résoudre par l'emploi de fonctionnaires belges (douane), la réorganisation de la monnaie (Imperial Bank sous contrôle britannique), la recherche de fonds auprès du gouvernement britannique (p. 19 ss.). Peu après son entrée en fonction, une opposition se ligue contre lui (rivaux politiques et leurs alliés parmi les marchands et les 'olamâ). A l'intérieur du gouvernement, elle est dirigée par Farmânfarmâ en relation avec l'ancien *šadr-e a'zam* Aminossoltân. Exilé à Qom, celui-ci dispose du soutien de courtisans, d'olamâ influents et surtout des Russes qui lui promettent des fonds que ne peut obtenir Aminoddowle auprès des Anglais. Finalement, le Chah cède à l'opposition à Aminoddowle qui est destitué et remplacé (en attendant le retour de Aminossoltân) par Moširoddowle (p. 25 ss.).

L'échec de Aminoddowle tient tant à l'intervention de certains facteurs (autoritarisme Qâjâr, factionnalisme bureaucratique, rivalités des puissances) qu'à sa personnalité (ses liens avec les grandes familles bureaucratiques et même avec la famille royale; ses intérêts financiers mêlés à la trame du système gouvernemental existant). Ses initiatives pour centraliser les revenus de l'administration et réduire les dépenses touchaient les intérêts d'un grand nombre de dignitaires et de leurs clients. Ses mesures financières favorisaient des membres de sa famille et lésaient des religieux (p. 30). De nombreuses sources d'archives britanniques ainsi que les *Xâterât* du Colonel Kosogovski (trad. Téhéran, 1344š.) sont utilisés dans cette étude.

Abstracts Iranica, suppl. 7, s. 81-82, 1984, Leiden

J. C.

TELEKIM 1988

300. ĀDAMIYAT, F. *Šureš bar emtiyâz-nâme-ye Reži. Taḥlil-e siyâsi*. Tehrân, Payâm, 1360 š., 155 p., 4 fac-similés.

Dans le style des études historiques déjà publiées par l'A. sur les mouvements de réforme en Iran dans la deuxième partie du XIX^e s. (cf. son dernier livre avec H. Nâteq, présenté dans *Abst. Ir.* 1, 91), voici une analyse sur l'affaire du monopole des Tabacs basée sur des documents de première main dont beaucoup sont inédits. Alors que N. Keddie, dans son livre sur le même sujet (*Religion and Rebellion in Iran. The Iranian Tobacco Protest of 1891-1892*, Londres 1966) avait insisté sur le conflit des influences russe et britannique, sur le rôle de Jamâloddin «Afqâni» et sur le caractère nouveau donné aux luttes anti-absolutistes par l'intervention des 'olamâ, l'A. cherche ici à dégager quelle force politique a été déterminante dans le succès du mouvement populaire. Bien qu'il manque à cette analyse les instruments méthodologiques d'une véritable sociologie historique, et que, trahissant malgré lui son positivisme historique déclaré, l'A. laisse voir, ici ou là, quelques valorisations idéologiques, il nous donne un éclairage neuf et subtil sur cette révolte anticolonialiste : ce sont les commerçants des bâzârs qui ont mené la lutte, entraînant parfois malgré eux les 'olamâ, et les obligeant à entériner des décisions présentées comme des *fatvâ*. À plusieurs reprises, Mirzâ Hasan Âštiyâni tente des compromis politiques avec le gouvernement, et se heurte au désaveu des masses. Mirzâ Hasan Širâzi a assumé la paternité du fameux *fatvâ* ordonnant le boycottage, mais c'était bien un faux. Des groupes plus radicaux, dont certains dirigeants étaient à Istanbul, ont été freinés dans leur action révolutionnaire par la prudence conservatrice des 'olamâ et par le soupçon parfois fondé que le gouvernement, aidé des théologiens, répandait sur eux : ils étaient *bâbi*, et se cachaient sous l'habit religieux. Grâce à de larges citations tirées des documents utilisés, notamment l'original manuscrit de la *Resâle-ye doxâniye* de šeyx Hasan Karbalâ'i (éditée imparfaitement à Arâk, 1333 š., par E. Dehgân, «*Târix al-doxâniye*»), les archives Aminozarb, les archives de Nâyebossaltane (coll. X. Šâheb-jam'), et les mémoires publiés par des témoins de l'époque, l'A. a estompé la rigidité de certains présumés inexprimés. La rigueur de son exposé historique fait oublier également l'injustice excessive des jugements de l'A. sur trois historiens occidentaux (E. Kedourie, N. Keddie, H. Algar), accusés d'être au service de la juiverie et du colonialisme. L'A. rend par contre courageusement hommage à H. Nâteq, ce livre n'étant que le premier volet d'une étude plus vaste projetée en commun avec elle.

Y. R.

Abst. Ir. SUPP. 5, 1982 Leiden. s. 78

10 EKIM 1998

کوثری، مسعود (۱۳۴۳ -)

۹۱۸- آسیب شناسی فرهنگی ایران در

دوره قاجار، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران

(باز)، چاپ اول / ۳۰۰۰ نسخه، ۲۱۰ ص، فارسی، رقعی

(شمیز)، بها: ۱۳۰۰۰ ریال، کتابنامه: در پایان هر فصل،

منابع: ۲۰۱-۲۰۶.

Kagashar

شابک: ۹۶۴-۵۹۳۳-۰۹-۹

کد پارسا: B۱۷۰۵۶

عنوان به لاتین:

*Cultural Pathology of Iran in Qājār's
Period*

قاجار - تمدن و فرهنگ

مؤلف ابتدا به تعریف فرهنگ و عناصر آن پرداخته و سپس نظام فرهنگی و حقوقی ایران در زمان قاجاریه را بررسی نموده است. وی پس از معرفی عوامل ایجاد آسیب فرهنگی، چگونگی عملکرد آنها را بیان می‌نماید. مؤلف باورهای مذهبی خرافی و تاریخی را تشریح کرده و ارتباط باورها و ایدئولوژی‌ها و همچنین بحران ایدئولوژی در دوران قاجار را بررسی می‌کند. در ادامه جایگاه شیوه‌های قومی و آداب و رسوم به عنوان هنجارها در ساختار فرهنگی کشور مشخص شده و آسیب‌پذیری فرهنگی به عنوان معلول تعارض عناصر فرهنگی ریشه‌یابی می‌گردد. ارزشهای فرهنگ ایران در دوره قاجاریه تحت عناوین مذهب، خانواده، ازدواج، اخلاق جنسی و ارزشهای سیاسی و اجتماعی نیز در این کتاب

مورد بررسی قرار می‌گیرد. نویسنده ضمن بررسی علل درونی تعارض یاد شده، از اشاعه عناصر فرهنگی غرب به عنوان علت برونی آن نام می‌برد.

احیایی، زینب (ناقد و توصیف کننده)
۲۶۰۵- «معرفی کتاب آموزش،
دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران
قاجار»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، پیاپی ۷۲،
ص ۴۰-۴۲، فارسی، کتابنامه: ۴۲.

کد پارسا: A۶۳۲۸۴

کتابخانه

عنوان متن نقد شده:

آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران
قاجار، مهدی حقیقت خواه [مترجم]

نویسنده کتاب، مونیکا ام. رینگر است.

تمدن و فرهنگ قاجاریه

افکاری، فریبا

۲۶۰۶- «کشف الصنایع دایرةالمعارفی
ارزشمند در حوزه صنعت، هنر و علوم
و فنون ایران عصر قاجار»، کتاب ماه
کلیات، پیاپی ۷۳، ص ۵۰-۵۷، فارسی، کتابنامه: ۵۷،
سند: در صفحات مختلف.

کد پارسا: A۶۶۶۸۶

کتابخانه

عنوان متن نقد شده:

کشف الصنایع، حسینی، علی

صنایع عصر قاجاریه

معرفی نسخه‌ای منحصر به فرد در معرفی
هنرها و صنایع داخلی و خارجی عصر قاجار با عنوان
'کشف الصنایع' اثر سید علی حسینی است. نویسنده در
دو بخش، هنرها را معرفی کرده است. در بخش اول
با عنوان فنون مختلفه، هنرهای مانند کاغذسازی و
مرکب‌سازی و شیشه‌گری و چسب‌سازی و صحافی و
رنگ‌سازی و در بخش دوم هنرهای ساختن جواهرات
و معادن مصنوعی و شعبات معرفی شده است. این اثر
جهت عموم مردم نوشته شده است و به گروه یا صنف
خاصی از مردم اختصاص ندارد. ویژگی تعلیمی و
کاربردی آن مهم‌ترین خصوصیت کتاب است. نویسنده
به زبان‌های فرانسه و انگلیسی آشنایی کامل داشته و
در پایان کتاب، فرهنگی از اصطلاحات هنری این دو
زبان و معادل فارسی آنها را آورده است. نویسنده مقاله
این اثر را با استفاده از نسخه منحصر به فرد آن آماده

چاپ نموده و مقالاتی نیز در معرفی آن به فارسی و
انگلیسی تحریر کرده است.

06 MART 2008

MADDE YAYINLANDIKTA
SONRA GELEN DUKÜMLER

رؤفی، فریبا

۵۵۸۱- مضامین اجتماعی - سیاسی

در آثار عارف قزوینی و میرزاده عشقی،

مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد واحد مرکز، دانشکده

ادبیات و علوم انسانی، ۲۱۱ص، فارسی، استاد راهنما:

غلامحسین مرزآبادی؛ استاد مشاور: مهر دخت برومند.

کد پارسا: P۱۳۶۲۶

□ قاجاریه - اوضاع سیاسی و اجتماعی

قاجاریه؛ شاعران عصر مشروطیت (ادبیات)؛ شعر عصر

مشروطه (ادبیات)

① پژوهشی در اوضاع سیاسی دوره مشروطه و

تأثیرات آن در تحول شعر و نثر فارسی و به طور

مشخص در آثار عارف قزوینی و میرزاده عشقی

است. نویسنده با بیان این نکته که آثار ادبی هر دوره

به طور مستقیم و غیر مستقیم از اوضاع اجتماعی و

سیاسی زمان خود تأثیر می‌پذیرند، عارف و عشقی را

سازندگان زبان انقلابی و سیاسی - اجتماعی دوران

مشروطیت می‌داند. بر اساس این نوشتار، مضمون

سیاسی - انتقادی و سادگی و روانی از ویژگی‌های

اشعار شاعران نهضت مشروطیت است که در آثار این

دو شاعر به اوج خود رسیده است. اوضاع سیاسی ایران

در عهد قاجار، وقایع تاریخی و عوامل پدید آورنده

مشروطه، تعریف شعر و انواع آن، ویژگی‌های ادبیات

معاصر، زندگینامه و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی

عارف قزوینی و میرزاده عشقی از دیگر سرفصل‌های

مطرح در این پایان‌نامه‌اند.

زرباف اصل، علیرضا

□ نقد تطبیقی بین اشعار ناصر خسرو

و سیف فرغانی. (شماره ۸۲۹۴)

سیف فرغانی

زرقانی، سیدمهدی

□ «بهار و تعامل معتدل با سنت و

تجدد». (شماره ۳۲۱۲)

اندیشه محمدتقی بهار

22 AËU 2007

SAVORY, Roger. The Qajars: "Last of the Qezelbāš". *Society and culture in Qajar Iran. Studies in honor of Hafez Farmayan*. Edited by Elton L. Daniel. California: Mazda Publishers, 2002, pp.3-32.

SOUDAVAR (FARMAN FARMAIAN), Fatema. Haft qalam arayesh in Iranian lands from prehistory to the Qajar period. *Qajar era health, hygiene and beauty*. Ed. Sahar Barjesteh van Waalwijk van Doorn-Khosrovani, L.A.Ferydoun Barjesteh van Waalwijk van Doorn (Khosrovani), and Manoutchehr M.Eskandari-Qajar. Rotterdam: International Qajar Studies Association, in co-operation with Barjesteh van Waalwijk van Doorn & Co's Uitgeversmaatschappij, 2003, pp.107-130. [Cosmetics for married women.]

TAHMASBPOUR, Mohammad Reza. Italians and photography in Persia 1853-1862: Focchetti, Pesce, Giannuzi and Montabone. *The Montabone Album*. Ed. L.A.Ferydoun Barjesteh van Waalwijk van Doorn (Khosrovani), Manoutchehr M.Eskandari-Qajar and Nathalie Farman Farma. Rotterdam: International Qajar Studies Association, in co-operation with Barjesteh van Waalwijk van Doorn & Co's Uitgeversmaatschappij, 2004, pp.31-38.

TAHMASBPOUR, Mohammad Reza. Photographs on health and hygiene in the Qajar era. *Qajar era health, hygiene and beauty*. Ed. Sahar Barjesteh van Waalwijk van Doorn-Khosrovani, L.A.Ferydoun Barjesteh van Waalwijk van Doorn (Khosrovani), and Manoutchehr M.Eskandari-Qajar. Rotterdam: International Qajar Studies Association, in co-operation with Barjesteh van Waalwijk van Doorn & Co's Uitgeversmaatschappij, 2003, pp.9-26.

MADE IN THE NETHERLANDS
SONRA GEEN TOEGITMAN

MADDE KATILIMLI OLARAK
SONRA İBLENEN BİRİMAN

BAKHTIAR, Ali Asghar. H.I.H. Prince Massoud Qajar 'Zell os-Soltan' and his family. *Qajar Studies: Journal of the International Qajar Studies Association*, 5 (2005) pp.155-166.

BARJESTEHL VAN WAALWIJK VAN DOORN (KHOSROVANI), L.A.Ferydoun. Introduction to war and peace in the Qajar era. *Qajar Studies: Journal of the International Qajar Studies Association*, 5 (2005) pp.9-16.

BARJESTEHL VAN WAALWIJK VAN DOORN (KHOSROVANI), L.A.Ferydoun. Mistaken identities: Anoushirvan (Shir) Khan (Qajar Qovanlu) 'Eyn ol-Mulk' 'Etezzad od-Doleh' and Prince Ali Qoli Mirza 'Etezzad os-Saltaneh'. *Journal of the International Qajar Studies Association*, 2 (2002) pp.91-150.

BARJESTEHL VAN WAALWIJK VAN DOORN (KHOSROVANI), L.A.Ferydoun & BAYANI, Bahman. The Fath Ali Shah project. *Qajar Studies: Journal of the International Qajar Studies Association*, 4 (2004) pp.165-213. [Documenting his descendants.]

BARJESTEHL VAN WAALWIJK VAN DOORN-KHOSROVANI, Sahar & BARJESTEHL VAN WAALWIJK VAN DOORN (KHOSROVANI), L.A.Ferydoun. An overview of the state of health and hygiene in the Qajar era. *Qajar era health, hygiene and beauty*. Ed. Sahar Barjesteh van Waalwijk van Doorn-Khosrovani, L.A.Ferydoun Barjesteh van Waalwijk van Doorn (Khosrovani), and Manoutchehr M.Eskandari-Qajar. Rotterdam: International Qajar Studies Association, in co-operation with Barjesteh van Waalwijk van Doorn & Co's Uitgeversmaatschappij, 2003, pp.27-62.

Kasra
Feth Ali Shah
Kasra

22 AGU 2007

177. GLEAVE, Robert. « *Jihād* and the Religious Legitimacy of the Early Qajar State », in : Robert Gleave, ed., *Religious and Society in Qajar Iran*. Londres et New York, Routledge Curzon, 2005, pp. 41-70.

Robert Gleave nous a déjà fourni de nombreuses contributions sur le droit shi'ite moderne, et notamment la question du *jehād*. Il analyse ici le regard porté par quatre juristes du début de la période qājār sur le *jehād* : 'Alī b. Moḥammad 'Alī al-Ṭabāṭabā'ī (m. 1231/1816), Mīrzā Abū al-Qāsem b. Moḥammad al-Qommī (m. 1231/1816), Šeyḫ Ja'far Ḥeḍr Kāšef al-Ġeṭā' (m. 1227/1812) et Mīrzā Moḥammad b. 'Abd al-Nabī al-Aḥbārī al-Neyšābūrī (m. 1233/1818). Les trois premiers appartenaient à l'école *oṣūlī*. Le dernier d'entre eux, Neyšābūrī, fut le dernier grand représentant de l'école *aḥbārī* à la période moderne. Leurs attitudes respectives vis-à-vis du *jehād* furent extrêmement ambiguës et complexes. L'A. analyse ici avec grande minutie les ouvrages de droit que rédigerent ces quatre *foqahā* et plus précisément les passages consacrés à la question du *jehād*, et plus généralement de la guerre, au cours de l'occultation majeure (*ḡeybat-e kobrā*). Même si l'approche de chacun de ces juristes est légèrement différente, aucun d'entre eux n'accordaient réellement de légitimité au *jehād* au cours de l'occultation majeure. Ils préféreraient, le plus souvent, parler de défense (*defā*). Pourtant, dans les faits, ces derniers appuyèrent le souverain qājār Fath-'Alī Šāh dans sa déclaration de *jehād* contre les Russes. Ils rédigerent même des *fatvā* pour cela. Celles-ci contredisent ouvertement leurs conclusions présentées dans leurs traités de droit. La symbolique du *jehād* était tellement forte que le souverain ne pouvait se contenter d'appeler simplement à la guerre (*jang*). Les '*olamā* décidèrent donc d'appuyer cet appel.

Comme le démontre l'A., la question du *jehād* permet toujours à un auteur shi'ite de s'exprimer concernant la légitimité du gouvernement au cours de l'occultation. Ainsi, l'un des principaux intérêts de cet article est de parvenir à démontrer que si ces juristes shi'ites accordèrent de fait une légitimité au souverain pour mener le *jehād* contre les Russes, le pouvoir qājār demeurerait pour ces derniers illégitime (*jā'er*). Leurs ouvrages de droit le démontrent largement. Ainsi, il ne s'agit pas uniquement d'un article minutieux sur le statut du *jehād* dans le *feqh* shi'ite. Les conclusions historiques que propose Robert Gleave sont extrêmement intéressantes pour l'histoire des relations entre '*olamā* shi'ites et Etat au début de l'époque qājār. Jusqu'à présent, les chercheurs ont surtout travaillé sur des sources plus tardives.

D.H.

174. EBRAHIMNEJAD, Hormoz. « Religion and medicine in Qajar Iran », in : Robert Gleave, ed., *Religion and Society in Qajar Iran*. Londres et New York, Routledge Curzon, 2005, pp. 401-428.

Hormoz Ebrahimnejad, dont nous avons dirigé et publié la thèse (*Pouvoir et succession en Iran. Les premiers Qâjâr 1726-1834*, Société d'Histoire de l'Orient – l'Harmattan, Paris, 1999), a orienté ses recherches vers l'histoire de la médecine dans l'Iran Qâjâr (sur son ouvrage intitulé *Medicine, Public Health and the Qajar State*, Brill, Leiden, 2004, voir notre c.r. à paraître dans *Studia Iranica*). Il examine ici le processus de modernisation de la médecine traditionnelle et les rapports de celle-ci avec la religion. Ces rapports sont liés, d'une part, à des causes « surnaturelles » (magie, astrologie, religion) et, d'autre part, à l'assimilation par l'islam de théories d'origine grecque (aristotélicienne et galénique). Les textes religieux fondateurs et les pratiques médicales sont rappelés. Un long paragraphe concerne la réforme des institutions médicales, dans la seconde moitié du XIX^e s., et la résistance des médecins traditionnels, surtout à l'introduction de nouveaux médicaments. En fait, on voit alors, dans la plupart des textes scientifiques, une combinaison entre « moderne et traditionnel ». La scission entre l'institution médicale et les autorités religieuses intervient tardivement (fin du XIX^e s.). La revivification de la médecine traditionnelle et des pratiques est proposée par 'Alî Astarâbâdî dans son traité intitulé *Safine-ye Nuh* (Arche de Noé) dont un extrait est donné en traduction par l'auteur. J.C.

199. SAHIM, Haideh. « Jews of Iran in the Qajar period: persecution and perseverance », in : Robert Gleave, ed., *Religion and Society in Qajar Iran*. Londres & New-York, Routledge Curzon, 2005, pp. 293-310.

Cet article est une présentation des principales violences auxquelles durent faire face les communautés juives d'Iran au cours de la période qājār. L'introduction de l'article débute par un constat : les minorités religieuses résidentes en Iran à l'époque qājār étaient appauvries et lassées. Pour l'A., les communautés juives étaient les victimes de trois groupes sociaux différents : 1) l'État qui les surchargeait d'impôts ; 2) les

marchands qui tentaient de les éliminer du commerce ; 3) le bas clergé shi'ite attisant la haine à leur encontre et fomentant les violences. L'A. insiste sur le fait que les juifs, au contraire des chrétiens et des zoroastriens, ne disposaient pas de pouvoirs étrangers prêts à intervenir pour les défendre. Après avoir pris une série d'exemples historiques précis pour démontrer les exécutions et violences dont furent victimes les communautés juives, notamment à Hamadān en 1892 et Téhéran en 1900, Haideh Sahim conclut son article sur deux réflexions plus générales. D'une part, c'est seulement avec la fin du régime qājār que les exactions diminuèrent réellement. D'autre part, l'impunité avec lesquelles les violences anti-juives purent s'exercer au cours de l'Iran qājār démontre que le pouvoir, malgré son caractère autoritaire et arbitraire, demeurait parfois largement inactif et absent face aux violences qui secouaient son territoire. D.H.

MADDE YATIMLANDIRTAŃ
SONRA GELEN DOKÜMAN

05 KASIM 2008

169. AMIR ARJOMAND, Said. « Political ethic and public law in the early Qajar period », in : Robert Gleave, ed., *Religion and Society in Qajar Iran*. Londres et New York, Routledge Curzon, 2005, pp. 21-40.

M. Arjomand a publié de nombreuses études centrées sur les relations entre la religion et le pouvoir dans l'Iran shiite (voir les intitulés dans la bibl. *in fine*). Il examine ici la théorie de la dualité des pouvoirs (séculier et religieux) d'après des auteurs de la première période qâjâre (1795-1848). Cette théorie était enracinée dans des écrits de la période safavide, certains auteurs ayant alors « accommodé » la tradition concernant la morale politique (essentiellement celle des « miroirs des princes ») avec les principes du shiisme. Les auteurs choisis par Arjomand n'étaient pas tous des 'olamâ. Cependant, cette « théorie des deux pouvoirs » trouve sa meilleure expression dans les traités du juriste shiite Seyyed Ja'far Kašfî, m. en 1267/1850-1 (voir. p. 26ss.). L'émergence des écrits politiques critiques, un an après la défaite persane dans la seconde guerre contre les Russes, en 1828, est aussi analysée. Ces écrits marquent la transition avec l'ère des réformes commencée par Mîrzâ Taqî Hân « Amîr Kabîr » en 1848. J.C.

Karacaslar

MADDE YAFINLANDIRGAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

05 KASIM 2008

200. SCARCE, Jennifer. « Some interpretations of religious and popular culture in Qajar tilework », in : Robert Gleave, ed., *Religion and Society in Qajar Iran*. Londres et New York, Routledge Curzon, 2005, pp. 429-448.

Karacaslar
En s'appuyant sur une intéressante iconographie, Mme Scarce nous présente ici l'arrière-plan politique d'une certaine valorisation du passé culturel de l'Iran sous les Qâjâr, sur le plan religieux, épico-religieux, littéraire, national (avec idéalisation du passé pré-islamique). Alors que le répertoire iconographique sur divers supports (livres, miniatures, laques peintes, textiles, stucs, sculptures etc.) est assez bien documenté, l'étude de la céramique qâjâre a été quelque peu négligée. L'A. nous en fournit ici de beaux exemples en matière d'art floral, de scènes bibliques (Yûsof et Zoleyhâ). Pour les scènes religieuses shiïtes, elle revient notamment sur le *tekiye* Mo'âven al-molk de Kêrmânšâh, publié en partie par P. R. Peterson (Berlin 1979), avec une scène de *daste* (procession de pénitents) et une scène « Achæmenid » (voir fig. 21.9 et 21.10. A propos de Šîrâz, l'article ne comporte aucune mention des belles mosaïques de l'« Hüseyniyye Mošîr » (voir notre article « Hüseyniyya-ye Mošîr », *Elr.*, XII, p. 518). J.C.

KASIM KATIMI ANDIRI
5 KASIM 2008

202. SEFATGOL, Mansur. « From *Dār al-Saltana-yi Isfahān* to *Dār al-khilāfa-yi Tīhrān*: continuity and change in the Safavid model of state-religious administration during the Qajars (1795-1895/1209-1313) », in : Robert Gleave, ed., *Religion and Society in Qajar Iran*. Londres et New York, Routledge Curzon, 2005, pp. 71-83.

Kasim
Ce bref article met l'accent sur la survivance du modèle safavide dans l'administration religieuse de l'Iran qâjâr. Malgré la défection de certains 'olamâ émigrés aux 'Atabât ou en Inde, suite à la chute des Safavides, et la limitation de leur influence sous les Afšâr et les Zand, ceux-ci constituèrent une force vitale dans la structure administrative qâjâre. Mais les changements religieux structurels s'étaient produits avant et après la montée au pouvoir des Qâjâr. Alors que sous les Safavides les 'olamâ entretenaient d'étroites relations avec le pouvoir et occupaient des postes importants, il n'en était pas de même sous les Qâjâr où, depuis le début, les religieux les plus influents « apparaissent séparés de l'État » (p. 80). Ils constituèrent, en fait, un contre-pouvoir qui attendait toutes les occasions pour exprimer sa force. J.C.

05 KASIM 2008

230. al-KHAMIS, Ulrike & EVANS, Godfrey. « Faint Echoes of Past Splendour – A Group of Brass Plaques from 19th-Century Qajar Iran », in : Robert Hillenbrand, ed., *Shahnama: The Visual Language of the Persian Book of Kings*. Aldershot, Ashgate, 2004, pp. 129-141.

Kagalar
This fascinating article examines 49 brass plaques – currently housed in the Royal Museum of Scotland – which had been manufactured in 19th century Qajar Iran and purchased by one William Grieve in Bombay in the early 1890s. These distinctive pieces eventually made their way to the Grieve household in Berwick before being donated to the Royal Museum of Scotland in 1946. Al-Khamis and Evans provide a

methodological and inspiring analysis of these pieces, which originally hailed from a wealthy, urban household, and in doing so contemplate the significance of their various inscriptions and renditions of legendary and historical figures from a wide spectrum of religious and literary traditions. They provide more-than-convincing evidence that specific plaques (such as one showing an equestrian figure, another profiling the figure of Joseph, and another depicting Farhad working on Mount Bisitun) were indeed replicative of well-circulated icons appearing in other 19th century Qajar artistic genres: tile work, gouache, oil painting, lithographs. In conclusion, the authors focus on the mark of “Bibby, Sons and Co.” which appears on the rear of one of the plaques, and on the basis of this, are able to demonstrate how 19th century Iranian craft manufacturing was based to some extent on British-imported alloys and metals. C.M.

224. FLOOR, Willem. *Wall Paintings and Other Figurative Mural Art in Qajar Iran*. Costa Mesa (CA), Mazda Publishers, 2005, 208 p. et 13 ill. n.-b.

Rétablir l'art qajar dans une perspective historique, économique et sociale, tel est le but fixé d'emblée par Willem Floor dans cet ouvrage portant sur différentes formes de représentations figurées (la peinture principalement) décorant les murs des édifices dans l'Iran des Qajars. C'est en s'appuyant exclusivement sur une approche historico-sociale que l'A. tente de répondre aux questions suivantes : quand ont-elles été utilisées ? Par qui et dans quels buts ? Dans quels édifices et dans quelles villes ? Quels en sont les sujets ? Comment ces représentations étaient-elles perçues par un large public ? Ont-elles entraîné de réels changements ? W.F., reprochant aux historiens de l'art d'avoir jusqu'à présent négligé ces questions, exclut pour sa part de son propos toute étude proprement artistique des œuvres. La qualité de l'iconographie illustrant cet ouvrage s'en ressent fortement, les reproductions étant tout à la fois trop peu nombreuses (13 en tout) et de mauvaise qualité.

Kacarla
L'ouvrage, découpé en cinq chapitres, présente toutefois le grand intérêt d'offrir au lecteur un riche inventaire des monuments en rapport avec le sujet. Dans un premier chapitre, W.F. recense de manière très didactique, parfois un peu schématique, les principaux acteurs du sujet – mécènes royaux et artistes –, tout en en définissant la portée générale, tant politique que sociale. Les quatre chapitres qui suivent reprennent brièvement, ville par ville, édifice par édifice, l'ensemble des lieux agrémentés de telles ornements. L'A. les inventorie de la sorte : d'abord les édifices royaux et demeures privées (chap. 2, pp. 43-120), qui constituent la grande majorité des architectures concernées, puis les bâtiments publics, autrement dit les bazars, bains, caravansérails et relais de poste (chap. 3, pp. 121-134), puis encore les édifices religieux (chap. 4, pp. 134-161), et pour finir les bas-reliefs (chap. 5, pp. 162-190), un décor ne figurant que trop rarement dans les études portant sur l'art qajar. L'ouvrage de W.F. présente encore de ce point de vue un intérêt certain.

Rejetant vigoureusement, et à juste titre, le postulat selon lequel l'art qajar a trouvé sa plus belle expression dans les laques, la peinture sur toile et les émaux, W.F. se pose ici en détracteur d'un courant de pensée qui connut une certaine postérité en histoire de l'art et qui a certainement contribué, durant un temps, à la méconnaissance du sujet. Toutefois, depuis quelques années déjà, d'importantes études artistiques sur la peinture qajar ont vu le jour et laissent présager d'un regain d'intérêt pour ce qui demeura, pendant trop longtemps, l'un des parents pauvres de l'art persan. E.B.d.l.P.

MADDP TAYM LANDIRTAN
30/11/2008

05 JAN 2008

167. AGHAIE, Kamran. « Religious rituals, social identities and political relationships in Tehran under Qajar rule, 1850s-1920s », in : Robert Gleave, ed., *Religion and Society in Qajar Iran*. Londres et New York, Routledge Curzon, 2005, pp. 373-392.

Karbalā
Cette étude vient s'ajouter aux nombreuses contributions anciennes et récentes sur les cérémonies liées à la commémoration du drame de Karbalā et sur l'attitude du pouvoir vis-à-vis de ces rituels populaires. L'apport essentiel de cet article concerne la construction de *tekiyes* à Téhéran et leur localisation, retracée notamment d'après les données du « recensement officiel » de 1869 (note 38). Les patrons ou donateurs en profitent pour rehausser leur prestige. Outre des notables téhéranais, on trouve parmi eux des hommes politiques, et particulièrement Nāṣer al-dīn Šāh. Malgré quelques titres donnés en français, les sources utilisées se limitent à celles publiées en anglais et en persan.

J.C.

209. SHAHVAR, Soli. « Communications, Qajar Irredentism and the Strategies of British India: The Makran Coast Telegraph and British Policy of Containing Persia in the East (Balutchistan) ». Part I: *Iranian Studies*, 39/3, septembre 2006, pp. 329-351; Part II: *idem*, 39/4, décembre 2006, pp. 569-595.

L'A. de cet excellent article avait déjà soutenu une thèse inédite sur le projet britannique de ligne télégraphique indo-européenne : S. Shahvar, « The Formation of the Indo-European Telegraph Line: Britain, the Ottoman Empire and Persia, 1855-1865 » (Unpublished Ph.D dissertation, the University of London, 1997). Il nous démontre ici comment le gouvernement qājār résista aux pressions anglaises à propos de la construction de la ligne télégraphique devant relier Karachi à Fao, en territoire sous contrôle ottoman. Pour des raisons techniques (attente de l'amélioration des liaisons par câbles sous-marins), la construction d'une ligne terrestre traversant le Makrān fut envisagée. Cette ligne devait passer par des territoires au statut politique vague. Cela impliquait les revendications de trois gouvernements : la Perse, Mascate (les Qājār affermaient à l'Imam de Mascate certains ports ou bandes côtières, en particulier au Makrān), Kalāt (dont le khan contrôlait la partie orientale du Balutchistan, notamment à travers certains chefs locaux).

La première partie concerne : un rappel du contrôle des Anglais et des Persans sur le Baluchistan jusqu'aux années 1850 ; les projets britanniques sur cette zone et surtout sur le Makrān ; les repérages préparatoires ; les conflits d'intérêts et la recherche d'une alternative à la traversée de territoires persans ; le projet de construction de la ligne terrestre Karachi-Gwadar ; le début et l'arrêt de la construction (1862) ; la reprise des négociations et la construction de cette ligne.

La seconde partie concerne tout d'abord la volonté des Qājārs d'avancer vers l'Est, contrée par les Anglais qui revendiquaient la possession de Gwadar (Gwadur). La ligne terrestre Karachi-Gwadar finira par rejoindre, en 1865, les territoires sous contrôle ottoman (par câbles sous-marins de Fao et Bushir à Gawdar). Les implications politiques de cette construction entraînèrent de longues négociations sur la démarcation de la frontière orientale de la Perse au contact de l'Inde britannique. Bien qu'à la fin défavorisé par les tractations politiques des Anglais, le gouvernement qājār fit montre d'une résistance « honorable » à leur pression.

J.C.

MADDE YAYIMLANDIRTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

06 HAZ 2010

193. KONDO, Nobuaki. « Moneylending in Qajar Tehran: Analysis of 'Stipulated' Sale Deeds ». *Bulletin of the Society for Western and Southern Asiatic Studies, Kyoto University*, 63, 2005, pp. 14-40 [in Japanese]. *Kacorde*

Although the Islamic law forbids moneylending at interest, throughout history different legal devices were developed and used to allow such transactions. One of these procedures, known as "stipulated" sale deed, is treated here. In this contract, the debtor was to sell a part of his properties, usually real estate, to the creditor, who should rent the same object to the debtor for an allotted time period at interest. After the agreed-upon term, the creditor was to return it to the debtor, provided the latter could repay to the former the purchase money as well as the total interest. In this way, the contract could actually function as interest-bearing moneylending. This well-documented article analyzes the legal and economic aspects of this kind of contract, as well as the reasons for its widespread diffusion in 19th century Tehran, by examining some of such sale deeds. In the Qajar capital, according to the author, individuals with various backgrounds, such as royal princes, officials, merchants, and craftsmen, negotiated such contracts, and advanced money to one another. In spite of a possible violation of the Islamic law, the author stresses, such agreements were all the more habitually used for funding because neither professional moneylenders nor modern banks were to be found in the city at that time.

A.Y.

06 HAZ 2010

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

184. GLEAVE, Robert. « The clergy and the British: perceptions of religion and the ulama in early Qajar Iran », in : Vanessa Martin, ed., *Anglo-Iranian Relations since 1800*. London, Routledge Curzon, 2005, pp. 36-54.

Kacarla

Cet article particulièrement clair analyse la perception qu'avaient les sujets britanniques du clergé shi'ite iranien durant la première partie de l'époque qājār. À travers quatre évènements échelonnés dans le temps, l'A. montre de quelle manière le regard porté par les diplomates anglais sur les oulémas devint plus complexe et précis. Ils modifièrent progressivement leur attitude à l'égard de ces derniers, percevant le rôle politique majeur qu'ils jouaient en Iran. Les Britanniques en vinrent alors à tenter de s'appuyer sur eux afin de défendre leurs intérêts politiques et économiques dans la région.

La première partie de l'article consiste en une étude des correspondances diplomatiques évoquant le pouvoir social des oulémas au cours de l'époque zand et au début de l'ère qājār. La seconde partie concerne les réactions britanniques vis-à-vis du rôle des religieux au cours des deux guerres irano-russes, durant le règne de Fath 'Alī Šāh. La troisième partie donne une analyse des courriers échangés au cours de l'année 1836 entre le diplomate John McNeill et Moḥammad Bāqer Šaftī, l'un des religieux iraniens les plus respectés du moment. À travers l'exemple de Būshehr, l'A. évoque finalement les rancœurs des oulémas de second rang envers le Royaume-Uni.

R. Gleave insiste ici sur l'usage d'une rhétorique toujours plus religieuse de la part des diplomates britanniques, dans le but de s'assurer de l'étroite collaboration des oulémas. Ils encouragèrent ainsi le clergé iranien, comme le faisait l'empire ottoman, à faire la guerre aux Russes au nom du *jihad* contre les infidèles, insistant par ailleurs sur l'opposition intrinsèque existant entre les valeurs de la France révolutionnaire et celles de l'islam, afin d'éviter tout rapprochement entre les Qājār-s et la France. D.H.

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

06 HAZ 2010

195. KONDO, Nobuaki. « The Early Qajars and Tehran: Seasonal Travels of the Court and the Capital City ». *Bulletin of the Society for Near Eastern Studies in Japan*, 48-2, 2005, pp. 66-86 [in Japanese]. *Kağarlar*

When and where did Āgā Moḥammad Ḥān Qājār ascend the throne, when and why did he choose Tehran as his capital, and what role did the new capital assume for the

first Qajars? This brilliant article tackles these interesting but unresolved questions and presents a more consistent answer, using not only contemporary chronicles but also numismatic sources and archival records. According to the author, and contrary to some early studies, it was in 1785 that Āgā Moḥammad Ḥān chose Tehran as his capital. As to his coronation, the author acknowledges that he had already been recognized as ruler of Iran as of 1786 as previously believed, showing a document from that time that refers to Āgā Moḥammad Ḥān as ruler. But Kondo ascertains that it was in April or May 1796 that he ascended the throne, based on some descriptions of chronicles as well as decrees issued by him at that time. Also, the author rebuts another common belief that because of their nomad mentality the early Qajars had a habit of seasonal migrations and stayed in Tehran only temporarily in winter. Certainly they passed winter in the capital but, the author emphasizes, they stayed there about two-thirds of the year; in particular, they celebrated almost every New Year in the capital. Analyzing the actual conditions of the Nowrūz celebration under previous dynasties, the author points out that the Qajars attached much more weight to the celebration in the capital. In other words, for the first Qajars the capital was not just winter quarters, but also a place for manifesting to the public their greatness as Iranian kings. The author suggests that we can see here a pioneer of Iranism, which would blossom later under the Pahlavis. A.Y.

MADDE YAYINLANDIRGAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

06 HAZ 2010

ذکاء، یحیی (۱۳۰۲ -)

۱۱۶۱- «محمودخان ملک الشعراء، نقاشی چیره دست، دانشمندی

خوشنویس، انسانی کامل»، هنر و مردم،

پیاپی ۵ و ۶ ص ۲۳-۲۳، فارسی، مصور،

محل نگهداری: خانه مطبوعات، دفتر تبلیغات اسلامی (قم)

کد پارسا: A۵۳۳۱۹

خوشنویسان عصر قاجاریه؛ ملک الشعراء، محمود (نقاشی)

زندگی نامه، فعالیتها و آثار هنری ملک الشعراء

بیان شده است. محمود خان در سال ۱۲۲۸ هجری

قصری در تهران در دودمانی تیریزی دیده به جهان

گشود. از همان ابتدای جوانی به تحصیل پرداخت و

دیری نپایید که بسیاری از علوم زمان خود را فرا

گرفت و در دربار ناصرالدین شاه از موقعیت خاصی

برخوردار شد. او که از افراد شریف و نمونه بارز ذوق

ایرانی و مظهر کامل صنایع و هنرهای عصر خود بود،

به خط نستعلیق، نسخ و شکسته مانند استادان بزرگ

خط، خوشنویسی می نمود دیگر هنر وی که باعث خیرت

هنرستانان شرق و غرب شده بود ظرافت و مهارت

در نقاشی بود. آثار هنری وی هر کدام از ویژگیها و

امتیازات خاصی برخوردار است که در این مقاله به آنها

اشاره شده است. خوی پسنذیده و تواضع و پرهیزگاری

او از مهمترین ویژگیهای اخلاقی وی به شمار می آید.

MAHDI FARMANFARMAIAN
SONILA FARMANFARMAIAN

0446 War and peace in Qajar Persia : implications past and present / edited by Roxane Farmanfarmaian. - 1st ed.. - London ; New York : Routledge, 2008. - X, 234 p. : il. ; 24 cm. - (History and society in the Islamic world) Índice

ISBN 978-0-203-93830-0

1. Irán - Historia - Dinastía Qajar, 1794-1925 2. Irán - Política y gobierno - 1794-1925 3. Qājār - Irán - S.XIX I.

Farmanfarmaian, Roxane II. Título. III. Serie.

94(55)"1794/1925"

32(55)"1794/1925"

ICMA 4-56835 R. 63637

MAHDI FARMANFARMAIAN
SONILA FARMANFARMAIAN

404. GILBAR, Gad. "The opening up of Qajar Iran: some economic and social aspects". *BSOAS* 49, 1 (1986) pp. 76-89.

This piece deals with the controversial issue of the state and development of the Iranian economy in the nineteenth century. Gilbar argues that the economy underwent impressive growth, and emphasizes the positive dimensions of the increase and diversification of agricultural output through cash crops. This, he claims, led to greater economic integration, brought more land under cultivation, and enabled an increase in imports and a higher overall standard of living. Most remarkably, the central government had little part in most of this process. It was the big merchants (*rojjar*) who played the central role in the growth of agriculture and services as well as in the beginnings of industrialization. R. M.

KAJAR

482. DAVIES, Charles E. "Qajar Rule in Fars Prior to 1849". *Iran* 25 (1987) pp. 125-153.

Basé sur des sources diplomatiques britanniques (Public Record Office) et sur des sources persanes (essentiellement le *Fārs-nāme-ye nāseri* de Fasā'i), cet article très dense (381 notes pour 18 pages de texte!) examine de manière très détaillée la nature du pouvoir politique dans le système socio-économique très complexe de la province du Fārs et de sa capitale Shiraz dans la première moitié du 19^e siècle. L'A. examine d'abord le gouvernement de Hoseyn 'Ali Mirzā, Farmān Farmā I, fils de Fath 'Ali Shāh, de 1799 à 1835. Dans une première période, ca. 1799-1812, le prince reste fidèle au gouvernement central et s'appuie sur les notables (*d'yan*) qui ont permis la transition des Zand aux Qājār, notamment sur la puissante famille du *kalāntar* Hājji Ebrāhīm, père du clan Hāšemiye qui, bien que "détruit" par le Shāh en 1801-2, connaîtra ensuite une remarquable renaissance avec la famille Qavām. Une seconde période, 1812 - mi-1820, est marquée par les visées "royalistes" du prince qui tente de s'emparer du trône Qājār à la mort de Fath 'Ali Shāh en 1834. Le Fārs connaît alors une période d'insécurité et de révoltes, suivie, sous Moḥammad Shāh, de 1835 à 1848, d'une "sorte d'ordre" (*naẓm*) et d'intégration au pouvoir central, bien que Firuz Mirzā, Farmān Farmā II (1837-39), montre aussi des tendances "royalistes". La région demeure cependant troublée (1838-44); l'autorité royale doit être rétablie par des mesures d'intimidation par "l'exemple" (*ebarat*). Sous le gouvernement de Neẓāmoddowle (1845-48), l'influence de Téhéran sur le Fārs s'accroît. En 1848 (changement de règne), les désordres entretenus par les *luṭi* reprennent.

La dernière partie de l'article, "Some Social Themes in Early Qājār Era" constitue une excellente introduction à l'histoire sociale de l'Iran Qājār, basée sur l'exemple de Shiraz où s'affrontent diverses entités socio-économiques : les *luṭi*; les quartiers (sing. *maḥalle*) où se regroupent les gens de métiers divisés entre factions *heydari* et *ne'mati*; les tribus. Les auxiliaires des gouvernants (*māzandarāni*, surtout *nuri*; soldats turcs *āzeri*) restent considérés comme des intrus. J. C.

KAJARLAR

11 MART 1994

10684 KÖNDO, N. The study of Qajar Iran in Japan, 1984-1994. *Asian Research Trends*, 6 (1996) pp.127-139

332. MAHDAVI, A. «The Significance of Private Archives for the Study of the Economic and Social History of Iran in the Late Qajar Period», in *Studies* (Pakdaman, N., éd.), in *Iranian Studies*, XVI (1983), Nos. 3-4, pp. 243-278.

Sans que cela ne soit indiqué nulle part, cet article est — sous un autre titre — la traduction quelque peu abrégée d'un article de l'A. que nous avions nous-même mis au point pour l'édition : paru sous le titre de *Les Archives Aminozzarb, source pour l'histoire économique et sociale de l'Iran (fin du XIX^e - début du XX^e siècle)*, in *Le monde iranien et l'Islam*, 4 (1976-77), pp. 195-222 (cf. *Abst. Ir.*, 1, 1979, n° 126). L'A. nous dit (n. 5) que H. Pakdaman et M. Rezvani ont utilisé les archives Aminozzarb pour des études sur la Révolte des tabacs (1890-91) et la Révolution de 1906. Il ne nous fournit aucune indication sur l'aboutissement de ces travaux (cf. l'article de H. Nāteq sur l'assassin de Nāseroddin Chah (*Abst. Ir.*, 5, 1982, n° 326) dans lequel elle utilise ces archives). J. C.

Abstracts Iranica, 2, pp. 7, 5-87-88, 1984, horden

KAJARLAR

90-930204
Zill al-Sulṭān, Ma'ūd ibn Nāṣir al-Dīn, 1849-1918.
Kāshānī-rā-i Zill al-Sulṭān / mivāsharāt-i Ma'ūd Mirzā Zill al-Sulṭān; bi-ihṭimām va taṣḥīf, Husayn Khadivjān. -- Chāp-1 i. -- [Tehran] : Intishārāt-i Asāfir, 1368 [1989]. 3 v. (639, 236 p.) ; 25 cm. -- (Ganjinah-i Kāshānī-rā va safar-nāmah-i Irānī ; shunārah-i 3-3)
In Persian; romanized record.
"Intishārāt-i Asāfir, 73-75."
Includes bibliographical references and indexes.
Contents: v. 1-2. Sarguzasht-i Ma'ūdī -- v. 3. Safer-nāmah-i Farangistūn.
9000.0018 (84.27 U.S.) (per set)
For requesting libraries only.
(Autobiographical memoirs of a ruler of the Qājār dynasty of Iran; includes travel impressions to England, Iraq and various cities of Iran)

13 KASIM 1996

استادی، رضا (۱۳۱۶-)

۲۱۸۹- «میرزای قمی و شاهان قاجار»،
علوم سیاسی، پیاپی ۲۵، ص ۸۴-۷۳، فارسی، کتابنامه:
۸۴-۸۲
کد پارسا: ۸۹۰۵۲۶

قاجاریه - اوضاع سیاسی و اجتماعی قاجاریه:
اندیشه سیاسی میرزا ابوالقاسم قمی (فقه و اصول)

بررسی نمونه‌هایی از رفتار سیاسی علمای
شیعه با سلاطین و حکام است. در این نوشتار سعی
شده است تا علت مماشات علمای بزرگ شیعه به‌ویژه
میرزای قمی با حاکمان قاجاریه تبیین گردد. نویسنده
پس از ذکر نمونه‌هایی از رفتار میرزای قمی با شاهان
قاجار، به این نتیجه می‌رسد که سلوک سیاسی علمای
شیعه با سلاطین بر اساس انگیزه‌های دینی بوده‌است
نه به خاطر مسائل مادی. وی اهداف علما از جمله
میرزای قمی از ارتباط با شاهان را به جهت حفظ یک حکم
شعنی، عدم جایگزینی ظالمان دیگر، جلوگیری از هرج
و مرج، جلوگیری از نفوذ فرقه‌های انحرافی و در نتیجه
جلوگیری از تضعیف مکتب اهل بیت(ع) دانسته است.

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

ابطحی، علیرضا

۸۷۷- «ظل السلطان، حاکم اصفهان و
واقعه رژی بر پایه اسناد و نامه‌های
تاریخی»، فرهنگ اصفهان، پیاپی ۱۷ و ۱۸، ص
۱۰۷-۱۱۷، فارسی، عکس: در صفحات مختلف.
کد پارسا: ۸۳۳۰۷۷
قاجار - وقایع و حوادث - واقعه رژی -
اسناد

تصویری از تاریخ اصفهان در زمان حکومت
ظل السلطان و جریان نهضت تنباکو است. نویسنده
ضمن شرح اجمالی از زندگانی ظل السلطان، به بیان
اقدامات ویرانگرانه وی در اصفهان، در دوران حاکمیت
ناصرالدین شاه می‌پردازد؛ سپس جریان واگذاری
امتیاز توتون و تنباکو را به یک شرکت انگلیسی، توسط
ناصرالدین شاه شرح داده و در ادامه، به نقش
روشنگرانه عالمان و مخالفت آنها و مردم، که منجر به

فتوای میرزای شیرازی، مبنی بر حرمت استعمال و
خرید و فروش تنباکو شد و نقش ظل السلطان در
سرکوبی جنبش‌های مردمی را توضیح می‌دهد.
نویسنده، در ادامه ماجرای قرار داد خرید و فروش
تنباکو با حکومت عثمانی، پس از شکست قرار داد با
انگلیسی‌ها را بیان کرده و در نهایت نتیجه می‌گیرد که
واقعه رژی (نهضت تنباکو)، قدرت علما و پیوند محکم
آنها با تاجر و بازرگانان را عیان و آشکار ساخت.

مفتون دنبلی، عبدالرزاق بن نجفقلی
(۱۱۷۶-۱۲۴۳ق)

۲۲۲۸- «مآثر سلطنتیه (از روی نسخه

موزه بریتانیا)، به کوشش فیروز منصوری، تهران:
اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۳ / ۲۱۰۰ نسخه، ۲۸۹ص،
فارسی، وزیری (شمیز)، فهرس: اعلام، اماکن، قبایل.

شابک: ۹-۵۵-۴۳۳-۹۶۴
کد پارسا: ۸۲۹۵۹۰

قاجاریه - جنگ‌های قاجاریه - جنگ
ایران و روس

بررسی تاریخ جنگ‌های ایران و روس در
دوران قاجاریه است. نویسنده از نویسندگان عصر
عباس میرزا است و آثار بسیاری از خود بر جای
گذاشته است. او در این اثر، در تلاش است تا تاریخ

روی کار آمدن قاجاریه و دو جنگ خانمان سوز ایران و
روسیه را که نهایتاً به جلیلی پخش گسترده‌ای از خاک
ایران انجامید، شرح دهد. از آنجا که بسیاری از مطالب
کتاب، گزارش گونه‌ای از دیده‌ها و شنیده‌های نویسنده
است، از لحاظ تاریخی اعتبار و سندیت ویژه‌ای دارد.

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

12 NISAN 2009

2782
Kafarlar
- Kacalar
- Muh. Kerm. han

HERMANN, Denis & REZAI, Omid. Le rôle du waqf dans la formation de la communauté Shaykhi Kermāni à l'époque Qājār (1259-1324/1843-1906). *Studia Iranica*, 36 i (2007) pp.87-131. [Waqf-nāmah written by the first and the second masters of the Kirmāni branch, Muhammad Karīm Khān (d:1871) and Muhammad Khān (d:1906) respectively. With abstracts in French and English.]

احمدی، حسین (ناقد و توصیف کننده)

۷۸۳- «نقد و نظری در باب کتاب ناسخ
التواریخ قاجاریه»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، پیاپی
۲۹، ص ۲۸-۲۷، فارسی، کتابنامه: ۲۸.
کد پارسا: ۸۲۹۵۵۸
عنوان متن نقد شده:
ناسخ التواریخ، میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر
قاجار - ناسخ التواریخ - نقد و بررسی

25 OCAK 2009

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

2620 BARJESTEH VAN WAALWIJK VAN DOORN,
L.A.Ferydoun. Introduction to entertainment in Qajar
Persia. *Iranian Studies*, 40 iv (2007) pp.447-454.

Kacar (Chanedan)
1796 - dan Pehlavi
leve korolan
(Aga Muhammad)

Braune
L.H.persia IV. 144-145

891. 59

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

277 SCARCE, Jennifer M. Princes and heroes of Bandar-i Taheri - a late Qajar Fort and the *Shahnama*. *Cairo to Kabul: Afghan and Islamic studies presented to Ralph Pinder-Wilson* / ed. Warwick Ball and Leonard Harrow. London: Melisende, 2002, pp.181-193. (Shahnama stucco reliefs.)

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

2675 ESKANDARI-QAJAR, Manoutchehr M. Novellas as morality tales and entertainment in the newspapers of the late Qajar period: Yahya Mirza Eskandari's "Eshgh-e Doroughi" and "Arousi-e Mehrangiz". *Iranian Studies*, 40 iv (2007) pp.511-528.

29 AGU 2009

31 EKİM 2003

166 *Royal Persian paintings: the Qajar epoch, 1785-1925.* Ed. Diba.Layla S. & Ekhtiar, Maryam. London: Tauris, in association with Brooklyn Museum of Art, 1998. 296pp.

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

KAJAR

268. [GILBAR, G. G. «Persian agriculture in the late Qājār period, 1860-1906: some economic and social aspects», *Asian and African studies*, 12 (1978), pp. 312-365.]

31 EKİM 2003

167 ADAMOVA, Adel T. Art and diplomacy: Qajar paintings at the State Hermitage Museum. *Royal Persian paintings: the Qajar epoch, 1785-1925.* Ed. Layla S.Diba with Maryam Ekhtiar. London: Tauris, in association with Brooklyn Museum of Art, 1998, pp.66-75

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

R518 **Structure of central authority in Qajar Iran, 1871-1896.** By Sheikholeslami, A.Reza. Atlanta, 1997. Cronin, S. *British Journal of Middle Eastern Studies*, 26 i (1999), pp.114-116 (E)

R474 **Royal Persian paintings: the Qajar epoch.** Ed. Diba Layla S. & Ekhtiar, Maryam. London & New York, 1998. Doughty, D. & Arndt, R. *Aramco World*, 50 ii (1999), p.37 (E)

1897 الفاجاريون - شاهات الفاجارين - Kajarlar

شاکرمصطفی، موسوعة العالم الاسلامي ورجالها، مج 3، بیروت 1993، ISAM KTP DN. 34792

3134 SHAHVAR, Soli. Communications, Qajar irredentism, and the strategies of British India: the Makran Coast telegraph and British policy of containing Persia in the East (Baluchistan) - Part I. *Iranian Studies*, 39 iii (2006) pp.329-351.

3135 SHAHVAR, Soli. Communications, Qajar irredentism, and the strategies of British India: the Makran Coast telegraph and British policy of containing Persia in the East (Baluchistan) - Part II. *Iranian Studies*, 39 iv (2006) pp.569-595.

179 ROBINSON, B.W. Qajar paintings: a personal reminiscence. *Royal Persian paintings: the Qajar epoch, 1785-1925.* Ed. Layla S.Diba with Maryam Ekhtiar. London: Tauris, in association with Brooklyn Museum of Art, 1998, pp.12-13

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN 25 MART 2004

01 MART 2001

17 ŞUBAT 2005

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN 12 NİSAN 1999

2773 FLOOR, Willem. Dutch wholesalers and retailers in Qajar Persia, 1815-1914. *Studia Iranica*, 36 ii (2007) pp.185-226. [With abstracts in French and English.]

R710 **Kharjas: a critical bibliography.** Supplement 1. By Hitchcock, R. & López-Morillas, C. London, 1996. V(illaverde) A(mieva), J.C. *Aljamia*, 9 (1997), pp.154-155 (S) Willstedt-Holcomb, Maria. *Al-Masāq*, 13 (2001), pp.141-143 (E)

-Kajarlar-

16 ARALIK 1993

169

1171 Baghdadi, Dr. Abdolghafour: Muhammed Ali Shah devrinde Osmanlı-Iran siyasi ilişkileri ve İran'daki iç olaylar. <1907-1909>. Doktora tezi. 1982.

KASARLAR
OSMANLILAR

1405 SCARCE, J.M. The royal palaces of the Qajar dynasty: a survey. *Qajar Iran: political, social and cultural change 1800-1925*. Ed. E. Bosworth & C. Hillenbrand. Edinburgh: Edinburgh University Press, 1983. pp. 329-351

8
OCAK 1993

16 ARALIK 1993

GILBAR, Gad G., 'The Opening-up of Qajar Iran: Some Economic and Social Aspects'. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, Vol. 49, Part 1 (1986), pp. 76-89.

KASARLAR - IRAN

89-930269
Asnâd va makâtibât-i târîkhî-i Irân : Qâjâriyâh / Muhammed Rîqâ Nâşîrî. -- Çâp-ı 1. -- (Tehran) : Intişârât-ı Kaynân, 1366-1987 or 1988.
v. 41- > : ill., facsim., ports. ; 25 cm. -- (Târîkh ; 4)
Vol. 1 rec'd this month; to be complete in 9 v.
In Persian; romanized record.
Bibliography: p. 413-414 (v. 1)
Includes indexes.
1660.001R (\$17.83 U.S.) (v. 1)
For requesting libraries only.
(Historical documents of the Qâjâr dynasty of Iran, 1779-1925; includes an introduction (36 p.) and explanatory notes by Muhammed Rîqâ Nâşîrî)

KASAR

8
OCAK 1993

16 ARALIK 1993

Micro-şâfi, Qâstâ.
fiche 89/ 85893
Fihrist-i 'ikâ'â-yî târîkhî-i Irân : davrah-ı Qâjâr / bar'rasâf va tadvîn-i Qâstâ Şâfi. -- Çâp-ı 1. -- Tihân : Dânişgâh-ı Tihân, Kitâb-khânâh-ı Markazî va Markaz-ı Asnâd, 1363-1364 [1985-1986]
2 v. : ill., facsim., ports. ; 25 cm.
In Persian; romanized record.
(Index to historic photographs of the Qâjâr dynasty of Iran, 1779-1925, housed in Kitâbkhânâh-ı Markazî va Markaz-ı Asnâd, University of Tehran; based on notes by Şusayn Mahbûbî Ardâkânî)

IRAN
KASARLAR

383

1391 MELIKIAN-CHIRVANI, A.S. Qajar metalwork: a study in cultural trends. *Qajar Iran: political, social and cultural change 1800-1925*. Ed. E. Bosworth & C. Hillenbrand. Edinburgh: Edinburgh University Press, 1983. pp. 311-328

Kasarl

8
OCAK 1993

16 ARALIK 1993

اشرف احمد. "القاديوا تي در عهد قاجاريه". آينه، سال 9، ش 1 (فروردين 1362): ص 29-32.

UNVAN
KASARLAR

16 ARALIK 1993

858 FLOOR, Willem, 'Traditional Crafts and Modern Industry in Qajar, Iran'. *Zeitschrift Der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft* (Stuttgart), 141:2, 1991, pp. 317-52

IRAN
KASARLAR

4209 DAVIES, C.E. Qajar rule in Fars prior to 1849. *Iran*. 25 (1987) pp. 125-153

Kasarl

8
OCAK 1993

16 ARALIK 1993

BOSWORTH, E. and HILLENBRAND, Carole (eds.), *Qajar Iran: Political, Cultural and Social Change, 1800-1925*. Edinburgh: Edinburgh University Press, 1986, 414pp.

KASARLAR - IRAN

89-930523
Asnâd-ı barguzîdâh : az, Sîpâhsâlâr, Zill al-Sulţân, Dabîr al-Huk / girâvârî va pîzûhîsh az, İbrâhîm Şâfî. -- (Tehran) : Arjûman-ı Târîkh : 18-yî paksh, Kitâbîfurûshî-ı Subhân, (1972?)
160 p. : facsim., ports. ; 25 cm.
In Persian; romanized record.
Includes bibliographical references and index.
300.001R (\$3.15 U.S.)
For requesting libraries only.
(Historical Iranian documents, 18th-19th century; includes explanatory notes by İbrâhîm Şâfî)

KASAR

8
OCAK 1993

KASAR

388. «Asnâd-e târîxî-e dowrân-e qâjâriye (Môhammed 'Ali Şâh estexâre mîkân)». *Iran Nameh*, 11, 3 (1984), pp. 502-510.
[Documents historiques de l'époque qadjare: Môhammed 'Ali Şâh demande conseil au Coran].

La religion chiite permet à ses fidèles d'avoir une interprétation personnelle des prescriptions coraniques et de se constituer en exégetes en consultant le Livre Saint *Estexâre* avant de prendre une décision ou d'agir, exactement de la même façon que les Iraniens consultent les poèmes de Hâfez.

1368 HILLENBRAND, R. The role of tradition in Qajar religious architecture. *Qajar Iran: political, social and cultural change 1800-1925*. Ed. E. Bosworth & C. Hillenbrand. Edinburgh: Edinburgh University Press, 1983. pp. 352-382

Kasarl

8
OCAK 1993

répond: «N'ayez pas peur. Nous sommes avec vous... Il faut que cela se fasse!» (p. 504).
L'article non signé et mal introduit, comprend en tout huit *Estexâre* de Mohammad 'Ali Şâh.
H. N.

12 EKIM 1993

1158 SHEIKHOLESLAMI, A.Reza. *The structure of central authority in Qajar Iran, 1871-1896*. Atlanta: Scholars Press, 1997. 246pp.

754. HAMIDI, Mehdi, *S'e'r dar 'asr-e Qajār*, Tehrān, Ganj-e ketāb, 1364/1985, 386 p.
[La poésie à l'époque qadjare.]

Anthologie de la poésie persane sous les Qajars comprenant, dans l'ordre chronologique, les œuvres des poètes suivants: Šabā (1238/1822). Qā'em Maqām (1251/1835). Vešāl (1262/1845). Qā'āni (1271/1854). Yaqma-ye Jondaqi (1271/1854). Foruqi-e Bastāmi (1274/1857). Md. Dāvāri (1283/1866). Md. 'Alī Soruṣ-e Ešfahāni (1285/1868). Fathollāh Xān Seybāni (1308/1890). Mahmud Xān Malekoššo'arā Kāšāni (1311/1893). L'A. fait précéder cette anthologie d'une brève introduction dans laquelle il définit son choix des dix poètes représentatifs de la première période de la poésie Qajār (de 1193/1779, mort de Karim Xān Zand, à 1324/1906, la mašruṭiyat. On notera la portion congrue attribuée à Yaqma et à Foruqi (1 et 2 pages). Heureuse initiative donc que ce recueil d'œuvres, pour la plupart difficilement accessibles.
Ch. B.

KAGAR

26 KASIM 1993

3876. Floor, Willem: *Gustārḥā'i az tāriḥ-i iḡtimā'i Irān dar 'asr-i Qāḡār / Wilim Fiūr*. — Tihhrān. — (Intišārāt-i Tūs; ...) — (Tāriḥ-i mardum-i Irān; ...) Pers., in pers. Schr. — Inhalt:angabe: Gesammelte Abhandlungen zur Sozialgeschichte der Kadscharenzeit
28 A 11207

KAGARLAR

1170. SAVORY, R.M. *The visit of three Qajar princes to England (May-September 1836 / Šafar - Jumādā I 1252). Iran and Iranian studies: essays in honor of Iraj Afshar*. Ed. Kambiz Eslami. Princeton: Zagros, 1998, pp.220-237

KAGARLAR

"KAGARLAR"

Fodor, Curtis, "Islamic Asia," S. 110-111

1559 "امتیازات نامشروع دولت قاجار به انگلیسیا". جمهوری اسلامی (19 آبان 1363): ص 9. KAGARLAR

مهمترین امتیازاتی که انگلستان در طول دوران حکومت قاجاری از دولتهای این سلسله کسب کرد.

20 OCAK 1994

Kaçarlar

S, Balhasly
Administration in Iran

S. 464

طنز در گلستان سعدی.
2442 نیکوهمت، احمد. "تحولات ادبی از زمان قاجاریه". نهیب آزادی، دوره ۳، ش ۲۶۵
KAGARLAR (۴ مهر ۱۳۶۳): ص ۰۴۰۱. ش ۲۷۳ (۳۰ آبان ۱۳۶۳): ص ۰۱۲۷۴ (۲۷ آذر ۱۳۶۳):
ص ۰۴۰۱. ش ۲۷۵ (۱۴ آذر ۱۳۶۳): ص ۰۳۰۲. ش ۲۷۶ (۲۰ آذر ۱۳۶۳): ص ۰۲۰۱.
۰۶

20 OCAK 1994

Safaviler peştinide

25 EYLUL 1995

1139. Churchill, George P.: *Farhang-i riḡāl-i Qāḡār / Ğurg P. Čarčil*. — Čap 1. — Tihhrān: Intišārāt-i Zarrin, [1990] = 1369 h.š. — 284 S. : graph. Darst.
Einheitssacht.: Biographical notices of Persian statesmen and notables « pers. ». — In arab. Schr., pers. 32 A 15296

KAGARLAR

1561 "واپسهای سنگین انگلیسی ها به دولت قاجار و مصارف آن". جمهوری اسلامی (۲۱ آبان ۱۳۶۳): ص ۰۹. KAGARLAR

مروری بر تاریخچه روابط ایران و انگلستان.

20 OCAK 1994

1565 "مفصله های سیاست خارجی انگلیس در آستانه ظهور قاجاریان". جمهوری اسلامی (۶ آبان ۱۳۶۳): ص ۰۹. KAGARLAR

مروری بر تاریخچه روابط ایران و انگلستان.

20 OCAK 1994

چند سند تاریخی راجع بر روابط ایران و فرانسه در

زمان فتحعلی شاه قاجار: ژیلیر، لازار

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی،

ش ۰۲: ص ۱۴، تابستان ۱۳۳۱، ص ۲۰۴-۲۱۳

ش ۰۳: ص ۱۴، پاییز ۱۳۳۱، ص ۳۵۳-۳۶۰

KAGAR

2328 نیکوهمت، ا. "تحولات ادبی از زمان قاجاریه". نهیب آزادی،

دوره ۳، ش ۲۵۵ (۲۷ تیر ۱۳۶۳): ص ۰۴۰۱. ش ۲۵۶ (۳ مرداد ۱۳۶۳):

ص ۰۲۰۱. ش ۲۵۷ (۹ مرداد ۱۳۶۳): ص ۰۴۰۱.

KAGARLAR

20 OCAK 1994

313. [GRIBOYEDOF, A. S.] *Nâme-hâ-ye Aleksândr Geribâyedof dar bâre-ye Irân marbu' be saltnat-e Fath 'Ali Shâh Qājār*, trad. par R. Farzâne. Eshfâhân, Şaqâfi, 2536 şahansâhi, 111 p.

Le poète russe Griboïedof a joué, contre son gré, un rôle important en Irân à l'époque de Fath 'Ali Shâh, de 1819 à 1829, au moment de la signature du traité de Torkamânchây qui consacrait la suprématie russe en Irân (1821) et en tant que ministre plénipotentiaire. Il fut assassiné à la suite de troubles qui avaient sans doute été la conséquence de son attitude agressive envers la culture irânienne (cf. H. Algar, *Religion and State in Iran*, Berkeley-Los Angeles 1969, p. 94 sq.). La présente traduction faite d'après l'éd. des œuvres complètes (Moscou, 1956, 798 p.), a été publiée précédemment dans la revue *Nâstriye-ye vezârat-e omur-e xâreje*, III (1345 š.). C'est un choix de la correspondance, non sans intérêt sur la vie d'un diplomate en Irân à cette époque, et l'histoire des relations russo-irâniennes.

Y. R.

312. BAGLEY, F. R. C. «New light on the Iranian constitutional movement», in *Qajar Iran* ... Bosworth, C. E. & Hillenbrand, C., éd., Edimbourg, 1983, pp. 48-64.

Commentaire utile sur les ouvrages de Feridun Âdamiyat (*Fekr-e demokrâsi-ye ejtemâ'i dar nehzat-e mäsrujiyat-e Irân; Ideolozi-ye nehzat-e mäsrujiyat-e Irân*) qui couvrent essentiellement les événements des années embrouillées 1897-1910. Les appréciations souvent divergentes sur cette période mouvementée de l'histoire irânienne continuent à alimenter le débat sur les tentatives de sécularisation et de démocratisation du pouvoir et de la vie publique en Irân.

J. C.

KACARLAR

Holt, Lambton, Lewis, "The Cambridge...", C.I.A.S.
431-467, c. 1B, S. 595-601

1711 KACARLAR
سینتا، سان. "مداهای بازمانده از رجال عصر قاجاری". آینده، سال ۹، ش ۱ (اردیبهشت ۱۳۶۲): ۱۲۷-۱۲۹.

2967 KACARLAR
نیکوهمت، احمد. "تحولات ادبی و اجتماعی از زمان قاجاریه تا امروز". نهبیب آزادی، سال ۲۵، ش ۲۶۱ (۲ مهر ۱۳۶۵): ص ۴۰۱-۴۰۲. ش ۲۶۲ (۹ مهر ۱۳۶۵): ص ۴۰۱-۴۰۲. ش ۲۶۳ (۱۶ مهر ۱۳۶۵): ص ۴۰۱-۴۰۲. ش ۲۶۴ (۲۳ مهر ۱۳۶۵): ص ۴۰۱-۴۰۲. ش ۲۶۵ (۳۰ مهر ۱۳۶۵): ص ۴۰۱-۴۰۲. ش ۲۶۸ (۲۱ تیر ۱۳۶۵): ص ۴۰۱-۴۰۲. ش ۲۶۹ (۲۸ تیر ۱۳۶۵): ص ۴۰۱-۴۰۲. ش ۲۷۱ (۱۲ آذر ۱۳۶۵): ص ۴۰۱-۴۰۲. ش ۲۷۲ (۱۹ آذر ۱۳۶۵): ص ۴۰۱-۴۰۲. ش ۲۷۳ (۲۶ آذر ۱۳۶۵): ص ۴۰۱-۴۰۲.

10698 [QAJAR, Sultân Hamid]. *Memoirs of Prince Hamid Kadjar: son of the last Qajar Crown Prince*. Ed. Ladjevardi, Habib. [Cambridge (USA): Iranian Oral History Project, Center for Middle Eastern Studies, Harvard University, 1996 (Harvard Iranian Oral History Series, 3), 137pp. (Persian title: Khâtirât-i Sultân Hamid Qajâr.)

سفرنامه

2522 KACARLAR
نیکوهمت، احمد. "تحولات ادبی از زمان قاجاریه تا امروز". نهبیب آزادی، دوره ۳، ش ۲۸۶ (۱ آسفند ۱۳۶۳): ص ۸۰۱.

2246 MAHDAVI, Shireen. *Women and ideas in Qajar Iran. Asian and African Studies* (Haifa), 19 (1985) pp.187-197

20 OCAK 1994

2311 KACARLAR
آیت، حسن. "تاریخ سیاسی ایران". نگهبان انقلاب اسلامی، ش ۷۱ (۱۴ مرداد ۱۳۶۱): ص ۲۳۰-۲۳۱. ش ۷۲ (۲۸ مرداد ۱۳۶۱): ص ۱۶۰-۱۶۱. ش ۷۳ (۱۱ شهریور ۱۳۶۱): ص ۱۶-۱۷. ش ۷۴ (۲۵ شهریور ۱۳۶۱): ص ۱۲-۱۳.

پیرامون تاریخ ایران در دوره قاجاریه و تحولات انقلاب مشروطه.

20 OCAK 1994

530. KAYANFAR, Jamshid. "Tarjomeh dar 'ahd-e qajar az aghaz ta dowreh-ye Naser al-Din Shah". *Nashr-e Danesh* 10, 1 (1368/1989) pp. 23-28. [La traduction à l'époque qajar, des débuts au règne de Naser al-Din Shah]

جمشید کیانفر: ترجمه در عهد قاجار از آغاز تا دوره ناصرالدین شاه

Sur les traductions qui furent entreprises à l'initiative de Abbas Mirza et Qa'em Maqam Farahani, et jusque sous le règne de Naser al-Din Shah, pour les besoins techniques de la guerre contre les Russes d'abord. Ces traductions en persan furent d'abord faites à partir de traductions turques d'ouvrages européens destinés à mettre à jour les connaissances sur l'Europe et la connaissance des grandes oeuvres scientifiques européennes. L'A. dresse un inventaire des premiers ouvrages traduits en persan, le plus souvent par des étrangers, et en tire quelques remarques importantes.

C. F.

07 MART 1994

20 KASIM 1994

۱۴. تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجاریه. (از ملا علی نوری تا ادیب الممالک فراهانی). عبد الرقیع حقیقت (رفیع) (تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۸). بخش سوم، ۶۳۷ ص، وزیری. ۳۸۰۰ ریال.

KACARLAR

89-931947
Micro-Zahir al-Dawlah, 'Ali Khân Qājār, 1864-1924, fiche 89/59974
Asnâd-i târîkhi-i wağâyî-i mäsrujiyât-i Irân : nâmâh-nâ-yi Zahir al-Dawlah / bi-shîsh-i Jahângîr Qâ'immaqâmî. -- Châp-i 1. -- Tihrân : Kitâbkânâh-i Tahûrî, 1348 (1969 or 1970).
156 p. ; 25 cm. -- (Zabân va Farhang-i Irân ; 55)
In Persian; romanized record.
Includes indexes.
(Historical documents of the constitutional movement in Iran, early 20th century, based on the telegrams and letters)

89-931989
Zahir al-Dawlah, 'Ali Khân Qājār, 1864-1924. Khâtirât va asnâd-i Zahir al-Dawlah / bi-shîsh-i Irâz Afshâr. -- Châp-i 2. -- Tihrân : Intishârât-i Zarrîn, 1367. (1988- v. 1) -- > ill., facsim., ports. ; 24 cm. -- (Majmû'ah-i manâfî va asnâd-i târîkhi-i dawrah-i Qājār ; shumârâh-i 1- Vol. 1 rec'd this month.
In Persian; romanized record.
Title on added t.p.: Khaterat va asnad-e Zahir al-Dawlah = Memories and documents of Zahir al-Dawlah.
Bibliography: v. 1, p. (82)-84.
Includes indexes.
Contents: v. 1. Târîkhi-i shâhî-i bi duriğh ...
For requesting libraries only.
(Includes an introduction (84 p.) by Irâz Afshâr)

01 APRIL 1993

12 Haziran 1993

12 Haziran 1993

176 NAJMABADI, Afsaneh. Reading for gender through Qajar painting. *Royal Persian paintings: the Qajar epoch, 1785-1925*. Ed. Layla S.Diba with Maryam Ekhtiar. London: Tauris, in association with Brooklyn Museum of Art, 1998, pp.76-89

Kasablar

01 MAYIS 2001

CALMARD, J. L'Iran sous Nâsereddin Châh et les derniers Qadjar. Esquisse pour une histoire politique culturelle et socio-religieuse. *Le monde iranien et l'Islam* 4 (1976-7) pp. 165-194.

NASREDDIN SAH
IRAN
KASABLAN

Nasreddin Sah zamanında
Iran ve son Kasablar. Bir kültür
tarihi ve sosyo-dini hareket
in tanıtması.

IRAN
KASABLAR

89-931437
Micro- Buzurg Umid, Abû al-Hasan.
sîche Az mäst kih bar mäst : muhtavî-i Khâfirât
va mushâhadât / Abû al-Hasan Buzurgumîd.
Châp-i 2. — Tihân : Dunyâ-yi Kitâb,
1363 [1984 or 1985]
322 p. : ill., ports. ; 25 cm.
In Persian; romanized record.
Includes bibliographical references and
explanatory footnotes.
(Socioeconomic and political history of
Iran toward the end of the Qâjâr rule, late
19th-early 20th century)

01 ARALIK 1007

1298 MACEOIN, D.M. Changes in charismatic authority in Qajar Shi'ism. *Qajar Iran: political, social and cultural change 1800-1925*. Ed. E. Bosworth & C. Hillenbrand. Edinburgh: Edinburgh University Press, 1983, pp.148-176

Kasablar - IRAN

BOSWORTH, E. and HILLENBRAND, Carole (eds.), *Qajar Iran: Political, Cultural and Social Change 1800-1925*. Edinburgh: Edinburgh University Press, 1986, 414pp.

01 ARALIK 1007

540. QARAXÂNI BAHÂR, H., *Âşâr-e bâstâni va me'mâri-ye beğâ-e (boğâ) mota-barrek-e ahrâfe Sahrestân-e Sabzevâr va Esfrâ'in*, Têhéran, Yasâvili, 1363/1984, 112p., 1 carte, 9 plans et coupes architecturaux, 1 dessin, 108 photos n. et b., 29 x 21 cm.
[Monuments historiques et architecturaux des saints mausolées des environs de Sabzevâr et Esfrâ'in].

HORASAN
SERABEGANLER
KASAB

L'auteur est manifestement un amateur éclairé ayant peut-être reçu une formation d'architecte. C'est sans doute pour cette raison que les dessins architecturaux et les photographies occupent dans cet ouvrage une place de choix, reléguant le texte loin derrière. Ce déséquilibre est assurément un défaut; il est toutefois moins gravé que le cas habituel dans lequel le texte, souvent médiocre, est privilégié de façon abusive au détriment de l'image.

A en croire l'introduction des éditeurs, les édifices présentés dans ce livre le sont pour la première fois. C'est en grande partie vrai, surtout pour la présentation comportant autant de plans et d'illustrations: Il n'en demeure pas moins que ceux de la ville elle-même. Ils ne sont d'ailleurs pas abordés dans ce livre. La 4^e section concerne les édifices érigés en Esfrâ'in (pp. 82-103) et la 5^e (pp. 104-109) fournit une liste de 67 monuments historiques situés au Xorâsân. Parmi les vestiges de la région de Sabzevâr, le *Châh-âdâq* de Xâne-ye Div attire l'attention (pp. 12-16, ills. 1-9 aux pp. 22-27). Les *hippe* signalés paraissent aussi dignes d'attention, tout comme des édifices tel le mausolée de Bildarbâsi (1025-26/1616-17, pp. 17-18, ill. 10-18 aux pp. 28-32) et le mausolée de Seyyed Nâser b. Moḥammad à Cašâm (relation avec les Sarbedâr), datant partiellement de la période safavide (?), XV^e-XVI^e selon l'auteur, p. 40, ills. 1-7 des pp. 48-50). Quant aux vestiges situés dans la région d'Esfrâ'in, les plus intéressants paraissent être le mausolée de Seyx Moḥammad Rašîd al-Dîn et les ruines de Sâhr-e Belqays. Le premier, dont l'édifice semble sans intérêt, contient un fort beau *zarih* daté de 881/1476-77 et signé d'Ostâd Moḥammad b. Neẓâm. Il contient aussi une belle paire de portes (p. 83, ills. 1-10 des pp. 87-91). Quant aux ruines de Sâhr-e Belqays (p. 86, ills. 28-30 des pp. 100-101), qui dateraient [pour sa période finale] de l'époque safavide, elles avaient déjà attiré l'attention perspicace d'E. F. Schmidt (*Flights over Ancient Cities of Iran*, Chicago 1940, pls. 59-60). L'étude de ces vestiges devrait être enrichie par d'autres indications sur la fabrication du bleu et blanc tardif iranien.

L'auteur est à féliciter pour la présentation de ce livre sans prétention. Il est regrettable que son ouvrage ait été, à la suite de la pénurie de papier en Iran, imprimé sur un aussi mauvais support. La méchanceté du papier a obligé l'auteur à retoucher ses photographies afin de souligner les principaux traits architecturaux ou décoratifs des monuments qu'il présente!

C. A.

278. *Siyâhatnâme-ye Monsieur Čerikoff*, trad. en persan par Âbkâr Masîhi, éd. par 'A. A. 'Omrân. Tehran, Ketâbhâye-ye jîbi, 1358, xiv-205 p.

E. I. Tchirikoff que la traduction persane déforme en Čerikof était un colonel qui entre 1849 et 1852 dirigea l'équipe russe de la commission chargée d'établir la tracée frontalière entre l'Iran et l'Empire Ottoman, commission qui en dehors des représentants des deux pays intéressés comprenait aussi une mission anglaise qui comme la russe était chargée de l'arbitrage. Le délégué iranien à la commission était Mirzâ Ja'far Xân Mošîr-al-Dowle qui laissa un intéressant récit *Resâle-ye tahqiqat-e sarhâdiyye* (éd. Moḥammad Mošîri, Tehran). E. I. Tchirikoff qui devint par la suite général et mourut en 1860 établit un long rapport intitulé *Notes journalières de l'arbitre russe à la commission de la délimitation de la frontière irano-ottomane*. Ce rapport publié en 1875 à Saint-Petersbourg fut traduit en 1305 A.H./1887-88 en persan par un Arménien du nom de Âbkâr Masîhi et le manuscrit se trouve aujourd'hui dans les archives du Ministère des Affaires Étrangères à Tehran. Le récit qui couvre les années 1850 et 1851 est intéressant à plusieurs titres. D'abord il donne un tableau de l'insécurité du désordre et des graves perturbations qui régnaient dans les provinces iraniennes sous les Qâjâr et même sous le gouvernement de Mirzâ Taqî Xân (le futur Amir Kabîr) dont les réformes n'avaient pas atteint et n'atteignirent jamais les régions éloignées et les tribus. C'est ensuite, la description de plusieurs parties du pays avec des renseignements historiques, archéologiques et même ethnographiques nouveaux. Il y est surtout question des provinces de Xuzestân, Fârs, Lorestân, Kordestân et des régions du centre et de l'ouest de l'Iran. On y trouve plusieurs des cites archéologiques qui firent par la suite l'objet de fouilles (Eyvân-e Karxe, Qal'è-ye Yazdgerd, etc...), des descriptions étonnantes des tziganes de l'Iran (Suzmâni) et de longues digressions sur les lions. Comme c'est aussi un rapport pour l'armée du Tsar le texte est truffé d'indications militaires pour le passage éventuel de troupes. Malheureusement les annotations de l'éditeur iranien qui ne connaît pas les gens et les régions décrits et les livres qui s'y rapportent confinent parfois à l'absurde: confusion p. 9 des environs de Bušehr avec Aligarh aux Indes ou p. 32 Bassorah avec Najaf ou p. 33 écrivant Ča'ab pour la tribu des Bani Ka'ab.

F. Ga.

— Voir aussi les nos 2 et 14 (Bibliographie).

522. FLOOR, W.M. «The Creation of the Food Administration in Iran», in *Studies ...* (Pakdaman, N., éd.), in *Iranian Studies*, XVI (1983), Nos. 3-4, pp. 199-227.

IRAN
SERABEGANLER
KASAB

Auteur de nombreuses contributions sur l'histoire économique et sociale de l'Iran depuis l'époque safavide, l'a. nous fournit ici une étude très détaillée sur un problème crucial, à savoir comment furent mis en place des circuits de distribution des produits alimentaires dans un pays pré-industriel tel que l'Iran/Qâjâr. Alors que, dans la seconde moitié du 19^e siècle, l'économie de consommation est lentement remplacée par un système de production pour le profit, le problème majeur reste la distribution du grain: le grain et le pain étaient en relation vitale avec l'économie du pays; la question de l'alimentation était toujours plus ou moins politique (Millsbaugh, cité p. 202s.).
Malgré les réorganisations administratives, les gouvernements successifs ne peuvent faire face aux pénuries de pain allant jusqu'à la famine. L'absence d'infrastructures (routes, moyens de transport), le mauvais système de gouvernement («a spoils system»), la corruption généralisée (sévisant jusque chez les grands religieux qui, comme les autres, théosauraient le grain), le manque d'intérêt du gouvernement envers la condition de la population et sa méconnaissance de la situation économique réelle du pays empêchaient la mise en place d'une politique efficace de l'alimentation (pp. 203ss.). C'est ainsi la terrible famine de 1288/1871 (on a rapporté des cas de cannibalisme) que Nâsereddin Châh prit des mesures pour prévenir de telles calamités (pp. 206s.). Mais la situation continua à se dégrader et «une ère de révoltes pour le pain» commença en 1890, année de la destruction du système monétaire iranien (p. 210).
Les mesures législatives (décret de Nâsereddin Châh de 1303/1885 et son extension par la loi du *mailes* de 1325/1907) ne firent que renforcer la pression étatique sans bénéfice pour la population (p. 213). Comme pour d'autres secteurs de l'économie, les constitutionnalistes firent alors appel à des experts étrangers pour organiser l'alimentation: à Téhéran le trésorier-général Shuster, géré dans sa tâche par la «coterie du pain» (1911); le trésorier-général Mornard (1912); l'a. appelle ce Belge «Marnard» d'après Mostowfi (1911); le trésorier d'initiatives et confia d'importantes responsabilités à Mostowfi (qui créa un «comité du pain» et devint *va'is-e arzâq*, i.e. Chef du Service de l'alimentation, en 1916); pp. 213ss. Puis en 1917. Mais les difficultés continuèrent au gré des bonnes et des mauvaises récoltes. Lorsque Millsbaugh reprit les finances en 1922, sa première tâche fut d'organiser le transport du grain pour résoudre (à moitié) le problème du pain. Pour lui «la conduite du service de l'alimentation n'est pas seulement le symbole de l'efficacité gouvernementale, mais aussi une indication de l'attitude politique d'un gouvernement envers le peuple» (Millsbaugh, cité p. 222).

01 MART 1994

IRAN
KAGARLAR
LAR

539. MOZAFFARI, Mo'in al-Din Nosrat. *Vaqaye'-e tarikh-saz-e dowreh-ye qajar*. [Roma], chez l'auteur, 1989/1368, [9]-206-[17] p. [Les événements marquants de l'époque qajar]

معین الدین نصرت مظفری : وقایع تاریخ ساز دوره قاجار

Encore une apologie des Qajars, élaborée et rédigée par un descendant de la même dynastie. Ouvrage embrouillé, sans intérêt historique, dont les références puisées chez les autres sont maladroitement reproduites et ne sont destinées qu'à réhabiliter les "illustres" ancêtres. Naser al-Din Shah notamment, surgit sous la plume de l'A. comme un roi non seulement "réformiste", mais tolérant. Pas un mot sur la répression des Babis, l'exécution d'Amir Kabir, sur les diverses concessions accordées aux étrangers, etc. Le mouvement constitutionnel est presque ignoré. H. N.

16 AGU 2007

SEYED-GOHRAB, A.A. The symbolism of veiling and the poetics of unveiling in early modern Persian poetry. *Khil'a: Journal for Dress and Textiles of the Islamic World*, 1 (2005) pp.107-121. [Persian poetry from classical period and last decades of Qajar dynasty]

Kocaeli

MADDE YATIMLANDIRKAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

MADDE YATIMLANDIRKAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

[DANIEL, Elton L.]. Preface: Hafez Farmayan and Qajar studies. *Society and culture in Qajar Iran*. L. Daniel. California: Mazda Publishers, 2002, pp.vii-xiv.

Kocaeli

16 AGU 2007

16 AGU 2007

JALALI, Ali. Traditional medicine and medical plants in the Qajar era. *Qajar era health, hygiene and beauty*. Ed. Sahar Barjesteh van Waalwijk van Doorn-Khosrovani, L.A.Ferydoun Barjesteh van Waalwijk van Doorn (Khosrovani), and Manoutchehr M.Eskandari-Qajar. Rotterdam: International Qajar Studies Association, in co-operation with Barjesteh van Waalwijk van Doorn & Co's Uitgeversmaatschappij, 2003, pp.63-78.

Kocaeli

MADDE YATIMLANDIRKAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

MADDE YATIMLANDIRKAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

16 AGU 2007

1284 DIBA, Firouzeh Rastegar. Qajar family history: H.I.H. Prince Massoud Mirza 'Yamin od-doleh' 'Zell os-Soltan' (born Tehran 5 January 1850 - died Esfahan 1 July 1918). *Qajar Studies: Journal of the International Qajar Studies Association*, 5 (2005) pp.16-17.

1285 DIBA, Layla S. Düst-'Alī Mo'ayyer's *Painters of the Nāseri and Mozaffari period*: a little known document for the study of artists and patrons of the Qajar period. *Society and culture in Qajar Iran. Studies in honor of Hafez Farmayan*. Edited by Elton L. Daniel. California: Mazda Publishers, 2002, pp.35-44. [Court painters in late Qajar period.]

Kocaeli

16 AGU 2007

Kocaeli

IRAN 47

FARMAN FARMAIAN, Bahman. 'Views from the *Andaroun*'. The lifestyle of Prince Abdolhossein Mirza Qajar Farman Farma. *Qajar Studies: Journal of the International Qajar Studies Association*, 4 (2004) pp.133-164. [Early 20th century.]

MADDE YATIMLANDIRKAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

01 MART 1994

IRAN
KAGARLAR
LAR

552. SHEYKH AL-ESLAMI, Javad. *Afzayesh-e nofuz-e Rus va Engelis dar Iran-e 'asr-e qajar*. Tehran, Entesharat-e Keyhan, 1369/1990, 425 p.

[L'ingérence croissante des Russes et des Anglais en Iran à l'époque qajar]

جواد شیخ الاسلامی : افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار

L'A. est professeur d'histoire des relations internationales de l'Iran à la Faculté de Droit et de Sciences Politiques de l'Université de Téhéran. Son livre réunit 19 articles précédemment parus dans des revues à Téhéran. Traitant de l'histoire et de la politique étrangère de l'Iran à l'époque qajar et sous le règne de Reza Shah Pahlavi, la plupart de ces textes sont utiles et de valeur. A. A.

6- سیمای احمد شاه قاجار پس از گذشت هشتاد سال از عقد قرار داد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس (جلد اول). دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی. (تهران، نشر گفتمان، ۱۳۶۸). ۶۳ ص، وزیری. ۳۴۰۰ ریال.

17 OCAK 1994

08 EKIM 1993

۲۲۷۱ رادفر. "کتابهای ترجمه شده از عصر ساسانی تا عصر قاجار". اطلاعات (۲۳ آذر ۱۸ ص: ۱۳۶۲) - SASANILAR - KAGARLAR
درباره روند تاریخی ترجمه از عصر ساسانی تا قاجار به .

07 MART 1994

IRAN
KAGARLAR
LAR

539. MOZAFFARI, Mo'in al-Din Nosrat. *Vaqaye'-e tarikh-saz-e dowreh-ye qajar*. [Roma], chez l'auteur, 1989/1368, [9]-206-[17] p. [Les événements marquants de l'époque qajar]

معین الدین نصرت مظفری : وقایع تاریخ ساز دوره قاجار

Encore une apologie des Qajars, élaborée et rédigée par un descendant de la même dynastie. Ouvrage embrouillé, sans intérêt historique, dont les références puisées chez les autres sont maladroitement reproduites et ne sont destinées qu'à réhabiliter les "illustres" ancêtres. Naser al-Din Shah notamment, surgit sous la plume de l'A. comme un roi non seulement "réformiste", mais tolérant. Pas un mot sur la répression des Babis, l'exécution d'Amir Kabir, sur les diverses concessions accordées aux étrangers, etc. Le mouvement constitutionnel est presque ignoré. H. N.

01 SUBAT 1994

365 DELVECCHIO, C. Aspetti della pittura qājār dell'ottocento. (Sommaire: Quelques aspects de la peinture qājār au XIXème siècle; Summary: Aspects of Qājār painting in the nineteenth century.). *Islam: Storia e Civiltà*, 35 / 10 ii (1991) pp.103-113;135-138

KAGARLAR

IRAN
KAGARLAR

523. FORAN, John. "The concept of dependent development as a key to the political economy of Qajar Iran, 1800-1925". *Iranian Studies* 22, 2-3 (1989) pp. 5-56.

L'A. prétend étudier le concept de progrès et de développement en Iran à l'époque qajar, sans prendre la peine de se référer aux sources principales (notamment les nombreux ouvrages de F. Adamiyat sur le même sujet). Il fonde ses arguments sur des sources secondaires et discutables, principalement en langues européennes, et dont les auteurs n'ont aucune autorité dans le domaine. J. F. essaie de démontrer que l'Iran, par le biais de ses rapports avec l'Occident, traversa une phase de développement "dépendant" à l'époque qajar; il tente de tracer une histoire des "relations" économiques du pays avec l'Angleterre et la Russie pendant la période 1857-1913. Toujours en partant des mêmes sources, il se lance dans le "mode de production" agricole et industriel de l'Iran, sa situation démographique,

celle de ses classes laborieuses, de ses commerçants, et conclut que ce mode de développement avait à la fois des aspects "positifs et négatifs". Mais lesquels? H. N.

01 MART 1994

264 SCARCE, Jennifer M. Clothes for special occasions: the art of Qajar court dress. *Qajar Studies: Journal of the International Qajar Studies Association*, 3 (2003) pp.95-110.

Kasablar

MADDE YATIMLANDIRILAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

16 AĞU 2007

1296 ETTEHADIEH (NEZAM MAFI), Mansourch. The social condition of women in Qajar society. *Society and culture in Qajar Iran. Studies in honor of Hafez Farmayan*. Edited by Elton L. Daniel. California: Mazda Publishers, 2002, pp.69-97.

Kasablar

MADDE YATIMLANDIRILAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

16 AĞU 2007

DIBA, Layla S. Düst-'Ali Mo'ayyer's *Painters of the Nāseri and Mozaffari period*: a little known document for the study of artists and patrons of the Qajar period. *Society and culture in Qajar Iran. Studies in honor of Hafez Farmayan*. Edited by Elton L. Daniel. California: Mazda Publishers, 2002, pp.35-44. [Court painters in late Qajar period.]

Kasablar

MADDE YATIMLANDIRILAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

16 AĞU 2007

287 EKHTIAR, Maryam. Harmony or cacophony: music instruction at the Dār al-Fonūn. *Society and culture in Qajar Iran. Studies in honor of Hafez Farmayan*. Edited by Elton L. Daniel. California: Mazda Publishers, 2002, pp.45-67. [Military music at European-style institution established 1856.]

Kasablar

MADDE YATIMLANDIRILAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

16 AĞU 2007

VANZAN, Anna. Italians' perception and experience of health and hygiene in Qajar Iran. *Qajar era health, hygiene and beauty*. Ed. Sahar Barjesteh van Waalwijk van Doorn-Khosrovani, L.A.Ferydoun Barjesteh van Waalwijk van Doorn (Khosrovani), and Manoutchehr M.Eskandari-Qajar. Rotterdam: International Qajar Studies Association, in co-operation with Barjesteh van Waalwijk van Doorn & Co's Uitgeversmaatschappij, 2003, pp.91-98.

Kasablar

MADDE YATIMLANDIRILAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

16 AĞU 2007

MADDE YATIMLANDIRILAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

1676 WERNER, Christoph. A masterplan for the establishment of Qajar rule in Azerbaijan. *Iran: questions et connaissances. Actes du IVe Congrès Européen des Etudes Iraniennes ... Paris ... 1999*. Vol. II: *Périodes médiévale et moderne. Textes réunis par Maria Szuppe*. Paris: Association pour l'Avancement des Etudes Iraniennes, 2002, (Studia Iranica Cahier, 26), pp.339-347.

Kasablar
Ağabayan

16 AĞU 2007

271 WILLIAMSON, Graham. Military dress of the early Qajar era. The European influence versus the traditional. *Journal of the International Qajar Studies Association*, 2 (2002) pp.45-50.

Kasablar

MADDE YATIMLANDIRILAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

16 AĞU 2007

1291 ESKANDARI-QAJAR, Manoutchehr M. Origins of the Qajars (Kadjars). *Journal of the International Qajar Studies Association*, 2 (2002) pp.11-44.

Kasablar

MADDE YATIMLANDIRILAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

16 AĞU 2007

1320 NEKOOGAR, Farzad. Pahlavani during the Qajar dynasty. *Qajar era health, hygiene and beauty*. Ed. Sahar Barjesteh van Waalwijk van Doorn-Khosrovani, L.A.Ferydoun Barjesteh van Waalwijk van Doorn (Khosrovani), and Manoutchehr M.Eskandari-Qajar. Rotterdam: International Qajar Studies Association, in co-operation with Barjesteh van Waalwijk van Doorn & Co's Uitgeversmaatschappij, 2003, pp.99-106. [Physical training system similar in purpose to Far Eastern martial arts.]

Kasablar

MADDE YATIMLANDIRILAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

16 AĞU 2007

1257 *Qajar era health, hygiene and beauty*. Ed. Sahar Barjesteh van Waalwijk van Doorn-Khosrovani, L.A.Ferydoun Barjesteh van Waalwijk van Doorn (Khosrovani), and Manoutchehr M.Eskandari-Qajar. Rotterdam: International Qajar Studies Association, in co-operation with Barjesteh van Waalwijk van Doorn & Co's Uitgeversmaatschappij, 2003. 130pp.

Kasablar

MADDE YATIMLANDIRILAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

16 AĞU 2007

1258 *Qajar era photography, with the curator's choice of photographs from Qajar era photography collections in the Netherlands*. Editor-in-Chief L.A.Ferydoun Barjesteh van Waalwijk van Doorn. Rotterdam: International Qajar Studies Association, 2001 (Journal of the International Qajar Studies Association, 1), 71pp.

1259 *Society and culture in Qajar Iran. Studies in honor of Hafez Farmayan*. Edited by Elton L. Daniel. California: Mazda Publishers, 2002. 372pp.

418. ROBINSON, B. W., «Persian royal portraiture and the Qajars», *Qajar Iran*, MINYATÜR
Bosworth, C. E. and Hillenbrand, C. éd., Edimbourg, 1983, pp. 291-310, 10 pl. - KAGAR
- BEDREBANKI
- LUTRANI HAV

Après un bref aperçu de l'histoire de la figuration princière dans le monde iranien musulman — de Badr al-Din Lu'lu' à Lotf 'Ali Xân Zâhd — l'A. passe en revue la production de portraits des souverains qajars, non seulement d'après les tableaux et miniatures qui subsistent, mais aussi à l'aide de témoignages littéraires. Brièvement, l'A. résume les principales étapes artistiques qui se sont succédées au gré des monarques de cette dynastie. Une abondante bibliographie et dix planches complètent l'article.
Y. P.

255. *The Horoscope of Asadullâh Mirzâ. A Specimen of Nineteenth-Century Persian Astrology*, transl. and annot. by Elwell-Sutton, L. P. Leiden, E. J. Brill, 1977, vi-103 p., 1 pl. Nisaba, Religious Texts Translation Series, vol. 6.

Une excellente initiation au calcul de l'horoscope de la naissance, sur la base d'un exemple. L. P. Elwell-Sutton possède le manuscrit de l'horoscope de la naissance de Asadollâh Mirzâ, né à Téhéran la nuit du 7 šavvâl 1245, veille du 01/04/1830. Asadollâh Mirzâ fut peut-être l'un des nombreux petit-fils de Fath 'Ali Šâh Qâjâr, son père fut sans doute Hosâm al-Saltâné, nommé dans le texte. C'est la première fois qu'est traduit en langue occidentale ce genre d'horoscope. Il contient la table dont l'auteur (apparemment inconnu) s'est servi, les prédictions générales pour les années 1830 à 1860, puis les conclusions de l'auteur sur l'horoscope du prince, demeure après demeure; une planche hors-texte permet de suivre aisément ses explications. L. P. E.-S. fait suivre sa traduction de quatre suppléments: 1) comment calcule-t-on l'horoscope d'une naissance? (pp. 57-59); 2) glossaire commenté des termes techniques du genre (un véritable traité d'initiation) (pp. 60-98); 3) et 4) index des termes et bibliographie (qui ignore les articles de l'*Encyclopédie de l'Islam* sur le sujet). Ce petit livre est précieux aussi pour l'étude de la littérature persane: celle-ci ne se lit pas sans un minimum de connaissances sur les sciences d'époque qu'elle utilise, l'astrologie spécialement, source d'artifices littéraires recherchés.
Z. V.

273. AFŠAR, I., «Some remarks on the early history of photography in Iran», in *Qajar Iran*. Bosworth C. E. and Hillenbrand C. éd. Edinburgh, 1983, pp. 261-282.

Article fort bien documenté qui vient compléter l'étude remarquable de Ch. Adle sur les premiers daguerréotypes en Iran (voir *Abst. Ir.* VII, n° 429). Il est question ici de l'introduction de la photographie, du vocable 'aks, des photographes connus dont ceux de la cour, et parmi lesquels des artistes comme M. E. Akkâsbâsi et Rusi Xân qui se retrouvent aussi comme pionniers du cinéma persan (voir n° 800 du présent volume). Afšar parle aussi de l'enseignement de la photo, des premiers livres en persan sur la question (voir aussi la liste de M. T. Dâneš Pažuh in *Nâs-e Dâneš*, 2^e année n° 2, 1982, pp. 97-98), des collections dont celle des Biens de la Couronne ou celle de la famille Qaffârî, qui se trouvent microfilmées à la Bibliothèque centrale de l'Université de Téhéran.
F. Ga.

326. GURNEY, J. D. «A Qajar Household and its Estates», in *Studies ...* (Pakdaman, N., éd.), in *Iranian Studies*, XVI (1983), Nos. 3-4, pp. 137-176.

Présentation et traduction d'un document (provenant de la bibliothèque Najjavâni de Tabriz) publié par H. Nâteq in *Nâme-ye 'olum ejtemâ'i* (seconde série, 1, 2535 šâhansâhi, pp. 9-49). Ce document doit son origine à un voyage effectué en šafar 1294 / février 1877 par Mošafâ Xân, fils aîné de Mirzâ Sa'id Xân Anšârî Mo'tamenolmolk (longtemps ministre des affaires étrangères de Nâseroddin Chah, il était alors *motavalli hâsi* du sanctuaire de Mašhad). Mošafâ Xân (Mo'tamenoddowle) était commissionné par son père pour convoier un *xel'at* (robe d'honneur) de Mašhad à Téhéran. Il dut partir en hâte et envoya en cours de route des recommandations à son beau-frère et cousin Mirzâ 'Ali Xân auquel il confia toutes ses affaires en son absence. Dans ce mémoire confidentiel, il nous donne un récit détaillé de ses fonctions au sanctuaire, de ses propriétés (le village et deux jardins loués du sanctuaire), les arrangements pour son *andarun* (surveillance, maintenance, intendance) et pour l'éducation de son jeune fils. Abondamment commenté, ce document permet d'émettre des jugements sur divers aspects socio-économiques de l'Iran Qâjâr avec plus de circonspection que ne l'ont fait certains théoriciens.
J. C.
Abstracta Iranica, suppl. 9, s. 86, 1986, Leiden

324. GILBAR, G. G. «Trends in the Development of Prices in Late Qajar Iran, 1870-1906», in *Studies ...* (Pakdaman, N. éd.), in *Iranian Studies*, XVI (1983), Nos. 3-4, pp. 177-199.

Spécialiste de l'histoire socio-économique de l'Iran Qâjâr, l'A. nous fournit ici une contribution sur les tendances de l'évolution des prix dans les années 1870-1906, période qu'il avait auparavant étudiée du point de vue de la démographie in *Asian and African Studies* II (1976-77). En l'absence de données iraniennes substantielles (cf. p. 177, n. 2), cette étude est basée essentiellement sur des rapports consulaires britanniques et français. Bien que limitées, les données sur diverses denrées concernant de grandes agglomérations ont été regroupées dans des tableaux abondamment commentés.

En conclusion, l'A. remarque qu l'extension des taux d'inflation et de déflation furent plus importants au Nord (Tabriz, Rašt, Téhéran) qu'au Sud (Ispahan, Chiraz, Bushire). Il est intéressant de noter que les trois centres où l'opposition au gouvernement central fut la plus forte avant le grand *bast* de 1906 (Téhéran, Tabriz, Ispahan) souffraient plutôt de déflation (chômage croissant, ralentissement de l'activité économique). L'A. s'interroge sur les causes des tendances observées et sur leur influence réelle sur le niveau de vie des populations.
J. C.
Abstracta Iranica, suppl. 9, s. 85, 1986, Leiden

MOMEN, Moojan. The role of women in the Iranian Bahâ'î community during the Qajar period. *Religion and society in Qajar Iran*. Edited by Robert Gleave. London: RoutledgeCurzon, 2005, pp.346-369.

267 EBRAHIMNEJAD, Hormoz. Religion and medicine in Qajar Iran. *Religion and society in Qajar Iran*. Edited by Robert Gleave. London: RoutledgeCurzon, 2005, pp.401-428.

BAYANI, Bahman. Forgotten artists from the Golestan Palace: drawings and calligraphy by Nasser ed-Din Shah and Malijak in the Bayani Collection. *Qajar Studies: Journal of the International Qajar Studies Association*, 3 (2003) pp.63-70.

1694. Warahrâm, Gulâm-Riđâ: Târîh-i siyâsi wa sâzmânâ-i iğtimâ'i-i Irân dar 'ašr-i Qağâr / ta'lîf: Gulâm-Riđâ Warahrâm. —

Çâp 2. — Tihân : Mu'in, [1990] = 1369 h.š. — 492 S.
Inhalt: Das polit. System und die sozialen Strukturen im kadscharischen Iran. — In arab. Schr., pers. 32 A 13419

- ENIŞTİ-TALİHİN ÇEKİŞİ
- KAGARLAR

Micro- Churchill, George P. (Percy)
fişe Farhang-i rişâli-i Qâjâr / Javz P. 93/
58803 Charçhil ; tarjimah va ta'rif-i Gulâm Husayn Mirzâ Şâh. — Çâp-1 i. — [Tehran?] : Intişârât-i Zarrîn, 1369 [1990 or 1991]
284 p. ; 24 cm.
In Persian.
Includes indexes.
Title on p. [4] of cover: Biographical notices of Persian statesmen and notables.

ESKANDARI-QAJAR, Manoutchehr M. Qajar imperial attire: the making of Persia's Lion and Sun King, Fath Ali Shah Qajar. *Qajar Studies: Journal of the International Qajar Studies Association*, 3 (2003) pp.71-94.

311. E'temádossaltane, Moħammad-Hasan Xân, *Šadr al-Tavârix yâ târix-e šodur-e Qājâr*, éd. Md. Moširi, Tehrân, Ent. Ruzbehân, 1357š./1978, 333 p. + 13 ill. + 1.

Opportune réédition de l'histoire des premiers ministres de la dynastie qājâr, dédiée par E'temádossaltane à Mirzâ'Ali Ašqâr Xân Aminossoltân en 1303š./1885. Md. H. Xân Sanî'oddowle (puis E'temádossaltane) naquit en 1255q./1839. Après des études au Dâr ol-Fonun (jusqu'en 1267q./1850) il est nommé Attaché Militaire en 1280q./1863 à Paris. A son retour, Našeroddin Šâh en fait son interprète. En 1297, il dirige le Dâr-ol-tarjome. En 1304q, il est nommé Ministre de la presse et meurt en 1313q., un an avant l'assassinat du Šâh. E'temádossaltane est une des figures les plus brillantes du monde des lettres et des sciences sous les Qājârs. Il est l'auteur de nombreux ouvrages historiques et scientifiques ainsi que de plusieurs traductions d'œuvres françaises. On lui conteste toutefois la paternité

KACAAR

d'un certain nombre d'entre ces travaux (cf. la liste à la fin du présent ouvrage). Šadr-al-Tavârix comprend les biographies de 11 ministres : Ĥaj Ebrâhim Širâzi (E'temâdoddowle nommé en 1795, en poste jusqu'en 1801); Mirzâ Šafî' Mâzanderânî (mort en 1819); Ĥaj Md Hoseyn Šadr Ešfahânî (Xân Nezâmoddowle, mort en 1823); Mirzâ Abol Qâsem Qâ'em Maqâm (exécuté en 1835); Ĥaj Mirzâ Aqâsi (Abbâs-e Erivânî, en poste jusqu'à 1848); Mirzâ Taqi Xân Farâhânî, Amir-e Atâbeg (Amir Kabir, 1848-51); Mirzâ Aqâ Xân Nuri (E'temâdoddowle, nommé en 1851); Mirzâ Md. Xân Sepahšâlâr (cabinet des six, 1858); Mirzâ Hoseyn Xân Moširoddowle (nommé en 1871); Mirzâ Yusef Mostowfî al-Mamâlek (1883) et Mirzâ 'Ali Ašqâr Xân Aminossoltân. Cette liste diffère quelque peu de celle d'Hasan-e Fasâ'î dans le Fârs-Nâme-ye Našeri (trad. H. Busse, Columbia Un. press, 1972, appendix I). Ch. B.

6489. Amîni, Muħammad. *Târîh-i iġtimâ'î Warâmin dar daura-i Qāgāriya / Muhammad Amîni.* - Ĉap 1. - [S.l.], [1989] = 1368 h.š. - 176 S. : ill.
 Inhalt: Sozialgeschichte von Warâmin z. Zt. der Kadscha- ren. - In arab. Schrift, pers.
 10 E 804

21 TEMMUZ 1994

KACAARLAR

1956. Zahir-ad-Daula, 'Alî Ĥân Qāqār. *Ĥâtîrât wa asnâd-i Zahir-ad-Daula / ba-kûšîs-i Irâq Afsâr.* - Tihân: Intîšârât-i Zerrîn. - (Maġmû'e-i manâbî' wa asnâd-i târîhî daura-i Qāqār; ...)
 Parallelsacht.: *Khâterât wa asnâd-e Zahir-Ad-Dowleh - Memoirs and documents of Zahir-Ad-Dowleh.* - Pers., in pers. Schr.
 29 A 1864

1989. Nr. 4

28 TEMMUZ 1992

10 TEMMUZ 1992

169. DIBA, Layla S. & others. [Catalogue]. *Royal Persian paintings: the Qajar epoch, 1785-1925.* Ed. Layla S.Diba with Maryam Ekhtiari. London: Tauris, in association with Brooklyn Museum of Art. 1998. pp.100-282 [Essays & catalogue descriptions: Safavid period (1501-1722). Afsharid period (1736-47). Zand period (1750-79). Early Qajar period (1785-1834). Muħammad Shah period (1834-48). Nasir al-Din Shah period (1848-96). The last Qajars and the Constitutional period (1896-1925).]

170. DIBA, Layla S. Images of power and the power of images: intention and response in early Qajar painting (1785-1834). *Royal Persian paintings: the Qajar epoch, 1785-1925.* Ed. Layla S.Diba with Maryam Ekhtiari. London: Tauris, in association with Brooklyn Museum of Art. 1998. pp.30-49

171. EILAND, M. Mixed messages and carpet diplomacy: opportunities for détente with Iran. *Middle East Policy*, 6 ii (1998) pp.130-139 [Carpet trade.]

172. EKHTIARI, Maryam. From workshop and bazaar to academy: art training and production in Qajar Iran. *Royal Persian paintings: the Qajar epoch, 1785-1925.* Ed. Layla S.Diba with Maryam Ekhtiari. London: Tauris, in association with Brooklyn Museum of Art. 1998. pp.50-65

4549. I'timâd as-Saltana, Muħammad Hasan Ĥân. *Ĉihil sâl-i târîh-i Irân dar daura-i pâdisâhî-i Nâšîr-ad-Dîn Šâh / ta'lîf-i Muħammad Hasan Ĥân I'timâd as-Saltana. Ba-kûšîs-i Irâq Afsâr.* - Tihân: Intîšârât-i Ašâfir. - (Intîšârât-i Ašâfir; ... : Gangîna-i asnâd-i târîh-i Irân; ...
 Inhalt: Die ersten 40 Jahre d. Herrschaft Nâšîr-ad-Dîn Šâhs. - Parallelsacht.: Al-maa'sîr wa al-athâr. - In arab. Schrift, pers.
 31 A 7089
 1. Al-Ma'âtîr wa'l-âthâr. - Ĉap 1. - [1984] = 1363 h.š. - 429 S. : ill. - (... : 19 : Gangîna-i asnâd-i târîh-i Irân; 1)
 31 A 7089-1

07 MART 1994

415. SA'ÂDATNURI, H., *Rejâl-e dowre-ye Qājâr*, Tehrân, Vahid, 1364/1985, 314 p. [Les notables et dignitaires de l'époque qadjare].

Recueil d'articles biographiques qui rendra service à ceux qu'intéresse la vie des détenteurs des *lagabs* de E'temâd-ol-dowle et Ĥesâm ol-Saltane, Zahir ol-dowle, Ašef ol-dowle, Amin ol-dowle, Sepahšâlâr et Rokn al-dowle. F. Ga.

134. NÂTEQ, H. Ta'šîr-e eġtemâ'î wa eqtesâdi-e bimârî-e vabâ dar dowre-ye Qājâr, *Târîx*, II, 1, (Tehrân) 2536 š., pp. 30-62.

Après une liste impressionnante des grandes épidémies de choléra dans l'Iran Qājâr, l'A. analyse la signification et les conséquences socio-économiques du fléau, et montre la coupable négligence des cadres politiques pour y faire face. Elle utilise principalement les archives Amin al-Zarb, et les récits contemporains (iraniens et européens). Y. R.

405. MAHDAVI, S., «Women and ideas in Qājâr Iran», *Asian and African Studies* 19, (1985), pp.187-197.

La période Qājâr est celle de l'occidentalisation en Iran et des réactions qu'elle provoqua: ce qui concerne les femmes iraniennes, ce n'est qu'à partir de cette époque qu'on dispose de textes originaux (écrits par des femmes), ce qui complète de façon déterminante les sources officielles et les récits de voyages d'Européens et d'Européennes qui, pour la plupart, avaient une attitude comparatiste réductrice. L'A. utilise quelques-uns de ces écrits et signale le rôle de femmes comme Qorrat ol-'Eyn (1817-1852), Bi-Bi Xânom ou Taj al-Saltane (née en 1883) qui, par leur vie et leur œuvre témoignent de la prise de conscience douloureuse des femmes iraniennes à cette époque.

Elle situe la position du bâbisme par rapport aux femmes qu'il sollicite dès les origines et mentionne le rôle de réformateurs comme Malkom Xân (1833-1908) pour qui le problème de l'émancipation féminine faisait partie intégrante d'un vaste mouvement réformateur. Pourtant l'idéologie officielle des Qājâr au regard des femmes (telle qu'elle est exposée dans le traité *Dar Bayân-e Tâ'îb-e Nevsân* (1891) n'a intégré aucun de ces nouveaux modèles. L'A. laisse entendre, néanmoins, que les bases d'un mouvement d'émancipation des femmes étaient jetées et qu'à partir d'elles, il allait s'organiser sous les Pahlavis. H. D. G.

143. [TAHMÂSIBPÛR, Muħammad Ridâ]. Dagueerotypes in the photographic books and other writings of the Qājâr period / Mohammad Rezá Tahmâšebpûr. Tr. ShoġâĤhâni, Mohsen. *Anthology of Iranian Studies / Majmû'ah-i Maqâlât-i Mutâlâ'ât-i Irânî*. 5 (2001) pp.168-189

36 SUBAT 2005

Kaçarlar (Kaçar devri şairleri.)

KAGARLAR

90-930480

Vak'II, Abū al-Fağl. Dilāvar Zand va Khān-i Qājār / ta'liḡ-i Abū al-Fağl Vak'II. -- Chāp-1 2. -- [Qom?] : Rahnamā va Hidāyat, 1368 [1989] 238 p. : ill. ; 21 cm. In Persian; romanized record. 750.00IR (\$7.02 U.S.) (On the short-lived Zand dynasty of Iran, 1750-1794, and its overthrow by Muhammad Khān Qājār, founder of the Qājār dynasty; a historical study)

Browne L. H. Persia IV. 298 vd.

8 OCAK 1993

891. 59

04287 FALK, T. A Qājār painting of two girls. The Royal Asiatic Society, its history and treasures, ed. S.Simmonds and S.Digby, Leiden & London 1979, p.110.

Kaçarlar

8 OCAK 1993

98. BASTANI-PARIZI, M.E. *Ḥamāse-ye Kavir* (L'Épopée du Kavir). Téhéran, Amir Kabir, 1356, xv-836 p.

L'A., qui prépare une histoire du Kermān sous les Qājārs, en livre ici un chapitre, dont plusieurs parties ont déjà paru dans la Revue *Yağmā*. Il décrit d'abord la vie politique du Kermān sous le gouvernement de Qāyem-Maqām-e Farāhāni (1779-1835) et livre ensuite une documentation riche et touffue sur la vie économique de la province à l'époque. R.

-KIRMAN -KAGAR

بیند ودل از دست میدهد . داستان دلداد کی آن در از همین دیدار آغاز میشود و پس از کامها که از یکدیگر می بینند و ناکامیها که از بد بداندیشان خاصه شاه موبد به آنان روی می آورد ، از مرو می گریزند .

شاه موبد که به برادر خشم گرفته است به قصد جنگ از بی اولشکر می کشد . اما در راه به زخم گرازی از پای در می آید دلداد کان پس از مرگ وی رسماً بایکدیگر زناشویی میکنند و روز کاری دراز به شادکامی میکنند .

۱ - صفحات ۳۹۱ - ۴۴۰ کتاب .

۲ - متن این ترجمه در ۱۸۸۴ به چاپ رسیده است .

8 EKIM 1993

کلاس وولفرام ، "بل های دوره صفویه و قاجاریه در ایران" . ترجمه فرامرز نجدسمیعی ، تهران : کلاغ ، ۱۳۶۲ . ص ۹۷۰ - ۹۸۷ .

105. CALMARD, J. L'Iran sous Nāseroddin Chāh et les derniers Qadjar. Esquisse pour une histoire politique, culturelle et socio-religieuse. *Le Monde iranien et l'Islam*, 4 (1976-1977), pp. 165-194.

Riche exposé didactique, dont voici les sous-titres: 1) Le cadre politique et culturel (—évolution politique et culturelle de la Perse sous Nāseroddin Chāh— vers la révolution pour la Constitution— la révolution constitutionnelle et la fin du despotisme qadjar—). 2) Le cadre socio-religieux (—le milieu socio-religieux— la commémoration du Drame de Karbalā et la société persane, Remarques préliminaires). R.

186. MOJTAHEDI, K. «Mirzā Malkam Xān va oşul-e nazāri-e neẓām-e pişnehādi-e u (Mirza Malkam Khan et les principes spéculatifs du système proposé par lui)». *Rāhmemā-ye Ketāb*, 21, 1-2 (1357), pp. 14-24 et 21, 3-4 (1357), pp. 282-296.

L'A., philosophe de métier, s'attache à l'un des hommes qui, à l'époque de Nāser al-din Šāh Qājār, ont été les plus impressionnés par l'Europe, Mirzā Malkam Khān. Conscient du retard pris par l'Iran, il préconise d'emprunter à l'Europe ce qui lui a semblé être sa force, c'est-à-dire son système d'organisation. Il a surtout concentré sa réflexion sur les lois dont l'Occident s'est doté. Il a été l'un des hommes qui ont préparé en Iran l'idée d'une Constitution. L'A. analyse avec finesse sa philosophie politique. C. F.

KAGAR

312. BAGLEY, F. R. C. «New light on the Iranian constitutional movement», in *Qajar Iran ...*, Bosworth, C. E. & Hillenbrand, C., éd., Edimbourg, 1983, pp. 48-64.

Commentaire utile sur les ouvrages de Feridun Ādamiyat (*Fekr-e demokrāsi-ye ejtemā'i dar neẓat-e maşru'iyat-e Irān; Ideoloẓi-ye neẓat-e maşru'iyat-e Irān*) qui couvrent essentiellement les événements des années embrouillées 1897-1910. Les appréciations souvent divergentes sur cette période mouvementée de l'histoire iranienne continuent à alimenter le débat sur les tentatives de sécularisation et de démocratisation du pouvoir et de la vie publique en Iran. Abstracts Iranian, suppl. 19, 1984 London J. C.

8 EKIM 1993

278. ARJOMAND, Said Amir, *The Shadow of God and the Hidden Imam. Religion, Political Order, and Societal Change in Shi'ite Iran from the Beginning to 1890*. Chicago-London, The University of Chicago Press, 1984, xx-356 p., bibliogr., index, frontispice. (Publications of the Center for Middle Eastern Studies, n° 17.)

Un grand livre sur un sujet majeur : étude de sociologie historique sur la naissance en Iran, à l'époque safavide, et le développement jusqu'aux Qājārs, d'une organisation cléricale, une «hiérarchie» autonome, solidaire du pouvoir civil dont elle reconnaît la légitimité temporelle. Nombreuses références historiques. Compte-rendu à paraître dans *Studia Iranica*. Y. R.

01 MART 1994

515. CALMARD, Jean. "Les réformes militaires sous les Qājār (1794-1925)", in: Yann Richard ed., *Entre l'Iran et l'Occident. Adaptation et assimilation des idées et techniques occidentales en Iran*. Paris, Maison des Sciences de l'Homme, 1989, pp. 17-42.

Excellente étude consacrée au processus d'adoption des techniques nouvelles et (de) leurs résultats" dans l'armée des Qajars. C'est autour de l'oeuvre du prince Abbas Mirza (1789-1833), principal promoteur de la réforme militaire en Perse, que s'articule la contribution de J. C. La modernisation touchait les unités d'infanterie, de cavalerie et la marine, supervisées dans une première étape par les "Russes déserteurs", puis par les instructeurs français en 1807, remplacés par les Anglais en 1809. C'est sous le règne de Mohammad Shah (1834-1848) que l'Iran sollicita une nouvelle fois l'aide du gouvernement français pour moderniser son armée. L'A. démontre que les Français refusèrent l'envoi d'une mission officielle". C'est ainsi que quelques militaires et artisans furent engagés sous contrat de huit ans. "On les payait et on ne leur donnait rien à faire". Une tentative vouée à l'échec. J. C. aborde aussi les efforts entrepris dans ce domaine sous Nāser al-Din Shah (1848-1896), retrace un bilan provisoire des réformes, et conclut que malgré les efforts de modernisation et les sommes considérables dépensées vers la fin du 19^e s., "l'armée iranienne n'était pas parvenue à se hisser au rang des armées européennes et avait même régressé sur le plan régional". H. N.

WRIGHT, Denis. *The English amongst the Persians during the Qajar period*. London: Heinemann, 1977.

Kacar dönemine Akemler aramada imptlyce.

KAZARLAR

5444 LAMBTON, A. Persian society under the Qajars. RCAJ 48 (1961), pp. 123-139

*Kazarlar Dönmünde
Açem Toplum*

89-930689

Micro-fiche
89/59452
Shajarah-i Khānīqāh / talfīz-i Mahdī Farrūkh.
— Chāp-i 2., 88 taǵdīd-i naǵar. — [Tehran?]:
Intishārāt-i Rāst, 1363 [1984 or 1985]
132 p.; port.; 22 cm.
In Persian; romanized record.
(Criticism of the alleged negative politics
indulged in by Mirzā Muḥammad Qavām al-Dawlah,
a noted political figure of the late 19th
century Iran, and his descendants)

KAZAR

388

8 UCAK 1993

KAZARLAR

İRAN

5442 HAMBLY, G. An introduction to the economic organization of early Qajar Iran. Iran 2 (1964), pp. 69-81

*İlk Kazar İranda Ekonomik
Örgütlenmesine İlişkin*

3034 MCHESNEY, R.D. Comments on "The Qajar Umayq in the Safavid period, 1500-1722" (by J.J. Reid). Iranian Studies, 14 (1981) pp.87-105.

8 UCAK 1993

5960 JANATA, A. Die Bevölkerung von Ghor. Beitrag zur Ethnographie und Ethnogenese der Chahar Aimaq. Archiv. f. Völkerkunde 17-18 (1962-63), pp. 73-156

- Kazar Emek

KAZAR

89-930738
Naḡīr al-Dīn Shāh, Shāh of Iran, 1831-1896.
Safār-nāmah-i Farangīstān, safar-i ḥavām / mīshāhah-i Naḡīr al-Dīn Shāh Qajār : maḡaddamah va fihristāh az İraj Afshār. — Chāp-i 2. — [Tehran]: Intishārāt-i Sharq, 1363 [1984]
24, 288 p.; port.; 24 cm.
In Persian; romanized record.
Includes index.
(Travel impressions of Europe, 1878)

8 UCAK 1993

89-930991
Micro-fiche
89/59533
Tafazzulī, Abū al-Qāsim.
Rūstā-yi İnşāh va Anīs al-Dawlah / tabḡīq va nivīshatfī az Abū al-Qāsim Tafazzulī. — Chāp-i 1. — Tīhrān : Kitāb Sarā, 1363 [1984 or 1985]
134 p.; ill., ports.; 25 cm.
In Persian; romanized record.
Includes index.
(Historical and geographical study of İnşāh, a hill resort near Tīhrān, frequented by Iranian rulers; includes short biography of Anīs al-Dawlah, consort of Naḡīr al-Dīn Shāh, Shāh of Iran, 1831-1896)

KAZAR

8 UCAK 1993

3133 MAHDAVI, Shirreen. Taj al-Saltaneh, an emancipated Qajar princess. Middle Eastern Studies, 23 (1987) pp.188-193

8 UCAK 1993

*Kazar (Iran'da)
Muhammed Şah
1835-1848*

*Browne
L.H. Persia IV. 146-148*

891.59

15 TEMMUZ 1992

KAZAR

Bestall-Nr.:
27 A 21476
Lambton, Am E.: Qajar Persia: 11 studies / A. K. S. Lambton. London: Tauris, 1987. - XVII, 341 S. ISBN 1-85043-041-1

*Kazar (Masruddin Şah)
1848-1896*

*Browne
L.H. Persia IV. 151-152, 155*

8 UCAK 1993

891.59

04060 GALL, H. von. Die qajarischen Feiern als archäologisches Problem. Akten VII. Int. Cong. iran. Kunst Archäol. (1976), 1979, pp. 617-618.

Kazarlar

8 UCAK 1993

KAJARLAR

87-930350
Mustawfi, 'Abd Allāh, 1876-1950.
Sharh-i zindagāni-i man, yā, Tārīkh-i ijtima'i
va idāri-i dawrah-i Qājāriyah / nisbandan 'Abd
Allāh Mustawfi. -- Chāp-i 2. -- [Tehran]:
Kitāb-furūsh-i Zawvar, 1360 [1981 or 1982].
3 v. : ports. ; 25 cm.
In Persian; romanized record.
Includes indexes.
Contents: v. 1. Az Āqa Muhammad Khān tā ākhir-i
Nāsir al-Dīn Shāh -- v. 2. Az Sālihanat-i Muza'ffar
al-Dīn Shāh tā qarārdād-i Vuzar al-Dawlah tā
Inqilāb -- v. 3. Az Kābinah-i qarārdād-i Vuzar
al-Dawlah tā ākhir-i majlis-i mu'assasan.
7000.00IR per set.
For requesting libraries only.
(Sociopolitical history of the Qājār dynasty of
Iran, 1779-1925)

MEREDITH, C. Early Qajar administration:
an analysis of its development and
functions. *Iranian stud.* 4(1971), pp.
59-84.

ilk Kacar idaresi:
gelistire ve islevlerinin
bu tabloda

IRAN
KAJARLAR

KAJAR (bar-khurdani)

87-930542
Khvurmajli, Muhammad Ja'far.
Haşayiq al-akhdār-i Nāsirī : tārīkh-i Qājār /
ta'rif-i Muḥammad Ja'far Khvurmajli ; bin Kūshish-i
Ḥusayn Khādiriyān. -- Chāp-i 2. -- Tīhrān : Nashr-i
Nay, 1363 [1984 or 1985].
2 v. in 1 (26, 386 p.) : facsim. ; 24 cm.
In Persian; romanized record.
Includes bibliographical references and index.
550.00IR (pbk.)
(History of the Qājār dynasty of Iran,
especially the reign of Nāsir al-Dīn Shāh, 1831-
1896)

SHEIKHOLESLAMI, A. Reza. The sale of
offices in Qajar Iran, 1858-1896.
Iranian stud. 4(1971), pp. 104-118.

Kacar iranında nezih
(dare) sistem

IRAN
KAJARLAR

955.04

MA.D

IRAN
Haftun, Abd al-Razzaq Bayg ibn Neja'f Quli
Khan Dunbuli
KAJARLAR
The Dynasty of the Kajars / by Abd al-Razzaq
Bayg ibn Neja'f Quli Khan Dunbuli Haftun. -- Repr. /
edited by Sir Harford Jones Brydges. -- New York:
Arno Press, 1973.
CXCI, 448 [10] p. : 3 fold maps; 22,5 cm. --
(The Middle East Collection).
Reprinted from edition London 1883

5376

I. History, Iran 1794-1906 I. Brydges, Sir
Harford Jones (ed.) II. Title III. (Series)

04676 McEWEN, E. The chahār-Kham or
'four-curved' bow of India. *Islamic arms and
armour*, ed. R. Elgood, London, 1979, pp. 89-96.

- Hincali form
- Kacar Han

KAJARLAR

86-932379
Nūri, Ḥusayn Sa'ādāt.
Rijāl-i dawrah-i Qājāriyah / taḥqiq az Ḥusayn
Sa'ādāt Nūri. -- Chāp-i 1. -- [Tehran?]:
Intishārāt-i Vahid, 1364 [1985].
[6], 344 p. : 25 cm.
In Persian; romanized record.
Includes bibliographical references and index.
960.00IR
(Short biographies of eminent Iranian person-
alities of the Qājār period, 19th-20th centuries)

06176 WRIGHT, Denis. *The English amongst
the Persians during the Qajar period.* London:
Heinemann, 1977.

- Kacar

314. BAUSANI, A. «The Qajar period : an epoch of decadence?», in *Qajar Iran*
Bosworth, C.E. & Hillenbrand, C., éd., Edimbourg, 1983, pp. 255-260.

Très brève évaluation des valeurs culturelles de l'Iran Qājār, généralement considéré
comme étant l'une des périodes les moins brillantes de l'histoire iranienne. Passant tour à
tour en revue la littérature, la théologie et la philosophie, les sciences et les relations de voyage,
les écrits politiques et la presse, l'A. considère que, loin d'être une époque de décadence,
«la période Qājār en Iran est culturellement la dernière période florissante de l'Islam chiite»
(p. 259).

Parmi les oublis notoires de cet aperçu, signalons les arts et l'architecture, l'historio-
graphie et l'érudition Qājār (dont les mérites sont bien connus au moins depuis Minorsky)
ainsi que l'intérêt de certains Iraniens éclairés pour les découvertes modernes, dont la photo-
graphie: cf. art. de C. Adle, in *Studia Iranica*, 12 (1983), pp. 249-280 et I. Afshar, in *Qajar
Iran*, o.c., pp. 261-290. J. C.

KAJAR

327.42055

WE.E

Wright, Denis

IRAN KAJARLAR
The English amongst the Persians: during the
Qajar period 1787 - 1921 / by Denis Wright. --
Repr. - London: Heinemann, 1977.
xv, 218 p., 16 p. of plates: 1 map; 24 cm.
Bibliography: p. 201 - 210
Includes index
ISBN 434-87820-0

5371

I. Foreign Relations, England - Iran I. Title

- Iran
- Kacar

KAJARLAR

86-932387

Šāfi, Qāsim.
Fāhrisat-i 'aḳā'ib-i tārīkh-i Irān : dawrah-i
Qājār / bar'rafi va tedvin-i Qāsim Šāfi. --
Chāp-i 1. -- Tīhrān : Dānishgāh-i Tīhrān, Kitāb-
khānah-i Markazī va Markaz-i Asnād, 1363-1364
[1985-1986].
2 v. : ill., facsim., ports. ; 25 cm.
In Persian; romanized record.
2960.00IR per set.
For requesting libraries only.
(Index to historic photographs of the Qājār
dynasty of Iran, 1779-1925, housed in Kitāb-
khānah-i Markazī va Markaz-i Asnād, University
of Tehran; based on notes by Ḥusayn Maḥmūdī
Arakāndī)

06162 BAKHASH, Shaul. *Iran: monarchy,
bureaucracy & reform under the Qajars: 1858-
1896.* London: Ithaca Press for Middle East
Centre, St. Antony's College, Oxford, 1978.

KAZANLAR

IRAN

FLOOR, W.M. The Lütfi - a social phenomenon in Qajar Persia: a reappraisal. *MT* 13 (1971), pp. 103-120.

Lütfiler - Kacar İranında
sosyal bir vahşet yarıdan
dependisine

KAZANLAR

IRAN

FLOOR, W.M. The Lütfi - a social phenomenon in Qajar Persia: a reappraisal. *MT* 13 (1971), pp. 103-120.

Lütfiler - Kacar İranında
sosyal bir vahşet yarıdan
dependisine

KAZANLAR

10990 CALMARD, J. L'Iran sous Nâseroddin Châh et les derniers Qadjars. Esquisse pour une histoire politique culturelle et socio-religieuse. *Le monde iranien et l'Islam* 4 (1976-7) pp. 165-194.

Nâsereddin Şâh zamanındaki İran
veson Kacarlar sosyo-dini
ve kültürel siyasi ve tarihî yön
tözenim.

5956 FERDINAND, K. Ethnological notes on Chahâr Aimâq, Hazâra and Moghól. *Acta Or.* 28 (1964), pp. 175-203

→ Kacar Emak

ABRAHAMIAN, E. Oriental despotism: the case of Qajar Iran. *IMES* 5 (1974), pp. 3-31.

Dopu Despotizmi: Kacar
İrânı Örneği

Kacar

AĞA MUHAMMED ŞAH

HAN

5443 HAMBLY, G. R. G. Aqa Mohammad Khan and the establishment of the Qajar Dynasty. *RCAJ* 50 (1963), pp. 161-174

KAZANLAR

Ağa Muhammed Han
Kacar Hanedanının Tespiti

ŞİA
SAFEVİLER

KAZANLAR

MAZZAOUI, M.M. Shi'ism in the medieval Safavid, and Qajar periods: a study in ethnic-ethnic continuity. *Iran: continuity and variety*, ed. by P.J. Chelkowski, 1971, pp. 39-57

Osmanlı Safevîlerinde Şiîlik ve
Kacar dönemleri ve İsmailîlerin
devanlığı hakkında inceleme

IRAN

KAZANLAR

11004 GILBAR, G.G. Demographic developments in late Qajar Persia, 1870-1906. *Asian and African studies* 11 (1976), pp. 125-156.

Yeni Kacar han'ın nüfus
gelişmesi 1870-1906

B.Ü.İ.İ.

İPLAS
KAZANLAR

FLOOR, W.M. Bankruptcy in Qajar Iran. *ZWIG* 127 (1977), pp. 61-76.

Kacar İranında
iflas

KAZANLAR

04343 SCARCE, J.M. Function and decoration in Qajar tilework. *Islam in the Balkans. Persian art and culture of the 18th and 19th centuries*. Ed. by J.M.Scarce, Edinburgh, 1979, pp. 75-86.

KAZANLAR

87-930403

Safavî, Rahîmzâdah, 1894-1959.
Asâr-ı suhûl-i Ahmad Şâh : Mektûbât-ı
Rahîmzâdah-ı Şafavî / bi-Müşâvîr, Bahman Dirgân.
— Çâp-1 l. — Tihân : Intişârât-ı Firdawsî,
1362 [1983 or 1984]
308 p.; 25 cm.
In Persian; romanized record.
Includes index.
(On the causes of the fall of Ahmad Shâh, last
ruler of the Qajar dynasty of Iran, in 1925)

15 TEMMUZ 1982

Kazarlar

04242 ROBINSON, B.W. The Tehran Nizami of 1848 and other Qajar lithographed book *Islam in the Balkans. Persian art and culture of the 18th and 19th centuries.* Ed. by J.M. Scarce, Edinburgh, 1979, pp. 61-74.

Nizami
Kazarlar

Persian literature under the Qajars: Rustem ul Hukema (Muhammad Hashim al-Musavi al-Safavi, born 1180/1766.) Indian antiquary 17 (1886), 115-116.

PIDMONTESI, A.M.

The statutes of the Qajar orders of knighthood. East and West 19 (1969), pp. 431-473

Kazarlar

KAZARLAR

91-933863
Rizā'i, Nāṣir Ḡulām. Sardī az Qājār. *Sardī az Qājār / nivīshah-i Nāṣir Ḡulām Rizā'i.* -- (Tehran) : Nāṣir Ḡulām Kīā'i, [199-?] 184 p. : ill. ; 24 cm. In Persian; romanized record. Cover title. Includes bibliographical references. 1000.001R (\$8.13 U.S.). (On the life of Amir Āḡam, 1876-1913, a descendant of Qajar dynasty and commander-in-chief of Iranian forces in northern Iran during the first decade of 20th century)

15 HAZIRAN 1994

02 KASIM 1993

KAZARLAR

89-931613
Micro-fiche
Māyyir al-Manālik, Dīstā'i Khān, Rijāl-i āṣr-i Nāṣirī / Dīstā'i Khān Māyyir al-Manālik. -- Chāp-i 1. -- Tīhrān : Nashr-i Tārīkh-i Irān, 1361 [1982 or 1983] 317 p. : ill., facsim., ports. ; 24 cm. -- (Majmū'ah-i mutūn wa asnād-i tārikhi ; kitāb-i 10) "Nashr-i Tārīkh-i Irān, 11." In Persian; romanized record. Includes index. (Biographical sketches of prominent personalities during the reign of Nāṣir al-Dīn Shāh, Shah of Iran, 1831-1896)

06 OCAK 1994

11005E
KAZARLAR
6724. Kāzarūni Nādīrī, Muḥammad Ibrāhīm: Tārīḥ-i baḡādīr wa ḡazāyir-i Halīḡ-i Fārs: dar zamān-i Muḥammad Sāh Qāḡār 1250 ta 1264-i qamārī / ta'līf: Muḥammad Ibrāhīm Kāzarūni mutahhāllīs ba-Nādīrī. Bā taṣṭīḥ wa taḥṣiyā-i Manūčīhr Sūtūda. - Čāp 1. - [S.l.], [1988] = 1367 h.s. - 7, 177 S. : ill. - (Mu'assasa-i Farhang-i Ḡahāngīrī ; 8) Inhalt: Geschichte d. Häfen u. Inseln im Pers. Golf z. Zt. von Muhammad Sāh Qāḡār. - In arab. Schrift, pers. 9 E 1150

338. MO'AYER AL-MAMALEK, DUST-'ALI XAN, *Yaddāshāh-i az zendegāni-ye xoṣuṣi-ye Nāser al-Dīn Shāh / Notes sur la vie privée de Nāser al-Dīn Shāh.* pub. Naṣr-e Tārīx-e Irān, Tēhērān 1361/1982, 106 p., index, 45 photos., 23,5 x 17 cm.

L'importance des notes de Mo'ayer al-Mamalek sur le sujet est évidente: petit-fils de Nāser al-Dīn Shāh et aimé de sa personne, il passa son enfance dans le harem et sa jeunesse auprès du Chah (cf. également *Abst. Ir.*, 6, 1983, n° 297). Ce livre a déjà été publié deux fois par le libraire 'A.A. 'Elmi en 1327/1948 et en 1351/1972, mais d'après l'auteur (présente éd. p. 13), le texte de ces éditions comportait des coquilles et les photographies les illustrant étaient classées en désordre (il ne précise pas lesquelles). De plus, dans la 2^e édition au moins, ces illustrations étaient également fort mal reproduites. La qualité des reproductions ne s'est que légèrement améliorée dans la nouvelle présentation, mais le principal avantage de cette réédition est son index qui en rend la consultation aisée. C. A.

319. EYEHADIEH, M. «Patterns in urban development; the growth of Tehran (1852-1903)», in *Qajar Iran* ..., Bosworth, C. E. & Hillenbrand, C., éd., Edimbourg, 1983, pp. 199-212.

Cette intéressante contribution vient compléter utilement les travaux sur la croissance de Téhéran (l'A. ne cite que les essais peu documentés de F. Bémont et H. Karimān et semble ignorer H. Bobek, K. Ahrens, M. Steger etc.). Elle est basée sur deux rapports de recensement, l'un anonyme (1269/1852), l'autre préparé par Azzar 'Alī-Sāh (terminé en 1320/1902-3). Ecrits en *seyāḡ*, les chiffres de ces rapports ont été lus par S. Sa'dvandīān qui a contribué à la préparation de l'article (n. 6). Les données concernant les maisons (*boyalāt*), bains (*hammām*), boutiques (*dakākin*), *tekye*, *kārvansarā*, mosquées et *madrese* ont été regroupées dans des tableaux répartis par quartiers. Bien que comportant des imprécisions et des lacunes, ces rapports nous donnent une vue d'ensemble sur la croissance constante de la cité et sur ses modes de développement. Dans le glossaire (p. 211), le mot *panuq* est traduit par «square». C'est peut-être là une évolution tardive car ce terme désigne l'endroit où l'on conserve le *tuq* (étendard funéraire, appelé aussi *'alam*), i.e. le *tekye* principal du quartier, puis par extension n'importe quel lieu de réunion (A. Mostowfi, *Sarh-e zendegāni-ye man*, Téhéran, 1343s., t. 1, n. 279, n. 1). J. C.

516. MACEOIN, D. M. «Changes in charismatic authority in Qajar Shi'ism», in *Qajar Iran* ..., Bosworth, C. E. & Hillenbrand, C., éd., Edimbourg, 1983, pp. 148-176.

Spécialiste du shaykhisme et du bābisme-bahā'isme, l'A. retrace ici les changements (théoriques et pratiques) dans la notion d'autorité au sein du chiisme iranien. Son étude débore largement le cadre chronologique envisagé puisqu'elle prend en compte la période pré-Qājār (pp. 148-160) ainsi que les implications des réflexions récentes sur l'autorité du modèle à imiter (*marjā'iyat*) et de l'institution du pouvoir tutélaire du juriste-théologien (*velāyat-e faqih*) : pp. 161 ss.

L'A. rejette les grossières accusations portées à l'encontre du bābisme-bahā'isme en tant qu'outil favorable de la politique russe et anglaise (puis américaine et sioniste), idée diffusée largement développée par Esmā'īl Rā'īn et d'autres polémistes. Ces mouvements ne sont pas des exemples significatifs d'une interférence étrangère dans les affaires religieuses de l'Iran ou de simples réactions à des pressions moins directes sur la société Qājār; ce sont surtout des «indicateurs d'une évolution autochtone plus large à l'intérieur du chiisme iranien au cours du 19^e siècle» (p. 150). A travers une analyse chronologique des positions du chiisme sur la notion d'autorité, l'A. nous livre des réflexions sur la «grounisation de l'autorité charismatique», sur sa «régénération» et sur la création d'une nouvelle orthodoxie. Cette intéressante approche alimentera le débat sur un vaste sujet plein d'embûches et de controverses. Les sources et les études utilisées sont presque exclusivement en persan et en anglais. J. C.

15 TEMMUZ 1982

1415. Hunar Yāḡmā'ī, Ismā'īl: *Ḡandaq wa Qūmis dar awāhīr-i daura-i Qājār / Ismā'īl Hunar Yāḡmā'ī (Mu'ta' 53 S. : III. - (Nāṣirī) Tārīḥ-i Irān ; 39 : Magmū'a-i mutūn wa asnād-i tārikhi ; 31) Inhaltsang.: Ḡandaq u. Qūmis z. Zt. ausgehender Kadsharenherrschaft. - Pers., in pers. Schr. 26 A 5723*

KAZARLAR

93933039

Zahīr al-Dawlah, 'Alī Khān Qājār, 1864-1924. *Safarnāmah-i Zahīr al-Dawlah : hamrūh-i Muzaffar al-Dīn Shāh bih Farhangistān / bih Kūshish-i Muḥammad Ismā'īl Rizvānī.* -- Chāp-i 1. -- Tīhrān : Intishārāt-i Kitāb-khānah-i Mustawfī, 1371 [1992] 406 n. : ill. ; 24 cm. Per-07 For requesting libraries only. In Persian; romanized record. Travel accounts of a companion of Muzaffar al-Dīn Shāh, Shah of Iran, 1853-1907, during their travel to Europe in 1897. Includes bibliographical references and index. 4200.001R (\$16.80 U.S.)

28 TEMMUZ 1994

326. GURNEY, J.D. «A Qajar Household and its Estates», in *Studies* ... (Pak-daman, N., éd.), in *Iranian Studies*, XVI (1983), Nos. 3-4, pp. 137-176.

Présentation et traduction d'un document (provenant de la bibliothèque Najavānī de Tabriz) publié par H. Nāteq in *Nāme-ye olun ejmā'i* (seconde série, 1, 2535 *shāhrāhī*, pp. 9-49). Ce document doit son origine à un voyage effectué en *safar* 1294 / février 1877 par Moṣṭafā Xān, fils aîné de Mirzā Sa'īd Xān Anṣārī Mo'tamenolmolk (longtemps ministre de affaires étrangères de Nāseroddīn Chah, il était alors *motavallī bāst* du sanctuaire de Mashād). Moṣṭafā Xān (Mo'tamenoddowle) était commissionné par son père pour convoyer un *xe'l'at* (robe d'honneur) de Mashād à Téhéran. Il dut partir en hâte et envoya en cours de route des recommandations à son beau-frère et cousin Mirzā 'Alī Xān auquel il confia toutes ses affaires en son absence. Dans ce mémoire confidentiel, il nous donne un récit détaillé de ses fonctions au sanctuaire, de ses propriétés (le village et deux jardins loués du sanctuaire), des arrangements pour son *andarun* (surveillance, maintenance, intendance) et pour l'éducation de son jeune fils. Abondamment commenté, ce document permet d'émettre des jugements sur divers aspects socio-économiques de l'Iran Qājār avec plus de circonspection que ne l'ont fait certains th. vicieux. J. C.

2734 SCARCE, J.M. The Persian shawl industry. *Textile Museum Journal*, 27-28 (1988-89) pp.22-39 [In Qajar Iran].

4373 GILBAR, G.G. Trends in the development of *Kaçarlar* prices in late Qajar Iran, 1870-1906. *Iranian Studies*, 16 (1983) pp.177-198

3 AGUSTOS 1992

Kaçarlar

845 FLOOR, W.(M.) Le droit d'entreposage en Iran qajar. *Studia Iranica*, 17 (1988) pp.57-91

28 NISAN 1993

1402 ROBINSON, B.W. Persian royal portraiture and the Qajars. *Qajar Iran: political, social and cultural change 1800-1925*. Ed. E. Bosworth & C. Hillenbrand. Edinburgh: Edinburgh University Press, 1983, pp.291-310

1 SUBAT 1993

17 MAYIS 1993

2724 ROBINSON, B.W. Qajar lacquer. *Muqarnas*, 6 (1989) pp.131-146

2231 FLOOR, W. Change and development in the judicial system of Qajar Iran (1800-1925). *Qajar Iran: political, social and cultural change 1800-1925*. Ed. E. Bosworth & C. Hillenbrand. Edinburgh: Edinburgh University Press, 1983, pp.113-147

3 AGUSTOS 1992

-Kaçarlar

2590 EKHTIAR, Maryam. Muhammad Isma'il Isfahani: master lacquer painter. *Persian masters: five centuries of painting*. Ed. S.R. Canby. Bombay: Marg, 1990, pp.129-143

2591 EKHTIAR, Maryam. The Qajar visual aesthetic: highlights from the Brooklyn Museum collection. *Orientalis*, 20 vii (1989) pp.46-53

28 NISAN 1992

2264 CHELKOWSKI, P. Majlis-i Shâhinshâh-i Irân Nâsir al-Dîn Shah. *Qajar Iran: political, social and cultural change 1800-1925*. Ed. E. Bosworth & C. Hillenbrand. Edinburgh: Edinburgh University Press, 1983, pp.229-242 [Ta'ziya play to commemorate the death of Nâsir al-Dîn Shâh. Incl. full translation.]

12 AGUSTOS 1992

2581 DIBA, Layla S. Persian painting in the eighteenth century: tradition and transmission. *Muqarnas*, 6 (1989) pp.147-160

17 MAYIS 1993

28 NISAN 1992

Kaçarlar

2254 YARSHATER, E. Observations on Nâsir al-Dîn Shah. *Qajar Iran: political, social and cultural change 1800-1925*. Ed. E. Bosworth & C. Hillenbrand. Edinburgh: Edinburgh University Press, 1983, pp.3-13

12 AGUSTOS 1992

2562 CHELKOWSKI, P. Narrative painting and painting recitation in Qajar Iran. *Muqarnas*, 6 (1989) pp.98-111

17 MAYIS 1993

ABU'L-HASAN KHAN ARDALÂN, HAJJ FAER-AL-MOLK, b. 1279/1862-63, government official under the late Qajars. He was related to the royal family by blood and marriage. In his youth he served in court as a page. Later he became an attendant of Nâser-al-dîn Shah and accompanied him in his tour of Europe (1306/1888-89). He held several military and administrative positions including the governorships of Hamadân (1316/1898-99) and Arâk (three times), and the ministry of commerce (1321/1903-04). He died in retirement in 1305 Š./1926.
Bibliography: Bâmdâd. *Rejâl* I, pp.32-33. A. Mostawfî. *Šarh-e zendagâni-e man*, Tehran, 1343 Š./1964, III, pp.196, 296, 333. E'temâd-al-sultânâ. *Rûz-nâma-ye kâterât-e E'temâd-al-sultânâ*. Tehran, 1345 Š./1966, pp.197, 771, 849, 963.
(H. MAHBÛBÎ ARDAKÂNÎ)

Er. J. 2. 2. 3. 1. 5. 306. 1983 (L. 200000)

Kaçarlar

KAÇARLAR

90-931170

Shaykh al-Islâmî, Javâd. *Šimâ-yi Ahmad Shâh Qâjâr: pas az guzâšc-i matâ'at sâli az 'âd-i qarâ'ud-1 1919 Irân va Ingilis / nisf-isandah, Muḥammad Javâd Shaykh al-Islâmî. -- Châp-1 l. -- Tihân: Nashr-i Guftâr, 1989-- v. 1. -- > : ill., ports. ; 25 cm. Vol. 1 rec'd this month. In Persian; romanized record. Title on added t.p.: Ahmad Shah Kajar, a political portrait. Includes bibliographical references and index. 3400.001R (\$30.90 U.S.) (v. 1) (On the political life of Ahmad, Shah of Iran, 1889-1930; includes his biography)*

17 MAYIS 1993

322.10955

AL.R Algar, Hamid

KACAARLAR

Religion and state in Iran 1785-1906: the role of the ulama in the Qajar period / by Hamid Algar. - Berkeley; Los Angeles; London: University of California Press, 1980. xviii, 286 p.; 23.5 cm. Bibliography: p. 267-277 Includes index ISBN 0-520-04100-3 ICCN 72-79959

4873

1. Religious Bodies, Iran I. Title

KACAAR

87-931572

Qazir al-Dawlah, 'Ali Khan Qajar, 1864-1924. Majma'ah-i ash'ar-i Mirza 'Ali Khan Qazir al-Dawlah (Qazir). -- Chp-1 1. -- [Tehran]: Intisharāt-i Vahid, 1363 (1984 or 1985). 360 p.; facsimile; 24 cm. Running title: Ash'ar-i Qazir al-Dawlah. Poems. In Persian; romanized record. 800.001R (Chiefly didactic narrative poems)

TABIN

KACAARLAR

FLOOR, W.M. The customs in Qajar Iran. ZDMG 126 (1976), pp. 281-311.

Kacar travinde Gofle

31 ARALIK 1980

88-932341

Micro- Hasan Karbalai, d. 1943. Qarardid-i razhi-i 1890, yā, Tarkih-i Inshar-i dukhāniyā dar sal-i 1309 H.Q. / ta'rif-i Hasan Karbalai. -- Chp-1 2. -- Tehran: Intisharāt-i Mahrizān, 1361 (1982 or 1983). 154 p.; 23 cm. In Persian; romanized record. Includes bibliographical references. (On the concessions granted by Iran to the British during the rule of the Qajars in the late 19th century)

KACAAR IRAN

126

20 MART 1982
- IRAN
- KACAAR
- TAHIRLER (H. S. S.)

89-961471

Jabā, 'Abbās, d. 1955. Tārīkh Iran ba'da al-Islām min bid'vat al-dawlah al-Tahiriyyah hattā nihāyat al-dawlah al-Qajariyyah. (205 H/820 M-1343 H/1925 M) تاريخ ايران بعد من بداية الدولة القاجارية حتى نهاية الدولة القاجارية، (٢٠٥ هـ/٨٢٠ م-١٣٤٣ م/١٩٢٥ م) نقشه من القاجارية وقدم له وعلق عليه محمد باقر الدين منصور: راجع الياتيس محمد القاسم: دار الثقافة والنشر والتوزيع، 1989. 12, 855 p.; 24 cm. Includes bibliographical references. EE20.00 Eq-Islamic Hist. and Post 1800. & Polit.

963 GILBAR, G.G. The opening up of Qajar Iran: some economic and social aspects. Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London, 49 (1986) pp.76-89

3 AGUSTOS 1987

09 OCAK 1992

75448 HAIRI, A. "The legitimacy of the early Qajar rule as viewed by the Shi'i religious leaders." *Mid. East Stud.* 24, no. 3 (1988) 271-86. KACAAR

Kacaarlar

Wright, Denis. The Persians amongst the English during the Qajar period (c1977, 1985) Abstr. ir. 9 (1986), 105-106. Y. Richard (F) Asian affairs 16 (1985), 210-211. A. Kellas BSMS bull. 13 (1986), 83-84. N. Farzad BSOAS 49 (1986), 248. D. O. Morgan Economist, 23 March 1985, pp. 87-88. History 71 (1986), 256-257. M. E. Yapp JMES 19 (1987), 511-513. P. Avery IrS 18 (1985), 111-113. R. Matthee ME 127 (May 1985), 74-75. E. C. Hodgkin MEJ 40 (1986), 172-173. H. Algar RSPI 53 (1986), 337-338. M. G. Pasqualini (I)

20 MART 1982

2519 PETSPOPOULOS, Y. The Qajar kilims of Sehna. *Hail*, 31 / 8 iii (1986) pp.42-47

3 AGUSTOS 1992

4374 GURNEY, J.D. A Qajar household and its estates. *Iranian Studies*, 16 (1983) pp.137-176

KACAARLAR

BAKHASH, Shaal. The evolution of Qajar bureaucracy: 1779-1879. *ME studies* 7 (1971), pp. 139-168.

Kacar Birokrasisinin Evrimi 1779-1879

2244 MACEOIN, D.M. Changes in charismatic authority in Qajar Shi'ism. *Qajar Iran: political, social and cultural change 1800-1925*. Ed. E. Bosworth & C. Hillenbrand. Edinburgh: Edinburgh University Press, 1983, pp.148-176

3 AGUSTOS 1992

MADDE YATIMLANDIRILAN
SONRA GELİR DOKÜMAN

R484 Pivot of the universe: Nasir al-Din Shah Qajar and the Iranian monarchy / Amanat, Abbas. Berkeley, 1997
Floor, Willem. *Bibliotheca Orientalis*, 57 v-vi (2000), pp.767-769 (E)
Martin, Vanessa. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 64 i (2001), pp.117-118 (E)
Ricks, Thomas M. *International Journal of Middle East Studies*, 35 i (2003), pp.152-155 (E)
Ettehadieh (Nezam-Mafi), Mansoureh. *Iranian Studies*, 32 iii / 1999 (2000), pp.441-445 (E)
Schneider, Irene. *Der Islam*, 77 i (2000), pp.212-215 (G)
Walbridge, John. *Journal of Asian History*, 32 i (1998), pp.68-69 (E)
Cook, Michael. *Journal of Interdisciplinary History*, 28 iii (1998), pp.504-505 (E)
Perry, John R. *Journal of Near Eastern Studies*, 59 iii (2000), pp.233-235 (E)
Clark, James. *Middle East Journal*, 52 ii (1998), pp.285-286 (E)
Tucker, Ernest. *Middle East Studies Association Bulletin*, 31 i (1997), pp.92-93 (E)
Pistor-Hatam, A. *Welt des Islams*, 39 i (1999), pp.116-118 (G)

Journal

06 TEM 2007

31 ARALIK 1991

89-930299
Mir'niyā, 'Alī.
Vaqāyef-i Khāvar-i Irān dar dawrah-i Qājār : muštamlī dar zindagīnāmāh-i ustādārān, vaqāyef-i tazayyūnāh, ziyānāh, havādig-i tārikh-i Khurāsān / ta'lif, 'Alī Mir'niyā. -- Chāp-i 1. -- [Tehran?] : Nashr-i Pārsā, 1367 [1988]
295 p. : facsim., ports. ; 24 cm.
In Persian; romanized record.
Bibliography: p. 373-374.
Includes indexes.
1150.001R (\$12.85 U.S.)
For requesting libraries only.
(History of Khorasan, province of Iran,
89-932421
Micro-fiche
88/5999
Mirzā, Jahāngīr.
Tārikh-i naw : shāmil-i havādig-i dawrah-i Qājāriyāh / ta'lif-i Jahāngīr Mirzā ; bi-awāy va ihtimāh-i Akhshār Jāhānī. -- Tih-rān : Kitāb-khānah-i 'Alī Akbar Fārm, 1327 [1948]
11, 347 p. ; 25 cm.
In Persian; romanized record.
(History of the Qājāriyāh dynasty for the period 1824-1850)

86-932397
Sūriyā, Ahmad Divān Baygī.
Hadīqat al-shu'arā' : dar sharh-i hāl va āgār-i shā'irān va 'arifān va Shūfiyān va hunar-māndān va dānishmāndān-i dawrah-i Qājāriyāh az sāl-i 1200 tā 1300 hijrī qamarī / ta'lif-i Ahmad Divān Baygī Shirāzī ; bi taḥqīq va takmil va taḥshiyah 'Abd al-ḥusayn Navā'i. -- Chāp-i 1. -- [Tehran?] : Intishārāt-i Zarrīn, 1364-1366 [1985-1987]
3 v. ; 25 cm.
Vol. 3 rec'd this month; v. 1-2 acquired earlier.
In Persian; romanized record.
Includes bibliographical references and indexes.
4500.001R per set.
For requesting libraries only.
(Biographical dictionary of Persian poets of the Qajar period, 18th-19th centuries)

31 ARALIK 1991

88-932355
Micro-fiche
88/59967
Hakīm al-Mamālik, 'Alī Naqī ibn Ismā'īl, 19th cent.
Rūznāmāh-i safar-i Khurāsān / nivīsh-tah-'i 'Alī Naqī Hakīm al-Mamālik. -- Tih-rān : Farhang-i Irān zamān, 2536 [1977]
573 p. : ill. leaves of plates : ill., facsim., port. ; 25 cm. -- (Intishārāt-i farhang-i Irān zamān ; 25) (Silsilah-'i chāp-i lawā'ī va 'akal ; 4)
In Persian; romanized record.
Reprint of the 1869 or 1870 ed.
Includes indexes.
(Account of the travel of Nāqī al-Dīn Shāh, Shah of Iran, 1831-1896, to Khorasan, Iran, in 1869)

KAGAR
- IRAN
- KHORASAN

KAGAR
88-930351
Siddiq al-Mamālik, Mirzā Ibrāhīm Shaybānī, 1841 or 42-1909.
Mustakhab al-tavārikh / Mirzā Ibrāhīm Shaybānī (Siddiq al-Mamālik). -- Chāp-i 1. -- [Tehran?] : Intishārāt-i Muḥammad 'Alī 'ilmī, 1366 [1987]
477, [2] p. : facsim., port. ; 25 cm. -- (Ganjīnāh-i Irān va Irāniyān ; 3)
In Persian; romanized record.
Includes indexes.
1350.001R
For requesting libraries only.
(On the reign of the Qājāriyāh Dynasty of Iran, 1779-1904; historical study)

KAGAR (Mānecān)
87-931297
Hamīdī, Mahdī.
Shīr dar 'asr-i Qājār / Mahdī Hamīdī. -- Chāp-i 1. -- Tih-rān : Ganj-i Kitāb, 1364 [1985 or 1986]
326 p. ; 24 cm.
In Persian; romanized record.
Includes bibliographical references and explanatory footnotes.
720.001R (pbk.)
(Biographies of noted Persian poets of the Qājār period, 1779-1925; includes examples of their work)

KAGAR (Mānecān)
87-930785
Hidāyat, Mukhbīr al-Saltānah Mahdī-Qulī.
[Guzārish-i Irān. Selections]
Guzārish-i Irān : Qājāriyāh va mashrūfiyāt / Mukhbīr al-Saltānah Hidāyat ; muqaddimah az Sa'īd Vazīrī ; bi-ih-timān-i Muḥammad 'Alī Sawtī. -- Chāp 2. -- Tih-rān : Nashr-i Burzāh, 1363 [1984 or 1985]
436 p. : facsim., port. ; 25 cm.
In Persian; romanized record.
Reprint of v. 3 (pt. 2) and 4, previously published under the same title in 4 v.
Includes explanatory footnotes and index.
(History of Iran during the Qājār dynasty and the constitutional movement, 1831-1925)

31 ARALIK 1991

88-932456
Simmānī, Panāhī.
Aḡā Muḥammad Khān Qājār : chāhrāh-'i bilāh'gar-i tārikh / ta'lif, Muḥammad-Aḡad Panāhī (Panāhī Simmānī). -- Chāp-i 1. -- [Tehran?] : Kitāb-i Māmūnāh, 1366 [1987]
239 p. : ports. ; 22 cm.
In Persian; romanized record.
Bibliography: p. 237-239.
400.001R (\$4.27 U.S.)
For requesting libraries only.
(Biography of Aḡā Muḥammad, Shah of Iran, 1742 or 3-1797)

KAGAR
- IRAN

15141 LAMBTON, ANN. "Persian society under the Qajars." R.C.A.J. 48 (Ap'61) 123-39. The Qajar period (1779-1925) witnessed the transformation of Persia from a medieval Islamic monarchy to a constitutional monarchy with the outward forms of Western parliamentary government.

KAGAR

31 ARALIK 1991

88-932351
Micro-fiche
88/59963
Nāqir al-Dīn Shāh, Shah of Iran, 1831-1896.
Rūznāmāh-i safar-i Māzandarān / nivīsh-tah-'i Nāqir al-Dīn Shāh Qājār. -- Tih-rān : Farhang-i Irān zamān, 2536 [1977]
310 p. ; 25 cm. -- (Intishārāt-i farhang-i Irān zamān ; 24) (Silsilah-'i chāp-i lawā'ī va 'akal ; 3)
In Persian; romanized record.
Reprint of the 1877 or 1878 ed.
Includes indexes.
(Travel impressions of Mazandaran, Iran, 1875 or 1876)

KAGAR
- IRAN

88-932359
Micro-fiche
88/59971
Nāqir al-Dīn Shāh, Shah of Iran, 1831-1896.
Safarnāmāh-'i Irāq-i 'aḡm : bilād-i markazī-i Irān / nivīsh-tah, Nāqir al-Dīn Shāh Qājār ; bi-lingimāh-i yūghārīyāh-'i darvīshāh-i Qum (Yūghār-i Sulṭān). -- Chāp-i 2. -- Tih-rān : Tīrshāh, 1362 [1983]
232 p. : ill., facsim., maps ; 24 cm.
In Persian; romanized record.
Includes indexes.
(Travel impressions of Iraq, 1892)

31 ARALIK 1991

88-932330
Micro-fiche
88/59944
Muzaffar al-Dīn Shāh, Shah of Iran, 1853-1907.
Safarnāmāh-i mubārakah-'i Muzaffar al-Dīn Shāh bih Farang / bih tab'rīr-i Mirzā Mahdī Khān Khāshānī. -- Tih-rān : Kitāb-i Farzān, 1382 [1982?]
16, 324 p. : ill., facsim., map, ports. ; 25 cm.
In Persian; romanized record.
Cover title.
Includes indexes.
(Travel impressions of Europe, 1900)

KAGAR
- IRAN

295. MACEOIN, D.M., «Changes in charismatic authority in Qajar Shi'ism», in E. BOSWORTH & C. HILLENBRAND, eds., *Qajar Iran. Political, Social and Cultural Change, 1800-1925*. Edinburgh, E. University Press, 1983, pp. 149-176.

Analyse du pouvoir clérical iranien en termes de «routinisé charisma». L'A. décrit le cadre dans lequel le babisme est apparu, environ mille ans (h.q.) après l'Occupation de l'Imam, et peu après la victoire des *aqāli*. Il montre comment se pose le problème de la gestion du pouvoir charismatique à notre époque, de l'āyatollāh Borujerdi à Khomeyni. Y. R.

421. SCARCE, J.M., «The royal palaces of the Qajar dynasty: a survey», in E. Bosworth & R. Hillenbrand eds., *Qajar Iran*, pp. 329-351, 15 phot.

Déplorant le manque d'études existant dans le domaine de l'architecture qājār, l'A. indique que cette recherche peut pourtant être entreprise, à partir des récits de voyage européens, des chroniques persanes et des croquis et documents photographiques, à défaut de l'observation *in situ*. J.M.S. passe en revue les constructions safavides tardives ainsi que celles élevées sous les Zand avant d'ébaucher un bref survol des palais construits pour les souverains qājār, notamment sous les règnes de Fath 'Alī Šāh et de Nāser al-Dīn Šāh. Il ne s'agit là que d'un *survey*, comme le titre de l'article l'indique. On peut cependant espérer que l'étude de l'architecture qājār, comme des autres arts de cette époque, fera un jour l'objet de recherches plus approfondies. Pour la reproduction des plans (pl. 4, 5 et 6), on se reportera avec avantage aux ouvrages dont ils sont tirés. (cf. *Abst. Ir.* VII, 7). Y. P.

359. FLOOR, W.M. «The Political Role of the Luts in Iran» in BONINE and KEDDIE, éd., *Modern Iran. The Dialectics of Continuity and Change*, pp. 83-95 et 399-404.

Développement d'un article publié en 1979 (*Abst. Ir.* IV, 267); l'A. décrit le rôle des «brigands d'honneur» chez les Qājārs et dans la période Pahlavi: époque de Mosaddeq, émeutes de 1963, jusqu'à la Révolution islamique. Les informations pour la période récente sont parfois hypothétiques. Y. R.

305. QARAVI, M. éd., *Mājerāy-e Dowlat-e Engelis va Mirzā Hāšem Xān*, Tehrān, Našr-e Tāriḫ-e Irān, 1363/1984, 103 p.
[L'histoire de Mirzā Hāšem Xān et l'État britannique]

Nous savons que la légation britannique à Téhéran prenait dès 1839 les Iraniens comme «sujets protégés» et les faisait bénéficier des avantages d'une protection anglaise. Ainsi en 1855 William T. Thomson, chargé d'affaires, prit sous sa protection un certain Mirzā Hāšem Xān qui non seulement avait été page de Nāsereddīn Shah, mais avait aussi épousé Parvin Xānum, la sœur d'une des épouses du roi. Thomson voulait aussi donner un poste officiel à la légation à Mirzā Hāšem, mais le gouvernement persan s'y opposait fermement. En avril 1855 arriva dans la capitale le ministre de Grande-Bretagne Charles Murray, personnage particulièrement anti-iranien et qui écrivait à propos de ce pays: «Ce nid d'intrigue, de mensonge, de coquinerie... il est vraiment monstrueux que l'Angleterre, la France, la Russie et d'autres puissances parlent de «l'honneur» du Shah et traitent avec lui comme s'il était un prince du monde civilisé» (H. Maxwell, *The Honourable Sir Charles Murray*, Edinburgh, London, 1898, p. 262). A Téhéran on parlait très fort des relations intimes que les diplomates britanniques avaient avec Parvin Xānum, au point que A. de Gobineau, secrétaire de la légation de France, écrivait à un ami: «M. Thomson... devint amoureux de cette dame. Ceci est de l'aveu du ministre d'Angleterre lui-même». (*Correspondance du Comte de Gobineau et du Comte de Prokesch-Osten*, Paris, 1933, p. 56 et A. D. Hytier, *Les Dépêches du Comte de Gobineau en Perse*, Paris, Genève, 1959, pp. 21, 32, 37-39, 143).
Le présent livre contient 29 lettres en persan échangées au mois de mai 1854 puis de

757. [SPOONER, B., «Who are the Baluch? A preliminary investigation into the dynamics of an ethnic identity from Qajar Iran» in *Qajar Iran*, C.E. Bosworth & C. Hillenbrand eds., Edinburgh Univ. Press, 1983, pp. 92-112]

324. GILBAR, G.G. «Trends in the Development of Prices in Late Qajar Iran, 1870-1906», in *Studies...* (Pakdaman, N. éd.), in *Iranian Studies*, XVI (1983), Nos. 3-4, pp. 177-199.

Spécialiste de l'histoire socio-économique de l'Iran Qājār, l'A. nous fournit ici une contribution sur les tendances de l'évolution des prix dans les années 1870-1906, période qu'il avait auparavant étudiée du point de vue de la démographie in *Asian and African Studies* II (1976-77). En l'absence de données iraniennes substantielles (cf. p. 177, n. 2), cette étude est basée essentiellement sur des rapports consulaires britanniques et français. Bien que limitées, les données sur diverses denrées concernant de grandes agglomérations ont été regroupées dans des tableaux abondamment commentés.

En conclusion, l'A. remarque qu'à l'extension des taux d'inflation et de déflation furent plus importants au Nord (Tabriz, Rašt, Téhéran) qu'au Sud (Ispahan, Chiraz, Bushire). Il est intéressant de noter que les trois centres où l'opposition au gouvernement central fut la plus forte avant le grand *bast* de 1906 (Téhéran, Tabriz, Ispahan) souffrirent plutôt de déflation (chômage croissant, ralentissement de l'activité économique). L'A. s'interroge sur les causes des tendances observées et sur leur influence réelle sur le niveau de vie des populations. J. C.

277. ANSARI (Mohaqqeq), Nušin, «Ketābxāne-hā-ye Irān, az ta'sis-e Dār al-Fonun tā enqelāb-e mašrujiyat». *Āyande*, 10, 10-11 (1363/1984), pp. 667-679.
[Les bibliothèques en Iran, de la fondation du Dār al-Fonun à la Révolution Constitutionnelle]

Histoire de la création en Iran des bibliothèques et salles de lecture publiques, depuis la fondation de la Maison des Arts (1266/1849) jusqu'à la Révolution Constitutionnelle (1325/1906), aussi bien à Téhéran qu'en province. Article fondé sur l'examen de nombreux documents du temps de la fondation et de l'organisation de ces bibliothèques et salles de lecture. Un article, en partie reproduit, de Adib al-Mānālek Farahāni manifeste l'intérêt...

292. ISSAWI, Charles, «Iranian Trade 1800-1914» *Iranian Studies* XVI, 3-4 (1983), pp. 229-241.

L'A. de *The Economic History of Iran, 1800-1914* (Chicago-London 1971) présente ici un tableau très clair et résumé du commerce pendant cette période: valeur et volume, composition, direction, transport, agents. Y. R.

426. STEIN, D., «Early Photography in Iran», *History of Photography, an international quarterly*, VII, 4 (1983), p. 257-291, 38 photos.

Le mérite de cet article est de présenter à un public non orientaliste les ressources immenses de la photographie iranienne. Les connaisseurs ne manqueront pas d'observer que les quinze-vingt premières années de la photographie iranienne (c. 1840, 45-1860), correspondant à l'expansion puis au déclin de la daguerréotypie, sont totalement occultées dans cet article (cf. C. Adle, en collaboration avec Y. Zoka, «Notes et documents sur la photographie iranienne et son histoire, I. Les premiers daguerréotypistes, c. 1844-1854/1260-1270», *St. Ir.* XII/2, 1983, p. 249-280; *Abst. Ir.* 7/2, 1984, n° 428). Pour les périodes postérieures, les données fournies par cette étude devront être complétées grâce à l'article de M. Iraj Afshar («Some remarks on the early history of photography in Iran», *Qajar Iran, social and cultural change, 1800-1925*, éd. E. Bosworth et C. Hillenbrand, Edinbourg 1983, p. 261-282; cf. également *supra* n° 273) et grâce au catalogue de la Kes Collection (*The Kes Collection of Vintage Photographs, Summary Catalogue*, préparé par K. Enayat Saraj et N. Hatch Dupree, Occasional Papers n° 17, The Afghanistan Forum, INC., New York printemps 1979). C. A.

2967. *Bibliography on Qajar Persia* / ed. by Shoko Okazaki
... - Osaka: Osaka Univ. of Foreign Studies, 1985. - XVI, 163 S.

Mit japan. Parallelt.

8 E 1427

279. ARJOMAND, Saïd Amir, «The Shi'ite Hierocracy and the State in Premodern Iran: 1785-1890». *Archives Européennes de Sociologie/European Journal of Sociology*, XXII, 1 (1981), pp. 40-78.

Analyse rigoureuse et documentée de la théorie chi'ite des «deux pouvoirs», du savoir et de l'épée, définie dans la première moitié du XIX^e siècle, en fonction des circonstances nouvelles créées par l'arrivée d'une dynastie non charismatique, les Qājārs. Réflexions de sociologie comparative, avec des concepts weberiens, sur le pouvoir politique de la hiérocrairie chi'ite, son rapport à l'État, jusqu'à la Constitution de 1979. Y. R.

392. [HĀ'ERĪ] HAIRI, Abdul-Hadi, «The legitimacy of the early Qajar rule as viewed by the Shi'ite religious leaders». *MES* 24, 3 (1988) pp. 271-286.

Excellent spécialiste des questions socio-religieuses des 'ulamā shi'ites (cf. son *Shi'ism and Constitutionalism in Iran...*, Leyde 1977), l'A. nous présente ici la position des principaux *majtahed* imamites contemporains des premiers Qajars (Āqā Mohammad Xān et Fath 'Alī Šāh) à propos de la légitimité de leur autorité. Alors qu'ils ne se réclament d'aucun légitimisme imamite, par filiation ou par charisme, les Qajars parviennent à faire à nouveau de l'Iran un État shi'ite relativement fort. Mais ils ont besoin de l'appui ou de l'aval des *majtahed*, notamment dans leur lutte contre les pouvoirs étrangers, surtout contre les Russes qui menacent le *dār ol-eslām*. De leur côté, les *majtahed* ont besoin du soutien de Fath 'Alī Šāh dans leur lutte contre les éléments hétérodoxes (soufis, akhbaris, shaykhis). En se basant sur de nombreux traités, édités ou manuscrits (dont certains très rares), l'A. analyse successivement les positions de: Mirzā-ye Qomi, m. 1231/1816 («Consultation and Compromise»); Kāsef al-Qetā, m. 1227/1812 («The Lord of the Shah»); Mollā Ahmad Nāraqi, m. 1245/1829 («Disapproval of Reason, School and the Sultan»); Seyyed Ja'far Kašfi, m. 1267/1850 («The Necessity of Shah-Ulama Cooperation»). Malgré la formulation de la doctrine de *velāyat-e faqih* (par Nāraqi), les hadith souvent contradictoires concernant la légitimité du pouvoir des *majtahed* ou l'illicémité de celui des souverains non-*majtahed* ont suscité (et suscitent encore) de nombreuses controverses. Les travaux de S. A. Arjomand, basés en partie sur les mêmes sources, ne sont pas cités. J. C.

17 SUBAT 2005

MADDE YATIMLANDIRTAN
SONRA HELLEN DOKÜMAN

R217 Qajar Iran and the rise of Reza Shah. By Keddie,
N.R. Costa Mesa, 1999.
Balaghi, Shiva. *Iranian Studies*, 33 i-ii (2000), pp.257-
258 (E)
Martin, Vanessa. *Journal of Imperial and
Commonwealth History*, 28 i (2000), pp.191-192 (E)
Faghfoory, Mohammad H. *Middle East Journal*, 54 ii
(2000), pp.300-301 (E)
Kacarla

06 TEM 2007

AGHAIE, Kamran. Religious rituals, social identities
and political relationships in Tehran under Qajar rule,
1850s-1920s. *Religion and society in Qajar Iran*.
Edited by Robert Gleave. London: RoutledgeCurzon,
2005, pp.373-392. Kacarla

MADDE YATIMLANDIRTAN
SONRA HELLEN DOKÜMAN

1405 EBRAHIMNEJAD, Hormoz. *Medicine, public health
and the Qajar state: patterns of medical modernization
in nineteenth-century Iran*. Leiden: Brill, 2004 (Sir
Henry Wellcome Asian Studies, 4), 266pp. Kacarla

MADDE YATIMLANDIRTAN
SONRA HELLEN DOKÜMAN

9 APA 2007

424 FLOOR, Willem. *Wall paintings and other figurative
mural art in Qajar Iran*. Costa Mesa: Mazda, 2005.
221pp. [Treated by type of building.]
425
Kacarla

MADDE YATIMLANDIRTAN

17 SUBAT 2005

MADDE YATIMLANDIRTAN
SONRA HELLEN DOKÜMAN

3069 RINGER, Monica M. *Education, religion, and the
discourse of cultural reform in Qajar Iran*. Costa
Mesa: Mazda, 2001 (Bibliotheca Iranica: Intellectual
Traditions, 5), 310pp. Kacarla

17 SUBAT 2005

MADDE YATIMLANDIRTAN
SONRA HELLEN DOKÜMAN

3062 KATOUZIAN, Homa. *State and society in Iran: the
eclipse of the Qajars and the emergence of the
Pahlavis*. London: Tauris, 2000. 351pp.

17 SUBAT 2005

MADDE YATIMLANDIRTAN
SONRA HELLEN DOKÜMAN

1072 FLOOR, Willem. The economic role of the ulama in
Qajar Persia. *The most learned of the Shi'a: the
institution of the Marja' taqlid*. Ed. Linda S. Walbridge.
Oxford: Oxford University Press, 2001, pp.53-81
Kacarla

R996 Pivot of the universe: Nasir al-Din Shah Qajar and
the Iranian monarchy. By Amanat, Abbas. Berkeley, 1997.
Martin, Vanessa. *Bulletin of the School of Oriental and
African Studies*, 64 i (2001), pp.117-118 (E)
Etehadieh (Nezam-Mafi), Mansoureh. *Iranian Studies*,
32 iii / 1999 (2000), pp.441-445 (E)
Schneider, Irene. *Der Islam*, 77 i (2000), pp.212-215 (G)
Walbridge, J. *Journal of Asian History*, 32 i (1998),
pp.68-69 (E)
Perry, John R. *Journal of Near Eastern Studies*, 59 iii
(2000), pp.233-235 (E)
Clark, James. *Middle East Journal*, 52 ii (1998), pp.285-
286 (E)
Pistor-Hatam, A. *Welt des Islams*, 39 i (1999), pp.116-
118 (G)
Mazraehi
Kacarla

332. MAHDAVI, A. «The Significance of Private Archives for the Study of the
Economic and Social History of Iran in the Late Qajar Period», in *Studies ...*
(Pakdaman, N., éd.), in *Iranian Studies*, XVI (1983), Nos. 3-4, pp. 243-278. KASAR

Sans que cela ne soit indiqué nulle part, cet article est — sous un autre titre — la traduction
quelque peu abrégée d'un article de l'A. que nous avons nous-même mis au point pour
l'édition: paru sous le titre de *Les Archives Aminozar, source pour l'histoire économique*
et sociale de l'Iran (fin du XIX^e - début du XX^e siècle), in *Le monde iranien et l'Islam*, 4
(1976-77), pp. 195-222 (cf. Abst. Ir., 1, 1979, n° 126). L'A. nous dit (n. 5) que H. Pakdaman
et M. Rezvani ont utilisé les archives Aminozar pour des études sur la Révolution des tabacs
(1890-91) et la Révolution de 1906. Il ne nous fournit aucune indication sur l'aboutissement
de ces travaux (cf. l'article de H. Nateq sur l'assassin de Nâseroddin Chah (Abst. Ir., 5,
1982, n° 326) dans lequel elle utilise ces archives). J. C.

337. MIR-JAFARI, Hoseyn. «Heydari va Ne'mati». *Ayande*, 9, 10-11 (1362/1983),
pp. 741-754. KASAR

Portion d'une étude d'un grand intérêt sur l'histoire de deux factions rivales qui se sont
affrontées dans les villes d'Iran depuis le 8^e/14^e siècle jusqu'à l'époque qâjâr; A. Kasravi en
donne encore des témoignages à l'époque constitutionnaliste. Ne'matollah de Kermân et Heydar,
père du premier Safavide Esmâ'îl, deux contemporains, sont à l'origine, l'un de l'ordre soufi
bien connu (voir *Abst. Ir.*, vol. 2, n° 238), l'autre de la nouvelle tendance chi'ite de l'ordre
père connu (voir M.M. Mazzaoui, *The Origins of the Safavids*, 1972, pp. 71 sq.). L'auteur
safavide (voir M.M. Mazzaoui, *The Origins of the Safavids*, 1972, pp. 71 sq.). L'auteur
sa'atich en particulier à distinguer de ce mouvement heydari celui qui, soufi aussi, a pour
origine Qotb al-din Heydar-e Tuni (Zâve'i), m. en 618/1221, vénéral à Torbat-e Heydariye.
Il fait état de nombreux témoignages au long des siècles sur la lutte de quartier à quartier
entre les deux factions, lutte qui a pris souvent des tours tragiques, surtout aux fêtes de l'Asûrâ.
C. F.

284. FLOOR, W., «Change and development in the judicial system of Qajar Iran
(1880-1925)», in BOSWORTH, C. E. et HILLENBRAND, C. ed. *Qajar Iran (...)*. Edin-
burgh, Edinburgh Univ. Press, 1983, pp. 115-147.

W. F. donne d'abord une présentation de la dualité du système judiciaire où les tribunaux
religieux (*shar*) sont souvent en conflit avec les tribunaux civils (*orf*), dont les magistrats sont
nommés par le gouvernement pour traiter des affaires relevant de l'État et de l'ordre public,
alors que les premiers traitaient principalement des affaires civiles et concernant le statut
personnel. Le gouvernement nommait cependant le juge suprême dans chaque ville (*Seïyeh
al-Eslâm*) et se chargeait de l'exécution des sentences, sauf quand les juges religieux (*majlis
ehd*) disposaient d'une force exécutive comme un groupe de *luq*. L'A. analyse ensuite les réformes
d'Amir Kabir qui a fixé les domaines de compétence des tribunaux *shar* et *orf* et nommé un
religieux incontesté, *Seïyeh Borujerdi*, à la tête de l'institution. Le conflit entre les deux hommes
puis la mort du célèbre premier ministre de Nasser ed-Din Chah donnèrent un coup d'arrêt
à ces réformes. Sous le règne de Mozafar ed-Din Chah, les conflits ont été nombreux entre
d'une part la bourgeoisie et les intellectuels voulant une amélioration du système judiciaire
et la fin du despotisme, et d'autre part la masse de la population, suivant les religieux qui
réclamaient le renforcement de la *shari'a*. Après la révolution constitutionnelle, un juriste
français participa à la rédaction du code civil iranien, mais comme le constate W. F., toutes
ces réformes sont en général restées sur le papier et la société iranienne n'a pas vraiment évolué
de ce point de vue durant la période considérée. Cet article très intéressant éclaire les débats
actuels sur l'islamisation des institutions en Iran. M. R. A.

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

AGHAIE, Kamran Scot. The gender dynamics of Moharram symbols and rituals in the latter years of Qajar rule. *The women of Karbala: ritual performance and symbolic discourses in modern Shi'i Islam*. Edited by Kamran Scot Aghaie. Austin: University of Texas Press, 2005, pp.45-63.

Moharram
Karbala

06 TEM 2007

1454 EBRAHIMNEJAD, Hormoz. Religion and medicine in Qajar Iran. *Religion and society in Qajar Iran*. Edited by Robert Gleave. London: RoutledgeCurzon, 2005, pp.401-428.

Karbala

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

06 TEM 2007

1457 GLEAVE, Robert. *Jihād* and the religious legitimacy of the early Qajar state. *Religion and society in Qajar Iran*. Edited by Robert Gleave. London: RoutledgeCurzon, 2005, pp.41-70.

Ghis
Karbala

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

06 TEM 2007

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

Religion and society in Qajar Iran. Edited by Robert Gleave. London: RoutledgeCurzon, 2005. 482pp.

iran
Karbala

ARTICLES

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

06 TEM 2007

R431 *Mystic regimes: Sufism and the state in Iran, from the late Qajar era to the Islamic Republic* / Bos, Matthijs van den. Leiden, 2002

Heck, Paul L. *International Journal of Middle East Studies*, 36 ii (2004), pp.338-340 (E)
Buehler, Arthur. *Journal of the History of Sufism. Journal d'Histoire au Sufisme*, 4 (2004), p.303 (E)
Φωτοπουλος, Αθανασιος Θ. *Journal of Oriental and African Studies*, 12 (2003), pp.273-274 (Gr) (E)
Chodkiewicz, Michel. *Studia Islamica*, 95 / 2002 (2004), pp.183-184 (F)

Iran
Karbala

06 TEM 2007

RIZVI, Saijad. Being (*wujūd*) and sanctity (*wilāya*): two poles of intellectual and mystical enquiry in Qajar Iran. *Religion and society in Qajar Iran*. Edited by Robert Gleave. London: RoutledgeCurzon, 2005, pp.113-126.

velayet
Karbala

06 TEM 2007

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

06 TEM 2007

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

Abas
Karbala

1478 SCHNEIDER, Irene. Religious and state jurisdiction during Nāsir al-Dīn Shāh's reign. *Religion and society in Qajar Iran*. Edited by Robert Gleave. London: RoutledgeCurzon, 2005, pp.84-110.

McELRONE, Susynne M. Nineteenth-century Qajar women in the public sphere: an alternative historical and historiographical reading of the roots of Iranian women's activism. *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East*, 25 ii (2005) pp.297-317.

Karbala

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

06 TEM 2007

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

06 TEM 2007

1479 SEFATGOL, Mansur. From *Dār al-saltana-yi Isfahān* to *Dār al-khilāfa-yi Tihān*: continuity and change in the Safavid model of state-religious administration during the Qajars (1795-1895/1209-1313). *Religion and society in Qajar Iran*. Edited by Robert Gleave. London: RoutledgeCurzon, 2005, pp.71-83.

Karbala
Safavid

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

1458 GLEAVE, Robert. Religion and society in Qajar Iran: an introduction. *Religion and society in Qajar Iran*. Edited by Robert Gleave. London: RoutledgeCurzon, 2005, pp.1-17.

Karbala

06 TEM 2007

957 BOS, Matthijs van den. *Mystic regimes: Sufism and the state in Iran, from the late Qajar era to the Islamic Republic*. Leiden: Brill, 2002 (Social, Economic, and Political Studies of the Middle East and Asia, 83). 286pp.

MADDE YATIRILMAYAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

- 329 SCARCE, Jennifer. Some interpretations of religious and popular culture in Qajar tilework. *Religion and society in Qajar Iran*. Edited by Robert Gleave. London: RoutledgeCurzon, 2005, pp.429-448.
- 330 SCARCE, Jennifer M. Ancestral themes in the art of Qajar Iran: 1785-1925. *Islamic art in the 19th century: tradition, innovation, and eclecticism*. Edited by Doris Behrens-Abouseif and Stephen Vernoit. Leiden: Brill, 2006, (Islamic History and Civilization: Studies and Texts, 60), pp.231-256.

16 AĞU 2007

MADDE YATIRILMAYAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

- 301 DIBA, Layla S. An encounter between Qajar Iran and the West: the Rashtrapati Bhavan painting of Fath 'Ali Shah at the hunt. *Islamic art in the 19th century: tradition, innovation, and eclecticism*. Edited by Doris Behrens-Abouseif and Stephen Vernoit. Leiden: Brill, 2006, (Islamic History and Civilization: Studies and Texts, 60), pp.281-304. (Original significance and location; its subsequent function in the India Office, London; its role in the decorative program of the Viceroy's residence; and its final incarnation in post-Independence India.)

Kaçarlar

16 AĞU 2007

MADDE YATIRILMAYAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

Kaçarlar
İRAN

91-932506
Nâsîr al-Dîn Şâh, Shâh of Iran, 1831-1896. Rûznâmeh-i khâtîrât-i Nâsîr al-Dîn Şâh dar safar-i sivvum-i Farangistân / bih khûshîh, Muḥammad Ismâ'îl Rîzâvânî, Fâsîmah-i Qâzîmî. -- Çâp-ı I. -- Tîhrân : Entîshârât-ı Defter-i Pîzhûhîsh va Tahqîqât-ı Sîmân-i Asnûd-i Millî-i Irân, bâ hamkârî-i Mu'assasah-ı Khadâ-mât-i Farhangî-i Rasâ, 1369 (1990 or 1991) 511 p. ; facsim. ; 24 cm. In Persian; romanized record. Includes bibliographical references and index. 4000.00IR (\$33.33 U.S.) For requesting libraries only. (Reminiscences of the author's third journey to Britain in 1886)

89-932828

Micro- Nâsîr al-Dîn Şâh, Shâh of Iran, 1831-1896. fiche 91/ Rûznâmeh-i safar-i Gilân / Nâsîr al-Dîn Shâh Qâjâr ; bâ taḥqîq va taḥshîyah-ı Manû- chîhr Sutûdah. -- Çâp-ı I. -- [Tehrân] : Mu'assasah-ı Farhangî-i Jahângîrî, 1367 (1988 or 1989) 30, 111 p., [32] p. of plates : ill., facsim., ports. ; 24 cm. In Persian; romanized record. Includes bibliographical references and indexes. (Travel impressions of Gilan, Iran, 1869; includes explanatory notes and an introduction (30 p.) by Manûchîhr Sutûdah)

16 ARALIK 2007

191

MADDE YATIRILMAYAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

REVIEWS 127

- 4460 State and society in Iran: the eclipse of the Qajars and the emergence of the Pahlavis / Katouzian, Homa. London, 2000
Werner, Christoph. *British Journal of Middle Eastern Studies*, 29 ii (2002), pp.179-181 (E)
Richard, Yann. *Iranian Studies*, 36 iii (2003), pp.417-420 (E)
Abrahamian, Ervand. *Journal of Iranian Research and Analysis*, 18 i (2002), pp.88-89 (E)

Iran
Kaçarlar

18 TEM 2007

Kaçar

"ADMINISTRATION in Iran"

E. Ir. D. c. (s. 5) s. 462-466;
1963 (LONDON)

Not. Bu madde "SAFEVİLER" pa-
setinde dir.

16 AĞU 2007

- WERNER, Christoph. A masterplan for the establishment of Qajar rule in Azerbaijan. *Iran: questions et connaissances. Actes du IVe Congrès Européen des Etudes Iraniennes ... Paris ... 1999*. Vol. II: *Périodes médiévale et moderne. Textes réunis par Maria Szuppe*. Paris: Association pour l'Avancement des Etudes Iraniennes, 2002, (Studia Iranica Cahier, 26), pp.339-347.

Kaçarlar

MADDE YATIRILMAYAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

314. BAUSANI, A. «The Qajar period: an epoch of decadence?», in *Qajar Iran* Bosworth, C. E. & Hillenbrand, C., éd., Edimbourg, 1983, pp. 255-260.

Kaçarlar

Très brève évaluation des valeurs culturelles de l'Iran Qajâr, généralement considéré comme étant l'une des périodes les moins brillantes de l'histoire iranienne. Passant tour à tour en revue la littérature, la théologie et la philosophie, les sciences et les relations de voyage, les écrits politiques et la presse, l'A. considère que, loin d'être une époque de décadence, «la période Qajâr en Iran est culturellement la dernière période florissante de l'Islam chiïte» (p. 259).

Parmi les oublis notoires de cet aperçu, signalons les arts et l'architecture, l'historiographie et l'érudition Qajâr (dont les mérites sont bien connus au moins depuis Minorsky) ainsi que l'intérêt de certains Iraniens éclairés pour les découvertes modernes, dont la photographie: cf. art. de C. Adle, in *Studia Iranica*, 12 (1983), pp. 249-280 et I. Afshar, in *Qajar Iran*, o.c., pp. 261-290.

Abstracte Iranica, suppl. 7, s. 82, 1984, Leiden J. C.

- 1755 RUBIN, Michael A. Telegraph workers and their society in Qajar Iran. *Iran: questions et connaissances. Actes du IVe Congrès Européen des Etudes Iraniennes ... Paris ... 1999*. Vol. II: *Périodes médiévale et moderne. Textes réunis par Maria Szuppe*. Paris: Association pour l'Avancement des Etudes Iraniennes, 2002, (Studia Iranica Cahier, 26), pp.349-369. [19th century.]

Kaçarlar

16 AĞU 2007

22 EKİM 1997

06 MAI 2000

R736 Society and culture in Qajar Iran / Ed. Daniel, Elton
L. California, 2002
Floor, Willem. *Middle East Journal*, 57 ii (2003),
pp.353-355 (E)

Kasablar

MADE YATIM ANDIKTAN
SONRA GELER OKUMAN

05 ARA 2010

R202 Zhirral Samān dar khidmat-i Irān dar 'asr-i Qajar
va jang-i Harāt / Ed. Ittihādīyah, Maṣūrah & Šadiq, Sa'īd
Mir Muhammad. Tehran, 1997
Cuyypers, M(ichel). *Institut Dominicain d'Etudes
Orientales du Caire: Mélanges (MIDEO)*, 25-26 (2004),
pp.546-547 (F)
Mahdavi, Shireen. *Iranian Studies*, 32 iii / 1999 (2000),
pp.446-449 (E)

Kasablar

MADE YATIM ANDIKTAN
SONRA GELER OKUMAN

ARJOMAND, Said Amir. Political ethic and public law
in the early Qajar Iran. *Religion and society in Qajar
Iran*. Edited by Robert Gleave. London:
RoutledgeCurzon, 2005. pp.21-40.

Kasablar

06 TEM 2007

394. [ENSĀFPUR, Qolām Rezā. *Irān va Irāni be taḥqīq dar šad safar-nāme-ye xāreji
marbut be dōvrān-e qājāriyān*. Tehrān, Zavvār. 1363/1984.
[L'Iran et les Iraniens d'après cent récits de voyage étrangers relatifs à l'époque
qadjare]].

KASAB

06 TEM 2007

SOUCEK, Priscilla. The visual language of Qajar
medals. *Islamic art in the 19th century: tradition,
innovation, and eclecticism*. Edited by Doris
Behrens-Abouseif and Stephen Vernoit. Leiden: Brill,
2006, (Islamic History and Civilization: Studies and
Texts, 60), pp.305-331. (Significance of honorary
medals and largesse coins.)

Kasablar

KASAB

819. PETERSON, S. R. «Chairs and change in Qajar times». *Modern Iran. The
dialectics of continuity and change*. BONINE, M. B. and KEDDIE, N. R., ed. State
University of New York Press, 1981 : pp. 383-390.

L'A. analyse les modalités d'emprunt d'un objet occidental, la chaise, et son adaptation
aux coutumes iraniennes de la cour et de l'élite selon la hiérarchie et les progrès de l'occiden-
tisation. Il constate que cet emprunt ne modifia pas le protocole traditionnel. Bien que
succincte, cette contribution montre à quel point l'étude des objets est utile pour la
compréhension d'une société et de ses changements. H. D.-G.

417. TAFAZZOLI, Abolqāsem. *Rustā-ye Emāme va Anis ol-Dowle*, Téhéran, Ketāb-
sarā, sd. (1363), 134 p., index.
[Le village d'Emāme et Anis o-Dowle].

Ce petit livre présente une monographie du village Emāme, situé dans l'Alborz au nord
de Téhéran (Semirānāt, Rudbār-e Qasrān), et l'histoire de Anis ol-Dowle, première femme de
Nāser ed-Din Šāh, qui est née dans ce modeste et très ancien village. D'après Yaqut. Emāme
(Anbāme) est «une citadelle au nord de Rey». A proximité du village se trouve un important
château sassanide qui fut utilisé jusqu'à sa destruction au VII^e s. h.š. Concernant le village à
l'époque Qajar, les visites du Chah dans le village lors de parties de chasse (nombreuses
photos), et l'histoire de Fāṭeme Anis ol-Dowle, l'A. reprend les mémoires de E'temād ol-
Saltāne publiés par Irāj Afšār, et l'ouvrage *Tāj ol-Saltāne* de M. E'tehādīeh. Cette double
monographie est donc avant tout le regroupement commode de documents sur un village et
son histoire; c'est aussi une mise au point utile sur l'histoire de ces villages de l'Alborz central
qui ont accueilli pendant tous les étés les souverains Qajar qui désertaient Téhéran. B. H.

KASAB

410. NĀTEQ, Homā. «Dar bāre-ye resāle-ye *Konstitusyonn*», *Alefba* 5 (1363/1985),
pp.41-53.

[Un opuscule politique de Mirzā Malkom Xān].

H.N., qui édite la correspondance entre Mirzā Āqā Xān Kermāni et Mirzā Malkom
Xān (p.43) présente ici un texte inédit de ce dernier, «Tārḥ-e 'arīze'ist ke be xāk-e pāy-e
mobārakmāhramāne bāyad 'arz šavād» (Requête à faire en secret à sa Majesté), d'après le

KASAB

260. EHLERS, E. «Karawanenhandel, Karawanenverkehr und die wirtschaftliche
Penetration Persiens durch ausländische Mächte um 1900» (Circulation et
commerce caravaniers et pénétration économique des puissances étrangères en
Perse vers 1900), in BARTH, K. H. et WILHELMY, H. (ed.): *Trockengebiete. Natur
und Mensch im ariden Lebensraum. Festschrift für Helmut Blume*, Tübingen 1980
(Tübinger Geographische Studien, Heft 80/Sonderband 13), pp. 239-261, 1 carte,
8 tableaux.

Cet article s'appuie largement sur le dépouillement des archives londoniennes pour
décrire le commerce intérieur et surtout extérieur de la Perse à la fin de la période Qajar.
Les échanges sont caractéristiques d'une situation de dépendance : prédominance des produits
bruts, plus les tapis et tissus, aux exportations, des produits industriels, auxquels il faut
ajouter quelques produits alimentaires comme le thé et le sucre, aux importations.

Ce commerce se faisait pour l'essentiel par les voies caravanières traditionnelles, dont
nous avons grâce à E.E. la carte la plus précise à ce jour pour l'ensemble du pays. Divers
exemples montrent comment la durée des trajets dépendait des animaux utilisés, du relief,
des saisons, de la sécurité. E.E. souligne alors que l'amélioration de ces voies commerciales
a été un aspect essentiel de la pénétration économique et politique des Britanniques (route
Lynch à travers le Zāgros, route Téhéran-Qom-Soltānābād) comme des Russes (route carros-
sable Enzeli-Qazvin-Téhéran), et a eu une influence marquée sur le développement des centres
urbains.

L'étude s'achève un peu artificiellement sur une évaluation du poids des puissances
étrangères dans l'économie de la Perse vers 1900. M. B.

26 EYLUL 1995

4078. *Haqiqat Rafi'*, 'Abd-ar-Rafi': Tārīḥ-i hunarhā-i milli
wa hunarmandān-i irāni: az kuhantarīn zamān-i tārīḥi tā
pāyān-i daura-i Qājāriya; az Māni tā Kamāl-al-Mulk / ta'lif:
'Abd-ar-Rafi' Haqiqat Rafi'. - Tihran: Sirkat-i Mu'allifān wa
Mutarjīmān-i Irān

Inhalt: Iranische Kunstgeschichte. - In arab. Schr., pers.
1. Čap 1. - [1990] = 1369 h.š. - 692 S. : III. 32 A 13483
In arab. Schr., pers.
2. Čap 1. - [1990] = 1369 h.š. - 8 S., S. 696-1080 S. : III. 32 A 13483-1
In arab. Schr., pers. 32 A 13483-2

KASAB-LAR

17 ARALIK 1993

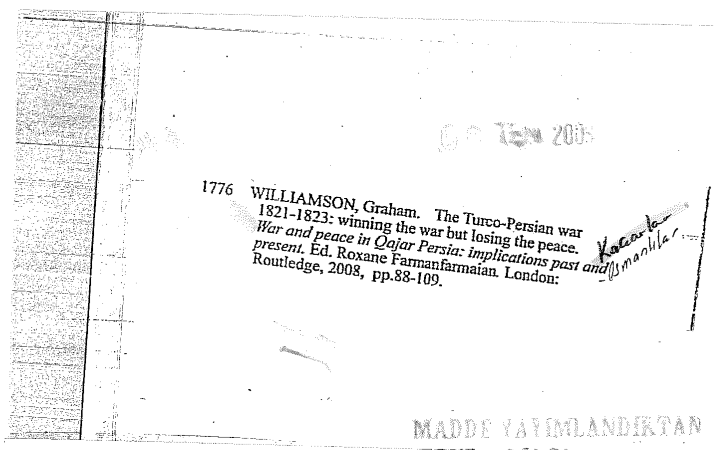
GILBAR, Gad G., 'The Opening-up of Qajar
Iran: Some Economic and Social Aspects'.
*Bulletin of the School of Oriental and African
Studies*, Vol. 49, Part 1 (1986), pp.76-89.

06 TEM 2009

2123 *War and peace in Qajar Persia: implications past and present.* Ed. Roxane Farmanfarman. London: Routledge, 2008. 234pp.

Kasalar

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKUMAN



1776 WILLIAMSON, Graham. The Turco-Persian war 1821-1823: winning the war but losing the peace. *War and peace in Qajar Persia: implications past and present.* Ed. Roxane Farmanfarman. London: Routledge, 2008, pp.88-109.

Kasalar

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKUMAN

29 HAZ 2010

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKUMAN

21 ŞUBAT 2009

بوتراپی، خدیجه
۳۱۱۴- «تاریخ عالمان و فقیهان
فارس دوره‌های صفویه، افشاریه و
قاجاریه». وقف میراث جاویدان، بیابى ۳۱ و ۳۲،
ص ۶۵-۷۹. فارسی، کتابنامه: ۷۹.
کد پارسا: ۸۶۲۸۶۸ Kasalar
علمان فارس

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKUMAN

02 AĞU 2007

SLUGLETT, Peter. Colonialism, the Ottomans, the Qajars, and the struggle for independence: the Arab world, Turkey, and Iran. *A companion to the history of the Middle East.* Ed. Youssef M. Choueiri. Malden: Blackwell Publishing, 2005. (Blackwell Companions to World History), pp.248-265.

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKUMAN

09 OCAK 2007

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKUMAN

Kasalar

242 EBRAHIMNEJAD, Hormoz. *Medicine, public health and the Qajar state: patterns of medical modernization in nineteenth-century Iran.* Leiden: Brill, 2004 (Sir Henry Wellcome Asian Studies, 4). 266pp.

09 OCAK 2007

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKUMAN

Kasalar

263 KHAMIS, Ulrike al- & EVANS, Godfrey. Faint echoes of past splendour - a group of brass plaques from 19th-century Qajar Iran. *Shahnama: The visual language of the Persian Book of Kings.* Edited by Robert Hillenbrand. Aldershot: Ashgate, 2004. (Varie Occasional Papers II), pp.129-141. [Shahnama figures and other Persian references.]

08 EYLÜL 2008

R890 *Traditional crafts in Qajar Iran, 1800-1925* / Floor, Willem. Costa Mesa, 2003
Erami, Narges. *International Journal of Middle East Studies*, 37 ii (2005), pp.293-295 (E)
Mohebbi, Parviz. *Iranian Studies*, 37 iii (2004), pp.538-541 (E)
Balaghi, Shiva. *Middle East Journal*, 57 iv (2003), pp.670-672 (E)

Kasalar

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKUMAN

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKUMAN

02 EYLÜL 2008

231 BLOOM, Jonathan M. The Great Mongol *Shahnama* in the Qajar period. *Shahnama: The visual language of the Persian Book of Kings.* Edited by Robert Hillenbrand. Aldershot: Ashgate, 2004. (Varie Occasional Papers II), pp.25-34.

Kasalar

تاریخ معاشر ایران

کتاب دوم

مجموعه مقالات

| | |
|---|-------------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Deney | 16949-7 |
| Tasnif No | 955 I.T.A.R.M. |

مؤسس و مدیر
پوهنشی و مطبعی

Research
S. 65-92

10 EKİM 1995

Tehran 1369

خاستگاه تاریخی ایل قاجار

محقق قزوینی

نام ایل قاجار و طوایف آن پیش از پنج قرن است که مدخل در منابع تاریخی ایران، به گونه جماعتی فعال و کارگزار یافت می شود. برخی از مورخان کوشیده اند تا ریشه و بنیان آن را باز شناسی کنند، اما به علت کمبود اسناد و مدارک معتبر و دور از غرضهای سیاسی، توفیق لازم را از لحاظ علمی به دست نیاورده اند.

بخشی از نوشتارها متعلق به ادوار سه گانه تاریختوئیس در دوره سلطنت قاجار است که هیچ یک از آنها با وجود در برداشتن پاره ای از واقعیهای تاریخی، خالی از حیب و بغضهای حکومتی و شخصی نیست؛ و بخش دیگر که به دوره های پیشتر تعلق دارند، آنقدر اندک و گاه متضاد هستند که جوینده را به جایی استوار نمی رسانند. تاریخ شناسان فرنگی نیز بر پایه همین مدارک پژوهشهایی فراهم آورده اند که گاه روشنگرند، و زمانی به علت کم توجهی به نوشته های فارسی، کم مایه می نمایند.

در این نوشتار کوشش شده است تا با عنایت به منابع معتبر، به دور از داوریهای وقایع نگاران منتسب، ریشه و بنیان تاریخی جماعت مزبور شناخته شود، یا حتی الامکان نظری ارائه گردد که در شناخت دقیقتر و علمی تر این مسأله تاریخی محققان را ولو به میزان اندک، یاری دهد.

تحلیل و نقد گزارشهای مورخان قاجاری

روش به کار رفته در این جستجو بر نفي احتمالات دورتر استوار است تا ضمن رسیدن به نظرهایی قابل دفاع و مبتنی بر داده های متقن تاریخی سهولت دریافتهای درست تر امکان پذیر گردد.

— Kağartlar

S-65-92

Tehran 1369

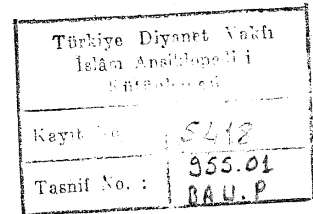
The Persians

from the earliest days to the
twentieth century

Alessandro Bausani

translated from the Italian by J. B. Donne

KACAR



Elek Books Limited

54-58 Caledonian Road London N1 9RN

CHAPTER X

The Qājār dynasty to modern times

Under the Qājārs, Persia found herself for the first time seriously involved, though powerless to do anything about it, in the European colonization of Asia. (Under the Safavids, European contacts had been fairly superficial, and almost non-existent during the reign of Nādir Shāh.) Within Persia, the Shi'ite religious authorities quickly recovered from the partial eclipse from which they had suffered under the Sunnite Nādir, and began to play an extremely important part in public life, retaining the privileges they had won under the Safavids and completely paralyzing the country's progress. Politically, this is a period of defeat and humiliation; socially, it is one of conservatism; while culturally it reveals the first seeds of a further renaissance.

Āghā Muhammad's successor, Fath 'Alī Shāh was a vain ruler, famous for his long beard and his vast harem. It was his desire to be portrayed beside the Sassanid bas-reliefs of Tāq-i Bustān, for we now enter the period of ever-increasing nationalism and glorification of the pre-Islamic past. During his long reign, Persia came under repeated pressure from the English, the Russians, and the French under Napoleon, who wanted a base from which to invade India. In 1807, Fath 'Alī sent Mirzā Muhammad Rizā Qazvīnī as Persian ambassador to France, and thus he became one of the first of a series of inquiring, sometimes intelligent, often ingenuous Persians immortalized in James Morier's *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*, first published in 1824. (Some of these travellers wrote lively and often hilarious accounts of their experiences in Europe.) A few months later, General Gardanne, with a large French mission seventy strong, including technical advisers and instructors, arrived in Persia, and permanent diplomatic relations with France were established. The success of Gardanne's mission—it resulted amongst other things in the signing of a defence treaty, in French engineers bulding fortifications, and French

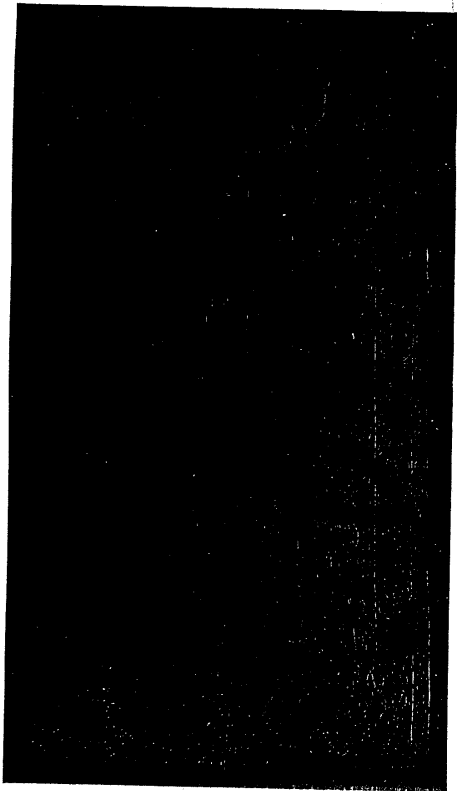
The Qājār Dynasty to modern times

instructors being attached to the Persian army—put England on her guard. In 1808 Sir John Malcolm was sent by the Government of India to counteract the French influence at the court of Fath 'Alī Shāh. A treaty was signed and the French alliance repudiated. In the following year, the shāh appointed an ambassador to England, who set out in the company of James Morier.

In court circles, one of the leading advocates of cautious reforms was the enlightened prince 'Abbās Mirzā, heir presumptive to the throne and at the same time, as was the custom during the Qājār period, governor of Azerbaijan. Amongst other things, 'Abbās Mirzā encouraged the translation of French and Russian works on military fortifications and the art of war.

Between 1800 and 1828, a number of disastrous campaigns against Russia took place. In 1813, following a heavy defeat, Persia was forced to renounce for ever her claims to Georgia and the other Caucasian provinces by the Treaty of Gulistān, while by the Treaty of Turkmānchāy in 1828 she ceded Armenia to Russia, promised to maintain no ships on the Caspian (the only comment of Fath 'Alī Shāh's incompetent minister was: 'We are not ducks that we need the waters of the Caspian.'). and for the second but not the last time in her history conceded extra-territorial rights. The death of the heir to the throne, 'Abbās Mirzā, in 1833, the only person who might perhaps have saved Persia, was a great blow to his country and his father, who survived him by only a year.

Fath 'Alī Shāh's son and successor, Muhammad Shāh (1834-48), had during his father's lifetime attempted to carry out a diversion in the east against Afghanistan, or rather against the prince of Herāt, with the aid of Russian officers. He now suffered a defeat at the hands of the English, who forced the Persians to raise the siege of Herāt by threatening the Persian Gulf. Although the embassy, under the 'chief adjutant' Husain Khān, which Muhammad Shāh sent in 1838-9 to defend the Persian position at the court of Louis Philippe, and before Metternich and Lord Palmerston, was a political failure, we owe to it a delightful unpublished diary written in beautifully simple Persian prose by Husain Khān's secretary.



Courtesy of The Macmillan Co., Ltd.

A CURTAIN AT THE DOOR OF THE KAABA AT MECCA Bearing koranic inscriptions which include surahs 1, 106, and 112. The prominent inscription above the center is the first part of surah 48, verse 27.



A Short History of the Near East

Kaaber (187-198)

Philip K. Hitti

Princeton University

| | |
|---|----------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi | |
| Kayıt No : | 5421 |
| Tasnif No : | 356.3 H.T.5 |

D. VAN NOSTRAND COMPANY, INC.

Princeton, New Jersey

Toronto New York London

Qajar Persia and European Involvement

The Turkoman dynasty of Qajars lived long (1779-1925) but achieved little. It had a bad start under its founder Agha Muhammad Khan, a mutilated eunuch and pathological personality dominated by vindictiveness, avarice and sadistic lust for power. Agha seized power in 1779, captured Tehran, which became and remained state capital, suppressed revolts in Georgia and Khurasan and militarily consolidated the kingdom. But when it came to administering it, he was found wanting. He lacked capacity, training and experience. His assassination in 1797, by two servants whom he had sentenced to death for trivial reasons, was met by a sigh of relief on the part of his subjects.

Agha's nephew-successor, Fath Ali (1797-1834), set an example of ruling the country as though it were an enemy to be exploited for the benefit of the ruler. The shah indulged in a high life of pomp and splendor. He established a new precedent in favoritism. This was the time when the European urge for political and economic expansion assumed impelling proportions and acquired competitive aspects. First came Britain which, since Abbas the Great's reign, had shown special concern in Persia as a buffer for its Indian possessions. For a rival, England had now Russia, beginning its successful thrust into central Asia. For a time Napoleon Bonaparte played a third role in Persia's involvement in European power politics. In 1806 the French conqueror sent a mission offering to assist Persia in the reconquest of Georgia from Russia and in an attack on India. Once opened for foreign infiltration, the door could not very well be closed.

مَعَادِنُ الْجَوَاهِرِ و زَهْرَةُ الْخَوَاطِرِ

الجزء الثاني

المجتهد الأكبر
السيد محسن الأمين
«رضوان الله عليه»

دار الزهراء
للطباعة والنشر والنويع
بيروت - لبنان

| | |
|--|-------------|
| Türkiy - Diyanet İşleri İslam Araştırma ve Tercüme Merkezi | |
| Kayıt No. : | 10787-2 |
| Tasnif No. : | 297 Emim |

(٥) لطفعلي خان بن جعفر خان الزندي

وكان مقداماً شجاعاً ذارأي ودهاء وجرت بينه وبين أغا محمد خان قاجار محاربات إنتهت إلى قتل لطفعلي خان سنة ١٢٠٩ وبه إنقرضت دولة الزندية .

الدولة القاجارية

(١) آغا محمد خان بن محمد حسن خان ابن لطفعلي خان قاجار

أول ملوك القاجارية وموطد أركان دولتهم كان على مرحلة بعيدة في الدهاء والبسالة وكان على عهد كريمخان الزندي محبوساً في شيراز فكان وهو محبوس يطالع الكتب ويعتبر أحوال الدول وعظماء الرجال وكان كريمخان يعظمه ويستشيريه في مهام الأمور وبعد وفاة كريم خان فر من سجن شيراز مع سبعة عشر نفرأ كانوا معه في السجن وعمره إذ ذاك ٣٦ سنة ودخل اصبهان في اليوم الثالث ثم مضى إلى طهران فما زنديران وصادف في طريقه إلى مازندران أمراً مرسله إلى شيراز فأخذها والتحق به جمع من القاجارية وخرج عليه بعض أخوته وبقي يحاربهم أربع سنوات والظفر حليفه ثم جمع جنوده ودخل العراق العجمي وملك قاشان واسبهان ثم عاد إلى طهران ومكث بها وعمر قلعة (أرك) وأحكامها وأمر باستباحة كرمان ثلاثاً لاختفائهم لطفعلي خان ابن جعفر خان الزندي ولما تيقن خروجه من كرمان أمر جنوده بالكف عنها وبعد إمتلاك كرمان تمت سلطنته على إيران كلها وكان (هراكليوس) والي كرجستان يؤدي الخراج على نسق آبائه إلى سلاطين إيران لكنه عند تملك أغا محمد خان دخل في حماية روسيا على شروط معينة فلما فرغ محمد خان من فتح كرمان حشد جنوده من أقاصي البلاد في ضواحي طهران فكانوا

حسين الصفوي وسماه الشاه إسماعيل الصفوي إقتداء بسنة نادر شاه حيث دعا إلى طهماسب وإبنه عباس ريثما يطمئن خاطرهم من إمتلاك أزمة الأمور ثم تغلب وجرت بينه وبين محمد حسن خان قاجار وقائع عظيمة إنتهت إلى قتل محمد حسن خان سنة ١١٧٢ فاستقل كريمخان سنة ١١٧٣ بالعراق العجمي وفارس وطبرستان وكثير من بلاد إيران وتوفي ثالث صفر سنة ١١٩٣ وكثر إختلاف الأمراء بعده وبقي جسده ثلاثة أيام على وجه الأرض لم يدفن حتى تسلط زكي خان الزندي فأمر بمواراته وكانت مدة سلطنته في فارس والعراقين وآذر بليجان ثلاثين سنة وثمانية أشهر وثلاثة أيام وكان حميد السيرة متواضعاً في رعاياه سمى نفسه عندهم بالوكيل ولم يلزمهم بالقيام بواجبات الآداب السلطانية .

(٢) زكي خان الزندي

ملك على أثر موت كريمخان وسمى بنشر الأمن في الري وقزوین ومازندران وعظمت سطوته في قلوب رعاياه خصوصاً أهل شيراز فكانوا تحت إطاعة أوامره إلى أن قتل في طريق اصبهان غيلة سنة ١١٩٤ .

(٣) صادق خان الزندي أخو كريمخان

ملك بعده وكان نفوذ كلمة الزندية عاد إلى التقهقر بظهور آقا محمد خان قاجار وإستيلائه على شمال إيران وخالف على صادق خان مراد خان وإستمر الخلاف بينهما إلى سنة ١١٩٩ وإنتهى بقتل صادق خان فقام مقامه ابنه .

(٤) جعفر خان الزندي

وجرت له عدة حروب مع آقا محمد خان قاجار ثم قتله أصحابه سنة ١٢٠٣ وحل مكانه .

SAID AMIR ARJOMAND

The Shadow of God and the Hidden Imam

Religion, Political Order, and
Societal Change in Shi'ite Iran
from the Beginning to 1890

- 10 *The Impact of Shi'ism on the Qājār Polity and Its Limits* 221
Normative and De Facto Separation of Political and Hiero-
cratic Domination in the Qājār Polity, 221 The "Value-
Rationalism" of Shi'ite Jurisprudence and Pious Withdrawal
from Politics, 234
- 11 *Religion and Sociopolitical Action in the Qājār Polity* 238
Societal Action: Collaboration and Discord between the
Hierocracy and the State, 238 Communal Action, 250
Conclusion to Part 3 258
260

264

| | |
|---|-----------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Dem. No: | 52007 |
| Tas. No: | 956.04 ERC.S |

The University of Chicago Press
Chicago and London

1987

408. HOFFMAN, Birgitt. *Persische Geschichte 1694-1835 erlebt, erinnert und erfunden. Das Rostam at-tawārīh in deutscher Bearbeitung*. Berlin, Klaus Schwartz, 1986, 2 vol., 909 p. (Islamwissenschaftliche Quellen und Texte aus deutschen Bibliotheken, 4).

[‘Rostam at-tawarikh’. Persian History 1694-1835, Lived, Remembered and Invented]

This is the latest fruit from the branch of German Iran-scholarship led by Hans Robert Roemer which has produced a number of excellent translations of Persian historical material from the Safavid and Qajar periods. The *Rostam at-Tavarikh* spans both dynasties as it presents a history from the accession of Shah Solaiman in 1694 until the year the work was finished, 1835, during the reign of Fath Ali Shah. As the translator-editor notes, the *Rostam at-Tavarikh* is not a chronicle in the traditional sense, for it was not commissioned by the court. Its author, Mohammad Hashem Asef, nevertheless spares no effort to advance the Qajar dynasty as the sole legitimate heir to the Safavid legacy. In addition to this endeavor, the work consists for the most part of numerous didactic anecdotes and philosophical reflections, as well as oral reports transmitted by the author's father and earlier forebears in a family of financial administrators in the service of the Safavids and Qajars. This officiousness gives the work an informality of substance and a simplicity of style which are absent in most official writings of the period. Due in part to the traditional occupation of the author's family and of the author's own activities — Mohammad Hashem Asef may have been a merchant for some time —, the *Rostam at-Tavarikh* also contains a relatively large amount of information on financial and commercial matters. Much of this information has to be approached with extreme care, just as most of the anecdotes are notoriously unreliable from an historical point of view. What remains, however, may be nicely summed up in the subtitle of the translation, *Persian History 1694-1835, Lived, Remembered, and Invented*, and constitutes a valuable work from which important information can be gleaned on social structures and ideology in nineteenth century Iran.

For her translation Ms. Hoffman has used Mohammad Moshiri's well-known edition of the *Rostam at-Tavarikh* as well as the manuscript copy of the Staatsbibliothek in Berlin which also forms the basis of Moshiri's edition. Unfortunately, in her words, she had no access to the other existing manuscript, the one in the Malek library in Tehran. The translation itself is both accurate and eloquent, and in this combination quite an achievement. The actual translation is preceded by a 100-page introduction which contains useful information about the author, his background and his further writings, the value and character of the *Rostam at-tavarikh* as a source, as well as an analysis of its contents and of the Weltanschauung reflected in the work. Since the *Rostam at-tavarikh* treats such a long period, it is understandable that the footnotes in the translation refer to a limited number of contemporary sources, and most often to secondary literature. Attached to the translation is a copious reference section which consists of a selective bibliography, an extensive index of personal names occurring in the text, a geographical index, a list of technical terms, offices and titles, and a list with authors and books mentioned in the introduction and the text.

R. M.

409. HOSEYNI-e ASTARĀBĀDI, Sayyed Ḥasan b. Morteżā. *Az Šeyx Šafi tā Šāh Šafi* ou la 3^e partie du *Tarix-e Soltāni*, ed. E. Ešrāqi. Téhéran, Entesārāt-e ‘Elmi, 1364/1985, 314 p., index.

Dans son effort continuuel de rendre disponible l'ensemble des sources safavides, E. E. publie à présent cette éd. critique de la 3^e partie du *Tārix-e Soltāni* (cf. Storey, I/1, p. 134, n° 155; Bregel, I, p. 445, n° 306) qu'il intitule *Az Šeyx Šafi tā Šāh Šafi*. La rédaction de cet ouvrage d'histoire générale de conception classique prit fin en 1115/1703-04, sous le règne de Šāh Soltān Ḥosein. Malheureusement, l'A. ne décrit pas les événements auxquels il aurait

04 MART 1993

Orgi / Kitap
Kf. Wade Mevcullar

Kitaplarasi-yi Iran, 18, 1357 H.

HISTORY

453

- W. AFSHARS 452
- TAHMAS Kouli Kan: Hormayr's Archiv für Geographie Historie etc. (Wien) 1812 no. 122.
- TAMAI, A.I.: K voprosu o provale dagestanskoi kompanii Shaha Nadira (1741-1743 gg.) *Ucheniye zapiski Instituta istorii yazika literaturi*, Makhachkala, t. V, 1958 pp. 108-31.
- TER-AVETISIAN, S.V.: Pokhodi Tomas-Kuli-Khana (Nadir-Shaha) i izbranie ego shahom v opisani Akopa Shamakhetsi. Tiflis, izd. *Novaya i novenishaya istoriya*. Kavkazovedeniya AN SSSR, 1932, 17p.
- TER-MKRTICHIAN, L.Kh.: Armenia pod vlastyu Nadir-Shaha, M., IVL, 1963, 84 p.
Rets.: Petrov P.I. *Narodi Azii i Afriki* 1964, no. 6 pp. 202-203.
- TER-MKRTICHIAN, L.Kh.: Polozhenie armianskogo naroda pod igom Nadir-Shaha (1736-1747 gg.) *Izvestiya AN ArmSSR*, obshchestv. nauki, 1956, no. 10 pp. 91-98.
- UEBER Die Eroberungen des Schach Nadir in Persien *Deutscher Merkur*, 1783, 3 p. 113, *Allgemeines Sachregister über die wichtigsten Zeit-und Wochenschriften* (Leipzig, 1790), p. 389.
- VICTOIRE remportée par le roi de Perse contre l'usurpateur de sa couronne, ou il y a eu 50,000 hommes de tués, (s.d. vers 1730).
- VOULTON [Boulton]: Verdadeira e exacta Noticia dos progressos de Thamas Kouli Khan Scach de Persia no Imperio de Gram Mogor, Escrita na lingua Persiana em Delhy em 21 de Abril de 1739, e mandada a Roma por Mons. Voulton. Lisbon 1740.
- WHEELER, O.E.: Nadir Shah. *Cale. Rev.*, 1885, April vol. 80, pp. 412-34.
- ZEVAKIN, E.: Azerbaijan v nachale XVIII, veka. Baku, izd. Ob-va obsledovaniya i u izucheniya Azerbaijana, 1929, 31 p.
- ZÜGE AUS DEM Leben des Nadir Schah. Hormayr. Archiv für Geographie, Etc. 1815. no. 87.

X. ZANDS

ABANESOV, A. Kh.: Shukr-name-ye shahrinshakhri.

Bakhman-Mirzy. *Gruzinskoe istochnikovedenie* III, 1971, pp. 316-322.

BEER, E.: Das Tarikh-i Zendiye von Ali Rida b. Abdu'l-Karim Shirazi. Hrsg. u-mit Einleitung versehen V.E. Beer. Leiden 1888.

HEDAYATI, Hadi: L'histoire politique et sociale de la Perse sous le regne de Karim Khan le Zand (1750-1779)-Dactylographiée, 363 ff. (Thèse Lettres. Paris. 1952).

Y. QĀJĀRS

A. de B. de C.: Résumés historiques sur la Perse modern, l'Inde et la Chine. Bordeaux, P. Faye, 1843, 368 p.

A.E.: Remarques sur la situation en Perse. *Rev. du Monde Musulman* 7, 1909 pp. 307-310.

A.V.: Persia i Genuezskaia konferentsia. *Mezhdunarodnaya Zhizn*. 1922, no. 6 pp. 49-50.
O natsionalno-osvoboditelnom dvizhenii.

ABDULLAEV, G.: Iranskie proiski protiv Kubinskogo khanstva i Kartli-Kakhetinskogo tsarstva 1776 i 1778 gg. *Izvestiya AN AzSSR*, ser. obshchestv. nauk, 1960, no. 4 pp. 13-24.

ABDULLAEV, G.B.: Iz istorii severo-vostochnogo Azerbaijana v 60-80-kh gg. XVIII v. Red. A.S. Sumbat-Zade, I.V. Strigunov. Baku, AN AzSSR, 1958, 211 p.

ABDULLAEV, Z.Z.: Domashuyaya promuishlennost i sel'skoe remeslo v Irane v kontze XIX-nachale XX v. *Trud. XXV Mezhdunarod. kong. Vostokovedov, Moskva 1960*, tom II, 1963 pp. 192-197.

ABDULLAEV, Z.Z.: Iz istorii irano-amerikanskikh otnochenii v godi pervoi mirovoi voini. *Izvestiya AN AzSSR*, 1956, no. 9, pp. 83-96.

ABDULLAEV, Z.Z.: Nachalo ekspensii SChA v Irane. (Otv. red. L.I. Mirochnikov). M., IVL, 1963, 96 p.

ABDULLAEV, Z.Z.: Nachalo ekspansii SChA v Irane (do pervoi mirovoi voine). *Trudi Instituta istorii AN*. t. XI, 1957 pp. 247-307.



Abdollah Mostofi (1876-1950)

THE ADMINISTRATIVE AND SOCIAL HISTORY OF THE QAJAR PERIOD

[The Story of My Life]

VOLUME I

From Agha Mohammad Khan to
Naser ed-Din Shah (1794-1896)

By

Abdollah Mostofi

Translated from the Persian by his Daughter
Nayer Mostofi Glenn

| | |
|---|--------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi | |
| Dem. No: | 58696 |
| Tas. No: | 955.03 |
| | M45.A |

Mazda Publishers
Costa Mesa, California
1997

13 NISAN 1998

Hablarūd, Pošt-e Kūh, and Fīrūzkūh. The population, smaller in winter, subsists on animal husbandry, trade, and the administration of roads, railway, and pasture lands. Crafts and agriculture (potatoes, fodder) are not very developed. Downstream, along the Hablarūd valley, orchards are especially plentiful (apples and especially apricots for drying). The region has numerous historical monuments, but the town itself, built at the bottom of the fortress ruins, presents little interest. To the south is the modern train station neighborhood, built in the 1930s, and to the north, numerous underground stables (*kohol*) are grouped together at a short distance from the town. Since 1985, new modern sections have been built north of the city, as well as an industrial sector.

Bibliography (for cited works not given in detail, see "Short References"): H. Filmer, *The Pageant of Persia*, Indianapolis, Ind., 1936. *Gazetteer of Iran I*, p. 172. W. Kleiss, "Karavanenwege in Iran," *AMI* 10, 1977, pp. 301-3. Razmārā, *Farhang I*, p. 153. 'A.-Ḥ. Sa'īdīān, *Sarzamīn wa mardom-e Īrān*, 2 vols., Tehran, 1981, s.v. "Fīrūzkūh." Wezārat-e kešvar, *Edāra-ye koll-e āmār wa taht-e aḥwāl, Ketāb-e asāmī-e dehāt-e kešvar*, Tehran, 1329 Š./1950.

(BERNARD HOURCADE)

FĪRŪZŠĀH-NĀMA, pre-Safavid prose romance. The hero is Fīrūzšāh, son of Dārāb of the Kayanid house. The earliest surviving version was related by the story-teller Mawlānā Shaikh Ḥājī Moḥammad b. Shaikh Aḥmad b. Mawlānā 'Alī b. Ḥājī Moḥammad Ṭāherī (or Ṭāmerī), known as Bīḡamī (q.v.). The original text probably consisted of five volumes, of which three survive. Volumes I and II (MS Istanbul, Topkapı Saray, Revan Köşk 1517) were written down in Tabrīz in the late 9th/15th century by Maḥmūd Daftarḳ'ān. Volume IV was copied in 1201/1787 (MS Uppsala, University Library 555; Zetterstéen, no. 418). Vols. I

Dārāb-rough it
) avoid
Ṭarsūsī

Yemeni
als that
el to the
an hero
in-doḳt.
nich the
veteias;
ounters
ve their
portant
dly and
skill in
litrating
e. The
in their
y have

matured to responsible adults and are ready to assume their destined roles as rulers. Enemies represent all the opposite qualities: tyranny, deceit, cowardice, mendaciousness, cruelty, and greed. While the story is narrated in prose, it contains many sections of verse in *motaqāreb* meter that are not merely embellishments but actually advance the plot. This suggests that a versified version of the story existed and was known to Bīḡamī. Other verses by Ferdowsī, Nezāmī, Sa'īdī, Awḥādī Marāḡa'ī, and Ḥāfez (qq.v.) give a *terminus ad quem* for the writing down of the text. The tale was translated into Turkish (*Kašf al-ẓonūn*, ed. Yalḳaya and Bilge, II, p. 768, col. 1328) in the time of Sultan Selim (r. 918-26/1512-20). A complete Arabic translation exists (*Qeṣṣat Fayrūzšāh b. al-malek Dārāb*, ed. N. Qalfa, 4 vols., Beirut, ca. 1904) and Ṣafā mentions a 4-volume edition printed in Egypt in 1366/1947 (vol. II, p. 765 of his edition).

Bibliography: Mawlānā Moḥammad Bīḡamī, *Dārāb-nāma*, ed. Ḍ. Ṣafā, 2 vols., Tehran, 1339-41 Š./1960-63; partial tr. W. L. Hanaway as *Love and War: Adventures from the Firuz Shah Nama*, Delmar, N.Y., 1974. W. L. Hanaway, "Persian Popular Romances before the Safavid Period," Ph.D. diss., Columbia University, New York, 1970. M. C. Lyons, *The Arabian Epic: Heroic and Oral Storytelling*, 3 vols., Cambridge, 1995. M.-J. Mahjūb, "Aẓdahā koštan-e malek Bahman-e Šāheb-Qerān pesar-e Fīrūzšāh," *Īrān-šenāsī* 3, 1991, pp. 286-311. Idem., "Jeld-e sevvom-e dāstān-e Fīrūzšāh," *Īrān-šenāsī* 3, 1991, pp. 41-54. K. V. Zetterstéen, *Die arabischen, persischen und türkischen Handschriften der Universitätsbibliothek zu Uppsala*, 2 vols., Uppsala, 1930-35.

(WILLIAM L. HANAWAY)

FISCAL SYSTEM in Persia.

- i. Achaemenid Period.
- ii. Sasanian Period.
- iii. Islamic Period.
- iv. Safavid and Qajar Periods.
- v. Pahlavi Period.
- vi. Islamic Republic. See Supplement.

i. ACHAEMENID PERIOD

There probably was no clear distinction between state and royal incomes in the Achaemenid empire. All state receipts were considered royal property, as was the income from the king's estates (Dandamayev and Lukonin, p. 208).

Taxes constituted the most substantial source of government income. Beginning from ca. 519 B.C.E., when Darius I (q.v.) established a new tax system, the peoples subject to the Persians paid 7,740 Babylonian talents of silver (i.e., 232,200 kg) a year, not counting the Indian satrapy, which contributed an assessment in the form of gold dust (Herodotus, 3.90-94). In addition to direct taxes, the state income was also derived from

- Iran posetm de
- Sasaniler
- Safeviler
- ~~Kaselerler~~
- Fehleviler
- İktisat.

17 Ocak 2001

famine. The summer of 1867 brought cholera, and the following winter, an epidemic of typhus. The attempt at revolt by a brother of the bey led, in October 1867, to the execution of two elderly dignitaries without further ado, the constitutional guarantees having been suspended since the events of 1864. The prince who had revolted himself died in prison during the same month, probably poisoned, almost at the same time as 'Alī b. Ghidāhum, the leader of the rebellion of 1864 [see IBN GHIDHĀHUM, in Suppl.].

Throughout these years, Khaznadār pursued his intrigues and financial plans. With successive conversions into more or less disguised new borrowings, the crisis of the Tunisian finances was aggravated from day to day. Long negotiations allowed the setting up in Tunis of an international commission whose tutelage of the Tunisian finances was defined by the decree of 5 July 1869. Khayr al-Dīn, president of this commission, was moreover charged, from January 1870, with the tasks of "Minister-Director". He undertook an overhauling of the administration, which he pursued with more efficacy when he occupied the post of first minister of the bey from October 1873 to July 1877. Muṣṭafā Khaznadār, convicted of misappropriating 2,000 bonds of the debt, had, in fact, to resign on 21 October 1873. During the four years of his government, Khayr al-Dīn attended to the scrupulous honouring of the financial engagements of the Tunisian state, while lightening the weight of the fiscal system. He reorganised the judicial system and fixed the regulation of its auxiliary branches. He defined the relations of landowners and workers in agriculture. He restored the value of the public *wakfs* and organised the management of them within an autonomous administration called "Society" (*Djam'iyya*). He interested himself in teaching and created "a new school", which he had named Şādiqiyya in honour of the reigning bey, to give a modern training for the future officials of the state.

Nevertheless, he was not spared difficulties which were stirred up by the consuls of the European powers, anxious above all to obtain concessions and privileges for their nationals, and caused also by the intrigues of the bey's entourage and particularly of his favourite Muṣṭafā b. Ismā'il. Khayr al-Dīn had to resign on 21 July 1877. He was replaced by a former official, Muḥammad Khaznadār, and then a year later, by Muṣṭafā b. Ismā'il. The beylical administration returned to its errors as in the time of Muṣṭafā Khaznadār at the same time as the foreign consuls' interventions became more pressing in favour of the often unwarranted demands of their nationals. This situation led in 1881, under the pretext of disorders on the Algerian borders, to the occupation of Tunisia by French troops. On 12 May 1881, Muḥammad al-Şādiq had to sign, at Kasser Saïd, the so-called Bardo treaty, by which he accepted this occupation and the protectorate of France. The resistance that these events aroused obliged the French army to multiply, until the last days of 1881, their expeditions of "pacification". Contrary to the statements of certain official circles, it was actually a permanent occupation. The term "protectorate" did not appear, however, in the convention of Marsa that the French Minister-Resident, Paul Cambon, made 'Alī Bey, brother and successor of Muḥammad al-Şādiq, sign on 8 June 1883. Muḥammad al-Şādiq died on 27 October 1882.

Bibliography: Ibn Abi 'l-Diyāf, *Ithāf ahl al-zamān bi-akhbār mulūk Tūnis wa-ahd al-amān*, Tunis 1963-5,

v, vi; Muḥammad Bayram, *Safwat al-i'tibār bi-mustawḍa' al-amṣār wa 'l-aḳtār*, Cairo 1302/1884-5, ii; A. Abdesselem, *Les historiens tunisiens, essai d'histoire culturelle*, Paris 1973, index; J. Gagnage, *Les origines du protectorat français en Tunisie (1861-1881)*, Paris 1959; M.S. Mzali and J. Pignon, *Khéreddine, homme d'état*, Tunis 1971; Ph. X. (D'Estournelles de Constant), *La politique française en Tunisie, le protectorat et ses origines (1854-1891)*, Paris 1891.

(A. ABDESSELEM)

MUHAMMAD SA'ĪD [see KHALĪL EFENDI-ZĀDE; MĪR DJUMLA].

MUHAMMAD SA'ĪD SARMAD, Indo-Muslim poet, mystic and free-thinker of the 11th/17th century, who was executed by the Mughal Emperor Awrangzib [q.v.] for going about naked and holding heterodox views. Originally he belonged to a Jewish family of Kāshān but, later, he embraced Islam and received instruction in philosophy from Mullā Ṣadrā Shīrāzī [q.v.] and Mīrzā Abu 'l-Ḳāsim Findiriskī [q.v. in Suppl.]. In 1042/1632 he came to Sind as a merchant. In Thaffa he fell in love with a Hindu youth and suffered such emotional disturbance that he gave up his vocation, went about stark naked and took to aimless wanderings in jungles. In 1057/1647 the author of the *Dabistān-i madhāhib* saw him in Ḥaydarābād and sought his help in translating some portions of the Pentateuch into Persian. He remembered by heart Christian and Jewish scriptures (*Mir'āt al-Ālam*, 594). Later, he reached Dihlī and his views brought him close to Dārā Shukōh [q.v.]. He is reported to have predicted kingship for Dārā. After the execution of Dārā, Awrangzib turned his attention to him. The *kādi* 'l-kuḍāt Mullā 'Abd al-Ḳawī was ordered to enquire into and report about his religious views. He was summoned to the *darbar* and his free-thinking and his nude posture led the *ġulama* to order his execution in 1070/1659. A grave was built at the place of his execution, in front of the Djāmi' Masjdīd of Dihlī.

Two literary works are attributed to Sarmad: (a) a collection of 23 letters, *Ruḳa'āt-i Sarmad* (Shāhdjahānī Press, 1926), and (b) *Rubā'iyyāt-i Sarmad* (ed. Nawāb 'Alī Ṣawlat Lakhnawī, Dihlī 1347 A.H.).

According to the *Dabistān*, Sarmad cited Israelite traditions in support of his nude living. He advocated a life free from physical pleasures and material struggles. He believed in Supreme Reality, rejected denominational approaches and lived a life in absorption in mystic contemplation. There is a ring of genuine sincerity in his verses which are soaked in cosmic emotion and reflect deep poetic sensitivity.

Bibliography: Dhu 'l-Fiḳār Ardīstānī, *Dabistān-i madhāhib*, Kānpūr 1321 A.H., 242-4; Shīr Khān Lōdī, *Mir'āt al-khayāl*, Bombay 1346 A.H., 190-2; Shāh Nawāz Khān, *Ma'āthir al-umarā'*, Calcutta 1894, i, 225-7; Bakhtāwar Khān, *Mir'āt al-Ālam*, ed. Sajida S. Alvi, Lahore 1979, ii, 594-6; Muḥammad Afḍal Sarkhush, *Kalimāt al-shu'arā'*, Lahore 1942, 50-1; Şiddīk Ḥasan Khān, *Shama'ī andjuman*, Bhopal 1293 A.H., 209-11; Ridā Ḳulī Hidāyat, *Riyāḍ al-Ārifīn*, Tehran 1316 A.H., 141-2; Luṭf 'Alī Beg Adhar, *Ātishkada-i Adhar*, Tehran 1337 shamsī, 250; Ghulām Sarwar, *Khazinat al-asfiyā'*, Lucknow 1873, 352-3; Abu 'l-Kalām Āzād, *Ḥayāt-i-Sarmad*, Dānish Maḥal, Lucknow n.d. (K.A. NIZAMI)

MUHAMMAD ŞĀLIḤ [see 'INĀYAT ALLĀH KANBU].

MUHAMMAD SHĀH, the third ruler of the Kādjar dynasty [q.v.], was born on 5 January 1808. He succeeded to the throne in 1834 on the death of his grandfather Faṭḥ 'Alī Shāh [q.v.]. He was the eldest

- Iran
- Tasavvuf
- Moğollar
- Timur
- Saferiler
- Nadir Şah
- Kacarlar
- Kija Şah

ايران

معارضة - استشهاد - ثورة

بقلم فلاديمير مينورسكي

ترجمة منير يونس

[يعتبر الاستاذ فلاديمير مينورسكي الاستاذ المحاضر في جامعة كامبردج في انكلترا من اكبر العلماء والمستشرقين الذين تخصصوا بتاريخ «ايران». لذلك فان بحثه هذا يعتبر ذا اهمية كبرى.]

قد تكون اولى الصعوبات التي اعترضتني في تحضير هذا البحث ، ان الموضوع المقرر في منهاجنا هو (الوحدة والتنوع في الحضارة الاسلامية) ، بينما يميل الاتجاه الآن لتعالج على افراد تاريخ الاوطان والشعوب العربية والارمنية والتركية ، كما نعالج تماماً تاريخ شعوب اوروپا بغض النظر عن ان هذه الشعوب كانت جميعها في القرون الوسطى تنضوي تحت سلطة الكنيسة ، وتستعمل اللغة اللاتينية ومجموعة القوانين التي تنطق باسم الكنيسة .

وبالدرجة الثانية فاني لم اطلع على مدى بحث السيد (سبول) ، لذلك لم اتمكن من جعل بحثي على نسقه وكل ذلك حتى تجنب كل تغطية او فراغ .

لقد كان اقبالي على عملي هذا من الناحية التاريخية فقط ، متبعاً سير الحوادث التي كانت ستلقي بعض الانعكاسات على المعتقدات والديانات ، كالمرآة تنشد فيها الاجيال والطبقات والاحزاب صورها لتجد عوناً لها على نوال مبتغاها ، وان اهم الحقائق التي يجب اعتبارها عندما نتكلم عن بلاد

ايران هي :

ان هذه البلاد كان لها تقليد خاص في الادارة والثقافة والفن قبل الفتح العربي او بالاحرى الاسلامي ؛ ومن جهة اخرى فان الفتح المذكور قد تم بسرعة

Ullahate "Pran" poe etra dedir

وكان يقول : دع العلم دليلك ، والورع مشريك ، والجلام وزيرك .
وقيل انه مر يوماً بعمارة عظيمة فرأى شروش الشجر داخلة ما بين تلك الصخور العظام الذي لم تكن المسئلة تدخل ما بين الحجر والحجر ، فقال هكذا تكون الذنوب ، فلا يستصغر (احد) ذنوبه لانه تشا الذنوب في الإنسان كنشو الشجر في البنيان .

ولما توفي الأمير جمال الدين عبدالله في سابع عشر يوم من جماد الأخير سنة ٨٨٤ جعلوا تلاميذه المشير عليهم بعده ابن عمه الامير سيف الدين ابو بكر ابن سيف الدين ذككي ، فقوى امره وطاعوه الناس ، ولكن كان لفقد الأمير جمال الدين عبدالله السيد رجه عظيمة في البلاد . واجتمع يوم دفنه امم لا تحصى من جميع البلدان ونظّموا له مراتي وتواريخ عديده . اقتصرنا عن شرحها . وقد [نسختهم] انا الفقير المصنف لهذا التاريخ : حمزي ابن محمد [ص ٧٦] الفقيه ابن سباط^١ . وهم عندي الآن اثني عشر كراس ولي منهم ستة مراتي تعرف لي ،

واما نسب الامير جمال الدين عبدالله السيد ابن الأمير سليمان ابن الامير علم الدين ابن الأمير بدر الدين ابن الأمير صلاح الدين يوسف ابن الأمير سعد الدين خضر ابن الأمير نجم الدين^٢ ابن الأمير جمال الدين حجي ابن الأمير شمس الدوله كرامه ابن ابو العشاير ابن تاهض الدوله بختر ابن شرف الدوله علي ابن الحسين ابن [ابي] اسحق ابراهيم ابن ابي عبدالله محمد ابن علي ابن احمد ابن عيسى ابن جهر ابن تنوخ ابن قحطان ابن عوف ابن كندي ابن جنذب ابن مدحج ابن سعد ابن طي ابن تميم ابن النعمان ابن امندر ملك الحيرة ويُعرف باين ماء السماء .

وقد تم نسخ هذا الكتاب بقلم السعيد الزند . وكان ابتداءه في ٢٧ لك^٣ وانتهاؤه في ٣ شباط سنة ٧٧ (١٨) مسيحية . ٥١٤

(١) ذكر حمزة اسم والده اكثر من مرة في المخطوط الباريبي وقال انه احمد ، لا محمد ، وقد نسخ هنا خطأ على الارجح .
(٢) في هذا المخطوط (السوعي) ذكرت ألقاب الامراء التنوخيين دون اسماهم ، وفي المخطوط الباريبي لم يجعل اي اسم بل ذكرت الاسماء جميعها بتقديمها الالقاب .

de bu hususta mütercime muzahir olacak ve içeride ve dışarıda daha kolay yayılabilir ve daha çok itibar bulur düşüncesiyle yeniden gözden geçirilmiş bir tercümeyle tekrar basmayı üzerine alacaktır.

Burada tenkidini yapmaya çalıştığımız kitap piyasada satılmamaktadır. Bu tercümeyle ancak birkaç dakika kadar görmek mümkün olabilmektedir. Yukarıdaki tenkit te böylesine kısa bir tetkik neticesinde yazılmış bir tenkit yazısıdır. Şayit eseri daha fazla elde bulundurabilmek imkânı olsaydı tercüme üzerinde daha fazla fikir beyan etmemiz mümkün olabilecekti.

M. Hamidullah
(terc : M. Bilge)

History of Persia Under Qājār Rule, Translated from the Persian of Hasan-e Fasā'i's Fārsnāma-ye Nāseri, by Heribert Busse, Columbia University Press, New York and London 1972, XXX + 494.

«Kaçarlar zamanında İran» adlı bu kitab, yukarıda verdiğimiz künyesinden anlaşılacağı üzere, farsçadan ingilizceye çevrilmiş bir tercümedir. Ancak bu çeviri farsça eserin tamamı olmayıp, sadece Kaçarlar ile ilgili kısmıdır. Çeviri Ehsan Yarshater'in bir takdim yazısı ile başlıyor (VII - VIII). Bunu çevirenin «Önsözü» izliyor (s. IX - XI). Çeviren önsözde gâyesinin, Hasan-ı Fesâ'i'nin *Fārsnāmey-i Nāseri* adlı eserinin birinci kısmındaki Kaçarlar Tarihi ile ilgili kısmı tercüme ederek, 19. yüzyıla âit İran tarihinin önemli bir kaynağının herkes tarafından kolay bulunur bir duruma getirmek olduğunu açıklıyor. Ayrıca Kaçarlar devresi üzerinde çalışan öğrencilerin Fars kaynaklarına başvurmasının gerekli olduğunu ve ancak bundan sonradır ki, öğrencinin Avrupalı olmayan eserlerin değer ve doğruluğu üzerine karar verebileceğini belirtiyor.

Çeviren daha sonra önsözde *Fārsnāmey-i Nāseri* hakkında kısa bilgi veriyor (s. X). Bu bilgilere göre, *Fārsnāmey-i Nāseri* iki cildedir, birinci cild 346 sayfa olup, İran ve bilhassa İslâm'ın başlangıcından h. 1300 : 1882/83 yılına kadar Fars bölgesinin tarihini ihtivâ ediyor. Aşağı yukarı aynı ölçüdeki ikinci cild [339+33] Fars eyâletinin tavsifi coğrafyasını ve geniş ölçüde tarihi bilgiyi kapsamaktadır. Her iki cildde şarkiyatçı-

İslam tetkikleri enstitüsü dergisi, 6 / 3-4, s. 234-237, İstanbul.
1976

44 MARTI
MADDE EYERENBÜYÜK
SONRA GÖLEN DOKÜMAN

- Central Asia and Asia Minor:
The Great Seljuks, the Anatolian Seljuks,
and the Khwarazm-Shahs
- 346 The Great Seljuks and the Khwarazm-Shahs
- 348 History *Markus Hattstein*
- 354 Architecture
Sergej Chmelnizkij, Sheila Blair, Jonathan Bloom
- Anatolian Seljuks
- 370 History and Architecture *Joachim Gierlichs*
- 382 Decorative Arts of the Great Seljuks *Sheila Blair, Jonathan Bloom*
- 384 Decorative Arts of the Anatolian Seljuks *Joachim Gierlichs*
- Islamic Mongols:
From the Mongol Invasions to the Ilkhanids
- 386 *Sheila Blair, Jonathan Bloom*
- 388 History
- 392 Architecture
- 400 Decorative Arts
- Central Asia:
The Timurids, the Shaybanids, and the Khan
Princedom
- The Timurids
- 408 History *Markus Hattstein*
- 416 Architecture *Sergej Chmelnizkij*
- 426 The Arts of the Book *Mukkadima Aschrafi*
- The Shaybanids and the Khan Princedom
- 430 History *Wolfgang Holzwarth*
- 436 Architecture *Sergej Chmelnizkij*
- 448 Tiles as Architectural Decoration *Sheila Blair, Jonathan Bloom*
- Indian Subcontinent:
From Sultanate to Mughal Empire
- 452 *Philippa Vaughan*
- 454 History
- 464 Architecture
- 484 Decorative Arts
- 490 The Garden as a Reflection of Paradise *Marianne Barrucan*
- 494 Iran:
Safavids and Qajars
- 496 History *Markus Hattstein*
- 504 Architecture *Sheila Blair, Jonathan Bloom*
- 520 Decorative Arts *Elke Niewöhner*
- 530 Islamic Carpets *Sheila Blair, Jonathan Bloom*
- 534 The Ottoman Empire
- 536 History *Markus Hattstein*
- 544 Architecture *Almut von Gladiß*
- 566 Decorative Arts *Almut von Gladiß*
- 574 Islamic Calligraphy *Elke Niewöhner*
- 578 Islam in the Modern Age
- 580 History *Markus Hattstein*
- 586 In Search of the Exotic East *Annette Hagedorn*
- 592 Architecture and Art *Annette Hagedorn*
- 601 Appendix
- 602 Authors
- 606 Bibliography
- 611 The Islamic calendar/Transliteration
- 612 Glossary of Islamic Dynasties
- 620 Glossary
- 630 Index
- 639 Picture credits
- 640 Acknowledgments, imprint

IRGICA 4003'
Edited by, Markus Hattstein and Peter Delius
Islam Art and Architecture, Cologne-2000



Persian Studies Series

Ehsan Yarshater

General Editor

Number 13

**The Khanate of Erevan
Under Qajar Rule
1795-1828**

George A. Bournoutian

SEKOLAH UNIVERSITAS
SRI SURABAYA

EKM 2002

41723



Mazda Publishers

in association with

Bibliotheca Persica

Costa Mesa, California and New York

1992

Edited by Markus Hattstein and Peter Delius
Islam: art and architecture, Cologne-2000

s. 495-533

DN: 78833

Iran: Safavids and Qajars

History of the Safavids and Qajars 496

The Safavid empire through the eyes
of travelers 504

The tomb complex at Ardabil
Shah Abbas's capital, Isfahan

The Lutfallah Mosque

The Shah Mosque, the Ali Qapu

The garden palaces of Chihil Sutun and Hasht Bihisht

The arts of the book 520

Carpets and textiles

Ceramics, painting

Islamic carpet making 530

Dome of the Shah Mosque in Isfahan, begun 1611

The construction of the Shah Mosque in the main square, the Maidan, was intended by Shah Abbas the Great to emphasize Isfahan's role as the religious center of his empire. The huge dome and four *iwans* are clad in glazed green and blue tiles, while the geometric and plant motifs and the surrounding bands of calligraphy are gold and white.

Kahrar

See under **Multani**

Kajar ✓

Tribe of Iran, Mangolia and Syria

The Kajar are a Turcoman tribe, to which the Kajar dynasty of Persia belonged; also a village in the Litkuh district of Amul Nineteenth century Persian historians assert that the Kajar took their name from Kajar Noyan b. Sirtak Noyan. The latter was the son of Saba Noyan b. Jala'ir, and was appointed *atabeg* to Arghun. It is also alleged that the Kajar migrated from the Mughan steppe to Syria towards the middle of the 8th/14th century and that they came back to Persia with Timur.

This may well be so, but there does not appear to be any mention of a tribe by the name of Kajar in Mongol or Timurid times. What may be the earliest mention of them, is in 897/1491-2 when the *lashkar-i kajar* is said to have joined Dana Khalil b. Ibrahim of the Akkoyunlu to free Rustam Beg b. Maqsud from the fortress of Alinjak, where he had been held captive by rival khans, but it should be pointed out that Kajar may here be simply the name of a person.

Kara Piri Beg Kajar is mentioned as being among the followers of the Safawid Shaykh Haydar, and Sultan 'Ali nominated Isma'il (later Shah Isma'il I) his successor and sent him to Ardabil, he was accompanied, among others, by Kara Piri Beg Kajar. Later, when Isma'il defeated the Ak Koyunlu Ahmad at the battle of Sharur in 907/1501, the Kajar were among his supporters and formed one of the Kizlibash tribes. Kajar Khans held important offices under Tahmasp I and Shah 'Abbas I. One Shah Kuli Kajar, was sent by the former in 962/1555 and 975/1567 to treat for peace with the Turks.

Another, Allâh Kuli Beg, became *kurcibashi* to Shah 'Abbas in 1000/1591-2. Karabagh was the main Kajar centre in the 10th/16th century and the office of *beglebegi* of Karabagh was held by various Kajar Khans. Muhammad Khan b. Khalil Khan b. Shahverdi Sultan Ziyadoghlu, who succeeded Imam Kuli Khan on his death in 996/1587-8, was later appointed governor of Ganja in 1015/1606.

9 TEMMU 2002 - Iran
- Mopalistan
MADE YATIM
SONELOJEN
SONELOJEN
The offices of *beglebegi* and *amir al-umara'* of Karabagh appear to have remained in the hands of the Ziyadoghlu family. Another Ziyadoghlu Khan Hasan, was made *darugha* of Shiraz in 998/1590 (Ahmad Kummi, *Khulasat al-tawarikh*, ed. H. Muller Wiesbaden 1964, Persian text, 68). Amir Guna Khan Kajar became governor of Erivan in 1011/1603, while his son Tahmasp Kuli Khan was governor of Erivan and Cukhur Sa'd in the reign of Shah Safi. Kajar Khan also held governorship in Astarabad and Marv.

Husayn Khan Ziyadoghlu is mentioned as being governor of Astarabad in 1010/1601-2 and in 1011/1602-3 when he was recalled to Karabagh to take part in operations against the Ottomans. Mihrab Khan Kajar became governor of Marv in 1017/1608-9; his son, Murtada Kuli Khan, who was governor of Marv on behalf of Shah Safi in 1042/1632-3, became *sipahsalar* to Shah 'Abbas II in 1057/1647-8.

Kajar historians attribute the dispersal of the Kajars in the frontier areas of the empire to the deliberate policy of Shah 'Abbas, aimed on the one hand at reducing their power because they had by this time become very numerous in Karabagh, and on the other at protecting the empire against inroads made by the Uzbeks and Tatars.

By the end of the 11th/17th century the main concentration of Kajars appears to have been in Astarabad, and they played a prominent part in the struggles for power in northern Persia on the fall of the Safavids. They were divided in Astarabad into two main groups, the Koyunlu, who were flock-keepers, and the Develu, who were camel-herders.

According to Rida Kuli Khan the Koyunlu, 'Izz al-Dinlu, Shambayati (whose name suggests that some sections of the Kajar had sojourned for a period in Syria), Karamusalu, Ishlu, and Ziyadlu had pastures below the Mubarakabad fortress of Astarabad and so were called Ashakabash while the Develu, Sipanlu, Kuhanly, Khazinadarlu, Kiyakly and Karluy had pastures above the fortress and were therefore called Yukharibash. He adds that according to another tradition the origin of these terms is to be sought in the period before the Kajar were settled in Astarabad. In the 12th/18th century the Ashakabash and the Yukharibash were split by internecine strife.

Bis markale IRAN pasetindesi,
KAGARLAR

Asian Affairs, c. XLV. (5. II) s. 123-139, 1961 (Germany)

PERSIAN SOCIETY UNDER THE QĀJĀRS

By PROFESSOR ANN LAMBTON, O.B.E., B.A., PH.D., D.LIT.

Report of a meeting of the Royal Central Asian Society at the Royal Society's Hall, Burlington House, Piccadilly, W.1, on Wednesday, December 7, 1960.

The President, Marshal of the Royal Air Force, Sir William Dickson, G.C.B., K.B.E., D.S.O., A.F.C., took the chair, and at the conclusion of the lecture, presented to Professor Lambton the Sir Percy Sykes Memorial Medal awarded to her by the Society in 1960.

The PRESIDENT: Your Royal Highness, Ladies and Gentlemen, it is a great pleasure for me to introduce to you today Professor Ann Lambton, who is going to talk to us about Persian Society in the time of the Qajars. We are more than usually fortunate in our lecturer, because Professor Ann Lambton is the greatest living British authority on Persia. She has been deeply interested in Persia since about 1931. She has spent many years there, including the five years that she was Press Attaché at the British Embassy, Teheran, during the war, and several visits since. She has travelled throughout the length and breadth of Persia and she really combines something which is quite unusual. Not only has she a profound and unrivalled knowledge of classical Persian literature and history, but she has complete command of the Persian language and her Persian Grammar is a standard work. She has also an up-to-date knowledge of Persian politics and people, and is the author of several books and articles, including *Landlord and Peasant in Persia* and *Three Persian Dialects*.

Since 1952 she has held the post of Professor of Persian at London University. So we do have here an authority second to none, and I am sure you will be interested in her lecture. I have the greatest pleasure in introducing her.

THE Qājār period, beginning with the rise to power of Āqā Muḥammad Khān after the death of Karīm Khān Zand (which occurred in 1779) and ending with the deposition of Aḥmad Shāh in 1925, sees the transformation of Persia from a medieval Islamic monarchy with an administration following the traditional pattern which had prevailed in the eastern provinces of the former 'Abbasid Caliphate to a constitutional monarchy with the outward forms of a western European representative government. This period also saw a major change in the relations of Persia with her neighbours and the Great Powers: indeed it was partly because of this changed position, coupled with the advance in technology and the spread of liberal ideas in Western Europe, that Persia felt the need to accomplish this transformation. From the turn of the eighteenth century onwards the pressure of Great Power rivalry in Persia, which almost inevitably flowed into the vacuum created by the relative weakness and disunity of Persia, became a permanent and important factor in the internal situation.

The treaty of Turkomanчай (1828) shows the change in Persia's relationship with the Powers. By article 7 'Abbās Mirzā was recognized as heir to the throne. On his death in 1834 both Russia and Great Britain appear to have recommended to the shah through their envoys in Persia

Persia is a comment on the extent to which foreign intervention was considered part and parcel of political life in Persia. Charming though they appear to have been as persons, there is yet a lack of realism and ineffectiveness in their approach to the outside world.* A similar lack of realism characterized the actions of many of their fellow countrymen, in particular in their attitude to modernization. Few seem to have realized the very great effort and application which would be required if modernization and westernization were to be successfully accomplished.

Nāṣir ud-Dīn Shāh (1848-96) had probably a clearer appreciation of Persia's position in the world than his predecessors and of the need for change if she was to retain her independence. During his reign the number of persons who had a knowledge of Europe and liberal movements in Europe steadily increased. The growth of this class, their writings, and influence on society towards the turn of the nineteenth century is one of the most striking features of the period, but one which I shall not have time to touch on today. Nāṣir ud-Dīn, realizing that Persia could not transform herself without foreign help and that, in any case, foreign intervention could not be prevented, conceived, therefore, a policy of inducing foreign powers to invest in Persia in the hope that they would contribute to the development and prosperity of Persia because they had a stake in the well-being of the country themselves. This clearly emerges from his letters to Mirzā Husayn Khān Mushīr ud-Dawleh on the subject of the ill-fated Reuter Concession.† The greed of the various parties concerned and the rivalry of the powers, coupled with the disunity of Persian society, were, however, an insuperable barrier to such a policy. Also the absolute power which the ruler enjoyed and the hideously sychophantic atmosphere by which he was surrounded almost inevitably warped his judgement. Nāṣir ud-Dīn at the end of his reign was, if not reactionary, indifferent to reform, whereas in his early years he had been relatively enlightened and liberal.‡ By the end of the nineteenth century there had been, in some fields, striking changes in Persia but there had been very little, if any, progress towards administrative reform. It was the failure in this field, coupled with popular resentment at foreign exploitation of Persia and the belief that the shah and his government were selling the country to unbelievers, which eventually provoked the constitutional revolution of 1905-6.

The Qājār period is a long one. It can, perhaps, be conveniently divided into four phases: the reigns of (i) Āqā Muḥammad Khān (1779-97), (ii) Fath 'Alī Shāh (1797-1834), and Muḥammad Shāh (1834-48), (iii) Nāṣir ud-Dīn Shāh (1848-96) and the early years of Muzaffar ud-Dīn Shāh, and (iv) the constitutional period (1905 onwards). Political and social con-

* J. B. Fraser, *Narrative of the Residence of the Persian Princes in London in 1835 and 1836*, London, 1838, pp. 66 ff.

† See Farhād Mu'tamid, *Sipahsālār-i A'zam, Tehrān*, A. H. (solar) 1325, pp. 151 ff.

‡ Cf. Curzon, who mentions the internal and external difficulties facing Nāṣir ud-Dīn (*Persia and the Persian Question*, London, 1892, i, pp. 400-1), and *Majmū'eh-i Athār-i Mirzā Malkam Khān*, in which the editor, Muḥammad Muḥit Ṭabāṭabā'i, draws attention to the contrast between Nāṣir ud-Dīn's behaviour as a young man and his actions as an old man (Tehrān, A. H. (solar) 1327, p. 86).

IRAN UNDER THE LATER QĀJĀRS, 1848-1922

THE QĀJĀR POLITICAL SYSTEM

Before discussing the vicissitudes of late Qājār politics, it would be useful to try to understand how 19th century Iranian politics worked. Essentially these workings were only a slight variation on the general pattern of Iranian politics since the 11th century, when large-scale invasions of nomadic Turkish tribes that accompanied the Saljuq incursions, and the spread of the quasi-feudal *iqṭāʿ* system strengthened the regional power of tribal and other military leaders and weakened the strength of central governments. Although there were, between the 11th and 19th centuries, governments of very varied powers, ranging from the strongest of the Saljuq, Mongol and Safavid rulers to periods of complete breakdown of central government, there were certain similarities that characterize the whole of this period. Among these was the status of the numerous nomadic tribes, which ranged from almost total independence to a degree of internal autonomy. Tribes managed not only their own internal affairs, subject generally to tribute and pro-forma confirmation of tribal leaders by the rulers, but also frequently ruled over villagers who inhabited territories in their regions. Beyond this internal autonomy, the tribes constituted the most effective fighting forces in Iran during most of this long period – their mastery of horsemanship and of the latest weapons giving them a decisive advantage over the city population, whom the Shahs generally showed little inclination to train. Every important Iranian dynasty from the Saljuqs to the Qājārs was either tribal in origin or relied on tribal backing in taking power. In the early 19th century, nomadic tribes were estimated to form one third to one half of the Iranian population.¹ At the end of the century estimates were generally one quarter, but since the Iranian population was supposed to have doubled in the interim, from about five million to about ten million persons, the absolute number of tribes people probably remained stationary. The impact of this large, semi-autonomous, and influential tribal grouping on Iranian life and politics has not yet been given the theoretical consideration it deserves.

¹ C. Issawi, *Economic History of Iran*, p. 20; G. Gilbar, "Demographic Developments".

If tribal leaders, who could call on well armed and generally devoted followers, made up a major element of the Iranian ruling group, there were also other key, often overlapping, elements. In Qājār times the strongest was the court element, headed by the Shah himself, including legions of royal relatives, among whom the Queen Mother and favourite wife or wives might be very influential. Qājārs were often named governors of provinces although they were not exempt from having to purchase these offices. The central and regional treasurers, or *mustaufis*, tended to be hereditary, using a code and techniques that only they could understand. Otherwise, nearly all offices in the rudimentary central and regional bureaucracy were to some degree bought, and in Qājār times there developed an almost annual auction, with governorships going to the man who offered the most for them, and the governor in turn selling local tax-collecting and other positions.² This system, as in many societies, had the advantage of giving to the Shah or governor a fixed amount of ready cash in advance, but had the far greater disadvantage, from the viewpoint of production and prosperity, of encouraging officials to raise as much as they could in taxes since they could not be certain that they could hold their post against a higher bidder the following year. There were exceptions to the yearly bidding, such as the governor-generalship of Āzarbāijān, which the Qājārs gave to the Crown Prince, with real rule often in the hands of a minister. The use of taxes to extort as much as possible from the peasant majority was not significantly abated in such areas, however.

One notable feature of the central bureaucracy was the possibility of rising from humble origins within the royal household to high positions. Prime examples are Nāṣir al-Dīn Shāh's reforming prime minister, Mīrzā Taqī Khān, the Amīr-i Kabīr, and the long-lived later prime minister, Mīrzā 'Alī Aṣghar Khān Amīn al-Sulṭān. The father of the first was a steward in the royal household; the father of the latter a butler of Georgian origin who rose to become the Shah's most influential confidant.

If aristocratic blood, in the Western sense, had little meaning in Iran, where titles were usually purchased and were not automatically passed on from father to son, landholding was of major importance in conferring status as well as power. Both the tribal leadership and those in government service tried to get their hands on large amounts of land, and might purchase tax-farming rights for their own lands, which meant that the relatively small body of government officials might never enter their territories. Although no reliable statistics are

² R. Shaikhulislami, "The Sale of Offices in Qajar Iran 1856-1896".



6 Sawwāl 509/22 February 1116. Malek Arslān was Mas'ūd's son by the Saljuq princess Jawhar Kātūn b. Maleksāh, the so-called "Maḥd-e 'Erāq." Mindful of the struggle which he had just had in order to gain the throne, he immediately had all his remaining brothers imprisoned or blinded. The only one to escape was his half-brother Bahrāmšāh, Mas'ūd's son by another wife; fortunately for himself, he was in Zamīn Dāvar, and he now prepared to contest with Malek Arslān for power in the Ghaznavid empire. He tried to raise a revolt at Tegīnābād (the site of which is unknown; it probably lay near modern Kandahār), but his forces were beaten. He had to flee westwards to Sistān and Kermān, and Malek Arslān was soon able to make firm his authority throughout eastern Afghanistan and northwestern India. Bahrāmšāh made his way to the court at Marv of the eastern Saljuq sultan, Sanjar b. Malekšāh, and soon achieved an honored place there. Overcoming an initial reluctance to interfere in internal Ghaznavid affairs and to attack his own sister's son, Sanjar nevertheless now intervened in support of Bahrāmšāh. A Saljuq army was joined at Bost by a force from the vassal Saffarid amir of Sistān, Tāj-al-dīn Abu'l-Faẓl Naṣr b. Kalaf; and their combined forces inflicted an initial defeat on Malek Arslān. The latter attempted in vain to buy off Sanjar's attack. In 510/1117 a decisive battle that took place on the plain of Šahrābād Gazna, in which the Ghaznavid forces, despite their core of fearsome war elephants, were routed. Sanjar entered Gazna and placed Bahrāmšāh on the throne as his tributary, while Malek Arslān fled to the Ghaznavid possessions in India. There he collected an army from the trusted governor Moḥammad b. 'Alī of the Bū Ḥalīm Šaybānī family, and once Sanjar's supporting army had evacuated Gazna, he returned to his former capital, whence Bahrāmšāh had fled without attempting resistance. Sanjar had to send a fresh expedition to replace Bahrāmšāh on the throne. Malek Arslān, after only a month's occupation of Gazna, was captured; according to Ebn al-Aṭīr, he was executed by Bahrāmšāh in Jomādā II, 512 September-October, 1118, at the age of 27.

The sources record little of internal happenings during Malek Arslān's reign, filled as it was with fighting. A violent fire in the markets of Gazna, caused by a falling thunderbolt, was later viewed as a portent of the coming violence. Apart from the cruel behavior towards his brothers, nothing is known about Malek Arslān's character; but the Ghaznavid poet 'Oṭmān Moḳtārī addressed to him a considerable number of eulogistic odes, as did also Mas'ūd-e Sa'd-e Salmān. His vizier was the Šams-al-wazarā' Qoṭb-al-dīn Yūsuf, who is known, however, only through the poems dedicated to him by 'Oṭmān Moḳtārī. The remaining Ghaznavid sultans were all from the line of Bahrāmšāh, hence the prophetic hope expressed in Malek Arslān's patronymic "Father of kings" was unfulfilled.

Bibliography: The most detailed account of the contest between Malek Arslān and Bahrāmšāh is given by Ebn al-Aṭīr, X, pp. 504-08 (*sub anno* 508).

Briefer accounts are given in Jūzjānī, *Ṭabaqāt-e nāserī*, ed. Ḥabībī, Kabul, 1342-43 Š./1963-64, I, p. 241; tr. Raverty, London, 1881, I, pp. 107-09, as well as by the Saljuq historians (Ḥosaynī, Bondārī), and later Persian and Indo-Muslim sources such as Mostawfī, Mirkānd and Ferešta. There is anecdotal material in the collections of 'Awfī, *Jawāme' al-ḥekāyāt* (Hyderabad, 2 parts, 1965-67) and Fakr-e Moḍabber Moḃārakšāh, *Ādāb al-ḥarb wa'l-šajā'a*. For the eulogies of Malek Arslān, see the *Dīvān* of 'Oṭmān Moḳtārī, Tehran, 1341 Š./1962-63, ed. Homā'ī, and that of Mas'ūd-e Sa'd, ed. R. Yāsemī, Tehran, 1318 Š./1939-40. All these primary sources are utilized by Gulam Mustafa Khan, "A History of Bahram Shah of Ghaznin," *Islamic Culture* 32, 1949, pp. 69-79; and C. S. Bosworth, *The Later Ghaznavids in Afghanistan and Northern India 1040-1186*, Edinburgh, 1977, pp. 90-98.

(C. E. BOSWORTH)

ARSLANSAH B. TOGRELSAH. See SALJUQS OF KERMĀN.

ARŠTĀT. See AŠTĀD.

ART IN IRAN, HISTORY OF.

- i. Neolithic to Median, seventh millennium to seventh century B.C.
- ii. Median art and architecture.
- iii. Achaemenian art and architecture. (*Scythian*, see Sakas.)
- iv. Parthian.
- v. Sasanian.
- vi. Pre-Islamic eastern Iran and Central Asia.
- vii. Islamic, pre-Safavid.
- viii. Islamic, Central Asia.
- ix. Safavid to Qajar.
- x. Qajar: 1. General. 2. Painting.
- xi. Post-Qajar.

i. NEOLITHIC TO MEDIAN, SEVENTH MILLENNIUM TO SEVENTH CENTURY B.C.

Geography as a determinant for the development of art. Topographically Iran is a varied country and its art is regionally diversified. This variation in the artistic products from different areas of the country sets off the art of Iran as a whole from that of countries in which greater uniformity can be observed, such as Mesopotamia where major differences exist only between north and south. The artistic provinces of Iran do not remain constant, however. In the earliest periods, when art, insofar as it is preserved, consisted of clay figurines, painted pottery, and engraved stamp seals, the principal areas of its production can be enumerated as follows:

1. South and southwest Iran, the modern provinces of Fārs and Kūzestān with the Susiana, the area around Susa, artistically the most significant.

2. Central west Iran, the modern provinces of Luri-

NOT: Bu makale s. 549 dan 550 s. 641'e kadar devam ediyor.

NADIR ŞAH

KASAR

1. AFSÂR NÂDERI, N. Notice nécrologique sur le savant ethnologue disparu.
«Suknâme-ye digar dar bâre-ye Nâder-e Afsâr-e Nâderi», par TEHRÂNIÂN, M.
Âyandé, 6, 3-4 (1359). pp. 306-307.

Kacarli

246. QĀSEMĪ PŪYĀ, Eqbāl. *Madāres-e jadīd dar dowre-ye Qājāriyye : bāniyān va pišrovān*. Tehrān, Markaz-e Našr - Našr Dānešgāhī, 1999/1378, 660 p.

Il s'agit d'un ouvrage très structuré qui aborde d'abord les changements sociaux et culturels de l'Iran à l'époque des Qājārs. Il décrit ensuite les formes d'enseignement public, les écoles traditionnelles et les écoles nouvelles, ainsi que la manière dont évoluent les méthodes d'enseignement. Les écoles étrangères sont signalées. Le lecteur apprécie les longs passages sur les initiatives individuelles et, surtout, sur les premiers journaux. La partie qui se rapporte à l'action conjuguée des écoles et de la révolution constitutionnelle est particulièrement intéressante : elle s'attarde longuement sur les écoles des villes d'Azerbaïjān, sur la récupération ou la critique qui en est faite par les « *anjoman* » et les différents partis en présence à Tabriz. Le bilan qui en est donné est intéressant ; les photos reproduites en font un ouvrage incontournable que l'on souhaiterait enrichir encore des remarques des envoyés étrangers en Perse à la même époque et du travail réalisé par Homā Nāteq sur les écoles françaises en Perse.

F.H.

NO 2 MARS 2001

298. MOSTOFI, Abdollah. *The administrative and social history of the Qajar period [The Story of My Life]*, translated by Nayer Mostofi Glenn. Mazda Publishers, Costa Mesa, California, 1997, 3 vols., 1185 p., index.

[Traduction de 'Abdollah Mostowfi. *Šarh-e zendegānī-ye man, yā tāriḥ-e ejtemā'ī va edārī-ye dowre-ye qājāriye*. 3 vols., Tehrān, 1343/1964]

'Abdollah Mostowfi (1876-1950), fils et petit-fils de ministres des finances ayant servi la dynastie Qājār depuis Āgā Moḥammad Ḥān, était lui-même un haut dignitaire qājār. Doté d'une grande mémoire, il ne tenait pas de journal mais écrivait les choses dont il se souvenait en les égayant d'anecdotes et de proverbes. Son style souple, agréable, parfois familier, est souvent humoristique. Cela nous a valu une intéressante vision de l'histoire socio-culturelle de l'Iran sous la dynastie qājār jusqu'à sa chute. Dans le volume I, l'auteur présente, dans le cadre du 19^e s. : « *From Agha Mohammad Khan to Naser ed-Din Shah (1794-1896)* », l'histoire de sa propre famille et de ses débuts dans la vie. La majeure partie de ce tome concerne le règne de Nāṣer al-Dīn Šāh. Le tome II nous amène aux événements contemporains de la révolution russe et de la fin de la Première Guerre Mondiale : « *From Mozaffar ed-Din to Vosuq od-Dowleh's Anglo-Persian Agreement* ». Le tome III nous amène à la période pahlavi : « *From the 'Agreement Cabinet' of Vosuq od-Dowleh to the End of the Constituent Assembly* ». Des photographies et de nombreux documents sont publiés, surtout dans les tomes II et III. La dernière mention datée est celle du couronnement de Reḡā Šāh (24 avril 1926). Dans sa *Conclusion*, datée de mars 1946, l'auteur parle brièvement de la fin de sa vie professionnelle et de son travail de rédaction.

La traduction de ce gros ouvrage a été effectuée par une des filles de l'auteur, Nayer Mostowfi Glenn. Elle y a travaillé depuis 1953 (travail repris en 1981) et bénéficié de notes additionnelles de son père, prises en compte dans sa traduction, agréable à lire et apparemment fidèle à l'original. Il est cependant regrettable que, pour un si gros travail, elle n'ait pu bénéficier des conseils d'un éditeur scientifique compétent, au moins pour la relecture finale du manuscrit (M. R. Qānūnparvar, professeur à l'université d'Austin, Texas et collaborateur de l'*Encyclopædia Iranica*, est cependant cité en remerciement ; ses remarques ont-elles été prises en compte ?). Les coquilles sont nombreuses, ainsi que les erreurs de transcription souvent grossières, notamment dans les noms propres persans. Les noms propres européens (non vocalisés dans l'original persan) sont déformés, et les personnages parfois mal identifiés. Parmi les plus connus, on trouve : « Nause », pour Joseph Naus, fonctionnaire belge, cité 17 fois ; Toulousanne ou Touslousanne, pour le Docteur Tholozan, 4 fois ; Churchill, interprète à la légation britannique, est indexé sous Winston Churchill, p. 545 etc. En plus de ces erreurs d'orthographe, l'index, limité aux seuls noms de personnes, est très insuffisant.

Ayant eu à utiliser ce texte, pratiquement depuis sa seconde édition (1964), nous en connaissons l'importance documentaire, avec toutefois la réserve que nous émettons sur les sources d'histoire qājār provenant souvent d'auteurs ayant été à la fois observateurs, témoins et acteurs de cette histoire. Homme honnête et cultivé, 'A. Mostowfi partage néanmoins certaines idées qui avaient cours à propos de grandes figures du passé (par exemple, jugement négatif sur Ḥāj Mīrzā Āgāsī, souvent ridiculisé, contrastant avec un jugement systématiquement positif sur Amīr Kabīr et son œuvre). Pour lui, la photographie n'était pas encore arrivée en Iran à l'époque de « Amīr Neẓām » (Amīr Kabīr), p. 49 (voir là dessus les travaux de Šahriyār 'Adl et Yaḥyā Dokā'). Malgré ces réserves sur l'auteur, son œuvre et sa traduction, cet ouvrage demeure une source importante pour notre connaissance de l'Iran qājār.

304. RINGER, Monica. *Education and Reform in Qajar Iran, 1800-1906*. Ph. D. dissertation, University of California, Los Angeles, 1998.

Kajar
This excellent, well-researched thesis examines the question of modernization in 19th century Iran as seen through the lens of European-style educational reform. Reform, including educational reform, the author argues, was from the outset seen as a modernizing tool, but did not initially include any sense of backwardness or inferiority on the part of its advocates. Rather it was perceived as an instrument through which an existing technological deficiency could be remedied, so that lost glory and preeminence might be recaptured. Divorced from its cultural context, military reform and training, the most conspicuous form modernization initially took, did not seem to carry a cultural threat. It is for this reason that the sending of students to Europe met with little opposition and that only their loss of faith was feared. In time, a sense of deficiency gave way to a feeling of institutional backwardness. The turning point came with the establishment of the Dār ol-fonūn in 1850. This educational establishment became a vehicle of European ideas and thus encountered growing resistance, not least by the ulama, who (correctly) saw in this institution a vital threat to their monopoly on knowledge. In time they advanced themselves as protectors of Iran's territorial integrity and its cultural patrimony to resist modernization and thus made it difficult for reformers to avoid the label of being traitors and of selling out the country. Nāṣer al-Dīn's ambivalence also prevented a coherent and sustained modernization program. Fascinated by Europe and eager to introduce the trappings of the

modern world, he also feared the subversive ideas accompanying reform. Educational reform had to wait for his death to gain momentum. The new schools of 1890 to 1906 bore the imprint of the urgent need to remedy Iran's backwardness, as is illustrated in the fact that for the first time attention was paid to the need to establish general primary schools. This and their modern curriculum posed a real challenge to the traditional system. Their advocates, moreover, now articulated their cause in terms of nationalism and the warding off of foreign domination. In doing so, they divorced reform from westernization and submission to Europe, and instead equated reform with a strong Iran and cultural integrity. Yet reform remained haphazard, obstructed as it still was by a fractious political system and a court that never put its full weight behind it. It was only in the Pahlavī period that these obstacles would be removed. The issue of cultural integrity never went away: it was to resurface in the 1960s.

R.M.

249. SEPEHR « LESĀN AL-MOLK », Moḥammad-Taqī. *Nāseḥ al-tavāriḥ : tāriḥ-e Qājāriyye*. Vol. 3 : *Salṭanat-e Nāṣer al-Dīn Šāh*. Jamšīd Kiyānfar éd., Tehrān, 1999/1378, 1028 p.

Très grosse somme qui couvre la courte période de transition qui a suivi la mort de Moḥammad Šāh, la montée sur le trône de Nāṣer al-Dīn Šāh et les débuts de son règne. On saisit à quel point le successeur de Moḥammad Šāh devait trouver sa voie et s'imposer comme nouveau souverain. On pourra puiser de nombreux détails parmi les événements rapportés ici et suivre le jeu de l'entourage du souverain et des représentants étrangers à Téhéran. La lecture des deux volumes précédents devrait permettre de mieux saisir l'originalité de la période.

F.H.

Kāzēb

02 141378 2004

IRANIAN DOCUMENTS
SONNENBERG DOKUMENTEN

149. KASHANI-SABET, Firoozeh. « Hallmarks of Humanism : Hygiene and Love of Homeland in Qajar Iran ». *American historical Review* 105, (2000), pp. 1171-1203.

The leaders of late Qajar Iran, this sprawling, rather undisciplined article contends, embraced humanism and patriotic thinking in their quest for modernity. Humanism encompassed and served as a rallying cry for a host of themes and exhortations, ranging from hygiene and scientific learning to physical fitness, order and progress. Indeed, nationalism itself, *hobb-e vaṭan*, became inbricated in humanism, not simply as a territorial entity and an ideal but rather as a source of civilization and enlightenment. In her enthusiasm for the presumed novelty of the Qajar discourse, the author tends to overlook historical patterns of continuity. An example is the secular art of Qajar times, which is cited in support of a new humanism and presented as a new phenomenon in disregard of a secular tradition in Persian art that long precedes the Qajars. The real problem with the argument is that the author neither defines the operative term, humanism, *insāniyyat*, nor explores its antecedents. By making vague references to the Buyid period as exemplifying humanistic tendencies, and in mentioning the fact that Qajar humanism did not celebrate individualism, she creates the impression that the celebration of humanism was home-grown and did not owe anything to the transmission of Western, mostly French, social thought to the Middle East and its absorption by Qajar intellectuals.

R.M.

Kashani

02 MARCH 2004

IRAN
2004

138. ĀL-e DĀVŪD, Seyyed 'Alī, (éd.). *Asnād va nāme-hā-ye Amīr Kabīr, va dāstān-hā-ye tārihī darbāre-ye ū*. Tehrān, Sāzmān-e Asnād-e mellī-e Īrān, 1379/2000, 358 p.

Résultat d'une vaste enquête documentaire sur ce personnage-clé de l'histoire de l'Iran sous les Qājār. R.

Kācāf

INDICAR
MIRAN

1379 2000

135. ABRĪŠAMĪ, Moḥammad Ḥasan. « “Dastūr al-a‘qāb”, resāle-ī enteḡādī va siyāsī az avāyel-e ‘aṣr-e qājār ». *Našr-e Dāneš*, 17, 3 (1379/2000), pp. 62-64.

Critique sur les erreurs d’attribution et sur les défauts de l’édition que réalisa Seyyed ‘Alī Āl-e Dāvūd en 1376 (1995) de cet ouvrage important pour l’histoire des débuts de l’époque qājār, et pour la stylistique d’époque.

R.

Kačar

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

1379/2000

167. SHEIKHOLESLAMI, A. Reza. « Patrimonial Monarchy : Nasir al-Din Shah, 1848-1896 ». *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East* 18, 2 (1998), pp. 17-30.

This article, an adapted version of chapter 3 of the author's book, *The Structure of Central Authority in Qajar Iran 1871-1896* (Atlanta, 1997), uses a Weberian paradigm to analyze the nature and evolution of Nāṣer al-Dīn's kingship. Nāṣer al-Dīn's staying power, the author argues, is attributable to his skillful manipulation of various elements in traditional kingship and his equally astute utilization of modern concepts. He made sure to fulfill the shah's traditional role of dispenser of justice to the people. He cajoled and placated his underlings with the customary honors and emoluments. He helped generate a political theory that accommodated kingship within the prevailing belief system, making religious and state interests run parallel, and he carefully maintained a balance between his need for support from local forces and their dependence on him. The death of Amīr Kabīr and the introduction of the telegraph enabled him to centralize his authority. In the end he was neither a traditional chief nor the leader of a modern country.

R.M.

Kacar

MADDELEREKLİNGİZTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

102 MAR 2001

170. SOLEYMĀNĪ, Karīm (intro. par Īraj AFŠĀR). *Alqāb-e rejāl-e dowre-ye qājāriye*. Tehrān, Našr-e Ney, 1379, 253 p., index.
 [Titres nobiliaires de l'époque Qājār]

Une version antérieure multigraphiée de ce travail avait circulé depuis 1369/1990 sous le titre *Alqāb-e dowra-ye qājāriye* (330 p.). Il s'agit d'un travail de recherche entrepris sous la direction d'Īraj Afšār à l'Université de Téhéran et qui voit enfin le jour sous une forme plus normale et améliorée. L'immense besoin des chercheurs en histoire Qājār est encore loin d'être satisfait par ce grand travail de défrichage de sources classiques de l'époque Qājār, mais il fallait commencer. Le présent répertoire servira notamment d'index complémentaire aux six volumes de Mahdī Bāmdād, *Tārīḥ-e rejāl-e Īrān (qorūn-e 12, 13 va 14)*. On connaît le problème de ces titres nobiliaires dont le statut était instable : achetés au pouvoir royal, ils pouvaient être transmis aux enfants ou à des personnes tout à fait étrangères à la famille qui les avait détenus, de sorte que les confusions de personnages sont très fréquentes dans les récits historiographiques ; seuls les contemporains savaient à peu près qui étaient les principaux titulaires de ces offices souvent fictifs, qui donnaient lieu à des pensions. Karīm Soleymanī recense 1555 titres différents, portés par 1239 personnages dont l'histoire garde trace (la plupart ont porté plusieurs titres successifs). L'ordre de présentation est celui des titres (un index final les classe par prénom). Pour chacun, le nom complet, les autres titres attestés, les dates et souvent une courte notice biographique permettent de situer le personnage. Les références sont limitées à quelques ouvrages majeurs : *Rejāl* de Bāmdād, *Tārīḥ-e 'adodī* de Soltān Aḥmad Mīrzā 'Adod od-Dowle, *al-Ma'aṣer va'l-ātār* et *Ṣadr ol-tavārīḥ* de E'temād os-Saltāne, les recueils biographiques *Rejāl-e vezārat-e ḥāreje* de Momtaḥen od-Dowle et *Rejāl-e 'aṣr-e Mašrūṭiyat* de Abo'l-Ḥasan 'Alavī, *Ḥaqāyeq ol-aḥbār-e nāserī* de Moḥammad-Ja'far Ḥurmuji, l'autobiographie de 'Abdollah Mostowfi et enfin le *Safar-nāme* de Sadīd os-Saltāne. On pourrait discuter l'opportunité de ce choix très restrictif, l'absence notamment de tout recueil de biographie religieuse (alors que les titres religieux sont nombreux)... et il faudrait également revoir en détail chaque fiche pour s'apercevoir qu'il n'y a ici qu'un premier déblayage, avec quelques confusions inévitables. J'ai entrepris depuis une dizaine d'années, avec l'aide de quelques étudiants et chercheurs, une informatisation des biographies de l'époque Qājār (en réalité 1800-1953) et j'espère pouvoir en publier bientôt le résultat. Rendons hommage à Soleymanī pour l'aide qu'il apporte par son fichier dont nul ne peut vraiment se passer actuellement.

Y.R.

MADRID
 SONBA
 IRAN

Muhammad Aiza San Pahlavi

(133228)

399. HEJĀZĪ, Banafše. *Tadkere-ye andarūnī : šarh-e aḥvāl va še'r-e šā'erān-e zan dar 'aṣr-e Qājār tā Pahlavī-ye avval*. 1382/2003, Tehrān, Qaṣīde-sarā, 335 p. [Récits du gynécée : biographies et poèmes de poétesses de l'époque qajar à Reza Shah]

Cet ouvrage devait, à l'origine, former le chapitre consacré à la poésie des femmes de l'époque Qajar dans le 5^e vol. d'une série de six, sur « l'étude de la situation et de la place de la femme iranienne ». Trois de ces six volumes ont déjà été publiés jusqu'ici (vol. I, la Femme dans l'histoire, sur la place de la femme dans l'Iran ancien ; vol. II, Sous le magna'e [voile], consacré à la place de la femme du 1^{er} s. hejri jusqu'à l'époque safavide ; vol. III, Da'ife [le sexe faible], sur la femme à l'époque safavide). Au cours des travaux de préparation de ces volumes, vues l'importance et la quantité de documents réunis sur les poétesses de la période Qajare, *Tadkere-ye andarūnī* a trouvé un destin à part et a fait l'objet d'une publication indépendante.

L'ouvrage est composé de deux chapitres, l'un sur les poétesses iraniennes, l'autre sur les poétesses persanophones, précédés d'une table des matières, d'une préface de l'A., d'une intéressante introduction informative et analytique de Mastūre Gūrī et de 2 pages explicatives sur la méthode de travail. 3 pages de références bibliographiques clôturent le volume.

Sont présentées ici les poétesses de l'époque qājāre jusqu'à l'époque de Reza Shah. Le classement est fait par ordre alphabétique et chaque biographie est suivie d'une brève anthologie. Pour le deuxième chapitre consacré aux poétesses persanophones, le même

classement est utilisé à l'intérieur d'une présentation par pays comprenant l'Inde, l'Afghanistan, le Tadjikistan, l'Empire ottoman, l'Ouzbékistan, l'Égypte et le Caucase.

Ce qui est remarquable, dans ce genre de travail, c'est la volonté de redonner leur place à celles qui sont toujours restées reléguées au second plan, non pas en raison de la qualité artistique de leurs œuvres (au demeurant assez médiocre, dans l'ensemble) mais simplement à cause de leur appartenance au sexe « faible ».

Le travail de dépouillement des documents reflète un incontestable souci d'exactitude, bien que des lacunes soient à relever dans la présentation : manque d'information sur les critères ayant déterminé le choix des poèmes, parfois absence de données sur l'œuvre complète des poétesses ou sur le lieu où elles vécurent.

P.R.N.

MADDE YATUMLANDIRGAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

20 ARA 2006

286. *Qajar Studies. Journal of the International Qajar Studies Association. Vol. III, Rotterdam, IQSA Publications, 2003.*

« Iranian Heraldry: The History of the Qajar Coat of Arms and a Forgotten Tradition of Heraldic Art in Persia » (pp. 9-29), par A. K. Zarrinkafsh, est une pérégrination sur l'origine du motif lion / soleil, adopté au 19^e s. par le chef de la dynastie Qajar, d'autres branches de la famille et quelques villes d'Iran. Il symbolise, dès l'époque pré-slamique, la monarchie de droit divin à laquelle s'est ajouté le glaive de la foi islamique, devenu celui du shiisme.

« Prince Abbas Mirza (Salar Lashgar, Farman Farmaian), young man with a camera » (pp. 31-61), par B. F. Farmaian. Intéressant parcours photographique de la vie de ce prince, né en 1890 d'une fille de Mozaffar ed-Dīn Šāh. Grand amateur de photographies il en laissa beaucoup. L'A. a sélectionné celles qui le montrent à Harrow, à Sandhurst, parmi les Chasseurs Alpains en 1908-1909, dans la Commission Militaire anglo-persane de 1919, mais aussi en villégiature en Suisse, à Istanbul ou à Berlin.

« Forgotten Artists from the Golestan Palace: drawings and calligraphie by Nasser ed-Din Shah and Malikak in the Bayani Collection » (pp. 63-69), par B. Bayani : quatre dessins et quelques calligraphies du premier et trois caricatures du second.

« Qajar Imperial attire: The making of Persia's Lion and Sun King, Fath Ali Shah Qajar » (pp. 70-93), par M. M. Eskandari-Qajar. Comment l'image parfaite du souverain en majesté, coiffé de la couronne-tiara, correspondait à la consolidation du pouvoir de la dynastie et à une étiquette très élaborée qui empruntait à celle des Zand et des Sefevides.

« Cloth for spécial occasions: the Arts of Qajar Court dress » (pp. 95-110), par J. M. Scarce. Un peu sur le même thème, l'A. évoque l'importance du costume d'apparat pour les souverains qajars dans l'expression du pouvoir, mais aussi l'offre et le port de textiles précieux en des occasions bien déterminées comme *Nowrūz* ou le *ta'ziye*, dont les représentations étaient très populaires sous les Qajars, en ville comme à la campagne. M.K.

Kacarlar

19 ARA 2006

MADDE TAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

399. HEJĀZĪ, Banafše. *Tadkere-ye andarūnī : šarh-e aḥvāl va še'r-e šā'erān-e zan dar 'ašr-e Qājār tā Pahlavī-ye avval*. 1382/2003, Tehrān, Qašide-sarā, 335 p. [Récits du gynécée : biographies et poèmes de poétesses de l'époque qajar à Reza Shah]

Cet ouvrage devait, à l'origine, former le chapitre consacré à la poésie des femmes de l'époque Qajar dans le 5^e vol. d'une série de six, sur « l'étude de la situation et de la place de la femme iranienne ». Trois de ces six volumes ont déjà été publiés jusqu'ici (vol. I, la Femme dans l'histoire, sur la place de la femme dans l'Iran ancien ; vol. II, Sous le maqna'e [voile], consacré à la place de la femme du 1^{er} s. hejrī jusqu'à l'époque safavide ; vol. III, Da'ife [le sexe faible], sur la femme à l'époque safavide). Au cours des travaux de préparation de ces volumes, vues l'importance et la quantité de documents réunis sur les poétesses de la période Qajare, *Tadkere-ye andarūnī* a trouvé un destin à part et a fait l'objet d'une publication indépendante.

L'ouvrage est composé de deux chapitres, l'un sur les poétesses iraniennes, l'autre sur les poétesses persanophones, précédés d'une table des matières, d'une préface de l'A., d'une intéressante introduction informative et analytique de Mastūre Ġūrī et de 2 pages explicatives sur la méthode de travail. 3 pages de références bibliographiques clôturent le volume.

Sont présentées ici les poétesses de l'époque qājāre jusqu'à l'époque de Reza Shah. Le classement est fait par ordre alphabétique et chaque biographie est suivie d'une brève anthologie. Pour le deuxième chapitre consacré aux poétesses persanophones, le même

classement est utilisé à l'intérieur d'une présentation par pays comprenant l'Inde, l'Afghanistan, le Tadjikistan, l'Empire ottoman, l'Ouzbékistan, l'Égypte et le Caucase.

Ce qui est remarquable, dans ce genre de travail, c'est la volonté de redonner leur place à celles qui sont toujours restées reléguées au second plan, non pas en raison de la qualité artistique de leurs œuvres (au demeurant assez médiocre, dans l'ensemble) mais simplement à cause de leur appartenance au sexe « faible ».

Le travail de dépouillement des documents reflète un incontestable souci d'exactitude, bien que des lacunes soient à relever dans la présentation : manque d'information sur les critères ayant déterminé le choix des poèmes, parfois absence de données sur l'œuvre complète des poétesses ou sur le lieu où elles vécurent.

P.R.N.

Reza Shah?
Kacartar

326. KOTOBI, Laurence-Donia. « Transition médicale et médecine préventive en Iran : l'exemple vaccinal ». *Nāme-ye ensān-šenāsī (Iranian Journal of Anthropology)*, vol. 1, n° 3, (print.-été 1382/2003), pp. 21-36.

Cet article vise à décrire le contexte historique et politique dans lequel s'est organisé le système sanitaire persan au cours du 20^e s. sous le règne des dynasties Qâdjâre et Pahlavie. Les principales mesures déployées en santé publique, réorganisant le champ médical en Iran, semblent avoir participé à consolider le pouvoir des instances politiques nationales qui ont cherché à s'émanciper des influences étrangères. La vaccination est étudiée ici plus particulièrement en tant que révélateur des enjeux scientifiques, économiques et politiques locaux qu'une approche socio-anthropologique ne saurait ignorer. Cette pratique préventive moderne, reliée à un Institut Pasteur implanté à Téhéran en 1921, symbolise en effet autant l'introduction du modèle dominant de la bio-médecine en Iran, que l'autonomisation progressive qui s'est constituée sur la base d'une production locale de vaccins. Enfin, le déploiement de la vaccination semble s'être effectué dans le cadre d'un Etat puissant, ce qui n'est pas sans conséquence sur l'acceptabilité et les représentations sociales de cette technique.

R.

Tif
Kacarla

19 ARA 4000

MAISON PATROLOGIQUE
BOULEVARD DE LA LIBERTÉ
PARIS

247. SCHNEIDER, Irene. « Allies or Enemies? – Military Relations between the Yamūt-Turkmen and the Nascent Qājār State in Late 18th and Early 19th Century Iran ». *Orientwissenschaftliche Hefte*, Mitteilungen des SFB "Differenz und Integration" 5: Militär und Integration, Halle, (2003), pp. 171-200.

This article does not, as one might expect, consider the conflict between the Qajar State and the Turkoman, whose slave-raiding activities deep into northeastern Iran struck terror into the hearts of the people of Khorasan throughout the 19th century. Rather, after a long introduction that examines the whereabouts and composition of the Qajars and the Yamut, the main tribe of the Turkoman, it investigates the relationship between the Qyunlu subdivision of the Qajars and the Yamut. The article argues that there was a complex symbiotic relationship between the two groups, with the Qajar intermarrying but also striking up alliances with subdivision of the Turkoman against rival forces, to the point where the Qajars in 1744 managed to take Astarabad with the assistance of the Yamut. It was only in a later phase, under Mohammad Agha, that the pattern of alliances turned to enmity and that the Qajars turned against the Yamut.

R.M.

Turkmenler
Kajarlər

19 ARA 2006

226. FLOOR, Willem. *The traditional crafts in Qajar Iran (1800-1925)*. Costa Mesa, Mazda, 2003, 507 p., bibl., index, 12 ill.

Sur la base d'un énorme travail de dépouillement des archives et des sources publiées (environ 500 références), surtout en anglais, néerlandais et persan, l'A. décrit l'état et l'évolution des activités et des productions artisanales et/ou industrielles (la distinction n'est pas toujours facile à établir) en Perse entre 1797 et 1925. Ainsi, les chapitres 2 à 9 sont consacrés respectivement à la céramique et à la briqueterie, à la verrerie, à l'éclairage public et privé, aux mines et à la métallurgie, à la production et aux usages du papier, au savon, au sucre et à la confiserie, enfin aux cuirs et peaux, en essayant de faire chaque fois la part des initiatives privées et des actions étatiques. Pour les activités non traitées, l'A. renvoie à ses autres ouvrages : *The Persian textile industry in historical perspective 1500-1925*, Paris, L'Harmattan, 1999 (voir *Abs. Ir.* 23, 2000, c.r. n° 144) et *Agriculture in Qajar Iran*, Washington D.C., Mage Publishers, 2003 (voir *Abs. Ir.* 26, 2003, c.r. n° 222). Plusieurs annexes apportent des compléments documentaires sur les pigments pour la céramique, sur la production de la poudre à canon et de l'acier damassé, sur les plantes et substances employées dans le tannage, etc. Le tout est complété par onze planches de dessins et de photographies et par un index de quelque 850 entrées.

Une même préoccupation scelle l'unité de l'ensemble. La période considérée représente, pour la Perse, une époque de domination militaire par ses puissants voisins, les empires britannique et russe, et d'ouverture économique, marquée par une augmentation des importations de produits étrangers venant concurrencer les produits locaux. Face à cette rivalité, quels secteurs de l'artisanat persan succomberont et quels secteurs réussiront à survivre en s'adaptant ? Dans quels secteurs des industries occidentales ou fondées sur le modèle occidental s'implanteront-elles en Perse ? A ces questions, l'A. apporte des débuts de réponse dans un substantiel chapitre premier, version remaniée et actualisée d'un précédent article (« Traditional crafts and modern industry in Qajar Iran », *Zeitschrift der Morgenländische Gesellschaft*, vol. 141, 1991, pp. 317-352). Le choix de produire sur place à l'occidentale pour contrer ou remplacer les importations de l'étranger a été fait principalement dans les secteurs de la céramique, de la verrerie, de l'éclairage, du papier, du sucre et du savon. A l'inverse, les secteurs du cuir et des métaux (mines exceptées) sont restés artisanaux, soit parce qu'ils étaient déjà bien implantés et florissants – la Perse exportait du cuir – et, donc, trop difficiles à pénétrer pour des investisseurs étrangers, soit parce que les marchés locaux étaient trop étroits pour motiver ces mêmes investisseurs.

Une riche et intelligente moisson documentaire, hélas quelque peu ternie par une numérotation des annexes incohérente, des transcriptions approximatives et de nombreux mots persans non traduits, ce qui rend l'ouvrage en partie incompréhensible pour les non-iranaisants.

J.-P.D.

Jonat
Kajarlar

19 ARA 2006

حیدری، سلیمان (ناقد و توصیف‌کننده)

۲۶۲۰- «نقد و بررسی دو رساله

انتقادی از عصر قاجاریه، دستور

الاعقاب و شیخ و شوخ»، کتاب ماه تاریخ و

جغرافیا، پیاپی ۷۳، ص ۳۱-۳۳، فارسی، کتابنامه: ۳۳،

سند: ۳۲

کتابخانه

کد پارسا: A۶۳۳۴۲

عنوان متن نقد شده:

دستور الاعقاب، نواب تهرانی، میرزا مهدی

عنوان متن نقد شده:

شیخ و شوخ، مجاهد، احمد (به کوشش)

❏ **اوضاع سیاسی و اجتماعی قاجاریه**

📌 نگارنده مطالعه و معرفی این دو رساله را با توجه

به شباهت لحن انتقادی آنها نسبت به اوضاع سیاسی و

اجتماعی دوره قاجاریه بسیار حائز اهمیت ارزیابی

می‌کند. وی اسلوب نگارش 'دستور الاعقاب' را ادیبانه

و مصنوع شمرده که در آن از آیات قرآن و احادیث و

امثال و اشعار فراوان استفاده شده است. وی رساله

'شیخ و شوخ' را که در قالب دو شخصیت از اوضاع و

احوال سیاسی کشور انتقاد می‌کند، دارای نثری روشن

و روان دانسته است. دستور الاعقاب در انتقاد از حاج

میرزا آقاسی صدر اعظم محمد شاه قاجار نگاشته شده

است. در هر دو رساله از فقدان قانون در جامعه، رواج

تملق و چاپلوسی، فساد و رشوه‌خواری سخن رفته

است. این نوع رساله‌ها از نخستین متونی هستند که به

انتقادهای سیاسی و اجتماعی توجه ویژه نشان داده‌اند.

Après nous avoir fourni depuis plus de quarante ans de précieuses études sur l'histoire politique, culturelle et socio-économique de l'Iran islamique, Miss Lambton continue inlassablement à publier de nouvelles contributions. Bien plus qu'un simple recueil d'articles, cet ouvrage constitue, en l'absence de synthèse sur l'Iran Qâjâr, une excellente introduction à l'étude de cette période cruciale de l'histoire iranienne. Les articles se répartissent comme suit (date de parution entre parenthèses) :

1 — "The Qajar Dynasty" d'abord paru dans l'*Encyclopédie de l'Islam*, 2^e éd., l'erreur au tableau généalogique (Muḥammad Ḥusayn pour Muḥammad Ḥasan) a été rectifiée.

2 — "Land Tenure and Revenue Administration in the Nineteenth Century" basée essentiellement sur des sources persanes et britanniques, cette étude complète magistralement *Landlord and Peasant in Persia* (1953) et doit paraître dans le vol. VII de la *Cambridge History of Iran*.

3 — "Persian Society under the Qajars" (1961), esquisse surtout l'impact de la pénétration européenne, essentiellement les luttes d'influence russo-anglaises, sur la société iranienne traditionnelle.

4 — "Persian Trade under the Early Qajars" (1970), essentiellement basé sur des sources diplomatiques, montre clairement que, de par leur domination au nord et au sud, les Russes et les Anglais en viennent à contrôler à leur profit le commerce iranien, plus ouvert sous les Safavides aux diverses influences européennes.

5 — "A Study of Land Tenure : The Case of Hajji Nur al-din 1823-47" (1967); musulman chiite, entretenant de bonnes relations avec le pouvoir Qâjâr et les *olamâ*, ce marchand indien résidant en Iran, se voit contester ses droits sur des propriétés foncières; cela entraîne une longue dispute entre les diplomates britanniques qui protègent ce sujet indien et le gouvernement de Ḥâjji Mirzâ Āqâsi.

6 — "A Study of the Role of the Merchant in Mid-Nineteenth Century Persia. The Case of Hajji Abd al-Karim" (1971). Depuis l'époque safavide, les marchands de l'Inde (*moltâni*, *bânyân*) ont joué un rôle commercial et financier important en Iran. Placé sous la protection britannique en 1849, ce marchand influent, bailleur de fonds de la classe dirigeante, se voit contester ses créances par le gouvernement Qâjâr qui prétend qu'il est natif de Qandahâr.

7 — "Social Change in Persia in the Nineteenth Century" (1981) : v. *Abst. Ir.* VI, 296.

8 — "The Tobacco Régie : Prelude to Revolution" (1965-66), écrit peu avant l'ouvrage de N. Keddie sur le même sujet (1966); l'A. voit dans le mouvement aboutissant au rejet de la concession des tabacs, l'émergence d'une opinion publique en Iran.

9 — "The Persian 'Ulama and Constitutional Reform" (1970). Leaders (avec d'autres) de l'opposition à l'autocratie Qâjâr conduisant à l'octroi d'une constitution, les *olamâ* restent divisés quant au choix d'un gouvernement conforme à la *šari'ca*. Précédé et suivi de nombreuses études, le débat suscite encore des polémiques.

10 — "Secret Societies and the Persian Revolution of 1905-1906" (1957). L'A. esquisse le mouvement réformateur en Iran et la formation de la *farâmuš-xâne* et des *anjoman*, "lien entre l'ancien et le nouveau" qui interprètent les idées nouvelles en termes islamiques.

11 — "The Persian Constitutional Revolution of 1905-1906" (1972). Dans cet article très concis, l'A. montre les faiblesses du mouvement constitutionnel; plus messianique que révolutionnaire, il aboutit à une redistribution des rôles au sein de la classe dirigeante (bureaucrates, religieux, marchands).

Bien que la plupart des articles aient été écrits entre 1957 et 1971, et malgré le gros effort de publication de mémoires, chroniques, documents et travaux, déployé récemment surtout en Iran sur la période Qâjâr, ces études conservent toute leur valeur sur les points essentiels. Peu d'erreurs matérielles ou autres ont échappé à l'attention de l'A. A noter cependant l'emploi

du *laqab E'temâdoddowle* (préférable à *Mo'tamedoddowle*) pour le *Šadr-e a'zam* (p. 18). Mirza Āqâ Xân Nuri fut destitué en 1858 (non en 1853, p. 19). Et surtout *Abbâs Mirzâ* fut le *vali 'ahd* de Fath *'Ali Shâh* (au lieu de *Moḥammad Shâh*, p. 62). J. C.

267. FLOOR, W. M. «The political role of the *lūtīs* in Qājār Iran». in G. SCHWEIZER éd., *Interdisziplinäre Iran-Forschung*, ... (Beihefte zum TAVO, B, 40), Wiesbaden 1979, pp. 179-189.

Utilisés par le pouvoir local, ou victimes de la répression, les *luti* ne sont ni des *javānmardān* irréprochables, ni de purs brigands. L'A. s'intéresse depuis longtemps à l'histoire sociale des Qājār : cf. son art. sur les *luti* dans *Die Welt des Islam* 13 (1971), fasc. 1. Nombreuses références.

Y. R.

454. ĀYATOLLĀHI, Sd Md-Taqi. *Velâyat-e faqih, zirbanâ-ye fekri-e Mašrûte-ye mašrû'e. Seyri dar afkâr va mobârezât-e Seyyed 'Abd ol-Hasan Lâri*. Tehrân, Amir Kabir, 1363, 186 p., phot., fac-similés.
[Vie et pensée de Sd 'A. ol-H. L., clerc et homme politique (1264q/1848-1342q/1924)]

KASHGAR-
Entre l'hagiographie et l'histoire, ce petit livre a l'inconvénient de reposer principalement sur des sources secondaires pour tout ce qui concerne la partie proprement biographique: Sd 'A. ol-H. Lâri a étudié à Najaf avec Mirzâ Širâzi. En 1891-2, il retourne dans sa province natale, le Lârestân (S. du Fârs), où il semble jouir d'un grand prestige, et où il devient très vite un combattant de l'absolutisme. Une de ses premières victimes sera le Gouverneur du Fârs, Md-Rezâ Qavâm ol-Molk, assassiné en 1907, que Lâri accusait d'exactions dans la levée de l'impôt. Pendant cette période révolutionnaire, Lâri est constitutionnaliste avec ferveur (le livre ne mentionne pas même le nom de Fazlollâh Nuri...). Il semble cependant donner une interprétation très "islamique" des principes démocratiques, bien que l'inspiration du combat pour la justice et pour l'indépendance soit permanente dans son action politique. L'histoire du Seyyed se confond ensuite avec celle de son combat contre les Britanniques, le rôle qu'il joua dans la résistance des Tangestâni, et son alliance avec Šowlat od-Dowle Qaşqâ'i contre les SPR. Sur ces épisodes, voir également L. Beck, *The Qashqa'i of Iran*, New Haven-London, Yale Univ. Press, 1986, p. 100 sq. L'intérêt du présent livre vient en fait de sa présentation, avec de larges citations, de trois livres de Lâri: — *Qânun-e Mašrûte-ye mašrû'e*. Širâz, 1325q/1907; — *Qânun dar etteḥâd-e mellat va dowlat*, Širâz, moḥarram 1326q/février 1908; — *Āyât oz-zâlemin*, lithog., s.l., 1314q/1897. On peut y discerner assez clairement une conscience panislamiste militante. Lâri est moins connu que ses contemporains Xiâbâni ou Kučik Xân, mais ce petit livre attire avec raison l'attention sur lui et montre qu'il n'était pas moins original.

Y. R.

214. GURNEY, J. "Rewriting the Social History of Late Qajar Iran", in Charles Melville ed., *Pembroke Papers I. Persian and Islamic Studies in honour of P. W. Avery*. Cambridge, Centre of Middle Eastern Studies, Univ. of Cambridge, 1990, pp. 43-57.

Cet article bien documenté analyse l'évolution récente des méthodes historiographiques sur la période qajar tardive. Depuis la fin des années 1960, l'histoire socio-économique de l'Iran qajar, surtout à partir du règne de Naseroddin Shah (1848-1896) a été étudiée selon des approches nouvelles, sous l'influence des travaux et des directives de F. Adamiyat, Gh.H. Sadeghi, A. Mahdavi, G. Issawi, H. Nateq, G. Gilbar, etc. Cette évolution des méthodes tient en partie à la nature des sources primaires; alors que les documents d'archives persanes sont assez clairsemés jusque vers le milieu du 19^e siècle, ils deviennent ensuite plus abondants et permettent de compléter les lacunes des sources d'archives occidentales (essentiellement britanniques). Une fois passées les vicissitudes de la révolution islamique, après plus de dix ans, la publication des sources et des travaux a repris à une cadence accélérée (pp. 45 sqq.)

Les données démographiques constituant une des bases essentielles pour toute recherche de caractère socio-économique, l'A. s'efforce d'indiquer comment utiliser les sources d'archives sur ce domaine. Il analyse plus en détail le cas de Téhéran depuis les données d'Abbott en 1847, et s'intéresse aussi aux aspects sociaux, économiques et topographiques de la capitale.

J. C.
(pp. 50 sqq.)

Abstracta Iranica, 13/1990 Leuven, s. 55-56

U.S. KASIM 1997

91. ÂDAMIYAT, F. et NÂTEQ, H. *Afkâr-e ejtemâ'i va siyâsi va eqtešâdi dar âsâr-e montašar na-šode-ye dowre-ye Qâjâr*. Tehrân, ent.-e Âgâh, 2536 (1356). 596 p.

ICASAR
Ce livre fondamental sur «Les Idées sociales, politiques et économiques dans les sources inédites de l'époque Qâjâr» va renouveler sans aucun doute l'histoire du mouvement démocratique iranien. A part un ou deux documents que des publications récentes avaient déjà signalés (p. ex. sur «Šeyx-o Šux», pp. 144 sq., voir H. Nâteq, *Alefâ* 6, pp. 56-72. Sur Badâye' Negâr, pp. 239 sq., voir A. Mahdavi et H. Nâteq, *R. K. XVIII*, 10-12, pp. 835 sq.), il s'agit de la présentation de textes entièrement nouveaux.

- 1) La politique dans les *Andarz-nâme* : quelques exemples de ces «livres de conseils», genre littéraire ancien resté vivant, bien que décadent, à l'époque étudiée.
- 2) Les traités «politiques», de toutes tendances : de Rostam al-Hokamâ (esprit libéral, vers 1835), à Nezâm al-'Olamâ Tabrizi, défenseur de l'absolutisme.
- 3) La volonté de progrès et la critique politico-sociale : les écrits contre la tyrannie du pouvoir et des 'olamâ présentés ici émanent pour la plupart de hauts fonctionnaires conscients des affaires publiques, p. ex. Dabir al-Molk Farâhâni, secrétaire de Amir Kabir.
- 4) Prologue au mouvement de protestation : textes relatifs à la fermeture des *farâmuš-xâne* (loges maçonniques).
- 5) Le *maslahat-xâne* : documents constituant cette assemblée consultative réduite et montrant son fonctionnement (1276/1859-60).
- 6) La pensée économique et les problèmes financiers : le traité d'économie politique de Sismondi a été traduit en persan vers 1300/1883 par Rišâr Xân. Il fut, avec l'œuvre de Badâye' Negâr, un stimulant à la réflexion critique sur l'économie : fiscalité, monnaie etc. Des textes concernant la culture de la soie dans le Gilân et l'exploitation des forêts du versant caspien de l'Elborz (sur ce problème cf. aussi p. 405) sont présentés ici.
- 7) La classe commerçante et son éveil social : les archives Amin al-Zarb (cf. l'art. de A. Mahdavi in *Le Monde Iranien et l'Islam* IV) ont été ici précieuses pour l'enquête des auteurs.
- 8) Documents sur le *Majles-e taḥqiq-e mazâlem* (cour où le peuple pouvait adresser ses doléances) : pendant les années 1300 à 1306/1883 à 88, au Gilân, Semnân, Kermân etc.

Tels sont les grands titres sous lesquels sont rassemblées et analysées de longues citations de documents.

Y. R.

522. ANSARI, F. M. *Die Malerei der Qadjaren 1796-1925*. Paris, Dariouche/Stuttgart, Werner Jäckh, 1986, 299 p., nombreuses ill.
[Les peintures Qâjâr]

Editée avec l'approbation de la Faculté des Lettres de l'Université de Tübingen, cette thèse tente de retracer l'évolution technique et thématique de la peinture en Iran depuis la seconde moitié du XVIII^e siècle (époque Zand) jusqu'à la fin des Qâjâr (1925). Bien que l'intérêt pour la peinture Qâjâr ait diminué depuis la fin des années 1970 (elle avait alors été souvent surestimée sur le marché de l'Art), son étude présente un intérêt considérable pour l'histoire de cette période, durant laquelle la pénétration des influences occidentales bouleverse les valeurs socio-culturelles traditionnelles de l'Iran. L'A. présente successivement:

— une esquisse de l'histoire de l'art en Iran (pp. 12 ss.) et de son évolution aux XVII^e-XVIII^e s. (pp. 21 ss.).

— les peintures de tableaux: l'art officiel de cour et ses thèmes les plus importants; les portraits de cour (souverains, princes, dignitaires civils et religieux, femmes), pp. 36 ss.

— les peintures religieuses: en Islam, déb. XV^e-XIX^e s.; en Iran, développement des *ta'ziye* et leur influence sur la peinture; fresques et carreaux de faïence dans les sanctuaires des provinces caspiennes; *tekye* Mo'âven ol-Molk à Kermânšâh; développement de la peinture à l'huile religieuse; peinture religieuse sous verre; illustrations religieuses lithographiées (pp. 152 ss.).

L'ouvrage comporte une liste chronologique des œuvres datées de la période Zand et Qâjâr (pp. 265-287) ainsi que des planches (malheureusement en format réduit et en blanc et noir très "charbonneux"). Présentée sous une forme très didactique, cette intéressante étude permettra notamment aux historiens de se repérer plus facilement dans l'impressionnante galerie de portraits Qâjâr complétée par une abondante documentation photographique (sujet non abordé par l'A.). Toutefois, la production de peintures Qâjâr étant beaucoup plus abondante qu'on ne l'avait pensé tout d'abord, ce travail ne saurait être exhaustif. Parmi les oublis, on peut citer: l'ouvrage *Iran* (collection "Les sept climats", POF, Paris 1972) qui comporte des illustrations de peintures religieuses sous verre, huit belles miniatures aux couleurs aquarellées de l'époque de Fath Ali Shah et une iconographie des *ta'ziye-xâni*.

J. C.

KAGAR

269. [GILBAR, G. G. «The persian economy in the mid-19th century», *Die Welt des Islams*, 19,1-4 (1979), pp. 177-211.]

KAGAR

261. [EKBAL, K. «Der politische Einfluss des persischen Kaufmannstandes in der frühen Kadscharenzeit», *Der Islam*, 57,1 (1980), pp. 9-35.]

260. LUSCHEY-SCHMEISSER, Ingeborg. "Sirene auf dem Lebensbaum. Nachleben alter Motive auf einem früh-qadjarischem Qalamkâr". *AMI* 21 (1988) pp. 241-253, pl. 69-76.

[Sirène sur l'arbre de vie. Survivance de motifs anciens sur un *qalamkâr* d'époque qajare ancienne]

Etude de l'iconographie d'un *qalamkâr* iranien d'époque qâjâr représentant un arbre de vie surmonté d'une sirène. I. L. S. présente d'abord l'évolution de l'arbre de vie, remontant jusqu'aux reliefs de Tâq-e Bustân, puis l'iconographie des sirènes en forme d'oiseau à tête anthropomorphe. L'auteur date ce *qalamkâr* des années 1800-1810 et le compare à des productions plus tardives.

Y. P.

Kasim

Abstracta Iranica, 13/1990 Leuven, s. 70

15 KASIM 1997

Qajar

265. [FLOOR, W. M. «The Bankers (sarrâf) in Qajar Iran» *ZDMG*, 1292 (1979), pp. 263-281.]

304. *Xâterât-e Tâj ol-Saltane* (The Memoirs of Tâj ol-Saltane) be kušeše Mansure Etehadie (Nezâm Mâfi), Sirus Sa'dvandiân, majmu'eye motun va asnâd-e târixî ketâbe haftom, Našre târixî Irân 8, Tehrân 1361, 119 pages, including an index and a list of foreign words used in Persian.

The editors claim that this is one of the «best known, most useful and important memoir» (p. haft) of the period. Tâj ol-Saltane, daughter of Nâšer od-Din Šâh and Turân ol-Saltane was born in 1301 (1883) and went to school from the age of seven. She was married when she was thirteen, and divorced when she passionately desired to go to Europe. She wrote this very informative book in 1303 (1924).

«One afternoon, the sky was dark and cloudy, like my reflections and thoughts it was sad and melancholic». (p. 5) This is how she reflects herself throughout the book (pp. 77, 79, 85) and it is a good clue to see the court life of the period. Envelopped in great riches in the form of fine clothing and jewelry (pp. 19, 58), corruption of the court and the wasteful life of women is shown best in the «lights-off game» (p. 53). The king himself, though admired greatly by his daughter, is portrayed as a pitiable character (pp. 15, 45-46) held within the many contradictions of the courtly life. *Xâterâte Tâj ol-Saltane* is not limited to her microcosm, it portrays some more general topics related to marriage (pp. 22, 24, 28, 32, 75-76, 100-101), character of Iranians (pp. 98-99) and certain general characteristics of monarchy (p. 46). Tâj ol-Saltane is particularly sensitive to what is today called «women's issue» and with great respect she writes about Anis od-Dowle (p. 58), she mentions a young love of the king as the ruler of the country (p. 46), she reports on Fatima as the treasurer of the harem (p. 64). Interestingly enough, this princess reflects well the passion of Iranians of the period for Westernization. This is evident from her use of foreign words in her narrative (see index p. 119) and through the great hope she entertained for solving problems of Iran, for example as related to women, through western science, (pp. 100-101 and 109). S. Sh.

Xâterât

Abst. Ir. Supp. b. 1983 Leiden 83-84

18 EKIM 1995

Kağartlar →
299. ABO'L-HASANI «MONZER», 'A. *Tahlil-i az naqš-e segâne-ye Šahid-e Šeyx Fazlollâh Nuri dar tahrim-e tonbâku*. Tehrân, Payâm-e âzâdi, 1360 s., 128 p. Tahlil-e târîxi-e nahzat-hâ-ye eslâmi-e Irân-e Ši'e dar do qarn-e axir, 5.

Entre l'essai historique (ou biographique) et la polémique idéologique, ce petit ouvrage n'a rien de très nouveau sur les événements qui vont de la révolte contre la Régie des Tabacs (1891-2) à la Révolution constitutionnelle; il a cependant l'avantage de rassembler quelques références utiles sur Nuri (exécuté en 1909) et d'actualiser, comme on le fait aujourd'hui en Iran, ses critiques contre la pénétration étrangère et la Constitution de 1906. La surestimation par l'A. du caractère islamique du mouvement contre la régie des Tabacs mériterait une argumentation plus solide, après notamment la publication du dernier livre de F. Âdamiyat (c. r. ici-même).
Y. R.

Abst. Ir. SUPP. 5. 1982 Leiden 5.77-78

18 EKİM 1996

MO'AYER AL-MAMÂLEK, D. 'A. X. *Rejâl-e 'Aşr-e Nâşeri*, Tehrân, Naşr-e Târix-e Irân, 1361/1982, 317 p. 24 cm.

La famille de Mo'ayer al-Mamâlek exerça depuis le milieu du 17^e siècle des fonctions importantes à la cour d'Iran principalement sous les rois Qajar. Dust 'Ali Xân Mo'ayer al-Mamâlek (1876-1966) dont la mère était la fille de Nâşer al-din Şâh fut un homme de talent qui excella dans diverses occupations (chasseur, éleveur d'oiseaux rares, collectionneur d'objets d'art, peintre, calligraphe, etc ...). Évitant d'accepter des charges officielles, il fut pourtant mêlé de près aux événements importants de son temps. À l'âge de 20 ans, il prit l'habitude d'indiquer dans des cahiers, le nombre de gibiers abattus et de coups de fusils tirés dans ses parties de chasses quotidiennes. Petit à petit, il nota aussi les événements politiques et finit par tenir régulièrement un journal destiné en principe uniquement à ses enfants. L'ensemble de ses cahiers constitue aujourd'hui une mine très précieuse d'informations sur les années 1896-1926 et on a eu l'heureuse idée d'éditer celui portant sur les années 1911-1913 : *Vaqâye' al-Zamân*. Ce sont là les souvenirs personnels et la description de la vie d'un homme riche mêlé à l'agitation politique et sociale d'une nation en révolution.

Le même auteur écrivit aussi une série de remarquables portraits, «*Rejâl-e'aşr-e Nâşeri*», de personnages célèbres du règne de Nâşer al-din Şâh qui restent exceptionnellement importants du fait que Mo'ayer les a bien connus lui-même. Heureusement le même éditeur vient également de republier l'étonnant tableau des mœurs de la cour que sont les *Yâddâsthâ-yi az zendegâni-ye Xosusi-ye Nâşer al-din Şâh* du même Dust 'Ali Xân qui fut non seulement un brillant chroniqueur mais aussi un distingué styliste de la langue persane. F. Ga.

Abst. Ir. Supp. 6. 1983 Leiden, s. 77-80

18 EKIM 1995

Kajal

280. CALMARD, J., «Muharram ceremonies and diplomacy», in: *Qajar Iran*, Bosworth, C. E. and Hillenbrand, C. éd., Edinburgh, 1983, pp. 213-228.

On connaît la compétence de l'auteur en ce qui concerne le culte de l'Imâm Huseyn (thèse non publiée de 1975) et le ta'zîe (les deux articles sur «Le Mécénat» dans *Le monde iranien et l'Islam*, II et IV). Ici il est question de la présence des diplomates, négociants et voyageurs étrangers dans les cérémonies de deuil du mois de Moharram, depuis l'époque safavide jusqu'à la première guerre mondiale, et aussi des ta'zîes où il y a des personnages chrétiens (moines ou ambassadeurs : Ilçi Farangi). Sous les Qajars, des problèmes politiques commencent à se poser à l'égard des diplomates anglais. Ainsi lors du conflit avec la Grande-Bretagne de 1853 à 1857 (voir n° 305 du présent volume), le gouvernement du Shah, fortement poussé par le clergé chi'ite, interdit à tous les ministres plénipotentiaires (puisqu'il n'y avait aucun ambassadeur à l'époque en Iran) et aux membres de leur légation, sauf aux Ottomans, d'assister aux représentations de Šabih Xâni. Par la suite, des diplomates dont A. de Gobineau et l'américain S. W. Benjamin, officiellement ou incognito, ainsi que d'autres étrangers, pourront assister à des spectacles et nous donner des descriptions de très grande valeur. F. Ga.

Abst. Ir. Suppl. 7, 1984 Leiden, s. 65

18 EKIM 1996

308. AŞRAF, A. *Mavâne' târixî-e roşd-e sarmâyedâri dar Irân : dowre-ye qajâriye*. Téhéran, Zamine, 1359, 172 p., Majmu'e-ye târix-e mo'âşer, 2.

Les obstacles à la croissance du capitalisme dans l'Iran des Qajâr. Pour répondre à cette question l'A. étudie d'abord les commerçants du bazar et surtout les plus grands d'entr'eux qui auraient pu être les acteurs principaux de la transition d'une société «mi féodale, mi asiatique» à une société capitaliste et urbano industrielle. En fait cette classe s'est évertuée à promouvoir une telle transformation de la société, avec l'accroissement du commerce extérieur, ainsi que l'obtention d'une constitution en 1906. L'échec peut s'expliquer par la structure despotique du pouvoir monarchique et la spécificité du mode d'articulation des modes de production dans les villes, les campagnes ou les tribus, ainsi que le rôle de l'impérialisme anglais et russe. Pour démontrer cette thèse, l'A. a recours à des sources primaires comme les archives d'Amin ol-zarb, celles de la famille Ettehâdîeh, divers manuscrits de la Bibliothèque Nationale, ainsi que l'ouvrage «*Fars nâme-ye nâseri*».

À côté des nombreux ouvrages théoriques manquant de fondement historique, le livre de A. Aşraf forme un heureux contraste et est appelé à devenir un document de référence. Un index permet de repérer aisément les mots clés et les noms propres. F. K.

AŞRAF, A. *Mavâne'-e târixî-e roşde sarmâyedâri dar Irân...*

The aim of this book is to study the historical obstacles to the evolution of industrial capitalism in Iran. Taking an evolutionary perspective, the A. studies the role of the important merchants of the bazaars in the social and economic evolution of society in the last century.

The first chapter discusses the place of the city within Iranian society, and the importance of the merchants within it. In this chapter the A. mentions some obstacles which, besides the very structure of the cities, are to be found in the repeated attacks on the cities by the nomads from the 12th through the 17th centuries, and in the lack of security which existed for the urban dwellers. In the next chapter Iran is studied as a para-colony. The entry of British and Russian merchants and their companies and the amount of their investment is given for different cities of Iran.

How does the bourgeoisie grow in a para-colonial situation? It is this question that the third chapter answers. While the entry of foreign merchants and some companies and banks proved to be a boost to internal production and trade, the import of foreign goods and the para-colonial conditions prevented the development of capitalism. Here again precise name of Iranian companies, their date of establishment and their activities are given. "The only successful companies were those which were preparing agricultural products ... while the companies which would compete with foreign products ... would soon go bankrupt". (p. 86)

«The most important upheaval in traditional economy was the development of raw material which were needed by the world market, and which would provide the economic resources necessary to buy goods from western industrial societies» (pp. 89-90). In the fourth chapter this theme is extended and many interesting quotes by observers are given.

In the last chapter the political role of the merchants in their encounters with despotism and colonialism is shown. Their relations with other classes and ranks of the society such as the bureaucrats and religious dignitaries are evoked.

This book, which does not waste any time in polemics, uses Iranian and foreign sources and has a 14 page bibliography. The A. has published articles in English ever since 1970 which deal with this general topic. S. Sh.

Abst. Ir. 5

Abst. Ir. Supp. 5, 1982 Let-Len. 5. 80

18 EKIM 1995

296. LAMBTON, A. K. S. «Social change in Persia in the nineteenth century». *Asian and African Studies*, 15, 1 (1981), p. 123-148.

Cet article analyse l'attitude des Iraniens envers le changement sur le plan social, politique, culturel et gouvernemental dans l'Iran Qâjâr. Il retrace les grandes étapes de ce changement et considère tout d'abord les deux éléments qui ont le plus limité son développement : 1° les positions doctrinales vis à vis du pouvoir politique ; 2° l'impact de l'intrusion des grandes puissances (France, Grande Bretagne, Russie) dans les affaires déjà bien embrouillées de l'Iran Qâjâr. L'argumentation ne porte ni sur les mouvements intellectuels qui conduisent à la révolution constitutionnelle (sujet traité ailleurs par l'A. et par beaucoup d'autres), ni sur les mouvements littéraires (qui se soucient davantage de changement politique que social). Vu l'ampleur du sujet, l'A. n'aborde que les aspects les plus significatifs du changement qui s'opère très lentement à l'encontre des résistances conservatrices, de l'opposition religieuse, de la méfiance des gouvernants. Un nombre restreint de sources (dont des archives britanniques) et de travaux (dont ceux nombreux de l'A.) est donc mis à contribution.

On sait que la montée du pouvoir des *olamâ* allant jusqu'à la constitution d'une sorte de contre-pouvoir dans l'Iran Qâjâr a suscité des controverses au niveau de l'appréciation des points de doctrine. Les opinions émises par certains (H. Algar, N. Keddie et même A. Lambton) ont été remises en question (sur les critiques formulées par S. Amir Arjomand voir mon art. dans *Le cuisinier et le philosophe*, pp. 253-261 ; cf. dans ce volume, n° 290). Elles sont reprises ici avec plus de nuances. L'A. met l'accent sur le caractère particulier du «nationalisme» iranien qui s'articule en termes de valorisation de l'islam, d'une «iranité» (*irâniyyat*) plus culturelle que nationale, d'attitudes contradictoires vis à vis de la civilisation européenne en dépit des besoins croissants de biens de consommation matérielle et culturelle ainsi que d'assistance militaire, technique, médicale etc.

Les premiers contacts avec l'Europe concernent d'abord presque exclusivement le domaine diplomatique et militaire (et plus tard commercial). Bien que les Européens soient alors peu nombreux en Iran (env. 150 au milieu du 19^e s., 800 dans les années 1890, 1.000 vers 1900), leur influence est indéniable dans le domaine de la médecine (p. 130ss.), de l'enseignement (*Dâr ol-fonun*, écoles des diverses missions religieuses, tuteurs privés etc. (p. 132s.). Vers le milieu du 19^e s. des commerçants iraniens commencent à aller s'installer hors d'Iran (Istamboul, Le Caire, Karachi, Bombay, territoires passés aux Russes etc.). Ces immigrants jouent un rôle dans la transmission des idées, dans la stimulation pour la modernisation. Mais le pays manque d'infrastructures et les *olamâ* (mais aussi d'autres!) s'opposent à la construction de voies modernes de communication (p. 137). La résistance à la pénétration des étrangers (soupçonnés de vouloir subvertir l'islam) s'exprime contre l'adoption des comportements, de l'habillement, de l'hygiène (par ex. la nécessité de la quarantaine, d'où un développement catastrophique du choléra). Le désir d'abolir la traite des esclaves suscite (ici comme ailleurs) des réactions de ceux qui en tirent profit sous le couvert de la religion (p. 140s.). Cette société fermée n'accorde pas de place aux groupes dissidents, islamiques ou autres (et en premier lieu les *bâbi*). Les minorités (chrétiens, juifs, zoroastriens) sont des citoyens de seconde classe. Le pouvoir tente vainement à plusieurs reprises d'abolir ou de limiter le droit d'asile (*bast*), ultime recours des opprimés pour essayer d'obtenir des droits (p. 141s.).

Une description sommaire de la société (p. 143ss.) fait ressortir le peu d'évolution qui se produit au 19^e s. On retrouve les mêmes catégories sociales telles qu'elles nous sont connues par les théoriciens médiévaux : gens d'épée, gens de plume, *olamâ*, grands marchands (et des masses urbaines, rurales et tribales qui restent à étudier). C'est, on le sait, l'alliance des gens du *bâzâr* et des *olamâ* qui assura le triomphe éphémère de la révolution constitutionnelle.

Cet article — qui vient s'ajouter aux précieuses contributions de Melle Lambton sur l'histoire politique et socio-économique de l'Iran — vaut surtout par ses fines observations sur un sujet controversé. L'A. fait référence à des articles destinés à un ouvrage qui devrait maintenant être paru (G. G. Gilbar, ed., *The Modern Middle East 1800-1914: Studies in Macro-Economic History*).
J. C.

Abstr. Ir. Supp. 6, 1983 Leiden, p. 78-79

18 EKIM 1998

295. MACEOIN, D. M., «Changes in charismatic authority in Qajar Shi'ism», in E. BOSWORTH & C. HILLENBRAND, eds., *Qajar Iran. Political, Social and Cultural Change, 1800-1925*. Edinburgh, E. University Press, 1983, pp. 149-176.

Analyse du pouvoir clérical iranien en termes de «routinised charisma». L'A. décrit le cadre dans lequel le bâbisme est apparu, environ mille ans (h.q.) après l'Occultation de l'Imam, et peu après la victoire des *oşuli*. Il montre comment se pose le problème de la gestion du pouvoir charismatique à notre époque, de l'âyatollâh Borujerdi à Khomeyni. Y. R.

Abst. Ir. Suppl. 4. 1987 Leiden. n. 68

10 LEXIM 1996

Art of the Qajars

Leyla Deeba

13 MAYIS 1991



پرداخته بودند به روحانیان روی آوردند. در تهران گروهی از بازرگانان پیش میرزا محمد حسن آشتیانی (۱۳۱۹ق) رفته زبانه‌های این قرارداد را برای او باز نمودند و نیز به روحانیان سرشناس اصفهان، مانند آقا نجفی اصفهانی (۱۳۳۲ق) و دیگران نامه نوشته پس از توضیح مفاسد قرارداد رژی از ایشان نیز خواستند تا در برابر آنان در ایستند و از شاه بخواهند که آن را ملغی سازد. در تبریز، شیراز، مشهد نیز جنبشهای خودجوشی آغاز گردید و در تبریز میرزا جواد مجتهد (۱۳۱۳ق)، در شیراز سید علی اکبر فال اسیری (۱۳۱۹ق) و در مشهد میرزا حبیب خراسانی (۱۳۲۷ق) و حاج محمد تقی بجنوردی (۱۳۱۴ق) به پشتیبانی از جنبش برخاستند و رهبری مردم را در مبارزه با دولت به دست گرفتند. در شیراز به تشویق یکی از بازرگانان شهر به نام حاج عباس اردوبادی بازار شهر تعطیل گردید و سید علی اکبر فال اسیری که شمشیری بر میان بسته بود در مسجد وکیل به منبر رفت و تهدید کرد که اگر نمایندگان شرکت به شیراز بیایند وی اعلام جهاد می‌کند. اما چند روز پس از آن کارگزاران قوام الملک، ولایتدار فارس سید را در بیرون شهر دستگیر کردند و عمامه و عبایش را برداشته او را به بوشهر رساندند و در آنجا بر کشتی نشاندند به بصره تبعید کردند. سید علی اکبر به سامرا رفت و در آنجا به دیدار میرزا محمد حسن شیرازی (۱۳۱۲ق) که زعامت و رهبری شیعیان جهان را داشت شتافت و او را از جزئیات جنبش و رفتار دولتیان با مردم آگاه کرد. میرزای شیرازی در تلگرافی که برای شاه قاجار فرستاد به او توصیه کرد که قرارداد با بیگانگان را لغو کند و با مردم همراه گردد (۱۹ ذیحجه ۱۳۰۸ق) اما چون از این تلگراف نتیجه‌ای نگرفت فتوایی را که دیگران نوشته پیش او برده بودند امضا کرد. این فتوا که کشیدن توتون را حرام کرده بود می‌گفت «الیوم استعمال توتون و تنباکو بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان است». به زودی فتوا را در هزاران نسخه تکثیر کردند و همه شهرها و روستاها دست به دست می‌گرداندند. تأثیر فتوای میرزا چندان بود که مردم در همه جا قلیانها را شکستند و حتی زنان حرم ناصرالدین شاه از آوردن قلیان برای او سرباز زدند. در تهران کامران میرزا نایب السلطنه با اینکه به واسطه بستگی به روسها و سود نبردن از امتیاز رژی و دشمنی با امین السلطان از این امتیاز ناخرسند بود در دوشنبه ۳ جمادی الثانی ۱۳۰۹ق که نزدیک به ۲۰۰۰۰ تن از مردم تهران در نزدیکی ارک گرد آمده بودند و حدود ششصد تن وارد ارک شده به عمارت شاهی هجوم بردند دستور داد به روی مردم تیر گشودند و کمابیش ۲۰ تن از مردم را به زخم گلوله از پای درآوردند. ناصرالدین شاه به میرزا حسن آشتیانی دستور داد که یا در بالای منبر قلیان بکشد یا تهران را ترک کند. میرزا که حاضر نشد قلیان بکشد عزم کرد که از تهران بیرون رود، اما مردم تهران از

تحلیل نموده از روز وضع و اعلام آن تا روز قیامت باقی و پابرجا و غیر قابل تغییر است، به تعبیر دیگر اصل اولی در وضعیت احکام آنی است که شرع حدود و موارد آن را تعیین نموده است. البته در موارد معینی فقیه می‌تواند با در نظر گرفتن مصلحت اسلام و مسلمین و جامعه اسلامی و به عنوان حکم ثانوی حکم به تحریم حلال بدهد، نظیر آنچه که در مورد مسأله تحریم تنباکو از سوی آیه‌الله میرزا حسن شیرازی (۱۲۹۰ق) و با تحریم کالاهای خارجی از سوی دیگر روحانیون رخ داد.

منابع: *فرانک‌الاصول*، ۳۳۹-۳۲۰؛ *اصول فقه*، مظفر، ۹۵؛ *علم‌الاصول* فی

توبه الجدید، ۲۵۶-۳۰۳. محمد رضا انصاری

تحریم تنباکو، نام جنبشی سیاسی مذهبی در ایران که از نخستین حرکتهای اعتراضی مردم ایران در برابر دولت قاجار بوده است. این جنبش که می‌توان آن را پیش درآمد انقلاب مشروطه دانست در سالهای ۱۳۰۸-۱۳۰۹ق در مخالفت با اعطای حق انحصاری تجارت تنباکوی ایران به شرکت انگلیسی در گرفت و سرانجام با پیروزی مردم ایران و الغای امتیاز شرکت انگلیسی پایان یافت. در ۱۳۰۶ق که ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ق) برای سومین بار رهسپار سفر اروپا گردید به تشویق و پافشاری میرزا علی اصغر خان امین السلطان (۱۳۲۵ق) که صدر اعظم شاه بود امتیاز انحصار خرید و فروش تنباکو در ایران و صدور آن به خارج را به مدت ۵۰ سال به یکی از اتباع انگلیسی به نام مازور تالبوت و شرکای او داد، تنها به این شرط که شرکت مازور تالبوت به نام شرکت شاهنشاهی تنباکوی ایران در سال ۱۵۰۰ لیره و یک چهارم سود ویژه خود را به دولت ایران بپردازد. گفتگوهای مقدماتی این قرارداد که به نام قرارداد رژی معروف است در لندن انجام گرفت و در ۲۸ رجب ۱۳۰۸ق در تهران به امضا رسید. قرار بود شرکت رژی که با ۶۵۰۰۰۰ لیره سرمایه در لندن تشکیل شده بود دارنده حق انحصار خرید تنباکو از کشاورزان و فروش آن در بازار یا خارج از ایران گردد. مردم ایران که به واسطه آشنایی به احوال کشورهای پیشرفته اروپایی و خواندن روزنامه‌هایی که در بیرون از ایران منتشر می‌شود و پنهانی به ایران می‌آمد رفته رفته از خواب گران بی‌خبری بیدار می‌شدند و چشمهای آنان به افقهای تازه‌ای باز می‌گردید، همینکه نمایندگان شرکت کار خود را آغاز کردند ناخرسندی از خود نشان دادند و بازرگانان به دست علی خان امین الدوله (۱۳۲۲ق) نامه‌ای برای شاه فرستادند و از او دادخواهی کردند. اما چون شاه و امین السلطان خود این امتیاز را داده بودند و امین السلطان و پیرامونیان او از شرکت رشوه گرفته بودند به این دادخواهیها توجهی نکردند و مردم نیز برای کوتاه کردن دست کارکنان بیگانه شرکت رژی که به همه شهرها رفته و به کار

KASAR

387. E'TEMÂD al-SALTANE, Md Hasan Xân. *Mer'ât al-Boldân*, ed. by 'Abd al-Hoseyn Navâ'i and Mir Hâšem Moħaddeş. Tehrân, Enteshârât-e Dâneşgâh, 1295 h.q./1878, reprinted 1367/1988, volumes 1, 2, 3. (Volume four is to appear shortly), 1860 p.

[The Mirror of the Cities]

In a long introduction Navâ'i gives an account of E'temâd al-Saltane's life and work, and refers to the often repeated argument that much of the work attributed to E'temâd al-Saltane was not written by him, but by some of his colleagues. But he adds that not only this does not eliminate the merit of E'temâd al-Saltane, but that the author himself never denied

Abstracta Iranica, c. XII, s. 96-98 (1989 - ~~Paris~~)
Paris

Navâ'i is of the opinion that the *Majmu'e-ye Nâşeri*, which includes mainly a collection of statistical data, and a number of other treaties on the geography and history of some of the towns of Iran, was prepared to be used for the completion of *Mer'ât al-Boldân*. It is necessary however, to make a few comments in this respect. Firstly, the *Majmu'e-ye Nâşeri* is nine volumes, not seven as mentioned; seven volumes are in the Biyutat Library and two more volumes, numbers 4329 and 4330 are in the Malek Library. Secondly, the statistical data of the *Majmu'e-ye Nâşeri* was not compiled to be used as material for *Mer'ât al-Boldân*, but had a different origin, and was related to the reforming policies of Mirzâ Hoseyn Xân Sepahsâlâr-e A'zam. Thirdly it should be added that the statistical data of the *Majmu'e-ye Nâşeri* was compiled mostly in 1296/1878, the same year the fourth volume of *Mer'ât al-Boldân* was published. Some of the other treaties of the *Majmu'e* however, were indeed used in the *Mer'ât al-Boldân* as for instance the survey of Şemirân and Lâr which was included in the article on Savadkuh.

E'temâd al-Saltane based his work on medieval geography books such as *Majma' al-Boldan* of Yâqut or *Nozhat al-Qolub* of Mostowfi. But what gives originality and value to his work is the use he made of contemporary material of great variety. He used the information of such writers as Chardin, Tavernier, or Morier. He quoted from other contemporary Iranian writers such as E'tezâd al-Saltane or Farhâd Mirzâ Mo'tamed al-Dowle. He added observations of his own gathered during his travels, as for instance his observations on Persepolis which he used when he described the city of Estakhr. He quoted from the Shah's travel diaries when he wrote about the Caspian. He included a copy of the treaty between Britain and Iran enacted in 1272/1856, when he described Bushehr. He transcribed the bas relief of Tâq-e Bostân recently deciphered by Rawlinson. He gave a long description of the buildings of Tabriz and its trade, and added the accounts of the travelers who had passed through that city during Safavid times.

This book for so long out of print, is a valuable primary source of Qajar history and historiography, and it is a great bonus to Qajar historians that it has at last been reprinted.

M. E. N. M.

388. FLOOR, W. "Le droit d'entreposage en Iran Qajar". *Studia Iranica* 17, 1 (1988) pp. 57-91.

En complément à son article "The Customs in Qajar Iran" (*ZDMG* 129 (1976) pp. 281-311), l'A. nous fournit ici une intéressante étude sur la première tentative d'introduction du droit d'entreposage dans l'Iran qajar. En comparaison de leur intense activité commerciale avec l'Iran aux 17^e et 18^e siècles, les Pays-Bas font peu de commerce avec l'Iran qajar. C'est cependant en négociant un nouveau traité commercial pour son pays que Richard Keun, consul hollandais à Bushire (depuis 1868) parvient, à force de patience et de louvoiements diplomatiques, à obtenir, en mai 1883, le droit d'entreposage de marchandises (hors douanes) pour les Pays-Bas. Ce droit, qui avait été refusé à toutes les autres nations européennes, ne

KASAR

427. SZUPPE, M. "Un marchand du roi de Pologne en Perse, 1601-1602". *Moyen-Orient et Océan Indien* 3 (1986) pp. 81-110.

Depuis le XV^e siècle, la Pologne entretenait avec l'Iran des relations s'inscrivant, comme dans le cas d'autres pays de la Chrétienté européenne, autour de projets d'alliance contre la Turquie. Mais ce n'est qu'à partir de la mission commerciale de Muratowicz que des relations économiques et diplomatiques s'établissent entre la Pologne et l'Iran.

KAGAR

Dans cet article, l'A. étudie la *Relation* de Sefer Muratowicz, marchand arménien originaire de Turquie, "citoyen de Varsovie", envoyé en Perse par le roi Sigismond III Vasa avec diverses commandes (tapis, tissus, sabres, musc, etc.). Parti de Varsovie au printemps 1601, il arriva en septembre 1601 à Kâšân (où il passa commande de tapis d'après des dessins originaux); puis, sur l'invitation d'un certain Tahmas(p)-Beg (un "Arménien", selon Muratowicz), il alla à Ispahan, à la cour de Shâh 'Abbâs I et retourna à Varsovie en septembre 1602. Cette *Relation* est conservée dans des versions abrégées basées sur des manuscrits perdus (éd. originales de 1745, 1777). En tenant compte des variantes des textes édités, l'A. nous fournit une traduction commentée de la *Relation* de la mission proprement dite (pp. 93-100) et un extrait du *Journal* de cet envoyé concernant l'arrivée de l'ambassadeur de Moscou chez le Roi de Perse qui lui fut relatée par "Tahmas-Beg" (pp. 100 s.).

Chargé d'une simple mission commerciale, Muratowicz fut reçu, avec les égards accordés aux envoyés officiels, par Shâh 'Abbâs I qu'il parvint à décider à entamer une correspondance officielle avec Sigismond III (p. 86). Outre son importance sur le plan de l'histoire économique et culturelle (l'A. esquisse l'historique de "l'amour des objets orientaux en Pologne" et tente de localiser les tapis persans "de type polonais" — dont ceux commandés par Muratowicz — appartenant à cette période, pp. 84 s.), cette *Relation* "atteste la grande vivacité de l'idée européenne de grande coalition anti-turque". Bien que parfois inexacte (v. notamment la prétendue conversion de Shâh 'Abbâs I au christianisme, p. 89), elle apporte de précieuses informations sur les missions de Sherley-Bayât et de Pir Qoli Beg à Moscou (1599-1600) et surtout sur la mission "perdue" de Zasiëkin (1601) à la cour de Shâh 'Abbâs I (pp. 90 ss.).

J. C.

423. VARAHRÂM, Qolâm Reżâ. *Nezâm-e siyâsi va sâzemânâ-ye ejtemâ'i-e Irân dar 'ašr-e qâjâr*. Tehrân, Mo'in, 1367/1988, 492 p.

KAGAR

[Le système politique et les structures sociales de l'Iran à l'époque qajare]

This book falls far short of its promising title and does not fulfil the great need for a well researched work on the political, social and administrative history of Iran in the Qajar period. Besides numerous errors of text and context, the author has made no attempt to use the many available primary sources of Qajar social history, as for instance firmans, or *dastur al-'amal* for the use of provincial governors, or the statistical data in the *Majmu'e-ye Nâšeri*.

It is not possible to enumerate all the imprecisions or errors which abound in this book, and a few examples will suffice to show the unreliability of its information. For instance Varahrâm writes that Nâšer al-Din Šâh was killed on the evening of the celebrations of the fiftieth year of his coronation, but in fact he was killed at midday, six days before the celebrations. The administrative and provincial divisions of the country are imprecise for the most part; Gilan for instance is left out of the count, and out of 21 towns of some importance in Azarbaijan, he names only ten. The same is true with regards to the central province of Arak.

In chapter three the literature of this period is discussed, and the author mentions that the poet 'Aref had been in the employment of Możaffar al-Din Šâh, and had joined the constitutional movement later, which is not historically accurate. On another instance (chapter 6) he writes that Dehxodâ propagated his social aims for the reform of the Iranian society in the newspaper *Šur Esrâfil*, as he later did in *Čarand va Parand*. In fact Dehxodâ's articles were entitled *Čarand va Parand*, and were written for, and published in *Šur Esrafil*. Besides such imprecisions, many errors are made when the author quotes from printed texts, such as in chapter 9, when he quotes in full the program of the political party *Ejtemâ'iyun 'Âmiyun*.

Abstracta Iranica, t. XII, s. 107-108,
1989. Paris

462. HEDĀYAT, Mehdi Qoli (Moxber al-Saltane). *Gozâreš-e Irân: Qâjâriye va Mašrutīyat*, introd. Sa'īd Vaziri. Téhéran, Noqre, 1363.
[Rapport sur l'Iran: période qajare et révolution constitutionnelle]

KASAR
Après les *Xâterât va xatarât*, voici un deuxième volume — bien que différent du précédent par la forme et par le style — des mémoires de Moxber al-Saltane, homme d'Etat bien connu qui, sa longue vie durant (1863-1955), non seulement fut un témoin important des changements survenus pendant près d'un siècle, mais aussi joua un rôle considérable au cœur même des événements puisqu'il fut nommé ministre de la Justice en 1907, gouverneur d'Âzarbâyjân en 1911 et en 1919, gouverneur du Fârs en 1913, et enfin Premier Ministre en 1927. Ces mémoires que M. H. intitule "Rapport sur l'Iran" peuvent être divisés en deux parties: 1) Une histoire chronologique des Qâjârs, sans nouveauté ni grand intérêt, empruntée aux ouvrages existants. 2) Des notes sur les événements auxquels M. H. a directement participé, et qui sont d'une importance capitale pour l'étude de l'histoire politique et sociale de l'Iran contemporain. Personnage contradictoire et controversé, héros de *Hâjji-Âqâ*, le roman satirique de Šâdeq

4.3. HISTOIRE DE L'IRAN MODERNE (à partir de 1905)

Ch. Adle, Ch. Bromberger, Ch.-H. de Fouchécour, F. Gaffary, B. Hourcade,
A. Karimi-Hakkak, R. Matthee, H. Nategh, H. Nakanishi, Y. Richard.

448. AFSHAR, Haleh. "The Army" in H. Afshar ed., *Iran. A Revolution in Turmoil*. Londres, MacMillan, 1985, pp. 175-198.

Sur le rôle important joué par l'armée, aussi bien dans l'émergence de nouveaux gouvernements (l'avènement de Réza Chah en 1921) que dans leur survie. L'armée apparaît comme le seul et vrai support des régimes en place — celui de Khomeyni compris.

H. A. donne un compte rendu sommaire des forces armées sous les Kajars, avant d'étudier le militarisme de Réza Chah, le coup d'Etat de 1953 contre Mossadegh, le rôle de la Savak (police secrète) de Mohammad Réza Chah, les liens étroits entre les USA et les forces armées iraniennes, et enfin le mode de financement et les divisions de cette armée "dirigée vers les ennemis de l'intérieur" (p. 188). En ce qui concerne le régime actuel, H. A. démontre que les religieux, tout en se référant à une autre "idéologie", continuent à utiliser "les installations" et les méthodes de la Savak, devenue Savama (p. 192), renforcée par les Pâsdârâns

KASAR



ABU'L-FATH MĪRZĀ, MO' AYYED-AL-DAWLA (d. 1330/1912), Qajar prince who held a number of governorships. His father was Soltān Morād Mīrzā Hosām-al-saltāna, who likewise occupied a succession of government posts. He was married to Afsar-al-dawla, daughter of Nāṣer-al-dīn Shah by his first marriage, and was thus brother-in-law of Kāmṛān Mīrzā Nā'eb-al-saltāna, who was for many years governor of Tehran. His first appointment was to the governorship of Yazd in 1287/1870, followed by that of Isfahan a few years later; he held both these posts on behalf of his father. In 1293/1876 Hosām-al-saltāna was appointed governor of Kermānshāh and Kurdistan, and he delegated the administration of Kurdistan to his son. Mo'ayyed-al-dawla was transferred from Kurdistan to Zanjān in 1299/1881, where he remained for four years until a further move took him to Gīlān. During his two years' governorship of Gīlān, he gave temporary refuge to the revolutionary Mīrzā Āqā Khan Kermānī before he fled Iran for exile in Istanbul (Nāẓem-al-eslām Kermānī, *Tārīk-e bīdārī-e Īrānīān: Moqaddema*, ed. 'A. S. Sīrjānī, Tehran, 1346 Š./1967, p. 13). He was sporadically reappointed to the governorship of Gīlān for the following five years, until in 1310/1893 he was definitely reassigned to Khorasan. According to Moḥammad Ḥasan Khan E'temād-al-saltāna (*Rūz-nāma-ye kāṭerāt*, ed. Ī. Afšār, 2nd ed., Tehran, 1350 Š./1971, p. 874), he had ten people put to death shortly after his arrival in Mašhad, and the period of his governorship appears to have been marked by recurrent riots and turbulence. Again according to E'temād-al-saltāna (*ibid.*, p. 951), he hoarded grain and imposed extortionate taxes, provoking starvation

£ Ir. I-c (s.3), s. 286-287, 1983
(LONDON)

Kaçarlar

... that he was preparing to wipe them out" (p. 127). This, the author claims, brought about a war that nobody wanted. Absent in this account is a recognition of the expansionary ambitions of Israeli leaders.

The author contends that Sadat was as dictatorial as Nasir, but the "less obtrusive character of his government" (p. 137) made his rule seem more democratic. The October war, *infatih*, peace with Israel, and the multiparty experiment are covered well; Sadat brought Egypt peace and some prosperity, but his regime showed "ominous parallels with that of Khedive Ismail" (p. 167). Under Mubarak more honest leadership presides over policy continuity.

Goldschmidt concludes that national identity has become the "ideological glue" that holds Egyptians together, although he acknowledges that there is still debate over the Western versus Arab-Islamic content of that identity which is troubling to regime legitimacy. The government's ability to solve economic problems will be the test of regime survival, but a political culture that "glorifies order, tranquility and forbearance" (p. 167) works to its advantage.

Raymond A. Hinnebusch, *The College of St. Catherine, St. Paul, Minnesota*

The Rise of Egyptian Communism, 1939-1970, by Selma Botman. Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1988. Contemporary Issues in the Middle East. xxii + 156 pages. Append. to p. 163. Notes to p. 173. Bibl. to p. 181. Index to p. 188. \$29.00.

Reviewed by Ellis Goldberg

Professor Botman put enormous effort and energy into the writing of this book; the number of members and former members of Egyptian communist organizations with whom she spoke is formidable. The book that has emerged is, unfortunately, rather unsatisfying, partly for reasons that have to do with the analytic perspective employed and partly for what appear to be some peculiar

decisions regarding the choices of who to interview.

Botman views the Communists as many view themselves and as many of their enemies have viewed them: largely through a framework that takes political voluntarism and political culture as its key. In this framework, Communists create—or fail to create—programs that appeal to the masses and move them into left organizations that challenge an existing social order. The task of Communists, in such a framework, is to create sets of ideas or programs that correctly identify key linkages between everyday experiences of workers and the structural features of the economy and that also have the emotional power to galvanize the hearers of the message.

Given such premises, it is not surprising that the author concludes that the Communists were relatively marginal in Egyptian politics because "they were never able to create a mass movement" (p. ix), "could not penetrate the countryside . . . were never able to transform their message . . . into concrete political activity" (p. 150), and have "not found a language in which to speak to the population of Egypt, nor the policies to attract more than a small number of committed activists" (p. 156). The movement's successes also reflect essentially cultural differences: "that the model was compelling to intellectuals reflected their access to modern and imported ideas and their desire to change the kind of society in which they lived" (p. 151).

An alternate way of viewing communist movements is through a more structural perspective in which people are attracted to movements for largely instrumental reasons. Botman does suggest the possibility that "the communist model was understandably not attractive to most Egyptians," but the narrative of the book is largely unleavened by a structural perspective. One consequent irony is that the author's sympathies with the Communists leads to a portrait of them as a peculiarly obtuse, narrow, stubborn, and willful group of people. Despite repeated arrests they never master a decent security system, ideological squabbles abound, and

personal as well as organizational rivalries are manifold.

Had Botman addressed these problems, which are endemic to all political movements, in a larger perspective—drawing either on theories of moral economy, rational action theory, or even the tradition-modernity dichotomy that lies quite near the surface of this book—significantly greater clarity would have been gained. If nothing else, the Communists would have been placed more fully in the social context of what was actually possible for them rather than what they desired. It is regrettable that the author did not draw on Joel Beinin and Zachary Lockman's work on the history of the Egyptian working class (although she cites their dissertations in the bibliography). It is also puzzling, given the very wide range of people whom Botman interviewed, that she did not speak either with Yusuf Darwish (whose daughter did provide her with access to his papers) or Ahmad Sadiq Saad. Both are alive, well, and actively engaged in trying to understand the same past events.

Ellis Goldberg, *Department of Political Science, University of Washington*

IRAN

Qajar Persia: Eleven Studies, by Ann K.S. Lambton. Austin: University of Texas Press, 1987. xviii + 329 pages. Index to p. 341. \$27.50.

Reviewed by Mangol Bayat

These eleven essays on Qajar Iran, collected for the first time in a single volume and reprinted as they appeared originally in journals and books, constitute the fruits of more than 30 years of scholarship by one of the best known contemporary historians of Iran. Professor Lambton's authoritative expertise is so established that no scholar in the field could fail to refer to some, if not most, of them, whether in agreement or disagreement. No student could avoid measuring his or her

work in progress against Lambton's academic standard and stylistic sobriety.

In these short individual studies, the author analyzes various aspects of Qajar society, politics, and economy. She describes the rise of religio-nationalist movements of protest against the country's tyrannical regime and Western encroachment in domestic affairs, beginning with the Tobacco Regie affair of 1890-92 and culminating in the Constitutional Revolution of 1905-06. In the process she fully develops her view of the role of the 'ulama in Qajar politics, one that remained uncontested until recently. This view has provided a basis for other scholarly works and was popularized in general textbooks. From her "Secret Societies and the Persian Revolution of 1905-06" published in 1957, continuing through her essays written in the 1960s and 1970s, and her "Social Change in Persia in the 19th Century" published in 1981, up to the introduction to this volume, she has consistently maintained this thesis.

With the adoption of Shi'ism as the official religion of the state in Safavid times, she argues, "the question which exercised the minds of the 'ulama was not the valid delegation of power to the government of the day but whether the ruler could be regarded as just or legitimate" (p. xiv). The author doubts that the rule of the Qajar shahs, with the possible exception of Fath 'Ali Shah, was ever legitimized. In contrast to the temporal power, the religious classes represented an element of stability in society. They were the only group that could act as "a restraint on the government" (p. 280). In general, the men of religion "were looked upon by the people as their protectors," (p. 103) and "for the fulfillment of their aspirations" (p. 281). They became the "natural leaders" of popular movements of protest against the despotic government and the intrusion of the West and Russia.

Lambton observes that some of the most important religious functionaries were appointed by, and thus were financially dependent upon, the political rulers. She even concedes that, although the government was conceived as illegitimate, obedience to it was normal, because it was a protection against

the governor was the *ex officio* commander from 1708 onwards. It contains abundant and interesting details, particularly on the fortresses guarding the route, and on the *cerde/jarda*, i.e. the relieving-force which met the Pilgrimage-caravan, and secured its return.

The first chapter, on the provincial governorship, is more difficult to assess. Regarding the first half of the eighteenth century as a time of relative recovery for the Ottoman Empire generally, the author interprets the vicissitudes of the governorship of Damascus in the light of this view. He sees (p. 13) 'two related patterns of change'. These are the ending of participation by the governors in imperial wars, and their ceasing to attain to the grand vezirate, on the one hand; and on the other, 'provincial centralization', i.e. the regular assumption by the governor of the command of the Pilgrimage, and of the direct administration of some of the *sancaks* into which the province was divided. This schematic presentation is not entirely convincing. Have we here, as the author asserts, evidence that 'the Ottomans reorganized the administrative structure of the province of Damascus', or evidence only of unplanned changes contingent on developments in Istanbul and the province itself? In his presentation, the author deliberately rejects the concept of Ottoman decline in this period, which was accepted by Rafeq and Shamir. He is certainly prudent in criticizing the unquestioned acceptance of this concept as 'a master cause of a multitude of events' (p. 6), but as far as Syria in his chosen period is concerned, one wonders whether he is not in some danger of invoking a new *deus ex machina* in 'the state', which appears as a supreme entity, deliberately and effectively controlling local developments (e.g. on pp. 17, 32, 46, 50). This is somewhat inconsistently linked with a more realistic view of governmental effectiveness on p. 4, where the author writes, '... the state could and did assert its authority in the provinces when it so chose. The central government's elastic response to conditions in the provinces depended to a great extent, but by no means exclusively, on the personality and vigor of the sultan and his grand vezir.' While, then, the book does not make out a compelling case for the presentation of governmental expedients as manifestations of state policy, it forms a useful contribution to the understanding of eighteenth-century Syria.

P. M. HOLT

SHAUL BAKHASH: *Iran: monarchy, bureaucracy and reform under the Qajars: 1858-1896*. (St. Antony's Middle East Monographs, No. 8.) [xii], 444 pp. London: Ithaca Press for the Middle East Centre, St. Antony's College, Oxford, 1978. £7.50.

In his introduction to this book A. H. Hourani rightly notes that the history of Iran in the nineteenth century has attracted less

attention from scholars than have the lands of the Ottoman Empire. It is therefore pleasing to be able to describe this work as a useful addition to the small number of monographs on the Qājār period.

This study, which was an Oxford D.Phil. thesis, covers the last four decades of the rule of Nāṣir al-Dīn Shah and it examines four aspects of administrative reform during that time. It begins with an analysis of why, by 1858, the question of administrative reform had begun to exercise the minds of some prominent Persians, and it proceeds to investigate their writings with a view to tracing the origin and nature of their proposals. The book then discusses the various measures of reform which were actually introduced and it concludes with an explanation of why those attempts were so singularly lacking in success. It is no condemnation of this book to say that its strength lies in its narrative nature. When so much of Qājār history remains obscure, a clear and detailed description of events together with a well-ordered presentation of evidence, is greatly to be welcomed.

The author has made use of both Persian and European archives for he had access, albeit limited, to the papers of the Ministry of Foreign Affairs in Tehran. Alas, he was not allowed to see correspondence addressed to Nāṣir al-Dīn Shah nor was he given adequate access to that King's diaries. The discussion of the important role of Malkam Khān draws upon correspondence to that man which is preserved in the Bibliothèque Nationale in Paris. The author has also made interesting use of Malkam Khān's newspaper, *Qānūn*, which was published in London, and he has tackled the obscure question of how widely that newspaper circulated in Persia. In terms of British sources, it is good to see that the value of the Legation and Consular archives (Foreign Office series 248) is at last being recognized.

This book shows how small was the number of those who sought administrative reform in Qājār Persia and it also demonstrates how limited were their aims. Nevertheless, the intense and understandable fear of the Shah about any change which might reduce his power, and the very great degree of mutual suspicion and rivalry between ambitious—and sometimes unscrupulous—courtiers and officials, together with their reluctance to try new methods, combined to frustrate many, but not quite all, the reforms. Dr. Bakhsh makes only two references to the Cossack Brigade, yet its creation in 1878 showed that change was possible and the author might have reinforced his argument had he indicated that one of the reasons for the success of that reform was that it strengthened the power of the Shah in an obvious and highly effective manner.

In ch. v the author places considerable emphasis on the deterioration in internal conditions which occurred after 1890 and he properly ascribes much of the responsibility for this to the Shah himself. It cannot be disputed that Persia's situation was unenviable; for insecurity was widespread, oppression was rife and central control was waning; yet these were far from being new aspects in

آقا بزرگ، (مسجد و مدرسه)، مسجد و مدرسه‌ای بزرگ و باشکوه در کاشان، منسوب به ملامهدی نراقی ملقب به آقابزرگ که به هزینه مردی نیکوکار به نام حاج محمدتقی خانبان و بسرش در نیمه سده ۱۳ ق / ۱۹ م، مقارن با پادشاهی محمد شاه قاجار (د ۱۲۶۴ ق / ۱۸۴۸ م) ساخته شده است. این مسجد و مدرسه در محدوده تاریخی و بافت کهن شهر، مجاور بقعه خواجه تاج‌الدین و در محله‌ای به همین نام بنا گردیده و در خیابان آقابزرگ، منشعب از خیابان فاضل نراقی واقع است و از نظر استواری هنوز وضع مطلوبی دارد.

پیشینه تاریخی: ساختمان این بنا در روزگار پادشاهی محمدشاه قاجار آغاز گردید و در سالهای نخستین سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ ق / ۱۸۴۸ - ۱۸۹۵ م)، به پایان رسید.

کتیبه‌هایی مورخ ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۸ ق / ۱۸۴۷، ۱۸۴۸، ۱۸۵۲ م، به ترتیب در صفت شیبستان، داخل شیبستان، زیر گنبد نیز بر زارۀ محراب و سردر ورودی مسجد، این سخن را تأیید می‌کند (مشکوئی، ۲۶۸ - ۲۶۹). به نظر می‌رسد که این مجموعه بنا بر روی آثار به جای مانده پس از زلزله ۱۱۹۲ ق / ۱۷۷۸ م یا دوره‌های گذشته ساخته شده باشد، به خصوص شیبستان ۴۰ ستون شمالی مسجد که احتمالاً پیش از احداث گنبدخانه بر روی بقایای خانقاه، مسجد، مقبره و مدرسه خواجه تاج‌الدین (متعلق به اواسط سده ۹ ق / ۱۵ م) ساخته

Darstellung der Bauplan-Veränderungen
S. 452-55, Taheri (1989)

Kaasorler

بین برد به جای آنها درهای فلزی کار گذاشته شد، ولی سازمان ملی حفاظت آثار باستانی در سالهای اخیر این درهای فلزی را به همبسته‌هایی چوبی با درهای ارسی تبدیل کرده است. در و پنجره‌های مشبک و بالارو حجرات مدرسه تحتانی نیز به همین ترتیب از بین رفته بود که آنها نیز در سالهای اخیر به صورت نخستین خود بازگردانیده شده است. جز اینها و برخی دگرگونیهای اندک دیگر در بعضی قسمتهای مجموعه، بنا دست‌نخورده و تقریباً سالم به جای مانده است.

مشخصات: مسجد و مدرسه آقابزرگ مجموعه نفیسی است از عناصر معماری و تزئیناتی، و ترکیبی از این حجمها و اندامهای متناسب به هم تنیده، شامل: سردر و هشتی ورودی، صحن مرکزی، مقصوره و شیبستانها.

۱. سردر و هشتی ورودی: این قسمت از بنا که از طریق جبهه شمالی به خارج راه می‌یابد مشتمل است بر سردر ورودی، در چوبی کنده‌کاری شده نفیس، و سکوهای سنگی دو طرف. در ۳ ضلع سردر ورودی و درست در ارتفاع بالای در چوبی کتیبه‌ای کاشی با قصیده‌ای از حسرت (نام سراینده آن) نصب شده. بالای این کتیبه قطعه سنگی از مرمر حجاری شده حاوی فرمانی از محمدشاه در معاف داشتن قصابان و دبآغان از تکالیف دیوانی و در زیر کتیبه شعر، تزئیناتی است از کاشیهای خشتی هفت رنگ که بدنه دیوار را تا کف سکوها پوشانده است. پس از در ورودی، محوطه نسبتاً وسیع هشتی قرار دارد که دارای سقف کاربندی با تزئینات نقاشی آبرنگ در بدنه‌هاست. از هر دو سوی این هشتی ۲ رشته راهرو وسیع و عریض با

Milim
Orkan Entuziun

طاق نماهایی عمیق در هر ۲ طرف و با شیب ملایم، به صحن مرکزی و سایر قسمتها منتهی می‌شود، در وسط هر راهرو یک قسمت سرگشاده به صورت حیاط تعبیه گردیده است. مقابل در ورودی و پس از هشتی محوطه‌ای باز به صورت مهتابی احداث شده که در واقع پشت بام شیبستان چهل‌ستون شمالی است. همچنین هشتی ورودی، به انبار اتاق خادم و نگهبان راه دارد و نیز ۲ رشته پلکان، آن را به شیبستان قدیمی تحتانی و محل وضوخانه و حیاط ارتباط می‌دهد.

۲. صحن مرکزی: این صحن در ۲ طبقه و مشتمل بر ۲ حیاط فوقانی و تحتانی (گودال باغچه) است. صحن فوقانی (بام مدرس و حجره‌ها) مهتابی مانند است که از شرق و غرب با ۲ دیوار مرکب از جرز و طاق نما محصور شده و از شمال به مهتابی (بام چهل‌ستون) می‌پیوندد و از جنوب به ایوان مسجد راه می‌یابد. گودال باغچه از شرق و غرب به ۱۰ حجره، و از جنوب به ۲ حجره (در دو سوی) و یک مدرس (در وسط) و چند اتاق و انبار در ۲ کنج جنوب غربی و شرقی، و از شمال به شیبستان شمالی و سرداب زیر آن منتهی می‌گردد. حیاط مرکزی به شکل مربع مستطیل و تقریباً در جهت شمالی - جنوبی ساخته شده و کف آن با آجر، به شکل هره، فرش گردیده، با حوضی در وسط به شکل کثیر الاضلاع و ۴ باغچه در ۴ طرف آن با درختان انار و انجیر و چاه آب و فاضلاب. حجره‌های مدرسه به اندازه یک پله بلندتر از سطح حیاط تحتانی (گودال باغچه) ساخته شده است. ۱۲ حجره آن از طریق ۶ راهرو جنبی به حیاط راه می‌یابند و هر کدام دارای یک پستو و یک بخاری است. ضلع روبه حیاط حجره‌ها، اسپری با شبکه‌های آجری دارد. این اسپرها از دو سوی در قابی مستطیل شکل محصور گردیده و پنجره‌ای مشبک در وسط آنها تعبیه شده است. ۴ پلکان سنگی در ۴ کنج حیاط این قسمت را با بام حجره‌ها یعنی حیاط فوقانی که هم سطح گنبد خانه است ارتباط می‌دهد و یک رشته پلکان دیگر در میانه ضلع شمالی به سرداب ارتباط دارد. این سرداب به وسیله هواکشهایی افقی و عمودی به ۲ بادگیر در ۲ قسمت شیبستان شمالی راه می‌یابد و شیبستان بدین سان تهویه و تبرید می‌شود. در پاره‌ای از اوقات اختلاف درجه حرارت سرداب با حیاط فوقانی به ۲۰ تا ۲۵ درجه سانتیگراد می‌رسد.

۳. مقصوره یا گنبدخانه: گنبدخانه بر روی پایه عظیم، پیرامون یک هشت ضلعی، بنا گردیده و گنبدی ۲ پوش با دهانه داخلی ۱۰/۲۰ متر آن را پوشانده است. گرداگرد این گنبدخانه رواقهایی به هم پیوسته با پوششی به شکل طاق و تویزه و عرقچین ایجاد شده است. طرح زیربنای این قسمت از مسجد (شامل گنبدخانه و رواقهای اطراف و ایوان اصلی) مستطیلی نزدیک به مربع با ابعاد حدود ۲۸×۳۰ متر است. گنبد به صورت ۲ پوسته جدا از هم ساخته شده، ارتفاع داخلی گنبد (کف تا زیر سقف) حدود ۲۱ متر و ارتفاع خارجی از کف مقصوره تا نوک گنبد خارجی حدود ۲۶/۵ متر است. در ارتفاع حدود ۶ متری از کف مقصوره در گاههایی بر بالای ورودی‌های هشت‌گانه

crown prince ‘Abbās Mīrzā (q.v.), in 1252/1836 when he was appointed governor-general of Fārs; Fīrūz Mīrzā Noṣrat-al-Dawla, the 16th son of the crown prince ‘Abbās Mīrzā, in 1293/1876 when he was appointed as governor-general of the central province; Maḥmūd Khan Nāṣer-al-Molk, the khan of the Qaragūzlū tribe of Hamadān, in 1303/1886 when he was appointed governor-general of Khorasan; Solṭān ‘Abd-al-Ḥamīd Mīrzā Nāṣer-al-Dawla, the first son of Fīrūz Mīrzā Noṣrat-al-Dawla, in 1306/1888, two years after he inherited the governorship of Kermān and Baluchistan; and finally the title was bestowed upon ‘Abd-al-Ḥosayn Mīrzā, the second son of Noṣrat-al-Dawla, in 1309/1892 when his brother Nāṣer-al-Dawla died.

(AHMAD ASHRAF)

FARMĀNFARMĀ, ‘ABD-AL-ḤOSAYN MĪRZĀ (b. Tehran, 1274/1858; d. Tehran, 1318 Š./1939), Qajar prince-governor, military commander, skillful politician, head of various ministries, and prime minister. He was the second son of the prince-governor Fīrūz Mīrzā Noṣrat-al-Dawla Farmānfarmā (q.v.), himself the sixteenth son of the crown prince ‘Abbās Mīrzā by a Qajar princess (Homā Kānom, a granddaughter of Fath-‘Alī Shah). After receiving a traditional education at home, ‘Abd-al-Ḥosayn Mīrzā “was educated as an officer and received a fair military training in the Austrian Corps which he joined in 1880” (Churchill, p. 23). After the death of his father in 1303/1885, ‘Abd-al-Ḥosayn Mīrzā assumed his father’s former title of Noṣrat-al-Dawla. In 1891, as commander of the Azerbaijan troops, he received the title Sālār(-e) Laškar, and in 1892 he received the title Farmānfarmā upon his elder brother’s death. In 1303/1885 he married ‘Ezzat-al-Dawla, daughter of the crown prince Moẓaffar-al-Dīn Mīrzā. She bore him six sons, four of whom reached maturity, including Fīrūz Mīrzā Noṣrat-al-Dawla (q.v.). He later contracted marriages with seven other women. He had a total of thirty-six children (twenty-four sons and twelve daughters, of whom thirty-two survived him (Bāmdād, *Rejāl* II, pp. 247-50, III, pp. 110-14; Farman Farmaian, pp. x-xi, 8, 38; Moṣaddeq, p. 86).

‘Abd-al-Ḥosayn Mīrzā’s political career may be divided into three phases: first, the incipient period (1303-13/1885-96), when he assumed several provincial positions under the crown prince Moẓaffar-al-Dīn Mīrzā; second, the period of political fortune and prosperity, from the accession of Moẓaffar-al-Dīn Shah in 1313/1896 to the coup of 1299/1921; and third, the period of political demise and relative hardship from 1921 until his death in 1939.

First phase (1885-96). ‘Abd-al-Ḥosayn Mīrzā began his political and administrative career in 1885 when he married the crown prince Moẓaffar-al-Dīn Mīrzā’s daughter and was appointed as his treasurer in Tabrīz. He was also supported in the harem of the crown prince by his sister Ḥaẓrat-e ‘Olyā, Moẓaffar-al-Dīn Mīrzā’s favorite wife. In 1309/1891 ‘Abd-al-Ḥosayn Mīrzā was appointed as commander of the troops of

Azerbaijan. In the same year, his elder brother Solṭān ‘Abd-al-Ḥamīd Mīrzā Nāṣer-al-Dawla Farmānfarmā died, and ‘Abd-al-Ḥosayn Mīrzā inherited his commission as the governor (*wālī*) of Kermān (Wazīrī Kermānī, pp. 412-14; Bāmdād, *Rejāl* II, pp. 248-50; Churchill, p. 23).

Farmānfarmā’s relations with the British started during his tenure as governor-general in Kermān (1309-11/1891-93 and 1312-14/1894-96). The British Consul in Kermān, Percy M. Sykes (later Sir Percy Sykes) bragged of an exceptionally warm and friendly relationship with Farmānfarmā. Sykes also reported that through Farmānfarmā and his influence a number of outstanding Anglo-Persian legal disputes as well as the demarcation of the Persian-Baluch frontier with British India were speedily and satisfactorily settled (Public Record Office, FO 65/1539, Sykes to Durand, 20 November 1896). By the time he left Kermān to join Moẓaffar-al-Dīn Shah’s court in Tehran, the British considered Farmānfarmā one of their “two best friends in Persia” (Public Record Office, FO 65/1529, Picot’s Persian News Diary, 23 November 1896).

Second phase (1896-1925). Farmānfarmā’s road to political power and fortune began in 1313/1896 when his second cousin, father-in-law, and brother-in-law, the sickly forty-three year old Moẓaffar-al-Dīn Mīrzā was crowned shah of Persia (1313-24/1896-1907). Leading the entourage of the new shah from Tabrīz (the so-called Tabrīzī faction), Farmānfarmā emerged as a

PLATE I

17 OCAK 2001



Autographed photograph of ‘Abd-al-Ḥosayn Mīrzā Farmānfarmā. Courtesy of H. Farmayan.

as commander-in-chief by Allāhverdī Khan, a *golām*, as well as the fact that after his death Gilān and Māzandarān were turned into crown domain (*kāšša*) are emblematic of the momentous changes taking place in the Safavid administration at the time, including the rise of the *golāms* at the expense of the traditional *qezelbāš* leaders.

Bibliography (for cited works not given in detail, see "Short References"): Maḥmūd b. Hedāyat-Allāh Afūšta'ī Naṭanzī, *Noqāwat al-ātār fī dekr al-aqyār*, ed. E. Ešrāqī, Tehran, 1350 Š./1971; 2nd ed., 1373 Š./1994. Mollā Shaikh 'Alī Gilānī, *Tārīk-e Māzandarān*, ed. M. Sotūda, Tehran, 1352 Š./1973. L.-L. Bellan, *Chah 'Abbas I: Sa vie, son histoire*, Paris, 1932. P. P. Bushev, *Istoriya posol'stv i diplomaticheskikh otnoshenii ruskogo i iranskogo gosudarstv v 1586-1612, gg.* (History of embassies and diplomatic relations between the Russian and Persian states from 1586 to 1612), Moscow, 1976. Don Juan of Persia, *Relaciones de Don Ivan de Persia dirigidas a la Magestad Catholica de Don Philippe III, Rey de las Españas*, tr. G. Le Strange as *Don Juan of Persia: A Shi'ah Catholic*, London, 1926. N. Falsafī, *Zendagāni-e Šāh 'Abbās-e awal*, 5 vols., 4th ed. Tehran, 1369 Š./1990. Mollā 'Abd-al-Fattāh Fūmanī Gilānī, *Tārīk-e Gilān dar waqāye'-e sālhā-ye 923-1038 hejri-e qamarī*, ed. M. Sotūda, Tehran, 1349 Š./1970, pp. 604-12. Mollā Jalāl-al-Dīn Monajjem, *Tārīk-e 'abbāsī yā rūz-nāma-ye Mollā Jalāl*, Tehran, ed. S. Waḥidnīā, 1366 Š./1987. Mīrzā Beg b. Ḥasan Hosaynī Jonābādī, *Rawzat al-Šafawīya*, MS London, British Library, Or 3388. Khan Aḥmad Gilānī, *Nāmāhā-ye Kān Aḥmad Kān Gilānī nīma-ye dovvom-e sada-ye dahom-e hejri*, ed. F. Nūrzād, Tehran, 1373 Š./1994. Mīr Teymūr Mar'ašī, *Tārīk-e kānādān-e Mar'ašī*, ed. M. Sotūda, Tehran, 1366 Š./1987. J. Reid, "The Qāramānlu: The Growth and Development of a Lesser Tribal Elite in Sixteenth and Seventeenth Century Persia," *Studia Iranica* 9/2, 1980, pp. 195-209. Qāzī Aḥmad Qomī, *Qolāsāt al-tawārīk*, ed. E. Ešrāqī, 2 vols., Tehran, 1363 Š./1984. A. Sherley, *Sir Anthony Sherley His Revelation of his Travels into Persia*, London, 1613, facs. repr. 1972. A. Welch, *Artists for the Shah: Late Sixteenth Century Paintings at the Imperial Center of Iran*, New Haven, 1976.

(RUDI MATTHEE)

FARHĀD MĪRZĀ MO'TAMAD-AL-DAWLA (b. 1233/1818, Tabrīz; d. 1305/1888, Tehran), Qajar prince-governor, author, and bibliophile. He was the fifteenth son of 'Abbās Mīrzā (q.v.), younger brother of Moḥammad Shah, uncle of Nāšer-al-Dīn Shah, and a learned and influential Qajar prince known for his firm governorship over several provinces of Persia. He spent some of his adolescence in Tabrīz, where he was instructed not only in traditional Persian and Islamic subjects but also in the English language, geography, and astronomy, some of which were taught by British subjects in the service of

'Abbās Mīrzā (q.v.) at the time. In 1250/1835, at the age of only seventeen, he was assigned to attend to the affairs of Lorestān and Kūzestān by his brother Bahrām Mīrzā, who himself had recently been put in charge of that area by the newly crowned Moḥammad Shah (E'temād-al-Saltana, *Montaḏam-e nāserī*, ed. Rezwānī, III, p. 1631; Bāmdād, *Rejāl* I, p. 183). Farhād Mīrzā's stay in the south of Persia lasted about two years (Madāyehnegār Tafrešī, p. 53) but was successful enough (Watson, p. 287, cites the aid of the young Lieutenant Henry Rawlinson in reinstating order in the area) to make Moḥammad Shah summon him to Tehran to be in charge of the capital during his absence on two critical occasions: in Rabī' II 1253/July-August 1837, when he was setting off to capture Herat, and in Šawwāl 1255/December 1839-January 1840, when he marched to Isfahan to settle with the powerful cleric, Sayyed Moḥammad-Bāqer Šaftī, who had renewed his perennial opposition to the state, promoting unrest and rebellion against the local government. Moḥammad Shah and his grand vizier, Hājj Mīrzā Āqāsī (q.v.), ultimately returned to the capital sixteen months later and observed, to the former's delight, that Farhād Mīrzā had ably managed to maintain peace and order in the capital (Divānbeygī, II, p. 1349).

Hājj Mīrzā Āqāsī did not have the close relationship with Farhād Mīrzā that he did with Moḥammad Shah or Fereydūn Mīrzā Farmānfarma (q.v.), Farhād Mīrzā's older brother, both of whom he had personally tutored earlier in his court career. The affection that Moḥammad Shah expressed for Farhād Mīrzā must to some extent have disturbed the manipulating vizier, who was trying hard to have some measure of control over the shah's



Farhād Mīrzā Mo'tamad-al-Dawla. After *Hedāyat al-sabil*, frontispiece.

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، تهران، ۱۳۷۳.

۱۰۹ ابوالفتح میرزا

و بیشتر نواحی ایران بود و تلاشهای نظام السلطنه حسین قلی خان مافی که پس از مرگ ناظم الملک به پیشکاری ابوالفتح میرزا منصوب شده بود، در بهبود زندگی قحط زدگان به جایی نرسید (نظام السلطنه، ۴۹/۱ - ۵۳). سرانجام در ۱۲۹۰ ق نظام السلطنه از مقام خود استعفا کرد (همو، ۵۹/۱ - ۶۲) و سال بعد نیز به عزل ابوالفتح میرزا فرمان دادند و هنگامی که مسعود میرزا ظل السلطان به جای او به حکومت اصفهان فرستاده شد، شهر همچنان ویران بود و هزاران تن از مردم تلف شده بودند (ظل السلطان، ۲۱۰، ۲۳۲). حسام السلطنه که از ۱۲۹۳ - ۱۲۹۸ ق، حکومت کرمانشاهان و کردستان را بر عهده داشت (سنندجی، ۳۵۱ - ۳۶۰)، در ۱۲۹۴ ق ابوالفتح میرزا را به حکومت کردستان برگماشت (وقایع نگار، ۲۳۸). به گزارش اعتماد السلطنه، در ۱۲۹۷ ق شیخ عبدالله یاغی کُرد در ساوجبلاغ مگری (مهاباد) و ارومیه سر به شورش برداشت، ابوالفتح میرزا کردستان را در برابر این شورش حفظ کرد. از این رو پس از سرکوب شیخ عبیدالله، او نشان سرتیپی اول و لقب مؤیدالدوله گرفت (تاریخ، ۲۰۱/۳، ۲۰۲۲).

در ۱۲۹۸ ق حسام السلطنه از مقام خود عزل شد، اما ابوالفتح میرزا تا اواخر این سال همچنان در حکومت کردستان باقی ماند (سنندجی، ۳۶۰ - ۳۷۰). او در ربیع الآخر ۱۲۹۹ به حکومت خسنه منصوب شد (اعتماد السلطنه، همان، ۱۲۰/۲)، ولی دو سال بعد که زمینهای خالصه قزوین و خسنه را به دیگری واگذار کردند، وی از مقام خود کناره گرفت (نظام السلطنه، ۳۵۸/۲ - ۳۵۹). در ۱۳۰۲ ق حکومت گیلان که در حوزه حکمرانی کامران میرزا بود، به ابوالفتح میرزا واگذار شد. گفته اند مداخله فرآشان و افراد بدنام در اداره امور ولایت، موجبات ناخشنودی مردم را فراهم آورد (نک: فخرایی، ۲۶ - ۲۷).

فرمانی از ابوالفتح میرزا در تاریخ ۲۷ شعبان ۱۳۰۴ در دست است که به مردم ضیابر (مرکز روحانی محال گسکرات) دستور می دهد تا در احکام شرع از سید صالح مجتهد ضیابری پیروی کنند (گلشنی، ۷۱۹ - ۷۲۱). در جمادی الآخر ۱۳۰۵ هنگامی که ناصرالدین شاه تمام قلمرو حکومت ظل السلطان و کامران میرزا نایب السلطنه را از آنان گرفت، ابوالفتح میرزا نیز از حکومت گیلان عزل شد و به جای وی برادرش حسام السلطنه ابوالنصر میرزا منصوب گردید (اعتماد السلطنه، روزنامه، ۶۱۹ - ۶۲۰؛ بامداد، ۵۲/۱). اما ابوالفتح میرزا دوباره در ۱۳۰۸ ق، منصب حکمرانی گیلان یافت. در تابستان ۱۳۰۹ ق/ ۱۸۹۲ م به دنبال وبای هولناکی که در اکثر نقاط ایران شیوع پیدا کرده بود، ابوالفتح میرزا مردم گیلان را به حال خود گذاشت و به بیلاق رحمت آباد رفت و در غیاب او، میرزا علی خان وزیر به تنهایی دو ماه در گیلان حکومت کرد. لیاقت و کاردانی این وزیر در رفع تشویش و نگرانی مردم موجب شد تا دوره دوم حکومت ابوالفتح میرزا در گیلان با مشکلات کمتری روبه رو شود (راینو، ۵۵۷ - ۵۵۸).

او در رجب ۱۳۱۰ از گیلان به خراسان رفت و به جای فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی، به حکومت نشست و از ۱۳۱۱ تا

مأخذ: ابوالفتح گیلانی، رقعات، به کوشش محمد بشیر حسین، لاهور، ۱۹۶۸؛ ابوالفضل غلامی، آئین اکبری، لکهنو، ۱۸۹۳ م؛ همو، اکبرنامه، به کوشش عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۸۶ م؛ بدائونی، عبدالقادر بن ملوک شاه، منتخب التواریخ، به کوشش ویلیام ناسولیس و مولوی احمد علی، کلکته، ۱۸۲۹ م؛ بشیر حسین، محمد، مقدمه بر رقعات (نک: هم، ابوالفتح گیلانی)؛ بیات، بازدید، تذکره همايون و اکبر، به کوشش محمد حسین هدایت، کلکته، ۱۳۶۰ ق/ ۱۹۴۱ م؛ تسیجی، محمدحسین، فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی، اسلام آباد، ۱۳۹۷ ق/ ۱۹۷۷ م؛ جهانگیر گورکانی، محمد، جهانگیرنامه، به کوشش محمد هاشم، تهران، ۱۳۵۹ ش؛ حسین، مرتضی، مطلع انوار، کراچی، ۱۴۰۰ ق؛ دانش پزوه، محمدتقی، فهرست نسخه های خطی کتابخانه خصوصی دکتر اصغر مهدوی، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخه های خطی، تهران، ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ ش، شم ۲؛ شاه نوازخان، مآثر الامرا، به کوشش عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۸۸ م؛ شبلی نعمانی، محمد، شعر العجم، ترجمه محمدتقی فخر داعی، تهران، ۱۳۳۴ ش؛ صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۶۳ - ۱۳۷۰ ش؛ عرفی شیرازی، کلیات اشعار، به کوشش جواهری، تهران، کتابخانه سنائی؛ فرشته، محمدقاسم بن غلامعلی، تاریخ، لکهنو، ج سنگی؛ فروجی، علی، «بزرگان گیلانی دربار سلاطین مغولی هندوستان»، گیلان نامه، به کوشش م. پ. جکتاجی، تهران، ۱۳۶۹ ش؛ فومنی گیلانی، عبدالفتاح، تاریخ گیلان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۹ ش؛ فیضی، دیوان، به کوشش ای. دی. ارشد، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، به کوشش احسان اشراقی، تهران، ۱۳۵۹ ش؛ کامگار حسینی، مآثر جهانگیری، به کوشش عدرا علوی، علیگر، ۱۹۷۸ م؛ لودی، شیرعلی خان، تذکره مرآة الخیال، یعنی، ج سنگی؛ مرکزی، میکروفیلما، منزوی، خطی مشترک؛ نهاوندی، عبدالباقی، مآثر رحیمی، به کوشش محمد هدایت حسین، کلکته، ۱۹۳۱ م؛ واسطی، نیز، تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، راولپنڈی، ۱۳۵۳ ش؛ نیز:

Elgood, Cyril, *Safavid Medical Practice*, London, 1970; Nasr, Hossein, *Islamic Science*, London, 1976; Rieu, Charles, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, London, 1966; Rizvi, Athar Abbas and V. J. A. Flynn, *Fathpur-Sikri*, Bombay, 1975; Storey, C. A., *Persian Literature*, London, 1971.

یونس کرمانی

ابوالفتح محمود بن حسین، نک: کشاجم.

ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله (د ۱۳۳۰ ق/ ۱۹۱۲ م)، از شاهزادگان قاجار که سالها بر ولایاتی چون خراسان، فارس، اصفهان و گیلان حکومت کرد. او پسر بزرگ سلطان مراد میرزا حسام السلطنه، عموی ناصرالدین شاه بود (نک: اعتماد السلطنه، روزنامه، ۲۴۳). حسام السلطنه به سبب سرکوب فتنه سالار در خراسان (۱۲۶۶ ق/ ۱۸۵۰ م) و فتح هرات (۱۲۷۳ ق/ ۱۸۵۷ م)، در امارت و ولایت به حسن تدبیر شهرت یافته بود (همو، «المآثر»، ۶۱/۱، ۶۹ - ۷۰).

ابوالفتح میرزا در ۱۲۸۶ ق با افسرالدوله، دختر ناصرالدین شاه، ازدواج کرد و نیز در همان سال کامران میرزا نایب السلطنه، پسر شاه، خواهر او را به زنی گرفت (نظام السلطنه، ۴۵/۱)، بدین سان اعتبار و نفوذ ابوالفتح میرزا در دستگاه سلطنت و دولت فزونی یافت، چنانکه وی نخست در ۱۲۸۷ ق، به نیابت از سوی پدر و با پیشکاری میرزا محمد حسین استرآبادی (ناظم الملک)، حاکم یزد شد (همانجا؛ بامداد، ۵۱/۱) و سال بعد، پدرش حکومت اصفهان را که در قلمرو حکمرانی او بود، با پرداخت ۲۰۰۰۰ تومان پیشکش به ناصرالدین شاه، برای ابوالفتح میرزا گرفت (نظام السلطنه، ۴۸/۱؛ بامداد، همانجا).

حکومت ابوالفتح میرزا در اصفهان مقارن با قحط فراگیر در این شهر

"KASHAN AIR" mansabehzade

The first mission of Mīrzā Abu'l-Ḥasan, to the court of George III. earned him the title of İlcī (envoy). Napoleon's plans for marching to India made Iran suddenly the pivot of the great powers' interest in the Orient. Napoleon had signed a treaty of friendship with Iran at Finkenstein in 1807, and Fath-'Alī Shah hoped to recover Georgia from the Russians with his help. But the same year Napoleon made peace with the Russians at Tilsit, and Fath-'Alī Shah turned to the British.

Mīrzā Abu'l-Ḥasan, traveling with Sir Harford Jones Brydges (the returning British ambassador) and James Morier, who was at this time secretary to the mission, left Tehran on 7 May 1809, reaching Plymouth November 25. Mīrzā Abu'l-Ḥasan kept a detailed diary of the trip entitled *Ḥayrat-nāma-ye sofārā*. Morier, who later based some incidents of his *Adventures of Hajji Baba of Ispahan* (London, 1824) on the events of this journey, gave a detailed and often satirical account of the mission in *A Journey Through Persia, Armenia and Asia Minor to Constantinople, in the years 1808 and 1809* (London, 1812). Another account is given by Brydges in *An Account of His Majesty's Mission to the Court of Persia, in the years 1807-1811* (London, 1834, 2 vols.). In London the famous orientalist Sir Gore Ouseley (q.v.) was appointed the mehmandar (or host) of Mīrzā Abu'l-Ḥasan, and between them a long friendship developed. Mīrzā Abu'l-Ḥasan's mission was to secure the help of England in making Russia return the occupied Iranian territories in the Caucasus, but according to a letter written by Mīrzā Abu'l-Ḥasan and addressed to Marquess Wellesley (British Foreign Office 60/4, January-December, 1810), none of the objectives of the Iranians was attained. Accompanied by Sir Gore Ouseley (the new envoy to Iran), his family, his brother Sir William Ouseley, and James Morier, Mīrzā Abu'l-Ḥasan departed from Portsmouth for Iran on 16 July 1810. A severe storm drove their ship to South America, and they eventually arrived at Būšehr on 1 March 1811. Mīrzā Abu'l-Ḥasan and his suite of eight servants probably were the first Iranians to visit South America. The account of this part of the mission is contained in Morier's *A Second Journey Through Persia... to Constantinople, 1810-1816* (London, 1818), Sir William Ouseley's *Travels in Various Countries of the East, More Particularly Persia...* (London, 1819, 3 vols.), and William Price's *Journal of the British Embassy to Persia...* (London, 1832, 2 vols. in 1).

In England Mīrzā Abu'l-Ḥasan began to learn English and became able to converse in it. His progress is shown by two letters written to an anonymous English lord which were published in *The Morning Star* of 29 May 1810. The letters give an interesting insight into the mind of Mīrzā Abu'l-Ḥasan and his ideas on English society. In the London of 1810, Mīrzā Abu'l-Ḥasan caused quite a sensation. According to Charles Lamb, who devoted an essay to him, the Mīrzā was "the principal thing talked of" for some time (*Collected Works*, London, 1876, II, p. 241, letter CIV). "There

ABU'L-ḤASAN KHAN İLCİ, MİRZĀ, Persian diplomat, b. 1190/1776 in Šīrāz. He was the second son of Mīrzā Moḥammad-'Alī, the brother-in-law of Ḥājjī Ebrāhīm Khan E'temād-al-dawla (q.v.), the prime minister of the Qajars Āgā Moḥammad Khan and Fath-'Alī Shah; he married Ḥājjī Ebrāhīm's daughter. In 1215/1800, when Ḥājjī Ebrāhīm fell out of favor and was imprisoned, all his relatives either fled or were put to death or blinded. Mīrzā Abu'l-Ḥasan, then the governor of Šūstar, was exiled to Šīrāz. Fearing for his life, he fled to Bašra and then made the pilgrimage to Mecca. He returned to Bašra and from there set off for India, where he eventually joined the court of the Neẓām in Hyderabad. In 1223/1800, he received a royal pardon and returned to Iran. With the help of Ḥājjī Moḥammad-Ḥosayn Khan Amīn-al-dawla, the influential relative of his wife, the Mīrzā entered the court of Fath-'Alī Shah and accumulated considerable wealth.

İr. İc (s.B), s. 308-310, 1983
(LONDON)

Moh - Ebu'l-Hasan Han a 70 ksa

X Kocanlar'a

AMIN-AL-DAWLA, MİRZĀ ʿALĪ KHAN (1260-1322/1844-1904), high ranking official in the service of the Qajar king Nāṣer-al-dīn Shah (r. 1264-1313/1848-5) and grand vizier under Mozaffar-al-dīn Shah (r. 1313-24/1896-1907). His father, Mīrzā Moḥammad Khan Majd-al-molk Sinakī Lavāsānī, was a prominent court official. At the age of fourteen Mīrzā ʿAlī Khan became a secretary in the Ministry of Foreign Affairs (Eʿtemād-al-saltāna, *Merʿāt al-boldān-e Nāserī*, Tehran, 1294-97/1877-80, II, p. 239). Twelve years later he was appointed Nāṣer-al-dīn Shah's private secretary (*nonš-e hožūr*). In 1291/1874, he was named minister to the shah for private correspondence (*wazīr-e rasāʾ el-kāšā*; Mīrzā ʿAlī Khan Amīn-al-dawla, *Kāterāt-e siāsī*, ed. H. F. Farmāyān, Tehran, 2nd ed., 1356 Š./1977, p. 42) and gained the new title Amīn-al-molk; in the same year he was also given the office of the chairman (*modīr*) to the reorganized consultative assembly (*dār al-šūrā*), now called the independent council of ministers (*maǰles-e wozarā-ye moǰtār*). By royal decree, he was awarded the profitable contracts of managing both the mint and the postal system (*Kāterāt-e siāsī*, p. 51). In 1295/1878 he arranged Nāṣer-al-dīn Shah's second journey to Europe. When the shah after his return decided to introduce certain changes into the monetary system which involved the debasement of coins, Amīn-al-molk refused to concur and the impatient shah gave the operation of the mint to Āqā Ebrāhīm Khan Amīn-al-soltān (q.v.). The shah continued to have confidence in him and in 1297/1880 granted him the title Amīn-al-dawla (*Kāterāt-e siāsī*, p. 83). He was known as one of the few europeanized Iranians of his day, a reputation which was based more on his outward behavior and his westernized style of life than on his writings or political ideas. His Tehran mansion, designed on European pattern, was completed by 1297/1880 (D. ʿA. Moʿayyer-al-mamālek, "Mīrzā ʿAlī Khan Amīn-al-dawla," *Yaǰmā* 9, 1335 Š./1956, p. 36). There he held parties in the Western style for prominent foreigners, included European ladies among his guests, and introduced Western music and dancing (Eʿtemād-al-saltāna, *Rūz-nāma-ye kāterāt*, ed. I. Afšār, Tehran, 2nd ed., 1350 Š./1971, p. 852). Gradually Amīn-al-dawla became known as a progressive, liberal leader, and during the constitutional period he was venerated as such by a young generation of Iranians.

Amīn-al-dawla was persuaded that his position was vastly more important than that of mere royal secretary; he yearned to become minister of foreign affairs, convinced that he was qualified through his accumulated knowledge of politics, his social familiarity with the diplomatic corps, and his mastery of political correspondence (*Kāterāt-e siāsī*, p. 108). In 1300/1883 Mīrzā ʿAlī-Ašǰar Khan Amīn-al-soltān became *wazīr-e aʿzam* or "prime minister" at the age of twenty-five (Eʿtemād-al-saltāna, *Rūz-nāma-ye kāterāt*, p. 246). Amīn-al-dawla found that he was no match for the younger man, and from 1302/1885 to 1313/1896 did not challenge him. Likewise, Amīn-al-soltān seemed to learn that among all the ministers Amīn-al-dawla en-

Er. I. c (s. 9), s. 943-945, 1925
(LONDON)

Eminuddele, Mirza Ali Han'a
yokuz
Kocamanlar'a

EWS

(LONDON)

After personal memoirs by each of the two editors, and a bibliography which reflects the wide scope of Professor Elwell-Sutton's scholarly interests, the book begins with a series of essays on political history. E. Yarshater offers a brief survey of the career of Nāṣir al-Dīn Shah which repeats the conventional view that his initial desire for reform and modernization waned in the face of domestic and external opposition, and as a result of a personality which put pleasure before duty. Erroneous dates are given here for the death of that Shah—1896, not 1895 (p. 3) and for the creation of the Cossack Brigade—1879, not 1882 (p. 7). Shaul Bakhash's analysis of Amin al-Dawla's tenure of office as Ṣadr-i A'zam in 1897/98 contains a detailed and thoughtful review of the many difficulties confronting a reforming minister at the end of the nineteenth century and it shows once again how much valuable information can be gleaned by the careful use of contemporary British diplomatic reports. In the most stylish essay in the volume, G. M. Wickens discusses Muzaffar al-Dīn Shah's diary of his first visit to Europe in 1900 and we see a monarch who was undeniably dull and timid, but who was not devoid of humour and charity. It is, incidentally, possible for the reviewer to answer one of the questions raised by Professor Wickens: there was a handsome folio edition of that royal diary published in Tehran in 1319 A.H.

F. R. C. Bagley treats Faridun Adamiyyat's writings on the period of the Constitutional Revolution and while the work of that Iranian author is not without interest, the absence of evidence for some of its bolder assertions and frequent recourse to 'must have been' and 'might have been' diminish its value. Mangol Bayat's essay on 'The cultural implications of the Constitutional Revolution' seems likely to prove controversial with its statement that differences of view within the religious classes in the nineteenth century were responsible for 'eroding the ground of clerical authority in society and paving the way for secularisation' (p. 65). The writer is on safer ground when she, like Adamiyyat, points out that the patriotism of the major merchants in 1906 did not extend to the provision of funds for the newly-established, and much vaunted, National Bank. George Lenczowski's essay 'Foreign powers' intervention in Iran during World War I' covers a broad field in a lucid narrative which draws upon secondary sources in German. The final contribution in this section is by Brian Spooner on the ethnic identity of the Bahuch and it is by no means confined to the Qājār period.

The second part of the book is entitled 'Social and cultural history'. The first contribution which is by Willem Floor is a valuable and comprehensive survey of the judicial system of Qājār Persia, and it shows how little change was achieved even after the granting of a Constitution in 1906. D. M. MacEoin draws attention to what he regards as two important features in the religious history of Persia in the nineteenth century—the creation of a new orthodoxy, and the regeneration of charismatic authority. Seyyed Hossein Nasr discusses the influence on Qājār authors of the

EDMUND BOSWORTH and CAROLE HILLENBRAND (ed.): *Qajar Iran: political, social and cultural change, 1800–1925. Studies presented to Professor Elwell-Sutton.* xxv, 414 pp. Edinburgh: Edinburgh University Press, 1984. £30.

The 21 essays which comprise this volume were presented to Professor Elwell-Sutton shortly before his death in the summer of 1984, and their theme derives from a remark made by him to one of the editors that he wished he had devoted more time to that period of Persian history. As in all such compilations, the range of topics covered is extensive and few readers are likely to find every contribution of equal value; but because the variety of subject matter is so great anyone with a serious interest in Qajar Persia will find something here to reward his attention.

Kagazlar
سازمان اسنادی و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

دائرة المعارف بزرگ اسلامی

هفتم تهران، ۱۳۷۵

مجلات ایران، اصفهان، ۱۳۶۳ش؛ طاووسی، مهریار، مقدمه بر دیوان ادیب طوسی (هم)؛ فهرست مجلات موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۱ش؛ مشار، خانابا، مؤلفین کتب چاپی، تهران، ۱۳۴۰ش؛ وحید دستگردی، حسن، «ادیب طوسی»، ارمغان، تهران، ۱۳۰۹ش، س ۱۱، ش ۱؛ هدایت، محمود، گلزار جاویدان، تهران، ۱۳۵۳ش.

✓ **ادیب کرمانی**، شیخ احمد (د ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م)، پسر ملاحافظ عقیلی کرمانی، شاعر و ادیب دوره قاجاریه، متخلص به «دانش» (ادیب، بخشی از دیوان...، ۵، ۶، ۸، جم). تاریخ وفات او را ۱۳۳۰ق نیز آورده‌اند (باستانی، حاشیه بر تاریخ...، ۸۲۲). اطلاعات اندکی که از زندگی وی بر جای مانده، منحصر به این است که او و پدرش در نظم و نثر فارسی و عربی و همچنین در خوشنویسی متبحر بوده‌اند و مهارت او در خطاطی از پدرش نیز افزون‌تر بوده است (آقابزرگ، ۹/۱۱۹/۶۵؛ بهزادی، ۳۴). نیز مهم‌ترین آگاهی ما از او، همدرسی وی با میرزا آقاخان کرمانی (آدمیت، ۱۵)، ادیب، شاعر و آزادی خواه مبارز آن دوران است.

با مطالعه و امعان نظر در آثار بر جای مانده از ادیب، به ویژه دیوان فارسی اشعار او، می‌توان وی را در زمره شاعران توانای عصر قاجاریه شمار آورد. از قصیده‌ای بلند - مشتمل بر ۱۰۰ بیت - که در مدح علی (ع) سروده (نک: همان، ۶-۱)، می‌توان بر تبحر وی در زبان و ادب کهن فارسی و مهارتش در صنایع بدیعی، خاصه مراعات نظیر (همان، ۲) پی برد. این قصیده و قصیده‌ای دیگر از او با ردیف «آفتاب» (همان، ۷) خود به تنهایی حکایت از قدرت ادیب در این فن دارد. مخمس طویل او - مشتمل بر ۳۰ بند - که به مناسبت تقارن فصل بهار و ۱۷ ربیع الاول (میلاد پیامبر اکرم) سروده، و دیگر مسمطهای او (همان، ۹-۱۴) یادآور سخنان استوار منوچهری دامغانی و حاکی از قوت بیان و تسلط وی بر واژگان فارسی و عربی است.

سخن او در مثنوی سالار نامه که بر وزن و شیوه شاهنامه فردوسی سروده، در قوت و استواری همسنگ قصاید او نیست. شاید این ناهماهنگی، افزون بر جهات دیگر، ناشی از این باشد که ادیب بر آن بوده تا تاریخ ایران بعد از اسلام را «چنان سهل» به نظم آورد که «... هر کودکی، برد بهره از گفته‌ام اندکی» و هم از این رو، در سرودن این منظومه از «لغتهای معروف معمول» سود جست، نه از «الفاظ مجهول» (نک: سالار نامه، ۵-۴/۲) و نیز بر آن بوده تا از آوردن «رمز و تلمیح» و «افسانه بزم و رزم» بپرهیزد و ۱۳ قرن تاریخ ایران را چنان مختصر سازد که بتوان آن را از بر کرد (نک: همان ۵/۲). با اینهمه، شعرش جای جای در این مثنوی نیز اوج می‌گیرد و به کمال نزدیک می‌شود (بهزادی، ۳۷).

آثار: ۱. سالار نامه، یا سالاربه، منظومه‌ای است در بحر متقارب شمن، به سبک شاهنامه فردوسی (همو، ۳۵). این منظومه در واقع دنباله و تکمله مثنوی تاریخی نامه باستان میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۰-۱۳۱۴ق/۱۸۵۴-۱۸۹۶م) است. آقاخان در ۱۳۱۲ق هنگامی که به اتهام

در تبریز منتشر می‌شد - برعهده داشت (سودبخش، ۶۱۷؛ فهرست...، ۱۳۰/۸؛ صدر هاشمی، همانجا). ادیب طوسی پس از بازنشستگی به تهران آمد و همانجا درگذشت (افشار، ۱۹۸/۱۳؛ برقی، همانجا).
ادیب به سبک خراسانی شعر می‌سرود (پروین گنابادی، ۵۱۶؛ طاووسی، ۷). بیشتر اشعار وی در قالب غزل و قصیده است، اما مثنوی، دو بیتی، ترکیب بند و رباعی نیز در دیوان او به چشم می‌خورد. شعر ادیب بسیار ساده و بی‌پیرایه است، با این حال وی در اشعار خود از استعاره، تشبیه، انواع صنایع بدیعی نظیر جناس و طباق استفاده فراوان کرده است (نک: ص ۱۲۲، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۴، جم). ادیب علاوه بر شعر کلاسیک، شعر نو نیز می‌سرود (نک: ص ۳۶۵-۳۷۸).

آثار: آثار فراوانی در زمینه‌های مختلف ادبی، تاریخی و جز آنها از ادیب بر جای مانده است. مهم‌ترین موضوعهایی که درباره آنها به نگارش و تحقیق پرداخته، عبارتند از:

الف - گردآوری واژه‌نامه و فرهنگ فارسی: ۱. ذیلی بر برهان قاطع یا فرهنگ لغات بازیافته، تبریز، ۱۳۴۵ش؛ ۲. فرهنگ لغات ادبی، تبریز، ۱۳۴۵-۱۳۴۶ش.

ب - تاریخ: ۱. تاریخ دینی ایران قدیم، در ۲۲ مجلد که جلد اول آن در تهران چاپ شده است؛ ۲. تخت سلیمان (رساله‌ای در ایران باستان)، تهران.

ج - دستور زبان فارسی: دستور نوین زبان، تهران، ۱۳۱۲ش.
د - تحقیق در متون ادبی و شرح و تلخیص آثار دیگران: ۱. شرح تهذیب المنطق سعدالدین تفتازانی؛ ۲. تلخیص مثنوی؛ ۳. نقد الادب، گزیده‌ای از ادبیات عرب که در بغداد به چاپ رسیده است.

ه - داستان و رمان: ۱. انتقام عشق، تبریز، ۱۳۱۷ و ۱۳۱۹ش؛ ۲. جوکی در جنگل؛ ۳. دخمه‌های سیاه یا کلبه بدبختان، تبریز، ۱۳۲۰ش؛ ۴. درویش گمنام؛ ۵. شب مخوف؛ ۶. مرد عجیب.

و - گویشها، لهجه‌ها و ترانه‌های محلی: ۱. رابطه اوزان شعر فارسی با اوزان ترانه‌های محلی ایران، تبریز، ۱۳۳۲ش؛ ۲. لغات آذری، تبریز؛ ۳. فرهنگ لغات لهجه‌های محلی ایران.

ز - مجموعه‌های شعری: ۱. ایام کودکی، تهران، ۱۳۱۲ش؛ ۲. پیام فردوسی، تهران، ۱۳۱۳ش؛ ۳. دیوان، تبریز، ۱۳۴۱ش.

از ادیب طوسی مقالات ادبی متعددی در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، مجله‌های ایران باستان، ارمغان و همچنین در روزنامه‌های شفق سرخ و مهر ایران به چاپ رسیده است (نک: مشار، ۶۸۵/۱-۶۸۷؛ حقیقت، صدر هاشمی، همانجاها).

مآخذ: ادیب طوسی، محمدامین، دیوان، به کوشش مهریار طاووسی، تبریز، ۱۳۴۱ش؛ اسحاق، محمد، سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر، ۱۳۶۳ش؛ افشار، ایرج، «محمدامین ادیب طوسی»، آینده، تهران، ۱۳۶۶ش، س ۱۳؛ برقی، محمدباقر، سخنوران نامی معاصر ایران، قم، ۱۳۷۳ش؛ پروین گنابادی، محمد، گزیده مقاله‌ها، تهران، ۱۳۵۶ش؛ حقیقت، عبدالرفیع، فرهنگ شاعران زبان پارسی از آغاز تا امروز، تهران، ۱۳۶۸ش؛ سودبخش، لیلا، فهرست نشریات ادواری کتابخانه مرکزی فارس، شیراز، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس؛ صدر هاشمی، محمد، تاریخ جراند و

22 KASIM 2008

‘ALĀ’-AL-DAWLA, MOHAMMAD RAHĪM KHAN AMĪR-E NEZĀM (d. 1299/1882), notable of the Qajar tribe and holder of high offices under Nāṣer-al-dīn Shah. He belonged to the Yoḡārībāš faction and Davallū clan of the Qajars of Gorgān, and was the son of Moḡammad Amīn Khan, who had held the post of *nasaqčībāšī* (chief disciplinary officer). He was appointed governor of Qoy in 1267/1851 (E^ctemād-al-salṭana, *Montaḡam-e Nāṣerī*, Tehran, 1298-1300/1881-83, III, p. 207) and governor of Nehāvand in 1276/1860, in which year his son ‘Abdallāh Khan was put in charge of the cavalry from the Kazal region (*ibid.*, p. 642). In 1277/1861, while Moḡammad Raḡīm Khan held the

E.I.R. I.c (s.7), s. 770-771,
1984 (LONDON)

AMĪN-AL-DAWLA, ABŪ TĀLEB FARROḶ KHAN
GAFFĀRĪ (1227-88/1812-71), a high ranking Qājār
official. He was the great grandson of Qāzī Mo'ezz-al-

Er. I. c (s. 9), s. 941-943, 1985
(LONDON)

2

one of his wives, Mahd-e 'Olyā, the mother of the future Nāṣer-al-dīn Shah. He is said to have concluded contracts of temporary marriage (*mot'a*) with each of them during different pilgrimages to Mecca (Bāmdād, *Rejāl* V, p. 288, and II, pp. 375-76). Disgraced in 1261/1845, he sought sanctuary in Qom, but was removed by force on the shah's order. He was saved on payment of 20,000 tomans and exiled to Transoxania. After a pilgrimage to Mecca, he returned with Moḥammad Shah's mother to Tabrīz, where he contacted Mahd-e 'Olyā. When she assumed the regency for 100 days after Moḥammad Shah's death in 1264/1848, she appointed 'Alī Khan her chief administrator (*nāẓer*) and tax collector for Gīlān.

Nāṣer-al-dīn Shah left 'Alī Khan in office; his prime minister, Mīrzā Taqī Khan Farāhānī Amīr(-e) Kabīr, appointed 'Alī Khan *farrāš-bāšī* (equivalent to court minister). After deposing Amīr Kabīr in the autumn of 1268/1851, the shah ordered his murder and 'Alī Khan volunteered to carry out the sentence. As a result, the formula "murderer of Amīr Kabīr" is added to 'Alī Khan's name whenever he is mentioned by modern writers. After the Bābī attempt on the shah's life in 1268/1852, 'Alī Khan helped to arrest Ḥosayn 'Alī Nūrī, chief of the Bahā'ī branch of Bābīs; his reward was the title Hājeb-al-dawla. Since Ḥosayn 'Alī Nūrī was a relative of Āqā Khan Nūrī, the new prime minister, the latter was at least temporarily on hostile terms with 'Alī Khan; later they cooperated closely. As chief of the royal household 'Alī Khan was, next to the prime minister, the most powerful official in the state. 'Alī Khan's close connections with the prime minister eventually turned against him. Three days after Āqā Khan Nūrī's deposal in Moḥarram, 1275/August, 1859, 'Alī Khan was also removed from office, on the pretext of having embezzled public funds. A year later 'Alī Khan was pardoned on the intercession of Mahd-e 'Olyā and appointed governor of Kūzestān with the title *Ẓīā'*-al-molk. In 1277/1860-61 he was allowed to return to Tehran; he was reinstated as court minister (*wazīr-e darbār*) and became a member of the state council (*dār-al-šūrā-ye dawlatī*). From 1278/1861-62 to 1281/1864-65 he served as minister of justice (*wazīr-e adliya*) and in 1279/1862-63 was granted the title E'temād-al-saltāna; in 1282/1865-66 he was appointed minister of pious foundations (*wazīr-e waẓāyef va awqāf*) and in 1283/1866-67 he was also made governor of the province of Hamadān. He died in Tehran on 30 Rabī' I 1284/1 August 1867 and was buried at Qom. Partly on the shah's orders and partly on his own initiative, 'Alī Khan was one of the most active builders of his time, including a number of palaces in the citadel (Arg) of Tehran (K'ābgāh, 'Emārat-e Bādgīr, Hammām-e Cahār Ḥawz-e Andarūn), and at Dūšān Tapa, Saltānatābād, Nīāvarān, and on the Jāj-rūd. In Tehran he built forty police stations (*qarāvōl-kāna*), a military hospital, and a number of factories. Outside of the capital he was as active as inside. His sons served in high government positions; the most famous of them was Moḥammad Ḥasan Khan E'temād-al-saltāna,

'ALĪ KHAN MARĀĠĀ'Ī HĀJEB-AL-DAWLA, HĀJĪ, Qajar official (1222-84/1807-08 to 1867). The son of Ḥosayn Khan Moqaddam Marāġā'ī, when still a child he entered as *gōlām-bača* into the service of the future king Moḥammad Mīrzā, son of the crown prince 'Abbās Mīrzā, when the latter was governor of Marāġa. In 1250/1834, when Moḥammad Mīrzā was named crown prince, 'Alī Khan was made his master of the wardrobe (*sandūqdār*); when he acceded to the throne in the same year, 'Alī Khan was appointed chief of the royal household (*k'ānsālār*). There he had close connections with Moḥammad Shah's mother and with

*Fr. Ic (5.8), s. 867-868, 1985
(LONDON)*

Kaçarlar

419. WRIGHT, (Sir) Denis. *The Persians amongst the English. Episodes in Anglo-Persian History*. London, I.B. Tauris, 1985, xix-273 p., index, 19 pl. fotogr. h.t.

Ce livre plein d'humour est d'abord, comme l'indique le sous-titre, un excellent recueil d'anecdotes historiques, deuxième volet d'une vaste fresque sur les rapports entre l'Iran et la Grande-Bretagne (voir *The English amongst the Persians During the Qajar Period*, London 1977, cf. *Abst. Ir.* I, 145). Mais ces «épisodes», qui vont cette fois des Safavides à 1941, sont des jalons importants pour l'histoire de l'Iran, de ses contacts avec le monde européen, de son éveil à la modernité, de la corruption de ses élites. Aucun des «épisodes» dont la plupart sont présentés ici pour la première fois d'après des archives privées ou publiques, n'est innocent. Tout ce livre est à verser au dossier de la «découverte de l'Europe» par le monde islamique (cf. B. Lewis, *The Muslim Discovery of Europe*, New York, 1982; trad. fr. Paris, La Découverte, 1984). Les chapitres traitent successivement de: 1) Les ambassades de Naqd 'Ali Beyk et de Robert Sherley à Londres (1626-7). 2) Mahdi-'Ali Xân, l'Iranien qui représenta l'Angleterre à Téhéran en 1798-9 (rivalité franco-britannique pour contrôler la route des Indes). 3) L'assassinat à Bombay de l'envoyé iranien Hâjji Xalil en 1802. 4) L'ambassade à Calcutta de Md Nabi Xân en 1805. 5) Sd 'Abd al-Latif Šuštari et Mirzâ Abu Tâleb Xân, Iraniens établis en Inde, auteurs respectivement de *Tohfat al-'âlam* et de *Masir-e tâtebi* (voyage en Angleterre, éd. H. Xadiv-Jam, Tehrân 1352). 6) Les ambassades de Mirzâ 'Abd al-Hasan Širâzi, 1809 et 1818 (un des modèles du Hâjji Bâbâ de Morier). 7) Les premiers étudiants iraniens à Londres. Mirzâ Šâleh Širâzi. 8) Les trois princes Farmân-farmâ, réfugiés politiques en 1836. 9) Négociations diplomatiques sur la question de Herat: Traité de Paris, 1857. Ambassades de Huseyn Xân Nezâmoddowle (Ājudân-bâši), Farrox Xân Amin al-Molk, Mirzâ Ja'far Xân Moširoddowle. 10) Un excellent chapitre sur les 2 voyages de Nâšeroddin Šâh en Angleterre (1873 et 1889; il ne traversa pas la Manche en 1878). 11) Études et séjours en Angleterre de quelques Iraniens célèbres: Nâšer al-Molk, 'Abd al-Bahâ, Shoghi Effendi, Huseyn 'Ala, 'Isâ Šadiq... 12) Le scandale financier causé par les malversations en Angleterre de Malcom Xân avec la concession d'une loterie (1889). 13) La franc-maçonnerie: arme secrète du colonialisme? 14) Les voyages de Mozaffaroddin Šâh et le scandale créé par son insistance à recevoir l'ordre de la Jarretière (1902). 15) Les *basti* du mouvement constitutionnaliste (1906). 16) Vénalité d'Aḥmad Šâh. Épisode curieux, en 1941, lorsque les Britanniques s'aperçoivent que le prétendant Qājār auquel ils avaient un instant pensé pour le trône d'Iran... ne parlait pas persan!

KARAR

références
de
Y. R.



296. LAMBTON, A. K. S. «Social change in Persia in the nineteenth century». *Asian and African Studies*, 15, 1 (1981), p. 123-148.

KARAP
Cet article analyse l'attitude des Iraniens envers le changement sur le plan social, politique, culturel et gouvernemental dans l'Iran Qâjâr. Il retrace les grandes étapes de ce changement et considère tout d'abord les deux éléments qui ont le plus limité son développement : 1° les positions doctrinales vis à vis du pouvoir politique ; 2° l'impact de l'intrusion des grandes puissances (France, Grande Bretagne, Russie) dans les affaires déjà bien embrouillées de l'Iran Qâjâr. L'argumentation ne porte ni sur les mouvements intellectuels qui conduisent à la révolution constitutionnelle (sujet traité ailleurs par l'A. et par beaucoup d'autres), ni sur les mouvements littéraires (qui se soucient davantage de changement politique que social). Vu

→
Abst. Ir. 6

‘ALĀ’-AL-DAWLA, MĪRZĀ AḤMAD KHAN
(d. 1329/1911), the son of Moḥammad Raḥīm
Khan ‘Alā’-al-dawla. According to Bāmdād (*Rejāl* I, p.
90) he was born in 1283/1866-67, but this date is
doubtful since he accompanied the shah on the royal
voyage to Europe in 1290/1873 (E ‘temād-al-saltāna,
Montazam-e Nāṣerī, Tehran, 1298-1300/1881-83, III, p.
328), and it is unlikely that a child of seven or eight
would have been among his retinue. In 1298/1881
‘Alā’-al-dawla’s father formed the special Mansūr
group of guards. ‘Alā’-al-dawla, who at this time bore
the titles of first brigadier (*sartīp-e awwal*) and special
royal attendant (*pīškedmat-e kāṣṣa*), was appointed as
their chief; later he also became the leader of the
Mahdīya guards (both these groups received military
training similar to that given to the Cossacks; *ibid*, pp.
370, 372, 378, 379). After the death of his father he
received the title ‘Alā’-al-dawla (*ibid.*, p. 381). Under
Moẓaffar-al-dīn Shah he became governor of various
provinces: Kūzestān in 1314/1896-97, Gorgān in
1317/1899-1900, Māzandarān in 1319/1901-02,
Kermānšāh in 1320/1902-03, and Fārs in the same year.
In 1323/1905 he was the governor of Tehran; as a result
of the Russo-Japanese war the price of sugar, imported
from Russia, increased. ‘Alā’-al-dawla decided to bring
it down by force and bastinadoed two sayyed merchants
(14 Šawwāl 1323/12 December 1905; Y. Dawlatābādī,
Tārīk-e mo‘āṣer yā ḥayāt-e Yahyā, Tehran, 1328-31
Š./1949-52, II, p. 10). This became a pretext for riots

E. I. C. (S. 7), s. 769-770, 1984
(LONDON)

Kaçarlar

270. GILBAR, G. G. «The big merchants (*tujjar*) and the Persian Constitutional Revolution of 1906», *Asian and African Studies*, II, n° 3 (1977), pp. 275-303.

Première étude détaillée (il y en a eu d'autres depuis) sur les marchands à l'époque *qâdjâr*. Celle-ci porte sur le rôle des grands marchands lors des préludes puis dans l'imbroglio d'événements (encore sujets à controverses) qui conduisirent à l'octroi d'une constitution en 1906.

Abst. Ir. 4

wine is made. This personification is used by other poets in a reduced form simply by referring to wine as *zāda-ye angūr*, "born of the grape" (e.g., Otmān Moqtārī, *Dīvān*, p. 121; Mo'ezzi, *Dīvān*, p. 335). Grapes also appear in mystical images, often in poems calling for spiritual "intoxication," or comparing drunkenness from alcohol with the intoxication of the love of God (e.g., Rūmī, *Kolliyāt*, lines 51, 931, 12,341). Hāfez alludes to these two forms of intoxication in a *gāzal* about self-deception and pride (*Dīvān*, no. 453, p. 316). Boshāq (*Dīvān-e aḡema*, pp. 30-31) parodies the last line of Hāfez's "Turk of Shiraz" *gāzal* (*Dīvān*, no. 3, pp. 3-4) by talking of grapes instead of poetry.

Bibliography: Abū Eshāq Hallāj Širāzī, *Dīvān-e aḡema*, ed. Mirzā Ḥabīb Eṣfahānī, Istanbul, 1303/1885-86. Hāfez, *Dīvān*, ed. M. Qazvīnī and Q. Ganī, Tehran, 1335 Š./1956. Jalāl-al-dīn Rūmī, *Kolliyāt-e Šams*, ed. B. Forūzānfar, 8 vols., Tehran, 1336-42 Š./1957-63. Manūčehrī, *Dīvān*, ed. M. Dabīrsīāqī, Tehran, 1338 Š./1959. Mas'ūd Sa'd Sal-mān, *Dīvān*, ed. R. Yāsemī, Tehran, 1339 Š./1960. Amīr Mo'ezzi, *Dīvān*, ed. 'A. Eqbāl, Tehran, 1318 Š./1939. Otmān Moqtārī, *Dīvān*, ed. J. Homāī, Tehran, 1341 Š./1962.

(W. L. HANAWAY, JR.)

ANHALT CARPET, a medallion rug possibly made in Tabrīz, at the time of Shah Ṭahmāsp (r. 930-84/1524-76). The carpet, now in the collection of the Metropolitan Museum of Art in New York (inv. 46.128), was reportedly discovered in the second half of the 19th century in Dessau Castle, a seat of the dukes of Anhalt, and is believed to be booty from the Turks after the siege of Vienna in 1683. Technically it has cotton warps, silk weft and woolen pile and it measures 13' 7" by 26' 6" (412 × 802 cm). The design consists of a large central medallion with blue cartouches and red pendants on a yellow field bordered in red, blue, and orange. Filling each of these units are intricate multi-colored patterns of floral and arabesque scrolls and cloud bands, which give a somewhat crowded uniformity to the whole. Twelve small peacocks are also set into the field, four at each end and four around the medallion, and these may have some symbolic significance, as they stand with necks extended and heads turned heavenward. All of these motifs recall Safavid decorative arts in other media; the intricate detail, in particular, is typical of manuscript illumination, and it is likely that the carpet design was prepared by an illuminator. The overall composition, the central medallion, and the cloud bands are characteristic of Tabrīz, which was a major artistic center under the Safavids. The carpet's almost perfect state of preservation, which at one time cast doubt on the 10th/16th century dating, has been explained by the belief that it remained in its original Turkish packing from 1683 until in the 20th century.

Bibliography: W. Bode and E. Kühnel, *Antique Rugs from the Near East*, 4th rev. ed., Braunschweig, 1958, p. 90, fig. 60. M. S. Dimand, *Oriental Rugs in*

the Metropolitan Museum of Art, New York, 1973, p. 48 and fig. 69. K. Erdmann, review of "The Art of Carpet Making" in *A Survey of Persian Art*, in *Arts Islamica* 8, 1941, pp. 137-38, 155ff. Idem, *Oriental Carpets*, London, 1960, pp. 31, 36, and fig. 66. Idem, *Europa und der Orientteppich*, Berlin and Mainz, 1962, pp. 120ff. and fig. 53. F. Sarre, "Zwei unbekannte Hauptwerke persischer Teppichkunst," *Pantheon* 7, 1931, pp. 24-31. *Survey of Persian Art*, III-IV, VII, pp. 2303-04, pls. 1137-39. D. King and D. Sylvester, *The Eastern Carpets in the Western World*, London, 1983.

(M. H. BEATTIE)

ANIMAL HUSBANDRY. See DĀMDĀRĪ.

ANĪRĀN. See ANĒRĀN.

ANĪS, a daily Kabul newspaper, in Darī (Persian), with some articles in Pashto. The oldest Afghan paper in continuous publication, it began, as a bi-weekly, on 5 May 1927. It was one of a number of papers initiated during the reign of King Amanallāh (1337-48/1919-29) to promote Afghan unity and nationalism. From its beginning in a period of political instability, it was frankly intended to serve the interests of government officials (see excerpt in L. Bogdanov, p. 147). It painted the authorities as benevolent guides leading the people to freedom and tried to divert rising economic expectations. A notable feature was its solicitation and publication of letters and essays from its readers. In 1931 the paper became a government-run news organ.

Bibliography: L. Bogdanov, "Notes on the Afghan Periodical Press," *IC3*, 1929, pp. 146-51. V. Gregorian, *The Emergence of Modern Afghanistan*, Stanford, 1969, pp. 244-45, 311, 359. H. H. Smith et al., *Area Handbook for Afghanistan*, 4th ed., Washington, D. C., 1973, pp. 239, 240.

(I. POURHADI)

ANĪS-AL-DAWLA (d. 1314/1896-97), the most important wife of Nāṣer-al-dīn Shah Qājār. Named Fāṭema-solṭān at birth (probably 1258/1842; C. Serena, *Hommes et choses en Perse*, Paris, 1883, p. 187), she was the daughter of an impoverished peasant from a village in Lavāsān, northeast of Tehran. After her father's death and her mother's remarriage, she was adopted by her paternal aunt and uncle and moved with them to Dūlāb, a village outside Tehran (Moḥammad-Ḥasan Khan E'temād-al-salṭana, *Rūz-nāma-ye Kāṭerāī*, ed. I. Afšār, Tehran, 1345 Š./1966, p. 126). She began her career in the royal harem as a maid to Jeyrān Forūg-al-salṭana, the favorite wife of Nāṣer-al-dīn; he married her as a *ṣiḡa* (temporary wife) in 1276/1859 (*ibid.*), and she became his favorite after Jeyrān's death a few months later. He soon conferred on her the title of Anīs-al-dawla (Companion of the Sovereign) and on several occasions offered to change her status from that of *ṣiḡa* to 'aqdī (permanent wife). She refused, saying that she did not wish to temper with the good fortune that her

-Kāṭerāī

Iran
KaaarlarAN INTRODUCTION TO THE ECONOMIC ORGANIZATION
OF EARLY QĀJĀR IRAN

By Gavin Hambly, M.A., Ph.D.

This article is the substance of a paper read at the British Institute of Persian Studies, Tehran, on Saturday, June 29th 1963. In view of the general neglect by historians of the economic history of Iran it is the aim of this article to examine some of the significant factors in the economic structure of Iran during the period between the death of Karīm Khān Zand in 1779 and the Treaty of Gulistān in 1813. These thirty-five years cover the period when Āqā Muḥammad Khān overthrew all other contenders for mastery of the Iranian plateau and firmly established the Qājār dynasty on the Peacock Throne, as well as the first half of the long reign of his nephew, Fath 'Alī Shāh.

The principal sources for the economic survey which follows are the reports and personal impressions of some of the English travellers in Iran during this period. Although the accuracy of the facts recorded by these travellers naturally varies from individual to individual, their value as source-material (in view of the poverty of other sources of information) is very considerable. All of them spoke Persian in varying degrees of proficiency and a few were fluent readers of the language. Most of them spent several months or, in some cases, several years in Iran. The majority were diplomats, soldiers or merchants of the East India Company who had—in Mysore, Hyderabad, or the outlying provinces of the Mughal or Ottoman empires—experienced societies not wholly dissimilar from that of late eighteenth-century Iran. All were concerned with obtaining information for their employers and countrymen about a country, Iran, which was then comparatively little known to Europeans. With regard to the accuracy of their accounts of the economic life of Iran, it must be remembered that if, during this period, it was the supposed Oriental ambitions of Napoleon which were the immediate cause of British pre-occupation with Iran, the East India Company was still, at this time, a commercial corporation and therefore interested in Iran not only for strategic reasons but also as a potential market. It may therefore be safely assumed that the Company's servants in Iran were expected to observe and record as accurately as possible the economic conditions of a country likely to be an area for future commercial expansion.

In any attempt to examine the economic structure of a particular historical society or area the historian will first wish to establish as much accurate data as possible relating to the demography of that society or area. There is, however, no possibility of the historian ever being able to make an accurate assessment of the population of Iran during the late eighteenth century. In the absence of any official census such as the traditional Chinese State undertook all estimates must be no more than random guesses. Nevertheless, allowing for the inadequacy of all estimates not based upon statistical returns, it is interesting to note some contemporary opinions.

When Captain John Malcolm, in 1801, despatched a confidential report on the state of Iran to Henry Dundas, the President of the Board of Control of the East India Company, he was unwilling to offer any figure approximating to the population of Iran.¹ Fourteen years later, in his monumental *History of Persia* he stressed the utter impossibility of making any meaningful approximation in the light of the prevailing ignorance of conditions in contemporary Iran. He did, however, accept as credible an earlier estimate (of Pinkerton's) of six millions.² The traveller and geographer, John Macdonald Kinneir, was no less cautious. Dismissing Chardin's estimate of forty millions (of over a century before), he supposed that between the Euphrates and the Indus (comprising not only Iran but also Sind, Baluchistan, Afghanistan and much of Turkish Mesopotamia) the total population did not exceed eighteen or twenty millions, of which nomads probably outnumbered the sedentary population.³

¹ J. Malcolm to H. Dundas, President of the Board of Control of the East India Company, 10th April 1801, printed in *Journal of the Central Asian Society*, vols. XVI and XVII, October 1929, and January 1930.

² J. Malcolm: *History of Persia*, London, 1815, 2 vols, vol. 2, pp. 518-19.

³ J. M. Kinneir: *A Geographical Memoir of the Persian Empire*, London, 1813, p. 44. (This work will be referred to hereafter as *Empire*.)

07 NISAN 1997

i. Qajars *Kajar*

- ABBAS MIRZA. Letter to Mr. Joseph Wolf: (a request tending to obtain the institution of a college in the royal residence of Tabriz.) *Asiatic journal* 21 (1826), p. 61.
- ABD AL-AHAD ZANJANI. Personal reminiscences of the Bābī insurrection at Zanjān in 1850 [Storey, 340], written in Persian, and translated into English by E. G. Browne. *JRAS*, 1897, pp. 761-827.
- ABU AL-HASAN KHAN, Mīrzā. Anreden und Antworten des persischen Botshchafters Mirsa Abulhassan Chan, bei den Audienzen S.D. des Herrn Fürsten von Metternich, und Ih. M.M. des Kaisers und der Kaiserin [Persian and German]. *Fundgruben des Orients* 6 (1818), 213-215.
- ABU AL-HASAN KHAN, Mīrzā. Denkschrift vom persischen Gesandten Abul-Hussein Chan [zu seiner Gesandtschaft am österreichischen Hofe 1234,] der k.k. Orientalischen Akademie hinterlassen; [herausgegeben und übersetzt von] (J. v. Hammer.) *Fundgruben des Orients* 6 (1818), pp. 219-220.
- AL-AFGHANI, Jamāl al-Dīn. The reign of terror in Persia. *Contemporary review* 61 (1892), 238-248.
- BAKULIN, O. Zаметка о путѣхъ на востокъ от Meshkheda в Afganistan. *Travaux du 3e Congrès international des orientalistes* (1876), vol. 1, pp. 89-96.
- BARBIER DE MEYNARD, A. Extrait d'une lettre adressé à M. Reinaud. *JA 5e sér.*, 7 (1856), 267-271.
- BARKER, W. B. Hajji Mirza Aqāsī, ex-prime minister of Persia; (German translation entitled "Hadschi Mirza Agassi" in *das Ausland*, vol. 23, 1850, p. 699.) *Athenaeum*, 13 July 1850, pp. 741-742.
- BELANGER, C. Journey over land to India: Persia and 'Abbās Mīrzā. *Gentleman's magazine*, October, 1825, pp. 300-301.
- Der Handel in Südpersien. *Asien* 4 (1904/5), 109-110.
- De handel met Perzië. *Tijdschrift voor Nederlandsch Indië*, n.s., 21 i (1892), pp. 181-186.
- Handel nach Persien. *Magazin für die neue Historie und Geographie* 9 (1775), pp. 151-162.
- Der Handel Persiens. *Ausland* 9 (1836), 1219-1920.
- Der Handel Persiens. *Mitteilungen der Geographischen Gesellschaft in Wien* 32 (1889), 49-50.
- Der Handel zu Tauris. *Das Ausland* 17 (1844), 1245-1247.
- De Keizerlijke Bank van Perzië. *Tijdschrift voor Nederlandsch Indië*, n.s., 18 ii (1889), pp. 472-475.
- Der neue persische Zolltarif. *Das wirtschaftliche Asien* 1 (1903/4), 37.
- La nuova via commerciale fra l'India inglese e la Persia; (da *Scottish geographical magazine*.) *Bollettino della Società Geografica Italiana* 39 (1902), 63-64.
- Der österreichisch-ungarische Handel nach Persien. *Österreichische Monatsschrift für den Orient* 1 (1875), 88-90.
- Perse: commerce. *Annuaire de l'économie politique* 22 (1865), 436-437.
- Perse: finances. *Annuaire de l'économie politique* 19 (1862), 451-452; 20 (1863), 482-483.
- Persian trade. *Scottish geographical magazine* 1 (1885), 174-178.
- Die persische Tonwarenindustrie. *Das wirtschaftliche Asien* 1 (1903/4), 86.
- Production de la laine. *Bulletin de la Société belge de géographie* 22 (1898), p. 332.
- La produzione della seta in Persia. *L'Esplorazione commerciale* 3 (1888), 151-152.
- Reform des Zollwesens in Persien. *Österreichische Monatsschrift für den Orient* 27 (1901), p. 60.
- Reformen auf dem Gebiete des Post- und Münzwesens in Persien. *Österreichische Monatsschrift für den Orient* 1 (1875), 106-107.
- Report on the trade of Mohammerah for the year 1891. *Administration report of the Persian Gulf Political Residency*, 1891/92, pp. 49-53.
- Russisch-persische Handelsbeziehungen; Spezialbericht des k. u. k. General-Konsulates in Odessa. *Österreichische Monatsschrift für den Orient* 29 (1903), 139-140.
- Sericoltura in Persia. *Bollettino consolare / Ministero per gli affari esteri d'Italia* 2 (1863), 280-284.
- Situation financière en Perse. *Echo de Perse* 1 x (15 août 1885), 1-2.
- Wirtschaftliche Zustände Persiens. *Österreichische Monatsschrift für den Orient* 1 (1875), 108-109.

586

28 EYLÖL 1992

- 503 MARZOLPH, Ulrich. The pictorial representation of Shi'i themes in lithographed books of the Qajar period. *The art and material culture of Iranian shi'ism: iconography and religious devotion in Shi'i Islam*. Ed. Pedram Khosronejad. London: Tauris, 2012, (Iran and the Persianate World; International Library of Iranian Studies, 29), pp.74-103.

110058

110058

2707 GILBAR, Gad G. Resistance to economic penetration:
the *kārguzār* and foreign firms in Qajar Iran.
International Journal of Middle East Studies, 43 i
(2011) pp.5-23.

Kārguzār

27 Nisan 2016

Kağıtlar
11 0058

3104 MAHDAVI, Shireen. Everyday life in late Qajar Iran.
*Iranian Studies: Journal of the Society for Iranian
Studies*, 45 iii (2012) pp.355-370.

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

110058

KAÇARLAR

1 YASİN İPEK, Kaçar Hanlığı ve Bahailer, Erciyes Üniversitesi, Yüksek Lisans, 2009

The Monetary History of Iran

From the Safavids to the Qajars

- Para (160018)
- Safaviler (180160)
- Kaçarlar (110058)

23 Mayıs 2015

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

| | |
|---|------------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi Kütüphane | |
| Dem. No: | 223126 |
| Tas. No: | 382.0 MATTHEE |

Rudi Matthee
Willem Floor
Patrick Clawson

I.B. TAURIS
LONDON · NEW YORK

2013

Published by I.B.Tauris & Co. Ltd
In association with the Iran Heritage Foundation

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

- 4156 MATTHEE, Rudi, FLOOR, Willem & CLAWSON, Patrick. *The monetary history of Iran: from the Safavids to the Qajars*. London: Tauris, 2013. 290 pp. + 24 pp. of plates. Published in association with the Iran Heritage Foundation
- Safaviler
190160
~~Kaferler~~
110058

12 August 2015

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

- 4380 ZIARI, Hassan & FESHARAKI, Mohsen
Mohammadi. A glimpse at the culture of Qajar era
- public attraction to gambling in Qajar era. *Asian
Culture and History*, 5 i (2013) pp. 66-73.

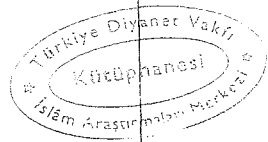
Kağazlar
110058

28 Temmuz 2015

İsnad-ı Baharistan, yıl. 1, sayı. 4, 1390 Tehran

03633

26 Ağustos 2015



Masirüddin Şah

140741

Kararlar

110058

فرمان ناصرالدین شاه قاجار

جهت ترفیع امیرنظام گروسی در سال ۱۳۰۵ هـ.ق.

(سند شماره ۱۶۴۶۹ در بخش نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی)

یوسف بیگ باباپور

پنروهشگر

چکیده

سند حاضر، در خصوص ترفیع مقام و منصب سیاسی امیرنظام گروسی، کارگزار آذربایجان که طی آن در شوال سال ۱۳۰۵ هـ.ق. به مقام دوم کارگزاری آذربایجان ارتقاء یافته، نگاشته شده است. این گونه اسناد به خاطر اهمیت محتوایی شان، به انحاء مختلف، آراسته و تذهیب می شدند. در این مختصر، سعی شده علاوه بر توجه به محتوای سند، آرایش ها و تذهیب های آن نیز تبیین شود.

کلیدواژه ها: اسناد قاجاری، فرمان ناصرالدین شاه، ترفیع، حسنعلی خان امیرنظام گروسی.

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

26 Ağustos 2015

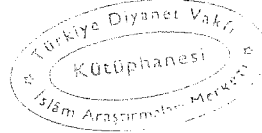
Fethali Kaçar İsnad-i Baharistan, yıl 1, sayı 4, 1390 Tebriz

G063035

Kaçarlar

110058

D3633



MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

سندی در

معرفی همراهان فتحعلی شاه قاجار

(در جنگها و صنوف سلام)

بهمن بیانی

پژوهشگر

درآمد

در صفحات سفید ابتدا و انتهای جام جم فرهاد میرزا معتمدالدوله که در سال ۱۲۷۲ هجری قمری در زمان وزارت میرزا آقاخان نوری در تهران به چاپ رسیده، شاهزاده در ایام فراغت، مطالب گوناگونی را یادداشت نموده است. از آن جمله، اسامی حکام زمان فتحعلی شاه قاجار از ابتدای جلوس در سال ۱۲۱۲ تا سال فوت در ۱۲۵۰ هجری قمری و یا ارباب مناصب آن دوران و یا افرادی که در مشاغل مختلف شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه، ولیعهد را همراهی می کرده‌اند و حتی افرادی که در نقاشی صف سلام آن پادشاه در کاخ نگارستان بوده‌اند را نیز معرفی نموده است.

البته نگارنده در موزه‌های ایران این نقاشی‌ها را به صورت کامل ندیده است و از این نوع فقط دو تابلو در کاخ سعدآباد تهران نصب گردیده اما در موزه کلکته، تابلو صف سلام بسیار ممتازی از فتحعلی شاه جهت دیدن علاقمندان عرضه شده و گویا در لندن و گالری آرتور سکالر آمریکا هم از این تابلو موجود است که طبق ثبت تاریخی، به دستور فتحعلی شاه، کپی برداری و به ممالک دیگر ارسال گردیده است.

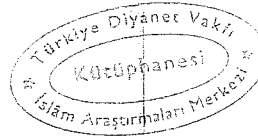
در بعضی از صفحات، مرحوم معتمدالدوله، اشعاری از کشکول شیخ بهایی و سروده‌های خود را با رقم «مهملات عبدعاصی فرهاد بن ولیعهد - طاب‌ثراه - شوال ۱۲۸۹» نوشته است.

همچنین وی نسبت‌نامه سلاطین قرم را از زبان یعقوب‌خان ایلیچی روایت و ثبت نموده و حتی زایچه‌نامه‌های مختلف را ترسیم کرده؛ از آن جمله، نورچشمی عبدالعلی میرزا که آن را در سه‌شنبه ۲۷ شهر ربیع‌الثانی من شهر سنه ۱۲۷۴ هجری مطابق ۱۵ دسامبر مسیحی انگلیسی ثبت نموده و یا ماده تاریخی‌هایی که در وقایع مهم نوشته؛ از جمله می‌توان به فوت محمدخان امیرنظام (وا امیر نظام (۱۲۵۷)) و یا فوت فتحعلی شاه قاجار (پادشاه ایران در اصفهان مرد (۱۲۵۰)) و یا وزارت قائم‌مقام (غاصب وزارت (۱۲۷۵)) اشاره کرد.

İsnad-ı Baharistan, yıl 1, sayı 3, 1390 Tahran

D3633

26 Ağustos 2015



Hasırüddin Şah
140741
Kavimler
110058

ناصرالدین شاه و انفعال سیاسی دولت قاجار

در قبال پیشروی های روسیه در مرزهای شمال شرق ایران

مصطفی ملایی

کارشناس ارشد تاریخ

چکیده

پیشروی روس ها در آسیای مرکزی در قرن نوزدهم میلادی مصادف با درگیری دولت قاجار با رعایای ترکمن خود در مرزهای شمال شرق کشور بود که در نهایت، باعث شکست سپاه ایران از ترکمن ها در نبرد مرو (۱۲۷۶ هـ.ق. / ۱۸۵۹ م.) و خارج شدن دولت ایران از گردونه رقابت در منطقه شد. پایان سال ۱۲۹۳ هـ.ق. / ۱۸۷۶ م. سراسر منطقه ترکستان به جز مناطق شرق دریای خزر (مناطق ترکمن نشین ایران) به تصرف روس ها درآمد. به دنبال این موفقیت ها، مراحل نهایی عملیات روس ها یعنی فتح سرزمین های ترکمن نشین شمال شرق ایران نیز آغاز شد. این عملیات و پیشروی ها به دلیل موضع دوگانه انگلیس و انفعال سیاسی دولت ناصرالدین شاه قاجار در قبال پیشروی روس ها در مناطق ترکمن نشین ایران که ناشی از تهدید دولت ایران از جانب روس ها و خصوصت ناصرالدین شاه با ترکمن ها بود، با موفقیت و پیروزی همراه شد؛ به طوری که روس ها موفق شدند طی معاهده آخال (۲۷ شوال ۱۲۹۸ هـ.ق. / ۲۱ سپتامبر ۱۸۸۱ م.) که به امضای دولتین روسیه و ایران رسیده بود، بخش هایی از مناطق شمال شرق ایران را ضمیمه متصرفات خود سازند. روس ها با ادامه پیشروی های خود و بهره گیری از اختلافات قومی و قبیله ای ترکمن های مرو و تهدید دولت ایران، موفق شدند در ۱۳۰۱ هـ.ق. / ۱۸۸۴ م. مرو و سرخس کهنه را نیز متصرف شده و مناطق اشغالی مذکور را تحت عنوان ماوراء خزر، ضمیمه یکی از اوبلاست های امپراتوری روسیه کنند. در این تحقیق، سعی بر آن است به دلایل اصلی انفعال سیاسی دولت قاجار در قبال پیشروی های سریع و آسان روس ها در سرزمین های شمال شرق ایران که به جدایی بخش بزرگی از خاک اصلی ایرلن انجامید، پرداخته شود.

کلیدواژه ها: روسیه، ایران، ترکمن ها، ناصرالدین شاه.

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN